



E 1751.

a Burari mss.
(re "all things")

M. Mss. 741



Br. Bur. Thurg. Nyaka
1957 mss.

Call 1147
BX 97



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 فَسَبِّحْهُ وَتَقَدِّسْ بِحَمْدِهِ يَا قَدِيسُ عَزِيزُ سَلَامُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ كَرَّمَ نَزْلَ وَلَا يَزَالُ بِحُجُودِ كَيُونَتِ ذَاتُ
 بَدَنٍ وَهَتَّ وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ يَبْلُو أَوَّلَ
 مَعَالِي الْأَزَادَةِ كَلَّتْ بَدَنُهُ وَهَتَّ خَلْقَ نَفْسِهِ
 أَيُّ عَرَفَانِ خُودِ رَادِ رَجْعِ شَيْءٍ إِلَّا بِحُجُودِ كَلَّتْ
 عَرَفَانِ أَوْ رَجْعِ نَفْسِهِ مَوْجِدِ شَيْءٍ إِلَّا بِنَفْسِ أَوَّلِ
 لَمْ يَزَلْ مَعَالِي بَدَنِهِ الْأَقْرَانِ شَيْءٍ وَخَلْقَ
 كَلَّتْ رَأْيَانِي كَمْ كَلَّ كَيُونَتِ فَطَرَتِ أَقْلَ
 كَسَدِ قُودِ أَوْ دَرِ يَوْمِ قِيَامَتِ بَايَكِ نَفْسِ
 وَهَتَّ كَلَّتْ بَرَايِ أَوْ عَدَلِي وَهَتَّ شَيْءٍ وَهَتَّ قَرْنِي وَهَتَّ
 بَلَرِ مَعَالِي وَهَتَّ بَلِيكِ الرَّهْنِ خُودِ

خود متغیر بوده و هست بطلان در وجود
ثابت است او را هیچ شیئی نمی شناسد و نمی
شناسد که بشناسد او را شیئی نمی شناسد زیرا
که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر مثبت خلق
فرموده است او را بلیک مثبت خود
فرموده با و منفی و در علو مقید او خلق
فرموده ایم معرفه او را در کفر کفر شیئی تا آنکه
یقین کنند باینکه او است اول و آخر و او است
ظاهر و باطنی و او است خالق و رازق و او است
قادر و عالم و او سامع و ناظر و او است قادر
و قاهر و او است محیی و ممیت و او است
مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع
و او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو
شیع او و سمو فقد حی او و امتناع فوجد
و ارتفاع تکبر او و نبوده از برای او اولی
الا با ولایت خود و نیست از برای او آخری
الا با غریب خود و کلشی باقی قدر قیه او نیست
قد سبی بشیر و حق باقیه و باو بد و فرمود

خداوند خلق کلئی را و با وجود مبدء خلق
کلئی را دوست که از برای کل اسما یعنی
و هست و مقدس بوده که ذات او از هر
و صفی و متعالی بوده کافور سازد او از هر
بهای و علای و منزیه بوده جوهر تجرد او
از هر متناعی و ارتقاعی و دوست اول و لا
یعرف به و دوست آخر و لا یوصف به و او
ظاهر و لا یغیب به و دوست بالحق و لا ینقض
به و دوست اول من یؤمن بمن یظهر که در
اوست اول من امن بمن یظهر و دوست آخر
که خلق کلئی مخلق او میشود و ذوق کلئی بزرگ
او داده میشود و موت کلئی بموت او ظاهر
میشود و حیات کلئی بحیات او ظاهر میشود
و بیست کلئی بیست او ظاهر میشود لم یبعث
الوجود بمثل له لا من قبل و لا من بعد و لا
اسم کهوتیه و طلعه کهوتیه المستقره فی ظل
و جهة کهوتیه و گستردن علی سلطان الو
حد انبیه لو علمت ان یند و فی کلئی حبه

حبه ما ذکر کردیم تا از آنها لما بعد الحاققت

کیونتها با همی فیها و علیها والا کلا یلین و فی حق

نور من نور فی نور الی نور علی یهتک الله بنوده من

بنا و روشن الله بنوده من یوید الله مبید و

واوست که خدایند واحد احد از برای ظهور

نفسی و هیبت نفسی که خلق شد و اند قبل کلشی

از نفس او خلق فرموده و آیه معرفه ایشان را در

کیونیت کلشی مقرر فرموده تا آنکه کل بکنه و آخر

شهادت دهند بر اینکه اوست ^{و احد} اول و آخر

و حکم فرموده احدی از ممکناتوا الا بعد ان نفس

و بعد

خود و که کیونیت خود از کل ما سواه خلق کنند

قد خلق با مره الا له خلق و لا مره من قبل و من بعد

ذلک و تبکالین و بعد مخفی نباشد بر عالم

این کلام که خداوند خلق را از او فرمود و در روز

قیامت ظهور نفسی خود را و دید خلق فرمود کلشی

باید عا کان کلشی چنان قد خلق زیرا که هر شی

که خلق شد از برای قوم ظهور کلام بنوده زیرا

که اوست ما یقطع الیه کلشی و ما یقی الیه کلشی

و ما بشوایه کلینی و بعد که ظاهر شد ظهور
 آیات قد رت شبهه نیست که کلینی بکمال ما
 یکن آن یوم را بقاء الله رسیدند و در
 خلق مودود او را و غر و جل مشیه اولیه را و
 خلق مودود و کلینی را و چون که الان خلق کلینی
 در خلق بدیع ذکر شد و لیست که خلق او
 لم یزل ولا یزال بوده اذ لم یکن شان کان
 الله الهام لم یکن خلق یبید و ان الله لم یزل
 کان فی علو قد سر و ما دونه فی دونه
 و اول خلق کلینی در این آن که آن یوم شبهه
 لاید کره الله شده و حضرت در کفره انی
 بدی با سر خود مستقر در ظل او فرموده الی ان
 یبید و زیرا که شبهه نیست که الله بید و
 الخلق ثم یبید و ان الله کان علی کلینی قد بر او
 و منتظر فرموده خلق کلینی را بید و کلینی با بار
 که نازل فرموده از سامه قدس و مشرق ضم
 از شمس بود خود نا آنکه کلینی بنکر کلینی در کلینی
 منکر در کمال که از برای ظهور قیامت اخری

اخیری تا آنکه خرد ده هر شیخا برای کلنی
 ان کائنات فیما بین له وان کان من اثباتها
 اذ علم او مکلنی قبل کلنی مثل علم اوست کلنی
 بعد کلنی و قدر ز او قبل خلق کلنی و کلنی
 بمثل قدر ز اوست بعد خلق کلنی و کلنی
 لم یزکنه کان عالماً بکلنی و قادر علی کلنی
 که لا سماء الخنی من قبل و من بعد بیج له
 من فی کسوات و من فی الارض و ما بینهما
 لا اله الا هو کفر و کجور و یقین یقین نظر کنی
 که او ابد دینی بیان مشرب کشته بعد کلنی
 و در طر هر یابی ملائکه سموات و ارضی مجتهد
 و ما بینهما باذن کشته مسجده و کبر و مقدسند
 و مجتهد و قائمند و معتقد و کل در بوم ظهور کشته
 که ظهور نقطه بیان است در اخرت و راجع
 با و خواهند شد و هر کاه بعد کلنی از بوم
 مستغنی راجع با و شوند شرح کلنی فردی ظاهر
 ظهوری لمن بخیر بوم کفینه بانی بدی کشته

و لبقبله گفته عن باز من ابواب کلثی از آن
ذات نفس قد رجع الیها کل من من دان که
باشد علم فیلک کیا بر طسره عنی ذلک ثم و لیس
ثم و لیس عن ثم و لیس عن ثم و لیس عن و فوا که جل و نه
اسری کل طاسین هت چه با که حاضر شود
فردا و کل ابواب کلثی و حکم فرمایید بعد خلق
بیان و سوائی که در بیان مرتفع گفته کل را
مطوی فرمایید در قیفه و در منزل آنکه در قرآن
بما لا حد ابواب متکثره فرد مومنین با و متکثر
و دینی که خداوند خود خلق قرآن فرمود و
فرمود اولا یک نفس واحد که یک باب از ابواب
حکم ذکر مشهور فردا و در کنایه فیصله گفته ما شاء
و حکم ما یرید لا یسر عا و کل من کلثی یسلو
و در آنوقت که خود خلق قرآن شد و یک خلق
کلثی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر در بیت
بوده و از فی اسم ما یسلو فردا و سوائی که در
قرآن مرتفع شد که کل مطوی شد و راجع

شد نقطه اول و لم یهد علی ذلك الا کلمه من
عنده مع انکه فازل ضروده قدر قرآن امری
اذا امری و عری و اوعد اوعد بحیث علی
کل نفس سیکه متدی بنی شد و بودید بد بنی
و در حین رجع از کل این نفوس ^{نفس} یک بنی بلا کلمه
بوده که عود کلنی شد و خلق کلنی در نشاء امری
یا مرثیه متعالی کشته فلتر این افکرم ان یا اود
البیان و اضم بالذکر و کنها فحبون ان تنقده
و در باب اول

از عد و کلنی امری که خدا اوعد و عری و
ضروده کلمه لا اله الا کله حقا حقا بود
از کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد
و شر خلق اخر از این کلمه خواهد شد
و معرفه این کلمه منوط است بمعرفه
نقطه بیان الدعی قد جعله کلمه دار
حروف کسبیه و من فوق انها نقطه
الفرقان فی اخرها و نقطه کمان فی
اولها و انها هی شیه که و لیه کفی محله

ان لا یخفی علی کلمه

انها هي باعة بفسها وكل شيء مخلوقا
 وقائم بها فاذا شهت كيو شته على فوصلة
 اذ من لم يؤمن بها فني يد خلق كثاره
 فان من لم يؤمن بها ومن يؤمن بها فطر
 في الايمان والى حنة على من يؤمن بها ملك
 كلمة قد سمعت وسمعت كبره وقد سمعت
 وبها بالعد ولا صا او نظركم في در اين كله الا
 بمنزلة انكم نظر ميكني در من سماه ونظر ميكني
 يؤمن بها الا بمنزلة انكم نظر ميكني در من اذ
 كل من يؤمن به زجره فوسع كيو شته شده
 باسم من اسماء تنه عز وجل و ظاهره من
 شجرة الايمان كلتي رابع باين شي واحد ميكن
 وكلتي باين شي واحد خلق ميور داني
 واحد در قيامه بدست الا من ظهر
 الذي ينطق في كل شان اني انا كنه لاله
 الا امارت كلتي وان ما يورني خلق ان ما
 خلق اياي فاعبدون ويدلكه اوست
 كه مني ميور ازا و امارت ملك كه حروفه

باشند و دیده بشود در او لا اله الا الله و هر کس
 در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید با وضو
 الهی گفته میشود چنانچه با وید و سنان او شده
 با و عود خلق او میشود ثمره این علم نیست که
 در حق ظهور من ظاهر لا اله الا الله که نگوید که لا اله الا الله
 که انچه میگویند بحیث از شنید که در ظهور
 اولای او منجلی شده و او است اخی بانی کلمه از
 کینو نیار کل خلق بنفسی خود زیرا که اگر مرا نگوید
 در من نفسی است در خود من ظاهر است که هیچ
 او است که او میگوید قد عرفنا ان یا خلق کلام
علو وجودکم فی کلمه ربکم ان لا تمضین عن تطهرکم کلمه
ویم کفیه بالحق فان الله تطهرون مثلاً ظهور که
افند تکم و ما یبقی به ذلك قد شهد کلمه علی الله
علی الله لا اله الا هو که همین کفیم و امروز هر نفسی
در قرآن است که جوهر کل دینیت میگوید شیعه
نیت که بقول محمد رسول الله من قبل میگوید و
این کلام را او بوده که شیخ ان در قائلین امروز

متجلیست و لذا راجع میشود باو در ظهور و احوال
 که ظهور نقطه بیافت نه اولای او زیرا که در ظهور
 اولای او شجره توحید در کین و نیاید خلق مرتفع
 نشد بود و حال که خلد و دودیت و هفتادینا
 گذشت این شجره بتمام غر و سید هر کی بدو
 شعی از شعی نقطه فرقان که مانی نقطه بیافت
 نوزاد اولادین ظاهر خواهد کرد مثل زدم با علی کلمه که
 دینی کل قائم یافست قبول ان اول دینی فایست
 و کل در وقت موت همین را میگویند و باور راجع
اذا سبأج للربا یا الای ما یدین و اذا انقضت
لمرات ما فیها من ضال کنس ورجع الیها اذ
بدت منها ولم یکن رجعها و لا عودها الا
فی حد من شئها جانی که علو کلمه فرقان من
و علو کلمه بیان من بعد نوزد شعی حقیقه این قسم
 باشد چگونه است شئونی که متفرع و این
 از معرفه اسماء کلام و معرفه فی و معرفه ائمه
 هدی و ابواب هدی و مسائل فرعی که لا
 ولا یجی است هر نفی یکی از آنها محجب است از

از کینوشی که بد و وجود او از او بوده و راجع شود
باود در صورتی که از شجره اثبات وجوده و آیه توحید
او مدال بر شمس بوده و اگر العباد بالله که
مدال بر او نبوده لایق ذکر نیست زیرا که
که خود را ضرر بقرآن کرده چه قدر که بپایان
در اید و اینان هست این در ذکر کینوشی آنها
بوده نه در ذکر مانتفر علی کینوشی از مانتفر
الی مانتفر کنی بر مع الی کینوشی و کینوشی لایق
مدال علی کینه لایق که چند کینه و آنچه مانتفر
بکینوشی است راجع می شود با آنها و آنها
اگر آیات مستقر باشند در آیات اهل خود
درین و مورد راجع می شود عباد خود و لایق
الشیء بر بزل مشرق ملک را یا لا یوال صلی
و نبوده است از وای فوق خداوند در هیچ
تعلیل و تقاضای من یا الله ربی و لا اله الا انت
ربی احد و ان زاب هر ذر کعب باز کینه ان
صه بابا و یوم من من ظهور کینه فاذا قد فاز بذلك

باب اول من كواحد لاول طوبى للقارئ
من صوم عظيم ذلك يوم كل على الله وبعث

1977-1978

طغیای بیار آنکه محمد و مظاهر نفس و راجع بنی
 شدند و ایشان اول عبادی بودند که بنی
 بدی که در یوم قیامة حاضر شدند و اولی
 بودند است او نموده ایام تاج او را بگردان
 و خداوند بودند که فرموده بود در قرآن
 و فرمود آن من علی کذب و منصفوا فی الامم
 و محله ائمه و محله کوا و بنی ایشان از ائمه
 و همان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است
 همان رجوع ایشان عند الله و عند الهی
 العلم ظاهر است و آن دلیل ایام الله است
 که ماعلی که در بنی از امتیان بمنابر آنها عاجز
 و شبهه نیست که شرف نبوت حید خداوند
 معرفت اوست و آخر از حد و طاقت
 او شبهه نیست که این نبوت مقدس قبل

قبل از هر شئی با آنچه جوهر کل علو و غرض است
 فایز گردند که هر شئی روحی تصور کنند
 مشاهده میکنند از موضعی خداوند و شهود
 نیست که ایشان اول انوار می جویند که حق تعالی
 سبحانه فرموده و ایاتی که فاذل فرموده بود و با
 قبول فرموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علو
 امکان اعلی تر از این نبود و نیست که خواست
 مدد علی کتب باشد و بعد رتبه رتبه
 ناسعه از خود بخود مجتهد شد زیرا که هر شئی
 آنچه در صراط خود میکند ادا می کند و
 ضایع کند و از او که اینست منهای مفصل
 و شبه نیست که در ضایع کند ظاهر شود الا
 برضای آن کسی که خداوند با و محبت خود را
 عطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار را
 برضای خداوند قبل از کل شیئی می شنود و
 علو اعلی فوق هر علوی و مستوایی فوق هر
 و شبه نیست که در جمیع ایشان در ظهور را
 تراست نزد خداوند از ظهور و اینانی

قلم و با همه قلمشون ثابت شد امر و دولایت
 ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه لبینه ^{طاب} همان
 محمد است در رج آن و لا کی چون ظاهر شد
 ظهور شده کما اسماء و ملا او متدل علی کتب
 هستند زیرا که اوست اول و آخر عالم و
 و از برای اوست اسماء حقی مخصوص که
 خداوند اسماء ایشان را در بنی کور و بحر و فی
 زیرا که چهار افعی مقدس بوده و اسم بنی
 مصون که با اسماء ابواب اربعه یا ابواب
 با حوا مل خلق و زری و موت و حیات مل
 میشوند که کلاً بعد دخی میشوند که افرایش
 بوده اند الا الله و ما سوی آنها مقید
 هستند بعد ی ایشان زیرا که بعد از
 خداوند خلق بیافرا با ایشان و رج خواهد
 فرمود خلق بیافرا با ایشان و ایشان برای
 بوده اند که لم یزل و لا یزال تو در پیش
 حق با چید بوده و هستند و در هر ظهور
 باسی مذکور شود خلق بوده و در هر ظهور و تعبیر

اسماء جدید از برای فیاض بوده و لکن اسماء
 کهنه که بدل علی کشته بوده در افتد اینها
 ظاهر بوده و اگر نبوده بقیه کهنه خود شود
 مبنی بر کشته حاضر شوند لم قول و لا قول
 و هت و از برای خلد وند اسماء و لا نهائیا
 لا نهائیه بوده و هت و لکن کلا از این اسماء
 کشته بیانیچه حدایت کلا حدایت اسنها شد
 و در افتد این اسماء دیده میشود الا کشته
 در فواد هیچ نفسی مؤمنه دید میشود الا
 ان اسمی که در فواد ان مستند به اوست
 خلد وند و در او دیده میشود الا کشته
الاولی الخلق والامر من قبل لا اله الا
هو الی القیوم و هر نفسی که مؤمن بخدا شود
یا دون او جمع نموده در نظر او و ان کلا
بخیر و یا کسرا و کشته علی کلا بنویسند
الابنات من کواحد اول
 در اینکه علی را هیچ بد نیاید آنچه مؤمن را
 و در او و انانی من امنه نقطه است بنده

باب اول

در اینکه فاطمه راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب دوم

در اینکه حسن و راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب سوم

در اینکه حسین راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب چهارم

در اینکه علی بن ابی طالب راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب پنجم

در اینکه محمد بن علی راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب ششم

در اینکه جعفر بن محمد علیه السلام راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب هفتم

در اینکه موسی بن جعفر علیه السلام راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب هشتم

در اینکه موسی بن جعفر علیه السلام راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب نهم

در اینکه موسی بن جعفر علیه السلام راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

باب دهم

در اینکه موسی بن جعفر علیه السلام راضی بجا از دنیا با هر کسی که مؤمن باشد و در دنیا

این
بود

میان دنیا با هر کسی که مؤمن بآن بود

اَبَاكَ اَدُوْلَعْمَرُ لِيَا اَبُو

در اینکه علی ابن موسی جمیع کردند میان

با هر کسی که مؤمن بآن بوده و دون

اَبَاكَ اَدُوْلَعْمَرُ لِيَا اَبُو

در اینکه محمد ابن علی رجوع فرمودند میان

دنیا با هر کسی که مؤمن بآن بوده و دو

اَبَاكَ اَدُوْلَعْمَرُ لِيَا اَبُو

در اینکه علی ابن محمد رجوع فرمودند میان

دنیا با هر کسی که مؤمن بآن بوده و دون

اَبَاكَ اَدُوْلَعْمَرُ لِيَا اَبُو

در اینکه حسن ابن علی رجوع فرمودند میان

دنیا با هر کسی که مؤمن بآن بوده و دون

اَبَاكَ اَدُوْلَعْمَرُ لِيَا اَبُو

در اینکه حضرت حجة ظاهر شد بایات و بیانات

ظهور و نظیر بیان که تعبیه ظهور و نظیر فرقان

اگر چه ^{بیان} نقطه در اول ذکر شد و نقطه غرقانی

ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر نشان

نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور و کثرات
 باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول
 ذکر شد و در مقام ثانی که مثبت اولیه
 در مقام ثانی ذکر شد و در مقام ثانییت
 بر کل نفس که مخصوص بظهور در اربع غرایب
 یا بخواص غیر ذکر شد و نقطه در مقام اولیه
 لم یزل و لا یزال است و اوست حق بذکر
 کل اسماء از فضل اسماء بنفسها و مثال این در
 فتح اسم الوهیت اسم ربوبیت هم هست
 و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهر با اسم
 لم یزل و لا یزال در مقام نقطه مذکور
 و امثله کل اسماء در آنکه خود ظاهر از هو
 فی حین الذی هو الآخر و هو لباطن فی حین
 الذی هو ظاهر و هو کذی بذکر یا سیم
 فی حین کذی لم یزل یا سیم لا اله الا هو
 ایا یکاد و کثره کمالات
 در اینکه باب اول رجوع فرمود بدین باب که
 که مؤمن با و بوده من حق و دور نه

باب اول از معرفت حق تعالی

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدین باب
هر کس که با و مؤمن بود من حق و دوست

باب دوم از معرفت حق تعالی

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدین باب
با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دوست

باب سوم از معرفت حق تعالی

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدین باب
با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دوست

باب چهارم از معرفت حق تعالی

فی بیان معرفت کجند و الذلیل طعن نیت
خلد وند عالم خد شانه در هر کج با نجه اعلی
اهل انکو و تفاخر متیانید حجت را نازل صفت
خیا نجه در زمان خزل قرآن انشاء کل فیما
کلام بوده از نجه خلد وند قرآ با اعلی
ضاحت نازل فرمود و او را مجه رسول
قر و داد و در قرآن خلد وند اثبات حقیقت
و دین اسلام فرموده الایا یاز که اعظم متیان

و دلیل بر اعظمیت آن آنکه کلمه ^{شماره} هفتم
تکلم میکنند و خداوند عالم کلام را فرموده
جثانی نازل فرموده که ما علی ^{کلمه} لا ریح جمع
و خواهند آید در مقابل ایا در قرآن پاد
منیتوانند و کلمه عاجز میشوند سران آنکه
خداوند نازل فرموده قرا فوا از شجره منته
که حقیقت محمدیه باشد بلای خود را خبر
و انجره منته هیچ حرفی نازل نیست بلای
واخذ روح آن میکند در حین نزول ملا
اگر نازل نماید انا قد بد منا ذلك الخلق
امر من لدنا انا كنا على خلق قاضين ناذا
ذكر البدي يعلق بكل ما يدكر اسم كلشي زیرا
که غیر خداوند محیط بکلشی نیست که کلام او
مرهین باشد بر کلمشی و نزد قول او كلشي
بد و میشوند و کن لك ان تزل كلمه انا
كنا لنعيدن ذلك الخلق و عد علينا انا كنا
على كلشي ناذا و این زیرا که چنان نزول ایله
اخذ از وی كلشي در مظهر بن آید فیود که در بوا

يوم قيامه بين يدي الله حاضر شود که خود
کلشی صدق کند و غیره مقتدر بر
ذیرا که آنچه خداوند تکلم فرماید از شیخ حقیقه
بنفسها کیبوشیه شیخ خلق میشود و در دوزخ
از هر در فنی میشود و اگر از هر در عین است
از هر در اثبات میشود و بر آنکه قول ^{در حق} حق
که ناز شود شیت با تعلق میکرد که فکر حق شود
و دلالت کند بر آنکه ادق است و علی
قد برل من قبل ان کنار حق و کجته حق و پا
خلق روح کله حق در مقام خود شد و هر
تفکر در اذن نماید بیقین شاهد میکند
که ارواح حقیقه ظهور نقطه اولیه بایا از الله
در کیبوشیا از انفس و افان مند و زمیکو
جانبه خداوند قبل در قرآن در آیه مستقیم
ایا شافی الافان و فی انفسهم حق نبیین انه
الحنی ذکرهم موده و نا انکه کوی نامر کیبوشیه
کلشی شود که روح فوادش باشد ادرک
تحقق علی ان قول الله حق نمیکند بر آنکه بند که

قول تحقق می شود در کیونیه شی و انیعنی
 مخصوص است بعد اوند غرض از غبار
 خالی شی و رازق شی و میت شی و محیی شی
 میت و مبرک که در ملک او باو توفیق
 یا اثبات اثبات در ظاهر او نازل فرموده
 از ایاات خیر می شود بلکه میت انجلیز شده
 انچه از مظاهر ایاات کشف و کلمات کشف ظاهر
 میگردد زیرا که حقی که خداوند ذکر مومن
 میفرماید خلق او بان می شود و صبی که درون
 حرف علیین نازل میفرماید خلق او را جان
 پا و می شود اینست انکه ایاات کشف حجت است
 بر کل خلق و اعظم بنیاد و اکبر ظهور است
 بر اثبات قدرت او و علم او و مشهور است
 که در کور نقطه میان اثبات و احوال انکه
 بعلم توحید و دقائق معرفت و شهود
 مستقیمه نزد اهل ولایت بوده از
 این جهت خداوند عالم حجت او را
 مثل رسول خدا در نفسی یا از قرار

قوار داده دو علو قو حید و ستمو حید
کلماتی از لثان او جاری فرموده که
هر فاروق قو حیدی نزد او خاشع
شده الا کسیکه درک نماید آنچه او با
محبوب خود تکلم فرمود و شنود حکمت
و علمیه مالا یغایبه ظاهر فرمود که غیبه
قد را خواند خسته و عارف نکشته اگر
ظهور شمس حقیقه بنفسها مدد کار ملکت
از علو عرفان او و لیکن مجری که خداوند
او کند اشته از آیات و کلمات خود بخند
موجود است بضمیمه آثار خود هر یکی
من علی لک عرف به او من کفر لیسعت
او من شبه لیسعت به او من قرین یقرین به
او من مثال یماثل به فیما کان کینه عن ذلک
تسبیحاً عظیماً از لایری فی الاوهله و اما کلم
له عابد و ن و در این کور خداوند عالم
بمقطعه بیان آیات و نبیاد خود را عطا فرمود

و او را حجتی منتعمه بر کلماتی قرار داده و اگر
 ما علی کلا ری جمع شوند نمیتوانند آیه
 مبتلا ایاتی که خداوند از زبان او جاری
 فرموده اشیان نمایند و هر فی دوی
 که تصور کند یقیناً شاهد میکند که
 آیا از ایشان خبر نیست بلکه مخصوص ^{است}
 واحد احد است که زنان هر کس خوا
 جار فرموده و جاری نفرموده و نخواهد
 فرمود الا از نقطه مشیت ذیوا که او سست
 کلر سلر و منزل کلر کتب و هرگاه این امری
 بود که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول
 قرآن تا حین نزول بیان که خدا در دعوت
 و هفتاد سال گذشت باید که ایشان
 کسی ده باشد یا بود بیکه کلر با علوفند
 خود خواستند اطفا کلمه الله را نمایند و
 کلر ما خبر شد و خواستند امر را اگر کسی
 کند از اول نزول بیان تا امر و یقیناً

شاهد میکند انفا اینکه امر از محبت باز نرود
 و تبلیغ انفا را بکار فرموده هیچ گفته بوده و اگر
 ظاهر نبود محبت ایشان و لکن ملو عرفان ایشان
 خود هیچکی پوشیده نیست زیرا که اشیای تلافی
 مرحوم سید اعظم علویا و حکمای روی ارض
 نیست بازده و در اشخاص سید محبت باز نرود
 چه از این طایفه چه غیر آنها و در هیچکی شهادت
 تقوای ایشان نبوده و نیست اگر چه ذکر این
 جهت ضعیف مردم است و الا انچه خداوند
 شهادت دهد مبادل نبود با شهادت دیگر
 ماعلی الا در حق و شبهه نیست که شهادت خداوند
 ظاهر شود الا شهادت کسی که محبت فرار داده است
 او را در کافیت شهادت فضل با و غیر ماعلی الا
 از هر شئی زیرا که این محبت باقیه من حدیث
 الی یوم کینه و هرگاه کسی تصور و در ظهور این
 نماید بلا ریب قصد بی دخل و امر گفته میباشد
 زیرا که از فضیله نیست و چهار سال از عمر او

و از علوی که کار با آنها متعلم گشته متعرفی بوده
 و حال پانین کو تلاوت ایات میباید بدون
 فکر و تأمل و در عرفی بیجا عت قرار بپست در
 مناجات مینویسد بدون سکون و قنوت و تقوی
 و ششون علیه در علم مقام امار معرفت و غیر
 ظاهر بنیای که کار علماء و حکماء در آن موارد
 اخراجی از ادراک آنها نموده شبهه نیست
 که کار ذلک من عند کتب هست علمای که از
 اول عرفا اخلاصها نموده چگونه در وقت و نشان
 بطریق عرفی وقت نموده و اخلاصی کلام
 که لایق ذکر نیست کار اینها از جهت محبت غایبی
 بوده و الا امری که آخر و اجل از اوست که متوا
 او را شناخت بغیر و بل غیر و شناخته میشود
 با و قسم بد از مقصد من عند او ندی که و حد
 و حد بوده و هست که اما در مفیدی فراست
 از ضیاء مشرق در رفتار و آثار انسانی که مهمل
 شده اند معلوم شد تا اگر با علی علو درجه علم و عرفا

و عرفان و اصل کردند مثلا نادانها مثل خود کتابت
در لیل و استغریه عن ذلک کیف بدین ^{الاول} _{نسخه}
بهر کجاست و کیف بفرز ذکر الاول الاول بدین
الحمد و سبحان که و تعالی عن یاد که الانشا
فی ملکوت الارض و کسوات کما استعظم مقام
حد و دینه خلق بوده که ذکر شد و الا انچه
نیود بوم ضمه اینست چنانچه بهین احتیاج نه
در این فیانه چنانچه خداوند سوال فرمود
بلان نشان خود که آیا قرآن کتابت کما
موسایی یا و کشند که کتابت که هست بدین
سؤال که فرقی در میان میان و قرآن و قرآن
می شود اولوالاقد کشند لا و کله کلام من عند
و مائت کما الا اولی الایضا و بدین خداوند
نازق فرمود که اون بود کلام من بلان محمد
الله و اینست کلام من بلان ذات صمد و کس
و هر کس باون ایمان آورده از برای او مغفرت
اگر خواهد در ایمان خود ثابته باشد لا اله الا

او در دین ایات و الا باطل خواهد شد کشته
 او و احوال او کیوم لم یکن شیئا عنه مذکور است
 و بعد نازل فرمود ای خلق من کلا از اول عمر
 آخر هر ششای جن و جهل هر سال میکنند از
 برای رضای اکرامی از امور فرعی و اعم
 هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل
 کرده ام و اکرامه هدی ایمانی آوردی اید
 آنکه بر بار حق و ایشان تقرب سوی من
 میجویند بواسطه آنست که در قرآن
 آنها نازل شد و اکرامه در پیوسته رسول
 میکنند بواسطه آنست که رسول من
 و اگر در حول کعبه طواف میکنند بواسطه
 آنست که من او را بیت خود خوانده ام و اگر
 قرآن را معظم میدانند بواسطه آنست که آن
 کلام من است و هر نفسی که چه از نفس است
 آدم باشد لابد بجهت میکند بواسطه آنست
 او است من چنانچه نزد خود چنانچه نصیب

فمید و حال آنکه محجب شده و خلایق را می نمود
 و از ظهور آن بعد محجب شده زیرا که هیچ شیئی نیست که
 آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که
 شده است با مریدان هیکل راجع میشود
 درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنیتی من و آن
 ثابت میشود بنور او الا بکثافتی که نداشتند بر
 او و محجب که با او عطا شد و امری که درم ظهور است
 که بنفیه ظاهر شده و این ذکر بنفیه مثل ذکر کماله
 که است خود خوانده و الا از برای فانی شدن
 اولی است و نه آخری و نه ظهوریست و نه
 بلکه امری را آنچه راجع باین غنی که از قبل مرآت
 مرآت لاوت میاید شود راجع بمن میشود و آنچه
 راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود اینست ظهور
 بنفیه و بطون من بدانچه زیرا که هرگز از من
 امکان نیست و اعلائی از این متصور در میان
 نمیشود چه قدر محجب هستید ای خلق که کل
 نیست من در مقام خود چنان تصور میکنید که
 در رضای من هستید و اینی که دلالت بر من میکند

و ایات قدس مرز مرا که خدای اودن ظریف است
 باذن من تلاوت میکنند بغیر منی او را در حلق
 ساکی کرده اند که احدی را از اهلان قابل
 ذکر نیست و در نزد او که در نزد منست
 غیر کیفی که از حروف کتاب نیست نیست
 و هر بدی او که به بدی منست و در
 یکصباح معنی منست و حال آنکه بمقام
 که بعد در درجات با و میرساند مصباح
 متعدد مشرق و ماحول الارضی که از بر
 او خلق شده بالاء او منکذ ذوقند بر
 مصباح محجب نیست که من شهادت میدهم
 در افروز و زبور خلق خود و دون شهادت
 من خود من را شفی جو ده و هست هیچ
 از برای خلق من اعلای از حضور من
 بد فرشتی من و ایمان با یاق من نبود
 و منست و هیچ ناری است از احتجاب
 این خلق بمظهر نفس من و ایمان تبارد

در کتاب

نفس من و ایمان نیاوردن بایات من نبود
و نیست اگر میگوئید از قبل من چگونه تکلم
میتوانید نمینید بایات مرا با آنچه قبل گفتید
هم میانینکند و حال آنکه دیدید که ثابت
کتاب من و امروز کل با و مو من هستید
خواهید دید که افکار شما باین آیات
و لکن امروز که دفع میدهد افق شما را اینجا
ایمان بالا میفکرم و فیض محبت شد اید و هیچ
فرسید و نخواهد رسید بوضوح نفس من
و آنچه ضرر رسید و میرسد با نفس خود تا
راجع میکردم قرم و افق خود نموده و در
هوای که همان رضای من میکند عروج
نموده و در معانی که محقق است رضای من
محقی که دین کل با و ثابت رضای من همان
محجب شده اید ضم بنا بر مقصد من خود
که هیچ صفتی از برای این خلق اعلای از ظهور
من و آیات من نیست و هیچ تازی شد از
اعتقاد من و آیات من نیست و هرگاه میگو

هجر ما فردا ما بت بنیت سیر نموده در شرف
 ارض و غرب از فی اکرم به این کلمه ایت بلا
 معنی زیرا که امروز حق ما علی الاذن راجع می
 بقطع اسلام و هرگاه فضیلتی بنی قطع عاجز
 هستند دلیل است که کل عاجز هشد و هر
 اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا اینان بنیان
 بنایه مثل ایاات من از قدرت نه بنویسند
 سرف اگر تیز هر حق لا بد است بعد
 سوره در زمان موسی ظاهر انچه در فرد
 خود است نمایند و حد خدا را که از زمان
 ظهور تا امروز از علمای بنی قطع بعد رانی
 ظاهر شد که بزم خود در علو رضای حق
 بنمایند و از محقق حق بنایانند در خود
 محجب هشد و هین ذل علمای اسلام
 پس که بنیت اسلام اظهار علم اسلام
 بنمایند و از کسی که کلام او محقق اسلام
 بوده و هین محجب میشوند و اگر با عجب
 خود را نمی بینند و ظلم و نفی نمیکردند و

و حکم بفرمانده در قرآن نازل شد و بدینگونه بد
 خود را بنیاد انداخته بودند و حال خود را و آنچه
 که ایشان را علای اسلام داشتند بلکه هر کس را که ^{محقق گشته}
 و میشود عدل با آنها از برای ایستادگی و هرگاه
 ایشان فکرمند و ایثار کنند نموده و خود را مشایخ
 مطبوعه و اوقفت نه سلطان اسلام و نه استغنا
 در نظر او بودند راضی با خجاستی شدند و در آن
 افتخار و کرامت با تابع صفت و هرگاه مشتبه کارهای
 خود را بفراوانند اما اینها مشرعی نگشته چنانچه شبهه
 نیست که آخر الامر خود او را در حق هر کس ظاهر ^{نمود}
 و نمود بجهت او چنانچه امروز هم اگر خواهد کسیکه
 خود را مطبوعه با اسلام میدانند چه از صاحبان
 حکم و چه از مشایخ علم ایثار و محبت آید و نمایند
 آخر در آنجی هر شود چنانچه اگر اقل در داد و کلام
 علماء را حاضر نمایند و میگویند با آنها تفقادی
 من از کسی که صاحب آید خود نمیشود و حال امر
 از دوشی بیرون نیست یا آنکه شماها آیدان ^{کنند}
 این کار و ایثار او حاضر است اگر نیست این آیه که

در اینجا نوشته شد که سبحانک اللهم انک انت
 سلطان کل وکلین لک کلین کلین من ثناء
 وشر عنها عن ثناء ولفظ من ثناء ولفظ
 من ثناء ولفظ من ثناء ولفظ من ثناء
 ولفظ من ثناء ولفظ من ثناء ولفظ من ثناء
 من ثناء علی من ثناء فی قبضت مکرر کما فی
 ما ثناء بامر انک کنت علما مقدر راغب
 مکلم نماید مثلا آنچه او تکلم نموده از طرف او
 بنویسد مثلا آنچه که او نوشته ملا فاکر و
 سکون قلم و هرگاه نمیکند دلیل بر آنچه کرد
 این بفرقی شده و صاحب بن ابی ارحی
 من عند کفر و شیعه نیست که در اینکه خدا
 این ابیات را از لفظ موده بر او مثلا مکرر
 خدا را از لفظ موده صا بخرطال مثلا این ابیات
 صد هزار بیت در میان خلق مثل استغفار
 محض مناجات او و صور علمیه و حکیه او و
 عرض به جماعت هزار بیت از نود و ظاهر
 میکند و یا با سرعت طوری که کاتب نرسد او

او بتواند فهم نماید آیا از کلمه دافعت ^{مقام} می
میتوان نیز تکلف که هرگاه از اول ظهور تا
امروز ممکن است شد به قدر از آغاز و فرود آمدن
شده بود و هرگاه میگویند بنی ایاز ^{مقام} بنفشه
می شود نظر کنند در قرآن هرگاه خداوند در
اشیاء نبوت و رسول خدا اینها را از احتیاج فرمود
شما هم تا ملازم باشید و چنانکه خداوند قادر و
افلا یفرون تغلبه فی کبر و کذب قلمهم غم
و هت کرامه و رسولهم نفاعه و جادوا با
کتاب لیس حضوا به حق فاحذ منهم تکفیر کان
عقاب و کذب حقت کلمه ربک علی کذب
انهم اصحاب کینار و در مقام کفایت کار ناز
فرموده اولم یکمهم انما افرلنا علیک ککارت علی
علیهم ان فیدلک لرحمة و ذکر فی القوم یؤمنون
و جانی کذب او ند شهادت داده بکفایت
کتاب بنفشه ایاز چگونه میتوان بگوید کفایت
نمیکند حجت کتاب بنفشه و اگر گفته می شود
در ایاز آنچه اولین گفتند از دوشی پیر و

عیت یا آنکه غرض ایشان قصد بی غرضی است
 که از برای ایشان شریعتی اندر هیچ دلیلی جا
 خداوند نازل فرموده و آن بر دو کلام است
 بهما و در جای دیگر نازل فرموده آن که بی
 علیهم کلمه ربکم لا تؤمنون ولو جاتکم کلامه فی
 بر و الله ربکم لا ایم و اگر غرضی متباین در دین
 که فهم آن سهل است فبای حدیث بعد کلام
 و آیات مؤمنون یا خود حاضر شود و از آنجه خود
 از مطالب نهج آیات سوال نمایند تا آنکه
 خود بشود که در نزد مبد و قاطی و ترکی و ملا
 اقرانان نیست یا آنکه کسی را میفرستند که
 خود او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت میکند
 از آیات کشف نوشته بعد تفکر در آنها نموده
 تا بقین نماید که از فکر اقرانان کلام را هم
 نمیشود و اگر میند از صد راسلام تا اسرار
 در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر
 تا امروز کسی در مقابل از این سید و اول
 بود و اگر نکته کبری در اعلیٰ به قرآنست یا قوا

قواعد عربیه میشود مردود است زیرا که این
 قواعد از آیات برداشته میشوند آیات بر آنها
 جاری میشود و شبهه نیست که صاحب بن ابی
 نفی این قواعد و کلمات آنها را از خود نموده بلکه
 حتی نزد اولوالایمان از عدم علم بآنها و آنچه
 این نوع آیات و کلمات اعظم توفیق زیرا که نزد
 این علوم فهم کتاب کشته است و جو شجره که کتاب
 نازل میفرماید علم باین علوم لازم نیست بلکه
 کلمه قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده
 ثابت چه با استخفاً میسر ما علم علوم
 هشت و یکی ایمان ایشان بایمان با آیه
 ثابت زیرا که همه علوم علم با و امر است
 نه دعوت آن و اتباع مضار او که اگر بقیه این
 علوم مشرب شده صاحبان این در درجی
 از عجم ظاهر شد و حال آنکه شرفی نیست
 در اینها بلکه شرف برضای خداوندی است
 توحید اوست و استقامت در ظل طاعت و در
 او شبهه نیست که اگر آنچه میکنند این خود

را و قصد نمیکند الا رضای او را و حال آنکه
 برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای
 محبت او مطلع شود و امر و در رضای الله ^{منحصراً}
 برضای محبت او و مستقرین در ظل اگرچه
 انها محبوبون انهم مشدرون و لكن الله خدای
 شهادت میدهند ثابت همانند و آنچه مشبه
 امر الله میکنند مفضل میشود هرگاه امروز
 ذکر می از استغفار میکنید تکلین بفرموده
 اسلام نموده اند هت از دهها نهای ^{نصا}
 و صفای عربی ذکر می هم از محبت بی مرور
 ماند و امر و هیچ علی انفع از برای عبد نیست
 که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که
 خرابین یقین مناجات نماید تا آنکه او را
 مظهری که لقای او لقاء الله هت و رضای
 رضای الله محبت نماید زیرا که کل خلق ^{الله} شده
 از برای همین جانشینند او را تا از فرموده
 رفیع السموات یفرج عن غروبها ثم استوی علی
 العرش و تنزل الشمس و القمر بحریر لاجل

۴۲
مشی بد بولا مر فیصله الایار لعلکم بلغا
و نیک قوتون و شمه نیت که هر شری که
مقبل شمس شود خود مستحق میشود و الا
او بنصف طالع میشود و غار و میگرد و غی
کل است که شمه وجود که غور بلغا که رابا
او مت در بند و الا خود شمی ناظر میگرد
شمه و غی شمه است که غی شمه غی
دافند مردم نمود از برای امروز و امروز
کل خود را نیت با و مفتخر و مغرر میند
و میکنند آنچه میکنند نیت معنی تحول
ولا قوة الا بالله در تشریح و الا اگر کسی
که خفقت ند اود از خود سلطت نیت بقدر
زبان و قوت و دهنی دل بی است محجیر
که نیت با و میکنند آنچه میکنند و غی
شمه وجود خود که امروز نیت اوست نیت
نکرده بلکه بعد نیت هم را غی نمیشوند
را غی میشوند مقارن شمه در این جلد
نشدند خد و ن کانی است کل عباد و ام

خواهد فرمود تخط و حکم از همین حکم است
که الا فی در اینک نظر ظاهر میشود که تا يوم
قیامه فصل بنمایند تا این مضمین بود
و دون او آنچه قضا بای خدا ویت جاری
خواهد شد و درست بهی بن ناصر بن
و حافظ بن و بهی بن جاسق و طاکین

الایکافی من الایکافی

فی ان لا یخط بلم تا تو کتبی فی بیان می
الایمن شاء کتبه نفس بنیاد بر آنکه کسی جاهل یا
خدا او ندان از لغز موده در بیان بنمایند الا فی
نظیر کتبه او من علیه علیه و مثال ذلك شیخ
که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع
سنوات و ادغی مداد شوند و کلا شیانم
و کلا انقی محمی شوند شواست حرفی از حرف
بیانرا علی ما هو علیه بقر کنند از ماضی کتبه
لحم منه اول و آخر و اذن بیت از برای
احدی که قضا کند با آنچه خداوند بدست
نازل فرموده الا کلا حرف علی بن و بنی

نظم گفته و حرف می او و کلام حرف دون ^{علین}
 را با او اب نادر او زبوان که کلام حرف علیین در ^ظ
 او بخور خواهند شد و کلام حرف غیر علیین
 در ^ظ ظاهر نمی خواهند شد و قبل مثل بعد است
 لا سید یا لام گفته چنانچه قبل قبل مثل بعد
 کفران صی چهارده سوره بوده و ^{شش}
 سوره در علو شان هر حرفی از حرف ^{نظم}
 کریم نازلند که شش سوره اول از
 نظم بوده و شش سوره آخر از میم و کلام حرف
 علیین راجع باین مظاهر تنوع می شود و کلام حرف
 دون علیین راجع بمظاهر تنوع می شود و اینها را ^{می}
 و کلام او اب نادر راجع میشوند بیا ^{اول} چنانچه
 حبت راجع میشوند بیا ^{اول} که دو کلمه ^{لا اله الا الله}
 الا الله جمع میشود و اینها از دون حرف علیین است
 نفی و اینچه از حرف علیین است در اثبات
 و کلام حرف دون علیین قرآن در ^ظ اول یا
 نازنانی شد و کلام حرف علیین قرآن در ^ظ

کلمه اشارت باقی مانده کذا لک بغنی کلمه
 ثانی و بی من یوید الله فوق مقدر
 و جا فریبت تفسیر بیان الایضا تفسیر
 از نزد شجره او و کل اسماء ضل و در انوار
 افنده مؤمنین با و لاتی و کل حروف
 علیین او در حقایق دون مؤمنین با و جا
 و لم یزل و لا یزال بیان مثل نفس ثانی
 که حق است و کل حروف نور و مادران در
 اتفاق و انقی منین جانچه امروز هر کی
 نخواهد تمیز دهد چون که نوم ظهور کند
 هست مقدر روی بعد زاد شاع شجره
لا یقید واحد ان من خفیه الواقع الاعلی
حکم الظاهر من لم یقید حد و کثره فیه فهو
من حروف العلیان و من یقید من دور
الا ان یفرج کلمه عنی ذلک الحق ظهور
تفسیر نوم کفیه فاذا ما حکم نقطه کبان فی ضرها
 من احکام الواقعه الاولیه من یوقی بها فی

فی حر و الفلین و لم یومن بها من دنیا
 و الله یفصل بینهما بالحق انما هو خیر فیما صلیت
 و اخرها فی میرسد که از حر و غیر علیین
 ذکر بنماید الا در کتاب و همان شجره
 را از حر و علیین میدانند و بر نفس خود
 من حیث لا یعلم میکنند تا آنکه طالع شود اما
 حقیقت که ما وقت بروز میکنند عدم ایمان از
 چنانچه در این قیامت بوده این مطلب بین
 یقین ملاحظه نموده چنانچه هر یک میگویند این
 ما مؤمن بالله و ایا در قرآن عنبر و حال آنکه
 شجره حقیقت که منزل قرآن بوده در این
 سناکت با یکدیگر و جدا انقسم در ظهور
 شجره حقیقتها منکف میکرد و وجهها مرتفع شود
 که ظهور و ایشان نمیکرد و در رضا و الله فی
 با نجه تکمیل میکند از ذکران بعد رضا و الله
 نبی و الا بوضای و فلیعین ما اولم لا یصل
 من امره **الکتاب** **من الواکفی** شقون
 فی بیان مالی کمال بان فی حکم کل کلتی طح

اینست که از جانب خدا و بر کمال ناس و حجت
 ایشان که در نفسی که این آیات بر او نازل شد
 و اول حجت باقیه ظاهره است الی یوم النجم
 و ثانی حجت ظاهره است تا وقت ظهور
 جان بطون حجت است بر کمال شیء من حیث
 لا یعلم احد و از برای او از جن غروب و شهادت
 هست که ادلا هستند بر حجت باقیه که بیا
 باشد که ایشان قبول او که الان نازل میکند
 حجت میشوند تا یوم ظهور او و بعد از برای ایشان
 اگر در وقت ظهور حجت شوند از کسی که ایشان را
 حجت کرده بمثل آنکه علمای امر و قبول یکی
 از ائمه علیهم السلام که فرموده انظر الی من
 روی حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدهند
 و اسامی که لایق نیست ایشان را خود نیست
 و اگر صادق بودند در قول از کسی که قبول او
 ایشان نبود و ولایت میشود و حجت بنامند
 چون ملاخط کردند ظهور حق صفائی یا مقصداً
 هست نسبتی که خود را مقبوعه و حکم موی هم

هم علی کشته داده و حال آنکه در قرآن خداوند
 نازل نظر نموده شیئی اشد عن فکر یا بار کشته
 فاعرفی عنها و شبهه نیست که آثار کشته ابار
 مشرق را از این شجره است زیرا که فاذا ازل لم
 ولا يزال بر حالت و امل بوده و آثار نشان
 ابداعت که مشبه اولیه باشد که در او دیده شود
 الا کشته اگر چه امروز نظر نمیکند ولی غنیمت
 همین آثار و ابا علی علو ذکر نموده و بیانهای هر
 مقال دهمی تمام نموده و بان افتخار کرده
 و خود را منور الی کشته دانسته چنانچه هر
 که در بیت و سه سال نماند کی بهر
 که اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر کوین
 صلوات کشته علیه بر شامه کو سفند و الراج
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث و امان کور
 و امروز دین که کماله در قرآن نوشته شد
 که از بهاء الف الف گرفته تا بقدر دنیا رستم
 چنانچه خانی جانی آن بانی بهادر و عسکری که خلق
 انوار خد خلق عت کشته و شبهه نیست که خداوند

در آثار
 خداوند

ممکنه
 میکند

تفصیل کل شیئی را با علی علو تفصیل درخت با قلم
نازل فرموده و هر کس بگوید که شیئی هست که
حکم آن با حق علیه در بیان نباشد با و ایمان
نیارده و بقیین قطع زیرا که کلشی خارج از
دو باب نیست یا در بار حق یا در کورست یا در
باب ایشان و آنچه مالا یحیه است و هیچ بان
و آنچه مالا یحیه است و هیچ بان میشود و کل
اسم دون حق در او ذکر میشود و کل اسم حق مدقانی
است من ادعای آن کلشی در بیان و من یشهد علی

لیشهدن با نا ما و یحیه من شیئی و کان کنه
کلشی منی محیطا و هیچ شانی نیست که آنکه از
برای کتاب صامت کتاب نا لطفی خداوند شد
فرموده لم یکن هذا الا یشهد و لا هذا الا یشهد
و لم یفید عن کتاب صامت فاذا انه هو کتاب
النا لطفی و ان کتاب لطفی من قطره کبر فان کل
یرجع الیه ان لم یجاوزا حد من حد و کلا
قد لا یشهد من اطاعه و من عذبه و یشهد
فلا ظهوره و لکن اذا ظهر یقطع عن کلمه ایمان

الا من يؤمن به فاذا انقطع الايمان كيف
 يبقى ذلك من هم شهد وان هذا فرع لا مانع
 فليست كنه يا انها كنه ان لا يمكن على
 بمنزلة ما قد حكموا ان من هم شهد من عند
 القرآن على فان من يحكم على كنهه وما له ولا
 من نوع غير غير دل من فكر عند كنه
 فاذلك هم **الاول** **والثاني** **والثالث** **والرابع** **والخامس**
 في بيان ذكر هر دو فليكن ردونها لطفي فليكن
 انكه هي حرفي خداوند نازل فرموده الا انكه
 از برای او روحی بوده و هست كه متعلق او به
 و از این جهت است كه مؤمن بنده كرامت درضا
 فرضا ليكره و دوند كرامت و دوند رضا كنه
 متاخر ميكره و ديشاني كه كرامت اول شدن در ذات
 متعلق به ميكره و دكل كلاميكه خداوند در
 بيان فرموده از دو نوع بهرون نيت فليكن
 عليين است يا دون انها انچه كلاما عليين
 ادوايح انها در جنت است و انچه دون انها في
 ادوايح انها در نارا است و كل هر دو در عليين

راجع میشود بدلا الة و کل حرف علیین بالا هو
 چنانچه بیء و کل حرف علیین از اینکلی شد
 بیء و کل حرف علیین از اینکلی لم قول ان در
 علیین حبت مرتفع میشود و ان در تحت الیاء
 مضمر میکند و چنانچه اگر امر و زکی نظر در بد
 شجره قرآن کند یقین مشاهده کند هیچ تفریق
 نفی چگونه در تحت الثی مضمر شده که اول
 و ثالث و رابع و خامس باشد و هیچ حرفی که اول
 بر اثبات میکند چگونه در اعلی علیین مرتفع شد
 که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد و هیچ
 ناز چون که حرف او مشع میشود فو ذیه میشود
 چنانچه خداوند او بد نازل فرموده علیها غرور
 کذلک ایضاً و اسماء خمس که مشع شود و خدا
 عد در اعلی میشود و چنانچه دون حرف علیین
 راجع با سیکل کل حرف علیین راجع بکلی اثبات
 میشود خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم
 کرده از برای او ثبات را خلق فرموده و حکم
 فرموده از برای او محبت زیرا که نفی دلالت بر

بر او میکنند و آثار دلائل بر او میکنند
 ذکر توبین نمی بودند وین هم طبق توبین و آنچه
 کلمه نمی منش شد در یوم قیامت راجع
 کلمه نمی شد و کلام خود و دون علیین در
 متعلقه بان در ظاهر این کلمه خسر شد ^{هر}ند
 قسم آنچه منش شد بوده از کلمه آثار در
 قیامت راجع کلمه آثار گشته و کلام خود و علیین
 و در راجع متعلقه بان در ظاهر از خسر شد ^{هر}ند
 در نمی رفت در ظاهر الهی است الی یوم من ^{نظیر}
 و هر کس در ظاهر آثار مستقر شد در حقیقت
 الهی الی یوم من ^{نظیر} و علو عید است که نظر
 در اعتبار کلمات نمایند که چگونه ببالا نهاده
 معدوم میشود و ببالا نهاده او مرتفع میگردد
 و حجت خداوند بر هر چه سواست زیرا که آیات
 خداوندی بر هر چه عرض شد مظاهر نمی قبول
 مکرده نمی شدند و مظاهر آثار قبول کرده در
 ظاهر آثار مستقر شدند هیچ ناری ^{نظیر} اند
 کلمه نمی نیست و هیچ معنی اعظم از مظاهر آثار بان

الاول ند و در هر فردون العلیین علی الاخر
 ند و در هر فرد کملین تا آنکه کل راجع میشود در
 من یظهر کینه با و اگر مضایقند از علیین شود
 والا از دون آن قطری لمن یقیم بحکم کینه
 و شوکر علی دینه ان لا بد خلقی کنا و بد خلقی
 باذن دینه فان ذلك هو الفضل العظیم و از این
 جهت که عبد صبی که هر دو علیین را تلازم
 نمایند ساکن میگردد زیرا که ادواج آنها متعلق
 با و میگردد و اینست علی حجت صبیح و مقدر سائر
 و مهملین و مکررین و معطین و هر وقت ذکر دون
 علیین دوست صید و عدل خداوند بر آنها
 نازل شود زیرا که ادواج آنها متعلق با و میگردد
 باید بنیاه بر دو در اوقات مجداوند غرض که
 تا آنکه از ادواج آنها نامون گردد زیرا که هر کجا
 خداوند در قرآن وعده حجت در فرموده قیامه
 راجع بشیخه محبت خود فرمود اینست علی علو
 در جبار حجت که بر ضاء کلام فائز گردند و با و

و با قرار شویید او متعلق ذواتی را که خداوند
و عده نازل فرموده راجع بکلمه نفی فرمود و اینها را
نفی معنی ترشد زیرا که هیچ عند الی اعظم انما
عنی کلمه و ایمان باو نیست و هیچ اعظم از ایمان
نجد او ند و ایمان از نیست و هرگاه فاضل نظر
کند می بیند که چگونه اهل حجت سبقت
بد خول حجت گرفته اند اگر چه اهل انشا
در حق در حجت بوده و اهل انرا داخل در
نار شده برضای خود بشنوی که از بزرگوار
نفی منتفع شدند که بان افتخار میکنند
و همان در نماز معنی بر و متعنی بند چنانچه
خداوند نازل فرموده و تا کلون فی قلوبهم
نار را انبضم حرر فردون علیین راجع بار را
خود میشوند و حرر علیین راجع بار راجع
و هیچ نفی نیست مگر آنکه حرر علیین را که
فکر میکنند در اوقات ادواج متعلقه بان
ناظر بار میشوند و صلوات بر او میفرستند
فکر کنند و در حین ذکر دون حرر علیین که

اگر محبت آنها باشد ادراج شیاطین از آنها طرد
می شوند و اگر استغاده بخوبی از من اویند از
شئون خود بازمی پشیمانند اگر چه بطوری
باشد و اگر بنیاه بر دین اویند و طلب تقیت کنند
بر آنها سبیلی از آنها جوی اوینت و تقیت
تبع غرض خردی ضررنا و شواستد و بنا
اگر چه گویای بنیم که هر حرفی در ظهور من نظیر
بنیاه میزند از فی و حال آنکه خود اصل آنها را
افوق ایشان بنیاه نمیدهد از نا و خود الا من
نظیر گفته در آنکه بعد در این گفتن آه
با آنکه اگر داخل در دین بیان بنیاه داده میشود
از نا و بلکه اینک را نمیکوید مگر بواسطه دخول
در دین بنیاه است اما صیغه داخل در ایمان نقل
شد و نمیکوید زیرا که بنیاه قبل وند بنیاه بخت
اوست هر کس بیان بخت آورد از قبل بنیاه داده
شد از نا و دخل وند اگر چه خود حرف را چنین گفته را
میکوید و حال آنکه تقی می بخت زیرا که بنیاه
محبت نمیزند لا قبل آنکه خدا اویند و در آن نا

نازل فرموده و من یوم من بآئینه و مقترن فرمود
 بکلمه بعد از او و حال آنکه نفس کلمه خود را می
 و مطلق نیست و چنانچه در صد و اسلام تعبیر
 کلمه در زمانی شد و حال آنکه کلمه را فراموش اند او
 مطهریه الوهیت امیر کومین علیه السلام بود
 که اگر پناه با و میرد تجانی میاف از کلمه بعد از
 اینست که کلمه ای یوم من ظهور کلمه پناه میرد
 خداوند و نقطه بیان وی او و زمینید حد بیان
 زیرا که خداوند در او و زمین پناه با و است و پناه
 بیان پناه با و است چنانچه از اول ظهور این کلمه
 اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در ناساکی حد
 الا من شاء کلمه که شناخته اند مطهریه اسمی
 که پناه با و که برده اند که پناه با و که برده اند از نام
 محض محفوظ مانده و الا اسکله را با الا حد لاهل
 هر روز میگویند و حال آنکه خالق از برای و نیست
 زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه خود را
 پناه بر رسول خود و پناه بر رسول پناه با و صلی
 او و پناه با و صلی و پناه با و اب و صلی و تقی

نمیدهد اول الا باخر و نه ظاهر الا بباطن زیرا
 بناء بر سول ^{علیه السلام} عینی بناء بخلاف ست و بناء با
 عین بناء بر سولست و بناء با جواب عینی بناء با
 است و هر کسی امروز داخل در میان استود
 بناء داده میشود از ثواب و خیر و غیره و الف بناء
 داده نشدند از ثواب الا در وقتیکه داخل در
 قرآن شد و حرر فرمایان الی یوم ظهور من ظهور
 علیین ان درخت و درون علیین در مقام
 و از روز هر کسی داخل در کادراوند از ثواب
 باقیه و الا غری غنیست او را ثوابی در میان
 غری غنیست حرر و الف ثوابی و الف بعد از
 قول قرآن و حرر فرمایان از قول بیان
والی ما و کله نری العلیون فی اعلی علو هاد
نی در مقامی مداند امها قیام علیین بر حق
بحر و ف العلیین و ان یل کرده به بحر و کله
فانه لیعصمه و لا یل ان یل کرها الله کر و لا
ضررهم ذکرها بمنزله الذی اضرا بالقرآن و ذکر الذی
اوتوا الکتاب من قبل کن من یفصل الله الا یار الله

لکم با یا ز کشته ای انزلو ان نوسون
فی ان کلام خیرین نور کشته فی بیان کان نور
من ظهور کشته بالحقیقه الاولیه و کلام شریف
فی بیان کان مرا من یکون بوسند خرفی
عنده بالحقیقه الاولیه نور بنا بر آنکه هر اسمی
که در بیان نازل شده مراد من ظهور کشته نور حقیقه
اولیه نور کشته نور اول من نور من به الی
نشی الی اخرون کوجود نور آنکه آنجا یکدیگر
شد مراد از فی نفس اوست و کم که تنزل میکند
تا آنکه میرسد بار فی توانی که نور اوست
اوست که اعلی خرف نیست نور که نور و همین
هر اسم دون خیر که در آن نازل شده بالحقیقه اولیه
مراد نور است که مقابل او فی شود و اگر ذکر
از فی شد در دون علین مراد از فی نفس
و کم که تنزل میکند تا میرسد بار فی توانی که نور
اوست که نور است تا اوست و در آن
اگر چه نور سر بر نور باشد چنانچه نور که
در قرآن نازل فرموده خداوند بالحقیقه اولیه مراد

هست و هرگز کردن خبر مراد اولست که در مقام ^{مراد}
 اثبات اولیه و افست و اگر چه کار فی علیین شد
 مراد از فی نفس او بوده تا مشهور شود باری قوایی
 که مقرر شد او بوده که کار رابع میشود مقام العمل علی
 که انچه ذکر شد در قرآن است مراد اولست بحقیقه ^{اولیه}
 چنانچه در بیان بنی یثرب کلمه تفسیر شد و هرگز
 دون صرفی که در قرآن نازلند اگر چه ذکر فی
 باشد مراد از فی نفس اول من یقبل الیه بوده
 همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم
 عند کلمه ثابت است و انچه اسم میرد در علم کلام
 هست بحقیقه اولیه نقطه مثبت است و دون
 ان من لم یقبل الیه چنانچه ذکر فی قرآن
 سند رابع میشود امروز بقطعه بیان تا آنکه از
 از فی قواد باری روح میرسد و از از فی روح
 نفس و از از فی نفس باری جسد و از از فی جسد
یکل شی الاقر و الاقر الی ان یصلی الی الله
 الاز فی فوق کلمه الذی ثلاثه شریفی از ^{عند}
جوهر کلام الاز فی الزائده هستند و ان تفسیر ^{تفسیر}

متغير الاسرائیلی ان بتقرالی ما لا يتغير وكن لك
 العليين الحرف بالحرف وكنظرة بالنظرة هذا على
 الرضوان وذلك الخداعي النار واعوذ ما كنه عما
 لا يحسنه الله ولا سئل الله عن كل ما يحسنه الله
 فضالكم وكم كم اسماء خيرة فرائد ادوسو كنه
 جافها متجلي شند وبيك يك از اوسبای اوثر
 ذلك وروون عليين نا انكه رسيد على علوان
 حبت بمقر شفا ده سيد الشهدا عليه السلام واد
 فقرار في نار بمقر سلطنة نفس مقابل انيت كم
 حد اوند وحين قسم در ظهور هريك از حج كنه جاد
 و امروز كل اسماء خيرة بحقيقة اوليه در نفس فطنة
 حق وكرافي كه مثال زده شد و بحقيقة ثابته
 حرف بين است الى ان يترقى الى آخر الوجود فلتسقى

ان يا ايها الناس **كنكم اجمعون**
 او اكناسو سزوا وكنات

في ان كيان ميزان من عند الله الى يوم من نظمه
 من اشبه نور من منظر عنه ناد وكني بنا وكنه
 ميزان حقن الى يوم كنهه كه يوم من نظمه باشد هر كس

مطابق آنچه در اوست عمل کرده و در جنت است و
 ظلال ایشان و حرور علیین عند الله محصور خواهد
 شد و هر کس محصور شود اگر چه بقدر سر جوی باشد
 در ظریف محصور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن
 هم ظاهر بوده که در موانع من و ده خداوند تا آنکه
 که هر کس نیز آنجا خداوند تا از لفرموده حکم کند که آیا
 و ما يرجع الی طلب الکلمه من نسوةها و حکم کی که بعد
 از حکم خداوند کند اینست چگونه است هرگاه کسی
 بر نفس تصور کند بعد از آنکه خداوند تا از لفرموده
 و ما خلقنا الجن و الا انس الا ليعبدوا و شبهه نیست که
 اطاعت مقبول نیست الا با طاعت حق خداوند
 و الا علیها ای نهائیکه با طاعت حق نموده اند
 ذکر میشد و حال آنکه امروز حکم میکنند که از
 برای آنها عبادتی نبوده و ثمره در اعمال ایشان
 نیست چنانچه غیر شیعه امروز میفرمان عالم است
 همین که منحرف از ولایت گشته اند که با طاعت
 و امروز کم کسی است که بفرمان حق نماند بلکه مخالف
 نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل فرمان

میزان بیان نشود ثم یغیث تقوای او را خالصه
تغیث تقوای دهان الف را در خوف بر می
آورد و ظهور رسول گفته و اگر میزان فران میوه
در باره شجره حقیقه این نوع حکم نیست نکاد که مو
ان تیظرن و شتی لاری و غیره ایال هدا و ظهور
از این جبال سخت فرامست که متاثر میشوند از
خود خدا اعلای زودن در رضای او نیست و حد
مراد و اگر امروز این فضل منحصرا ها بیان است و
بعد هر کس از حد و بیان نکند باین فضل را
الی یوم من یظهره و اگر خود با کلمه منصرف شود ظلم
نکرده الا بر نفس خود و کلمه غنی عن کمالین و در
اول ظهور او کلمه بیان اطاعت و ست نه غیر او جای
کل دین بوم الف چین ظهور رسول گفته اشباح او
بود نه و خوف در میزان خود زیرا که اوقت حکم
حق بر و خوف در آن چین می یفتدی فلسفه و
میخص علیها آیا این و کلمه غنی عن الظهور
فی بیان بوم لقیه نفس بنیاد مرا از بوم قیامت
شجره حقیقه است و شاهد میشود که امری از

از شبیه یوم قیامت را حقیقه باشد بلکه هر مور
امر را مور موده که عند کله حقیقه نکل و در آنچه
عند کله و عند عرف اهل حقیقه مقصود از
یوم قیامت اینست که از وقت ظهور شجره حقیقه
در هر زمان و هر اسم الی حین خروج آن یوم قیامت
مثلاً از یوم قیامت عیسی تا یوم خروج آن قیامت
بوده که ظهور کله در آن زمان ظاهر بود ظهور آن
که خدا را دهر کسی مؤمن به سوی نقول خود دهر کسی
مؤمن بنویس خدا را دقول خود که ما شهد کله ما
زمان ما شهد کله فی الاخیر بود و بعد از یوم قیامت
رسول تا یوم خروج آن قیامت عیسی بود که شجر
حقیقت ظاهر شده در هیکل عقد به و خدا را دهر
که مؤمن عیسی بود و عقد به فرمود نقول خود دهر کسی
که مؤمن بان بنویس از حین ظهور شجره بان الی
تا نیر قیامت رسول کله هست که در قرآن حله
وعد فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و بار
دقیقه از شب نیم جمادی اول شبهه که سنة ۲۶
بنود اول یوم قیامت قرآن بوده والی خروج شجره حقیقه

حقیقت قیامت قرآنست زیرا که شیئی تا بمقام
نرسد قیامت آن نیست و در کمال دین اسلام الی
اول ظهور مشیو شد و از اول ظهور تا پیش غروب
اشاره سنجیده قرآن انچه هست ظاهر میشود و قیامت
بیان در ظهور من ظهور کنه است زیرا که این
بیان در مقام ظهور است و در اول ظهور نظیر
آخر کمال یافت ظاهر میشود که ثمرات استجاری
خرس کرده بچند ضایعه ظهور قام الی عند هذه
ظهور در رسول کنه است ظاهر میشود الا آنکه اخذ
ضرورت دین اسلام را از آیات قرآنی که در ائمه و مر
خرس فرموده نماید و اخذ فرع اسلام نیست الا ایما
با و نصیحتی با و و حال که ثمره بر عکس غیبیه در ظهور
اسلام ظاهر شده و کل بیت با و اظهار اسلام
و او را بفرقی در جیل ما کوسا کی میکنند و حال آنکه
قرآن خداوند کل را در یک سوم قیامت داده و
که آن یوم است که کل حرفی خدا میشوند که حرفی
شجره حقیقت باشند و کل بلفظ کنه فایز میکنند که
لفظ او باشند زیرا که حرفی بلفظ ایات اقدس مکین

و لقای او متصورند و آنچه در عرفی و لقا، ممکن است
 راجع به نجمه اولیه است و خداوند طین را بابت
 خود قرار داده که کسی که در يوم قیامت عرفی بر نجمه
 حقیقت میشود از اقارب عرفی او از لقای مستقیم
 مکتبه وقع وقع عرفی از يوم قیامت بهر
 از آنچه سین تا پن کیا مین میکند و در براکه
 این سین در يوم قیامت ظاهر میشود و آنچه نجمه
 هزار و دویست و هفتاد سال اسلام از اول
ظهور تا آخر ظهور که اول خروج شمس حقیقت
 ظاهر خواهد شد و اول انظهور تا ظهور ظهور
 راجع میشود نجمه ان قیامت آخری که در ظهور کاد
 ای اهل سپان قوم برخود موده و طوال البر خود
 در يوم قیامت با طل نکرده چنانچه تجیین قرآن
 کرده که هزار دویست و هفتاد سال افتاد
با سلام کنید و در يوم احد نجمه که يوم قیامت
حکم بر اسلام بر ایشان شود که ایشان به این طل
میشوند الی يوم قیامت لا خیر جبه با نفسی که از اول هم
ریاستها کنید و عالم ها مورد از برای رضای خدا

و اگر قائم ال محمد را در خواب دید بد بخواب افتاد
 میشود و حال ظاهر شد ظهور کند که اهل کربلا
 یا یار و یمنانی که دین اسلام بان ثابت عروج
 که میشود در جای خود نمره ایان خود را که ظاهر
 میکند در جای خود از برای انچه خلق شده نام
 و جای خود فوق میدهد بر کسی که شایسته و زیبا
 توجه نمید میکند و ایان نمید میکند و اگر
 باینهم را نمی شود باز در جای خود باین هم را می
 بلکه بر او کیای نمی خواهد داد و بپا در و ای احد
 بیان نکرده انچه اهل قرآن کردند که فراموش
 خود را باطل کنید اگر انچه که مومن بیان هستند
 در حق ظهور آیات او گفتند الله و شاهد الاخرین
 احد وان حد ما و حد ما کلمه من مظهر حق
 ند مومعه شهادت انچه بر او هستند اطاعت او کرد
 تمه بیان را ظاهر کرده این والا لای ذکر نیستند
 حد او من تو هم بر خود کرده اگر نمره نمیکند ظهور
 نسبت را مخفی نکرده که ظاهر میشود و مثلا که
 من ظاهر شد و هو و میفرماید خلق بیافز او حال

ن
آنکه در تلویح شما ظهور نکرده چون ایمان خود
سرعت کنید در اجابت خدا و نفس بی کنید با یا ز او که
او است اجابت من بفرشته و نفس بی کلام
و هیچ شیئی از محبوب خود نمی نگیند که اگر از
کلام او حکمی صادر شود الی قوم گفته خواهد بود
و همان اهل حجت در حجت مشتم و اهل نادر و
معد خواهند بود و حال که يوم ضیاء است محل
فضل القضا در اختیار است و کل مکان رضا
او میکنند آنچه میکنند و برادرانی میشوند
بر نفس خود راضی میشوند و اگر جهد کنید با خدا
خود که راضی شوید بر هیچ نفسی الا آنچه که
بر نفس خود راضی شوید لعل در يوم قیام
آخری اگر بقاء کند فایز نمیکردید که بقاء
را هم مخزون نکرده با سید زلف کل ملک
بیان میکند در شما از ضرر با و بکن برید که
چه مید آنم نخواهد کرد چنانچه در این قیام
از نفع من باین قرآن گذشتم و لکن شماها از
ضرر رسانیدن خود بکن شنید هیچ نای

نادی است از برای شما عند الله که شرف و ز
 قوه کنید بن سوی خدا و حکم کنید و مرا بجه
 ن نفس خود را نمی نشوید و سبب که بنویسم
 بالحق انه هو انرا امر الکلی از خیر العالمین
 فی بیان حقیقه الموت بانه حق مخلص بنا را آنکه
 از برای موت اطلاق ما لا اله الا الله عند الله
 هست که غیر از کسی محض نیست یکی اذان اطلاق
 در عرف ظاهر موت است که کلام ادان بنمايند که
 ان حین فی روح نفس فانیست و بهر حال
 که عند الله الملاق شود خواست و آنچه کلام
 هستند بر اقرار باین که ان حقیقه این موت
 معروف نزد خلقت بلکه ان موت نزد ظهور
 شجره حقیقت زما دون ان وان ثابت نشود
 الا در پنجمه یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا
 یا بلا اله الا الله یا بلا اله الا انت یا بلا اله الا
 انی کلمه موقوف و حقیقه موت است که
 در حین ظهور شجره فردید که این مراتب خمس
 اوست کرامت شوند با سبب حق تعالی نمایند

را اثبات اثبات و ذکر این سر دقیقاً بحسب
 و ادبی و مابینهما اگر بدل میشوند شواهد حاصل
 نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت او نباشد
 الا مشیت من یظهر کتبه و اراده او الا اراده او
 و قن را و الا قن را و قضای و الا قضای و الا
 او الا آن او را جمل او الا جمل او و کتاب او الا
 کتاب او و وقت ادرال مشوده زیرا که مشیت
 ذات مشیه کتبه هست و اراده او ذات اراده هست
 و قن را و ذات قن را کتبه و قضای او ذات قضای
 و ادن او ذات ادن کتبه و جمل او ذات جمل کتبه
 و کتاب او ذات کتاب کتبه چنانچه در نقطه بیان
 هر کس مشیت شد اقل ز کرده باینکه قن
 حقت و الا از انچه در دعا و قرآن خوانند
 مری با منتهیست چه با اشخاصیکه میگذشت
 موت حقت و مشیت ایشان غیر از مشیت
 شد و باطل شدند و کذب بر قول ایشان نمود
 خداوند ظاهر شد و همین ضم نا آنکه در شبه
 کتاب مری شود با آنکه کتاب را که حق کتاب کتبه

کتابی که بود و اشتغالی که خود را العلم انومان
 میداشتند فاش شد و قلمها میکنند و آنچه کرد
 ذکر شود و حال آنکه شب و روز میکشند
 الموت حق و کتاب بیل از علم سیر دهند و اظهار
 دین اسلام مینمودند و علم خود را خرج میدادند
 و نسبت منقطع که خود را نسبت میدادند
 آنچه خداوند زیاده و در قرآن مقتدر بود
 بود میکرد و حال آنکه نفسها انهارانها ملامت
 نبود زیرا که از روی بیان نمیکشیدند
 شکر علم بلا علم در کتابی که و اگر موفرا فیه
 اقرار خود مختلف مینورزید با سکه اقرار کند که
 او حقیقت و از شئون محقق حق محجب این نیست
 که در يوم قیامت شمر میشود کل را بعد از آن در
 برنج الی ان یطلع الله من الحقیقه و انما لک
 بالبرج یبکی لکهور و فی لا ما هو کم و فی
 بعد موت احباده فان هکذا دون ما تکلف
 الناس ان یبدا موتهم لا یعلم ما فیضی علیهم الا کثر
 ما هم به قنورون لا یدان یعلم و هرگاه کسی در بحر

میرایید عجایب ما لا نفایه ما لا نفایه ملاحظه ^{ملاحظه}
 مثلاً اگر زمان رسول خدا کی میت شده ^{فرد}
 میدید که شنوئی که می لم یوم محمد راجع
 میشود از عالم تجرد گرفته تا عالم متحد و تفکی
 و نادیدنی است و هر شنوئی که می یوم محمد
 راجع میشود از عالم تجرد لی مشی ال محمد دار شود
 شجره اثبات و حقیقت بود بوده و اول شود
 و ثانی میت بوده و اول چونکه میت شد
 ثانی شده و دومی و ثانی چونکه میت شد با
 ماند و در اثبات چه امروز ظاهر است شود
 میت شدن مؤمنین که چگونه ذکر ایشان
 بموجب فرد خداوند و خلق مؤمن او بلکه
 از کثرات است کل مؤمنین امروز و فردا میت
 شدن دون مؤمنین با اینکه ذکر ایشان
 و اگر بکنزی ایشان شد خود ایشان را می
 میشود باین نسبت بلکه بتری میجویند
 از نسبت خود با ایشان زیرا که امروز اگر شجره
 اول دون حق بگویند آنچه در او کشف میشود

شد بنفقه نیمی میجوید و طلب نفق^ه از ق^{صد}
 میکند از برای دو حال آنکه در شهادت^ن قسم
 که بنفقه حقیقه ترقی نموده انهم مثل نمود
 باشند فرستاده ولی چون مظا هر مخالف بود
 غرضید هد الا محضی که من عند کتبه ظاهر
 که او مینامد کلمه شنی را در آنکه خود را که
 بخواند ذره نادر را از دوه جنت تیز دهد
 میتواند و اگر بر نفسی خطور کند چون آنچه که^ن
 بر فطه بیان جفا خطور حکم متب بر او نموده^{اس}
 امیند و احق بل احق از این ولایت کرا^ا
 او لوالایصار و از جو هر علو توید الملائ^ن
 صحیح است الی منزلی مقام الفید بد و بجت
 تو بجد احدی مقام الالف الباء فاذا بر خرد
 بصلیه فاذا ذلک من شئون تلك المور^ن
 قد ظهر عند هذا وان يجعله علی شانه لم
 الباء بد عو الله ربها ان تقصیه تجیه فاذا اراده
 ان یستجیب دعائه فاذا اقبل من اولیامه وان^ن
 عنه روح لایفیه فاذا یکن ان یقر لان قبل ذلک^ن

معنى الكلمة لان بعد كنه اعظم لا بد لالف وان
 يكتب كما لم يظهر ما وادبه وان مثل ذلك في كل
 كلى وخرق حيث يدرك اهل كنه لا ينفذون
 ذلك كقرطاس على ما يحق كرموز كسبح
 عنه فاذا مورد فيه صياد ذلك اللوح وان
 في مقامه مثلا ما يوضع عن نفس الاشارة ما فيه
 عن ابا بقا وان لم يكن عند من لم يوضع ما به
 لوح من قبل الى ميت لا بد ان ميت عنه
 ولا يطر الى الله من سنون كناد وفيها
 وان يرى لوحا عند من يؤمن بالله لا بد
 ان يحفظه مثلا ما يحفظه الله اذانه من سنون
 اخذ وان الامر حين ما هو المهر فوق كل
 البق فوق كل بطون ومن يعرف المورد لم يقل
 ميت عند كنه بان لا يثار الا ما شاء كنه
 وذلك مودة عند نقطة البيان اذ ما شاء
 لا يظهر الا بعينها هذا في مورد لمن اراد
 ان ميت في كنه وما خلق كنه في لا بد في اخر من
 المورد عند كل ميتون ان يكون منهم مشبه

من يظفره ولكن اذا ظهر لا يوفون بهم
مثل من قد كان في كقران قد جعلوا
على شان لو رجع محمد الى الحجرة الاولى ان
لا يقول لم رجع وقد رجع ما على ما قد ظهر
اول ظهوره لان ذلك نشاة لاخرى
نشاة الاولى وان كان يبقون ان محمد
رسول الله كل قد اخرجوا ولم يصدقوه بل
لا يرضوا له مثل ما يرضون لا يرضون من
الا سلام واني يرضوا به ما كتبوا في حقه ما
لان هذا مما لم يرفى المسلم مسلم هذا شان
الخلق ضد كبره وان بايقت نبوته من قبل
حيث ثبت ولكن ثبت كل محض لا يحصى
من ثبت نفسه الى دينه وما امن به في
الا من شاء الله حي ظهر ما قد ظهره والله
لا يعرفه فاداشد عن اخرجهم من قبل
الا سلام لهم دنيا وجعل كقران لهم كتابا
ليس له قرآن في اخره الا وقد فاز ببقاء
ربه وبلغ رسالته واقطع اليه بما يقدر عليه

غی کل به یفتخرون و اگر نفسی گوید که فنا
 او را در اول ظهور جواب گفته میشود که در
 خود کل محقق است که اوست اول من
 اجاب فی الذرحین ما قال الله التبارک
 قال بلی سبحانک ان لا اله الا انت
 رب العالمین و اگر گویند ظهور گفته دانند
 ثمران که کار گفته بود و کل میگویند امروز
 کار گفته هست در خود کل نوده همین وقت
 که شنیدند یادیدند که ایاز از نفسی
 ظاهر شده شبهه و روی از وی ارباب افتد
 نمایند که آن نفسی نفسی گفته ظاهر بود
 و ایاز قبل از او بوده چنانچه ایاز بعد از
 اوست و من اجاب اول او اول خلق است
 چنانچه قبل میگفتند که من اجاب اول محمد
 و اول خلق بوده چنانچه کل امروز مقررند که
 میگویند اجابت در خود اول بوده اینست در
 اول زیرا که فوق عرضی سماء بعینه از حق مقدر
 و خداوند لم یزل و لا یزال قریب و بعد و بکار

اشیا، بر خد سواء بوده هیچ شیئی با او برابر از
شیئی نیست یا ابد چه عرض در فوق سواد
بر خد متوهمین یا مقرر شجره که غنی که نا احوال است
و حال آنکه این اعتقاد محقق هم و خیال است
بلکه در عرف سگان ملاء حقیقت فصل
عالم ظهور است چنانچه کرد زیادت سید
علیه السلام میگویند چنانچه در حدیث
من زار الحین عازفا بجهه کن زار کنه فوق
و فرد او که لا یتد ظاهر است که همان مقصود
بوده و او سر عرض محمد رسول کنه کو یادین
که کسی ز عالم حد فوق کرده باشد آنچه شنید
می شود از کل عوالم در این عالم متد و ت میگرد
چنانچه در این عالم که امیر کمین اول من
محمد شد دلیل است که در کل عوالم مومن
بوده است و کل عوالم در ظاهر همین عالم محقق
میگرد و در همین عالم ظاهر است فرد او
الافند فی الطوبی لمن یری کل شیء بحقیقه
خیال نکنند امر موهومی را که عند

اولو لا فندند اردو ذات الهی لم یزل ولا
یزال ظهوران عین بطون اوست و بطون او عین
ظهور او و آنچه از ظهور گفته ذکر میشود مراد شجر
حقیقت است که دلالت نمیکند الا مواد و آن شجر
است که مرسل کارسل و منزل کارکت بود
و هست و اولم یزل و لا یزال عرش ظهور و بطون
او در میان خلق بوده که در هر زمان با نفع خوا
ظا هر فرموده ضایعه عین نزول قرآن ظهور
محض اظهارند و خود فرموده و عین نزول با
منطقه بیان اظهارند و خود فرموده و در
ظهور من ظهور گفته با ارباب دین خود خوا
فرمود کیف بنا، یا یا ایها الناس، و اوست که
کل شیء بوده و همه شیء با او نبوده و او
که در شیء و در فوق شیء نیست و با شیء
نیست و آنچه ذکر میشود از استواء بر عرش
استواء ظهور آورند و در این عرش حد
که سر بریا کسی در فوق او نیست یا فلک
اطلوا یا فلک کسی در سموات لم یزل و لا یزال

دلا یزال بوده و هست و کمال و دانسته
و نیستند زیرا که مادیون او خلق شده اند
با مراد و مخلوق میشوند با مراد و اوست متعالی
از هر ذکر و ثنائی و مقدر سل از هر نسبت و ثنائی
لایزال که من شیئی و اللهید در کلشی خواجه
گفته میشود دلایند که من شیئی بما ظهور ادوا
میشود که من نظیره کنه باشند و اوست اجل
و اعلی از اینکه ذات اشاره اشاره کنند بهری در
نظیره کنه اول خلق او ست و ذکر نماید در
نقود او میگرد و وارد شود او هر در خلق او ست
لم یزل الله کان د ب ا لا مر ی لم یزل الله
الها ا لا ماله و لم یزل الله کان ف ا را ا لا معد
و لم فر کنه کان ع ا لا معلوم لم یزل الله کان
واحد ا لا معد و د را نجه ذکر میشود لم یزل
کان واحد ا لا معد و د را نجه ذکر میشود لم یزل
ظهور من نظیره کنه عد د واحد با و ایمان
آورده باشد که افتد این میکند بر آ
او و عد دی غیر اینها ست و بمثلا این

اسماء و صفات و نظرمحمد و در مکن که قول
 الله کان و احد اگر در این ظهور و موهن
 نبی در ظهور و اول الان مقرب از
 برای رسول خدا مشاهده میکنی که اسما
 و صفات را اگر خواهی بگوئی آن سلطان می
 نبی که در امت او هست که خود را یکی از
 عید و صید اند و حال آنکه سلطان نفس
 او متعالی است از آنکه مقرب شود و بد
 این سلطان و اگر خواهی بگوئی نه مقتد
 مشاهده میکنی المولود ارد در ظل طاعت
 بندگراست که از امت و هفتم مقرب هستند
 و حال آنکه اقتدار او متعالی است
 از آنکه مقرب شود بانی اقتدار و اگر خواهی
 بگوئی آن عالم می نبی که اولو العلم نیست
 افتخار میکنند و حال آنکه متعالی است
 علم ذات او از اقران با علم این علما و اگر
 خواهی بگوئی آن حاکم می نبی اولو الحكم بنا
 در ظل حکم او مقرب هستند بحکومت و ملامت

و حال آنکه متعالیت حکومت کبریاست
 از اقران مظاهر این حکام از خدا و مبدلان
 کلاسماء و صفات این خود مشاهده که حد
 حقی که عالم است نیست عالم الا او و اگر
 بر امر نیست نیست قادر الا او زیرا که در
 ظهوری آنچه مهندی با ظهور رهنما و از
 اوست خاضع اگر فطرکی از ظهور اول که
 ادم اول باشد الی ما لا نهایت نامشروع
 الا باکله و نمیتوانی عارف شوی بمظهر
 الا از شجره ظهور او که نیست اولیه باشد
 که غیر از در امکان مکی نیست نیست
 سید الشهداء الهی علی صلا و الا نادر
 متلازم الا طوار آن مراد کنی ان متفرقی
 فی کل شیء فی لا اهلک فی شیء زیرا که این
 غره وجود کلشی که کلشی را قائم بمسئله اولیه
 بدانند و در هر شیء ملاحظه کند الا ظهور
 دانند و شیت آنشی که مظهر ظهور شده
 والا نیست ظهور بکلاسماء سوی است زیرا که

بکنوع ظهور آیات گفته است و از همان خبر
 که آیات گفته صادر میشود در بنوعی در
 انهم باینجه لا یقت نازل میشود و نسبت اینها
 باین روشی مساویست لکن این در احوال
 علو ایجاب و ان از ادنی دنیوی و اگر بنا
 انصافی را در ظهور و کلامی نموده در ظهور کنونی
 خواهی نموده مراد است که در شیئی ذاکر
 را مشاهده کن زیرا که این ممنوع است و
 غیر ذکره متعالی است و اینکه در شیئی باشد
 یا یا شیئی باشد یا قیاسی باشد یا حدیثی
 باشد یا در فرق شیئی باشد یا در شیئی باشد
 آنچه شیت با و متعلق است بحقیقت او است
 و در بعضیها قائم است و لم یزل و لا یزال
 کل اسماء در نظر او بوده و او در نظر گفته شد
 و مقام شیت مقام نقطه میان است که
 در هیچ شیئی ظاهر نیست الا شای از
 ظهور گفته اینکه مراد قائل اینکلام این باشد
 که در هر شیئی ذات شیت دیده میشود که

فان رسول الله باشد بار و هر شئی درین
که شئی او با و متحقق مثلا اگر خدا رسالت
ذهب یکفن در سبیل نفت صرف کند و
نموده الا ان امری که رسول الله مرده از قبل
هین قسم اگر بگوئی کیونست ذهب حکم
لا بد رابع میشود با امری که ان امر رابع میشود
شجره حقیقت اگر چه بکلمه وری از ظهور
او بوده زیرا که هیچ شئی نیست که اطلاق
شود بر او الا آنکه متحقق الشیء است
و اوست قائم بنفسی و باقیه غرض و
اوست کافر مستدیره که لم یزل ولا یزال
حول نفسی و طائف و اوست که دلا
نکرده و نمیکند الا هل کینه غرض و جلال
له الا سماء کفی فی ملکوت السماوات و الارض
و ما بینهما لا اله الا هو الغنی مجبور و از
هر اسمی صما نیست مثلا اگر گفته شود جل
غرض و جل لا بد دو مظهر است که در فرد متبینه
اولیه ذکر شوند و لم یزل ولا یزال مستغنی باشد

كد لا ت نكسند الا برا و طوبى لمن لا يرى
 من شئ الا ويرى فيه ظهوره ولا يكن
 الا باكله ولا يرى من شئ الا اياه ولا
 يعقد في كنه ما يعقد لخلق لان كنه سببا
 لم يكن في شئ ولا من شئ ولا على شئ ولا
 الى شئ ولا يد كرنى وكل شئ دونه خلقه
 لن يعرف كنهها احد دونه ^{بها} و يوجد سواء وكل
 ما عرف المشية ما عرف الا نفسها وكل ما عرف
 الموجودات ما عرف الا نطقت المشية فيها
 وان الله عز وجل بذله لن يعرف ولا يد
 ولن يسمع ولن يقدس ولا سبيل لاحد الى
 الا بالعرف فانه والاستقرار في ظله وحده
 واستقلاله لم قول كايي كينونية و دائمية
 و حورية و مجردية و اولية و اخريه
 ظاهريه و باطنية و كافورية و باذنية
 و انه هو في اعلى علو سلطان قوميته و
 سموه ملك قد و سيقته متعال على كل
 و ثناء و مقدس عن كل لفت و علا ولم

لم يقل الله كان الها واحداً صدقاً
صافياً قوماً دائماً أبداً معتداً لم يتخذ لنفسه
صاحبة ولا ولياً وإن ما دونه خلق له
قد خلقه بأسره وأنه لم يزل ولا يزال عني
عن نفسه بنفسه ولا يكون شيئاً عن دونه و
عن ذاته بذاته وكيف لا يكون مستغنياً
عن غيره سبحانه وتعالى بما ينبغي له وقد
وسمى ذكره أنه كان شيئاً غنياً

باب الرابع في بيان حقيقة النفس

في بيان حقيقة النفس نفس نبياً بالكرام
صمد وحي فري در آینه خود مفقود
مشي میگرد در دهرین ظهور من ظهور
نفسی که بیعت او نیست کل میشود و غیر
او هر کل و خلق او طی کل و خراج او از
خروج کل از فر خود بیافیه در ظهور و ظهور
بیان نفسی که مظهر الوهیت نفس
را از نفس و فرمود نیست آنچه در ظاهر او
مخود میشود نزد نیست او میشود بیافیه

در فوق ادنی آنچه حکم کرده میشود امروز
 بر دین اسلام میشود و همین که حکم است
 بر رسول الله شد بدین بدین او بطور
 اولی خواهد شد و کار ادراج حق که
 مقتدی بیایان میشوند راجع میشود پس
 اولیه که در یوم قیامت دُرّ اَوَّلِ جَانِ
 امر الله میکند و اقرار توانسته او کار ادراج
 دون حق راجع میشود شیخ فقی در زمان
 ظهور او چنانچه آنچه ادراج دون حق را
 بود چونکه او مبعوث شد کار در ظل او
 شد که و ادراج حق چون شیخ اشیاء را
 شد کار در ظل او مرتفع شدند نه این است
 که روح فادری بود یکی متصل کرد
 مقامات بلکه کار در امکنه خود هستند مثل امر در
 حی در امکنه افند خود هستند به بیش
 اول آنها مبعوث میشوند نه اینست که
 ادراج آنها از امکنه خود آنها و زمانند همچنان
 آنچه از امور منین در ظل این امر و هستند

هشد و قبری که کمر در او سوال کرده ^{میشود}
 در جواهرها مکانه در ذکر اول سوال کرده
 میشود تا آنکه تثونفا تا مالا به مفصل میگردد
 و همین قسم در ظاهر آنچه دون غیر علم گفته با و اما
 فرموده از شجره سوال کرده میشود دانست
 حدیث ظاهر که در يوم قیامت امر المؤمنین
 بر صراطین بدی گفته اقرار میفرماید که آنچه
 خیر بوده از من است و فانی هر دو نفی قرار
 میکنند که آنچه شر بوده از من است شون خیر
الی مالا نهاده در ملک متکبر و کذاک در شون
 افکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی تفسی
 وارد آورد بواسطه خیریت که حرف فانی نفی
 در اول ظهور وارد آورده و کثر شون متکبر
 منقیه راجع با و کثر شون شبه خیر راجع
 با و من امن میشود و او راجع الی الله میشود
 چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید
 مبعوث نمیکرد و از نفسی خود و شجره نفی هم در حد
 خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را

مبعوث نفریاید که انبیت شجره اول^{نفس خود}
میداند و نه دیگری و نیت بر کلیه شئون
کل نفس منکر است امر و از هر نفسی سؤال
کرده شود از ایمان یا کفر و ایمان او در میان
او اجابت نماید قرار ملو از نور میگرد
و ملائکه جهت بر او نازل میشوند و هرگاه
اجابت نکند قرار ملو از نار میگردد و در مقابل
نفت بر او نازل میشوند بر نفس جزیه زبر
که این شائبه از شئون آن نفس کلیه^{نفس}
جانب محیب حق شائبه از شئون نفس
کلیه نوزیه و از برای او بشره و عذرا^{نفس}
و از برای او درون ذلک انبیت که هرگاه
از برای هر نفسی از اقرار یا سبک فرقی
که اگر از شئون نفس علیین استماع
با رویدد در نشاء اخیری از او منفعت^{میکرد}
نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر
مومن بکتاب الف و در اشیای ایمان بشکارت
قامد و از انجا منشأ خلق او و در دین^{سزا}

اسلام مرتبی شدند کم کم تا آنکه غرضی شد ^{از آنکه} بوم
بیوم نقطه بیان راجع شد با و از او منش ^{شد}
در خلق آخری ما شاء الله در این جنب ^{شد}
و غامضیاید تا بوم من ^{نظیر} از وقت راجع ^{کلی}
او میشود بعد از او منش ^{شد} در خلق آخری ^{ما}
صفت لاهل لفظ کشته وجوده و همچنین در ^{نظیر}
اکتفی از هر دو الفیه مؤمن بوده راجع ^{شد}
باول من لم یؤمن بر سؤل کشته و از او منقطع ^{شد}
کشته در دوز علیین بیان در نفس ^{شد}
بوده تا آنکه راجع شود باول من لم یؤمن ^{شد}
نظیر کشته و بعد منقطع میکرد و در کمال ^{شد}
حوال لبس و نار میشود اگر چه هر باشد
و منقطع و نار میشود اگر چه اعلی ^{شد} اکنه فوق ^{شد}
باشد و اگر او مثل ذلك و بر عکس ^{شد} لبا ^{شد}
آن از آنچه در صفت خلق شده میشود و منقطع ^{شد}
اعلی خرقه رضوان میکند و اگر او اعلی ^{شد} غایت
صفت میشود اگر چه بنوشند الا ^{شد} فطن ^{شد}
الابو قراب و شاول نکرده ^{شد} ابون کاهو و ^{شد} ^{لحق}

مؤمنی نیست که روح او نفی شود الا آنکه
قبلا در وضه میبود از ریاضی حیات خلد و آنچه
دوست دارد خداوند در او خلف نموده
و فرزند او مهیا است و همچنین هر نفسی
که مؤمن بپایان نباشد الا آنکه قلم طاعت
ندارد و آنچه بر او میرسد از نعمت الهی
و جلا و هرگاه نخواهد نفسی در این عالم
کند بآنچه فضل در حق شجره استوار سازند
شئون متکثره از اینجمله هم هر نفسی
علیها بآنچه خداوند عطا فرموده متکثره
و همچنین خواهد نعمت خدا را مشاهده
کند نظر کند بآنچه در حق شجره نفسی تا از امر
که شئون متکثره او بنماید او مدد بخواهد
بود چنانچه شئون متکثره از علین بنماید
مشم خواهند بود اینست بیان حقیقت
احد بر او مشاهده میشود که اعتقاد بر حق
واقع نموده باشند و اقرا را اینکه بر حقیقت
باشد هر کسی بآن که داد ذکر حق نمیدد

۷۲
تفهیم قصد فی بابیکه همان الف را می کند
و روحی هیچ شیئی از حد خود تجاوز نمی کند
و روحی که خلق بخلق میگردد لم یزل خلق است
و روحی که خلق بخلق میگردد لم یزل حقیقت و روحی
که دل علی کشته بوده لم یزل مدلت دارد
و ای او ای که وحد و دینیت و هیچ نفسی نیست که
وقت مود او شود الا آنکه خداوند عالم صراط
میفرماید ملائکه مستحق و مقدر میان و مؤ
و کبریا که او را مرتفع ساخته تا آنکه بخواهد
از حقیقت واقعی امتنع از رضوان جا دهدند و نفس
ذکر شیئی نتواند دید بخرن بعد از مود
مومن بوده باشند با آنچه خداوند تبارک و تعالی فرموده
الی ظهور او که اول ظهور این مقبول نتواند
بود بشارت نفسی که از اول ظهور این است
اینان بیان قبی روح شده که در اینجا از
صفت بر اینان بنویسد و همین قسم اگر نفسی
بعد از ظهور من ظهور کند بعد از اینکه
بنویسد بی با آنکه اشاره کند بر اینکه او حق است

و فاصله شود غم نمیشد از برای او بیان در
 نفسی نیست که بد و نایان بیان قبلی دفع
 شود الا آنکه بعد از موت نمیشد بعد از
 شیخی ز صرحی و ظلم خائف میشود که ذکر که
 از آنچه از برای او مهیا شد لونی از برای کسی
 که نفسی روح شود و مؤمنی بمنی بظهور کند و کلام
 او باشد که اوست مؤمن بیان و آنچه در بیان
 و از برای نفسی خداوند از برای مؤمنین است
 و منتهای نیست لم یزل اهل جنت در جنت
 الا من شاء الله مثل انکه اهل فرغان در فرغانه
 بودند الا من شاء الله و من شاء الله در
 ظهور بیان ظاهر زیرا که غنیه نقطه بیان غنیه
 ظاهر میکرد و اهل نادر در نادر خال الا من
 شاء الله و این شیت در ظهور و من ظهور کند
 اولو العلم ناست میکرد مثلاً حر و فراتجلیه
 از پشت رسول کند در جنت بوده اگر چه
 خداوند نازل فرموده عالم بوده و جنت نیست
 حکم نادر میشود بر آنها اگر دانی بنی نفسی از ایشان

ایشان مهندی شود من شاء الله وحق
 صدق میکند که از نار فحار یافته داخل در
 جنت شد و مؤمنان بقرآن و ائمه ازل در
 اوست در جنت الا من شاء الله وحق
 که یکی از فرسوان مؤمن بیان نمود که در
 در نار میشود و از جنت خارج میشود و در
 ظاهر کلیه مشیت در هر قیامت ظاهر میگردد
 و در طلوع لیل که یک روز ذکر شود
 بالجنة يدخل من شاء الله وحق
 عن الجنة کبر اهل بیت با و الا کسی که از
 حد و دیوان تجاوز نکند اوقت لایق است
 که مشیت او مستقیماً از مشیت قبل او ماند
 الا او در هر عزم و دشانی است چه با حق
 مظهر مشیت کلیه در روز شهادت از قبل
 بانی از معرفت با مفتوح نماید که شواهد
 شد چنانچه با و اول ظهور در سوره که لایق است
 همین حال بود و قبل از این ظهور از جنت عروج
 عیبی این امر متیقن بود چنانچه از همین قبیله

رسول گفته الی اول نزول بیان شیت
نقطه در میان خلق بوده و کسی نشناخته
اورا زیرا که اول نزول و لا یزال در مقام نقطه
اولیه باقی بوده و هت و حروفی در آن
خود و سایر حروف و علیین و در نهاد را که
خود هستند از او هستند و او می باشد کل را و
لکن کسی او را شناسد ولی هر کسی منقطع
بصوت اولی بدین می رسیدند و او را می شناسد

لا یعرفه اذاته هو القادر الباقی و المقتدر
الکام

باب کمال شرف اولی

فی بیان سؤال الملائکه فی القبر لطیف اینها است
یوم قیامت مؤمنین بمنظور گفته سؤال از ایشان
که آیا دینی شما چیزی ثابت میگویند بحجت
و اگر از دین مؤمن هستند بآیات گفته جواب
ملائکه آنجست که خداوند نازل فرموده و تعلیم
ایشان نموده میدهند و الا حجتی که بر ایشان
بالغ میشود چون ایمان نیاورده کلمه حق
ایشان ثابت میگردد و بعد ملائکه رجوع نموده

مختور خداوند عرض حال ایشان نموده بعد خداوند
عالم اگر جواب داده از ایمان با و ایمان رحمت و رحمت
او تا و یفرماید الا کلمات حق و آنچه خداوند تبارک
فرماید در افروز در حق و جاری میشود بمنزله آنچه
قطعه بیان نازل فرموده در حق هر کس که یوم کفیه
ثابت میباشد مظاهر فی دربار و مظاهر نور در ایشان
اول در دون علیین معذرتی در حق خداوند
که در حق هر دو علیین نازل فرموده بخداوند است فضل
که از برای او مندرست الی یوم القيمة و آنچه دریا
فیر حکم نشود در قبر جدی راجع باو میگردد اگر مؤمن
روضه است از ربانی جنت و اگر دوزخ مؤمن
مستعد است از متاع دنیا و جنانچه در جنت جوده هم
اولو العلم حکم مانت اگر مؤمنی بود حق فراموش
این قطعه از قطع رضوان میگردد و در یوم قیامت
بازن کشته عز و جلال الا در حق نازل میگردد با مریدان
خلو عز و مراد از دعوت ملائکه الی کشته و عرض اف
اولاد من نفعه کشته است بسوی او و بسطی از برای
احدی بسوی ذات ازل نموده نیست در حق

بود رسول خدا او اینست سرانجام
 در احادیث مذکور است که آنچه در
 نبین دیده در خود قائم ال محمد هست
 امکان که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارد
 از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شی
 همان شی بوده اگر چه در صد راس
 محمد بر صد کلمه بر الوصف و روان
 ظهور داده و امر و زوایا و صفات
 نوع ظهور است تا آنکه کسی فایده
 حقیقت خود را در آن بیست کلمه
 نفس واحد نتواند کرد اگر چه هر
 روحی اگر نظر کند بتواند آنچه مکتفا
 از اعتقاد بیست کلمه کند تا یوم ظهور
 من ظهور کند که هر کسی بوی او را
 شد بیست او در عین در ظاهر شجر
 اثبات میگرد و الا بیست در
 عین و داخل شجره نفس میگرد و اگر
 باسم ذکر بیست بر او شود همین قدر که
 میفرماید مبعوث کردیم کل شیء داخل

بجز مبعوث میکردند در آینه خود در نظر
 نقطه واحد اگر در عین است فیه
 و اگر در دون عین است بجزه نفی
 تفریب من علم کله من شیئی لا فی کسوات و لا فی
 و لا ما بینها یست کله شیئی یا مرده آنه کان علی
 کله شیئی قد میر و لب هی نفسی نفسی
 که از غیر توانی بیرون آید بلکه است کله آن نفس
 احیاء افزون میکند و اگر از عین است افزون
 و اگر از دون عین از دونان و مردی نیست
 از برای است هر شیئی در دوم قامت فردی
 غیر و کله از آن کله بین ذلك الخلق ثم یسیده و قد
 خلق کله شیئی ثم یسیده و کله علی کله شیئی قد یو

ادواتی که در عالم است

فی بیان کله طوائف خلق بنا بر آنکه مراد از صراط
 هر زمانی ظهور کله و امر آورده هر کسی مستقر
 بوده بر صراط حق بوده و الا در دون صراط
 و مثل صراط ظهور نقطه بیان بود که از برای است
 که ایان با آورده از سموات و ارضاء و مقبول

و ادنی قابلیت ارجحی تر و مرمی بر این مراط که
 ایات میان باشد بد و جایز بوده بعضی در
 استماع گفتند بی و در بنا حد هو الحق من حد
لا دیب قیه تتر یلمی و بر التالیفی ایشان اگر
 کند شده افرید از و صراطی و صراطی بعضی بد و
 استماع کلماتی بنظر خوا و ایمان او داده و ایشان
 از صراط کند شده افرید از کافر کن منون از
 و بعضی ایات کلام را شنیده و نقد و تالیفات علی
 شئی قائل نموده ایشان و صراطی را مانده و
 رد و هزار سال بلکه این از بقعه ذکر کرده اند
 که در مقام طلوع شمس و رویت واقف شده
 والا ایام و سنین و شهر و منطقه است از آن
 زیرا که اولی از برای ظهور کلام نبوده که بعد و
 بعد شود و کل مظاهر ظهور در ارجع میشود بنقطه ^{امروزی} بنا
 است که در مقام لا حد مؤمل قائل نموده و سایر
 از عالم لا حد افرید از طریقی دیگر کنند و سیر نموده
 و اگر درجه بد و چه هر کسی زیاده قائل نموده و تمام
 و قوت او بر او زیاده و چه با استثنای که بر صراط

صراط همانند الی قیامت دیگر ملاحضه و کلام
 الف که بر صراط کاتب قاف ماند الی الان و حال
 آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب
 صراط وارد است اگر مشاهده کنی کسی بسین
 ظریفه کل را می بیند و از برای دون مؤمنین
 اداق از شعر واحد از سیف است صراط را
 نتوانند از محبت یا از قلم مرون درند و نه
 ایمان بشمار نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار
 صحت کنند اینست که از برای بنان احد از
 سیف و اداق از شعر میکرد و از برای مؤمنین
 اوسع از محبت میکرد و ز برای که میگویند بن
 مافران نامت بود و آن بود که از خداوند که کل
 عاجز از ایمان بایست از آيات مثل آن بودند و امروز
 همان شهره که قرآن اتم نمود و تکلم بپایان مبصر
 کل من عند کتب لا ریب فیہ فیرید من رب العالمین
 و خبری که کل را بود در قرآن دو بیان مشاهده
 و از برای ماقدم و صلح کافر بنون نامی است
 در ایمان خداوند و آيات و اقرار محبت با خداوند

اوجه باافضی که از صراط گذشتند و داخل
 میشوند وجه با از افضی که در میان گذشت
 بنابر میافضی و با استغای که واقف میشوند
 و نمیتوانند بکنند و درین فایده هستند و
 منحرفین با و افضی هر دو در ظاهر فارغ میشوند
 ای شجر النبی لا درینها وجه باافضی که از اول
 عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکنند و چنانکه
 خدا را میشوند و قصد فی نمیکند و اگر تا ملکند
 بر صراط واقف میشوند و در ظاهر فارغ میشوند و اگر
 جهل یکند داخل فارغ میشوند و امر و زحمتهای
 که احصا کند که از صراط خالص یک شده اند الا
 من شاک که و کل و غور یا دون ایمان در ظاهر
 فارغ شدند و خود خبر نشده و خداوند حکم آقا
 تا از لغز مود تا اوم قیامت ثابت میباشد آنچه خدا
 تا از لغز موده و ایمان بر خود در ظاهر صواب
 متقی هستند و خبرند آید و حکم دارد در حق اینها
 از قبل گفته شد و همان حکم الی یوم کیفیت در
 خود معذبت خواهند شد اگر چه وقتیکه خدا را

خداوند را هر چه بیاورد در کار میفهمند و بی
 هر کسی چیزی نمیبرد و که فرزند او را
 بوده و هفت چنانچه امروز مرا گفته ای آنست
 میتوانست بخت از او بفهمند و بخت منماید
 چیزی که دفع نمیگردد اینها و اسمهاست اللهم
 خداوند ای الذی امنوا بالیمان يوم القيمة فغفلوا
 ان عمرهم علی القراط اقر من منکر شیئک کت علی
 شیئ **الاولی الف و کفری که اولی و کفری** و قیام
 فی حقیقه کبریا و انه حق مطلق بنابر آنکه از نقطه
 مثبت اولیه الی مالا نفایه در هر ظهوری بر
 همان نقطه حقیقت و ادا امر مشرق از مشرق
 او و اعلی مراتب میزان در قوسید کلمه لا اله الا
 هو است هر کسی داخل در میزان نمی شد
 در میزان نادر و هر کسی داخل در میزان ایشان
 شد داخل میزان نیست دخول فی متحقق نمیکرد
 الا بولایت او و ادا امر و دخول در جنت متحقق
 الا بولایت او و ادا جنت اگر چه فی شیئ میشود بیک
 و کما اشارت فرمود میشود بیک چنانچه اگر کسی

میزان قبل را مشاهده کند فطر کند در میزان
 ظهور در رسول کند از حینیکه نسبت آنحضرت بود
 تا امر و زالی تا الان تمام در کف عدل او مبار
 رفته و الی تا الان تمام در کف فضل او محبت رفته
 و امر و میزان یافت هر کس مغرور از او نیست
 در جنت و در میزان فضل و الا در کف عدل
 و در نار زیرا که مبدأ خلق نار و حیات زلفه
 حقیقت متحقق میگردد حکم بر مقید میکند خلق
 نور میشود و حکم بر غیر مقید خلق نار میگردد و در
 خالق نار و نور است چیست که آن نقطه علم
 و مالک عدل و فضل است بعد از وفای
 از این نجره ظاهر میگردد زیرا که اگر در نجره
 نقطه قرآن حکم بر لایت امیر المؤمنین شد
 بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین قسم در
 نار اگر نازل فقر مؤمنان گاهی که منبع من نیست
 بر خورشید خلق نار متحقق نمیشد حال آنکه
 شئون خیر است بقول او راجع نجره انوار
 میگردد و آنچه شئون دوزخ خیر است راجع

و غیر گفته مقتدر و حاکم کل نیست و خداوند
 عالم حاکم صغیر باید که شئی را با همه حاکم صغیر
 شجره حقیقت در هر زمان ظهور دارد و در میان
 بطون او حاکم صغیر باید که را اولی حکم ظاهر است
 الا در حقیقت ظهور و حاکم صغیر باید که را در دوم
 قیامت یک کلمه واحد چنانچه در این قیامت
 که خلق را حاکم فرمود یک کلمه و آن است انی
 اما گفته الا الا اما در کلماتی هر کس تا مگر ننهد
 در فارسی بعد از حاکم کرده شد و هر کس
 کرد منور ایشان بفضل حاکم کرده شد زیرا که
 که را ماعلی الا در نفوس مستند که از ایشان
 راجع میشود بنفوس مؤمنه قرآن زیرا که علی
 در قیامت رسول خدا حاکم کرده شد و ما
 کشید قای ایاتی نه جدی والا که ارفی
 از احباب ایشان بر است و نفوس مؤمنه
 قرآن هم محبتی نزد ایشان بر صفت دین ائمه
 ائمه از کتب گفته شود از آنچه خداوند شجره
 حقیقت ظاهر فرمود بان محبت که دین این

این نفوس مؤمنه بان ثابت بود و این کلمه که
 گویان شد و الی یوم کفیه میشود بهمان شان یا
 قرینه که شان عربیت واضح از کلام است
 نازل فرمود و اگر بعد از حادثه کرده شد و در ناله
 لا شئی کشته و نفوس که اقرار بتوحید خدند
 در این کلمه بفضل حادثه کرده شده و جزا داده
 با حق جزایابی که الی یوم کفیه ثابت و کلام
 همین ایات نازل شده و الی یوم کفیه بایان
 میرسد زیرا که هیچ آیه خد و نازل فرموده
 ادواج متعلقه بان در کلامان هستند و ادواج
 نفسی که خد و نازل در جزای ایشان که این ایات
 نازل فرموده میکردند در طول لیل الیه که ما بین
 اللیل و بینیت و اگر نفسی گوید که ما بین نکریم
 که اینک قول خد و نازل است جواب کفیه شود
 که همین کلمه بینها در قرآن نازل شد و قبل از شیخ
 طور مثل آنکه خد او نازل در قرآن نازل فرموده و
 شده با نوحه از قول رسول کشته که اینک و انلا و
 فرمود بین نمودید که از قبل کشته است بهمان

محبت اینها را ضعیف مینمود زیرا که در اینجا میگوید
 ما علی الارضی از ایشان با و عاجز هستیم در اینجا
 اولو العلم مشاهده این امر را نموده و میفهمند چه
 جهت بعضی کرده این کلام خداوند است که
 بایشان نفسی گواهیان او از شجره حقیقت که
 بتواند فوضت در یک در دو الف مینویسد
 والا بعد و یک میتواند مثل این فرع آیا از قائل
 میشود که شجره از برای اولو الافق نیست که
 فکر شده است زیرا که بنفسها مشاهده میکنند که
 کلام گفته است و بشر مثل او تنطق نمواند نمود
 زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بوده است
 و کلام در مقام خلق و ابد است و چونکه در
 دیده نمیشود الا گفته از این جهت است که این
 کلام صوری که میگردد زیرا که غیر کلام نیست
 و بر مثل او نیست و یک که با این شجره بوده با او
 بود نمیرساند که این کلام بر محض فکر است
 و نزد او سهل تر و اقرب است مگر از شنیدن
 ما حاجات و خطب و علم و شرف فارسیه زیرا که

زیرا که اینست کلام کینوشیت افکه دلالت نمیکند
 الا بخداوند و خدا از این جهت است که اما در
 گفته میشود و کلام گفته ذکر میشود زیرا که خدا را
 لم یزل و لا یزال بر حالت واحد بوده و حالت
 تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت
 مثبت است و خداوند جل و اعظم است
 اینکه منصف باین صفت کرده و منعوض
 هند سه و نه مرتبه یک در مثل اینکه هر در
 حج میشوند در بیان هم حج میشوند نیکو
 از حاکم خداوند بآن ندانسته که از اول هر
 تا آخر هر فلم لا شیئی گفته شود و برایشان چه
 نفس خالص در این محاسبه از پیوسته که
 مقلدان مقلد در قیاس نیست و دینی ولی در جا
 که مقلد در دروغ است و توحید و احوال او
 نمیکرد و در راجع بقضاء ابدی میکرد و مثل که میشود
 و حال آنکه اولوالافئد کل ما علی الا و مراد
 که در يوم قیامت شجره خضیف در باره ایشان
 بلی نفرماید الا زیرا که حایر بماند و کل کرده

و چون مرغل را که امر در نفس بصری نیست که غلج
 ورم خاوار مشاهده نماید نفوس مجله از محاسن
 دنیوی و قسید که راجع میشود باینکه خداوند
 دوست نمیدارد که کسی در دنیا او حق کی باشد
 و اینقدر اهتمام کلی بنمایند در اینکه شغل کنند
 نفوس نکردند ولی غافلند از حق خود و آنچه از
 برای و خلق شدند که هزار و دویست و هفتاد
 در قرآن عمل نمایند و يوم جزا و عذاب را به
 خود و ائمه انکسید شود است که از برای
 مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی شود
 ماعلی که در ضامین اند که خدا را ائمه افضل
 کرده شود نه بعد از او که بعد از در زاد
 الی يوم القيمة بعد بر میگرددند و افضل الی
 يوم القيمة در حقیقت منتهم میگرددند و سینه سبز
 ظهور می دهد که سینه حاجت اگر چه خواهد
 شهر سبع قرار میدهند الا اسبوع سبع والا
 ایام سبع بعد ما فیا و حکم ما یوم لا قبلها فی
 و کما اکتبنا فی اوامر من الله الیهم

فی میان کتاب روانه حق بطریق بنیاد آنکه مدافع
 که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از جهت
 ازل لم قول و لا قول تبدیلی و تغییر نیست بلکه کتاب
 نقطه بیان کتابت که بدل علی الله است و اگر چه
 قادر بر آن کار نیست و آن از کمالی بالاتر است
 ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت منکر گردد
 کتاب میشود و آنچه من نقطه کمالی که در خط خود
 کتابت که خط الله نوشته شده در و اگر چه
 بوده و هست زیرا که کتاب او حقیقتی است که
 متعلقه بکمال حق در کمال آنکه قادر بر آن کار نیست
 که باشد سواء الله آیا باشد که ما غیر از
 و ناجاز که اینم تغییر و تقابل است که هر چه
 اجوبه و قضایر ناجاز که علم منصف در کتاب
 هست و مشون قادر بر تبیین مثل مشون با
 زیرا که کل از هر حقیقت جاری میگردد و اگر چه
 در کمال از فارسی یعنی قادر بر کند فصاحت الفاظ
 بعینه شاهد میباشد و تبیین میکند که هر چه
 قادر بر این کلام نبوده و نیست ولی چه با انما

که افراد گردند بر آنکه کتاب حقیقت ولی از محقق
 حق محققانند و چه با که فقط حقیقت که کتاب
 او کتاب گفته است بلا اغراض کتاب او از
 بلا کجی از کتاب او اغراض است از کجی از استکبار
 حاضر میشود که کتاب خود را بر اویان نازل نماید
 و از نازل نماند یا بند و داخل حجب شوند و چه
 با از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل
 فرماید ولی بر آنکه کتاب نازل میشود مطبق میشود
 بلکه قلم جیا میکند که ذکر کند در حال آنکه شب
 و روز میخواند الله اعلمی کتابی بهینوی حال که خدا
 عطا فرمود نمیکرد بلکه معطی که در سویی است از
 رسولان او اگر تواند از آنچه قلم جیا میکند در حق
 مرتب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بود
 و رسول رسول او و از علو فضل و جود او دان
 فرموده بآنکه بتواند فیهین کند که کتابی که
 هست که غیر از فاد و بر ملا اونی نیست جیا
 دینی کل امر و بایان قرآن محقق است و هیچ
 آیان از شیخ حقیقت بود که نازل فرمود و کی

و کسی مطلع نشد و حال آنکه کار اقرار کرده و میکند
 بر اینکه کار حضرت و در نزد هر ظهوری ^{مستور} در حق
 حقیقت مؤمنان با او و کار او از قبل ظهور داد و
 کتاب او از بعد محقق میشوند بچشمیکه بنامند لا
 مؤمن خالص و او اعزاز کبریت حراست چنانچه
 نقوسی که بعضی این مرمر و کتاب او ایمان آوردند
 اگر مشاهده کردند که ظهور محمد بنیسه همان ظهور
 بوده بنحو اشرف در آخرت و کار همان بنحو بوده
 بنحو اشرف احدی از نصاری از دین خود بر نکشته
 و کار رسول که ایمان آورده و کتاب او تصدیق
 نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول که کفر
 اتقین کنند که ظهور قائم و بیان همان ظهور ^{مستور} است
 بنحو اشرف در آخرت و این بنیسه همان فرقان است که بنحو
 اشرف نازل شد در آخرت و احدی از مؤمنین بقرآن
 خارج از دین خود نشد و اگر باز علی بن ابی طالب
 و تصدیق بی بیان نموده و حال آنکه عدم ایمان عند
 مردود است بلکه انچه ما بحق به الیقین است از
 از برای ایمان شد زیرا که اگر فکر نمایند و همچنین که

که با و دین اسلام ثابت شده ^{سند} مشاهده می شود
 بعینه همان ^{چند} را که ^{مستند} قدس که قصد فی و یقین
 علامت نیست که کینو نیار ایشان از شیخه خفی
 بوده و راجع با و میشود در اینانهای و احوالی که
 کرده اند در دین اسلام مستودع بوده و مستند
 و بقدر و خردی نفع بایشان می بخشد اگر احوال
 هر روز کار الفایده و نفع بایشان می بخشد احوال
 آنها هم نفعی می بخشد اگر چه با نفع ما نزل گفته ^{بیشتر} بگوید
 خرفی عمل کنند چنانچه اضطرار اگر مجتهد ^{بیشتر} و معتز
 راجع ببقی خود نموده و حال قبول نیست را بعد از آن
 او چنانچه نفعی را که می خرد راجع عند گفته ظاهر
 هلست و مراجع میشود و بشیوه بیان و هاتفاکم
 که از آن مطلع ظاهر گفته جا و بیت در کل ^{بیشتر} و
 مجتهد بزرگ مضیی و هر کسی در حکم غیر گفته ^{بیشتر} می
 مصاب بوده و هست اگر چه مختلفین باشند ^{بیشتر}
 راجع الی گفته میکرد و مقبول میشود اگر چه اختلاف
 نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده ^{بیشتر}
 عند گفته زیرا که هر یکی در مقام خود صد ^{بیشتر}

و اخلاف و قیاس است که در مورد ظاهر
 اگر چه اوقاف هم تبع و امکنه و مساعاد و امتثال
 و دلائل است اگر مختلف شود و مختلف میکرد و لم یزل
 فی شان بدیع و خلق جدید و حکم حدیث که
 آنچه از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شد کلامی
 بوده و هست و حال آنکه ظاهر در شرعی خلقت
 مالا نهاده در این اهلان ذکر میشود و محتوی است
 من عند الله است در او اخلاقی نیست پس
 بصیرت را بر نقطه ظاهر است زیرا که مثلا احکام
 مثل خلق کبوتر نیاخت لم یزل در تجد دو حدیث
 و اقل از طرف بعد و مورد امر خلق بدیع و شان
 حدیث ظاهر میکرد و ولی در نظر خلق از ظهور
 الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود با آنچه
 ظاهر شد اگر چه ضعیف باشد پس مثل است کلنی را
 حین بطون خود ولی با آنچه در حین ظهور مد فرمود
 زیرا که میزان از تعیین حاصل نمیکرد و الا من شاء الله
 انه علام **الایکاد** و **و کفر** و **و کفر** و **و کفر** قد بر
 فی بیان آن کجاست فی خصوص اینها و آنکه فالمرز و کفر

مظاهر بیکه خداوند مخصوص خود فرموده که
 جنت را فهمیده و نه قادر او آنچه منقلب ^{است} کثرت
 در این عالم که مبدأ کل عوالم و مظهری الهی کل
 عوالم است که کل در مقام عرش حقیقت ذکر
 باشد که اول متجلی تجلی اوست چنانچه در ^{عالم}
 عرش استظاف کرده یا من استوی بر جای
 علی العرش فصار العرش غیبی ذاتی
 صادر از العوالم غیبی عرشه در قرآن در نزد
 اهل بیت ظاهر و خفایت بحقیقه اولیه منکشف
 بامیرالمؤمنین زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدأ
 او از او شده و رجوع او بسوی او میشود شلا او را
 آدم تا اسیر از نزد هر ظهور حقیقی باذن اولین
 این باو فتح او را بر حق و دون او شده تا آنکه هر
 خلقی مشی میشود با ظهور و دون از حق میشود
 با ظهور چنانچه اگر کسی هر قطر نظر کند می بیند
 که کل عوالم مبدأ آنها در مقام اراده بوده که
 او همیشه موجود میکرد و در انقضای او ^{مختار} کل
 عوالم با حاطه رقیبه کینوشی بر او که هر صاحب رقیبه که

که در این بیان صاحب رتبه نباشد قرار بخود نهد
در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم
افاق است ^{شک} در افاق که ظاهر شد ظهور و محض باینکه
اول خلق است و در انفس هر مؤمنین با و مؤمنین ^{مؤمنین}
که او اول خلق بوده و حق بعد از این که این مطلب
کنیه شمره از برای هیچ نفسی نباشد که در علم ^{خدا}
هیچ جنی از ظهور کند و در نقطه شب اعظم ^{مردود}
جنانچه از هر ظهوری ^{ظهور} جنات و ظهور و دره و آن
تا آنکه کل ظهور از شهری شد بقطعه قرآن از جن
هیچ جنی در علم خدا از ان نفس مستعبر لظهور
در ان ظهور زیرا که در انفس مثل اینست ^{مؤمنین}
بعد از خداوند کوی یابن خود و او اعظم از هر
خدا نمیدانند و تحقیق این آیه در انفس ظاهر شد
الا ظهور ان نفسی آیه و بعد ^{هیچ} جنی در علم خدا
اعظم از امیر المؤمنین بنوده ^{جنانچه} در انفس ^{لین}
رسول خدا کوی نظر میکند و همین ^{الباقی} قسم بدو
در چه مراتب و ابر حجت متعدد میکند
تا بعد از واحد ^{مؤمنین} میشود و مثلاً در ظهور و حجت

همه جنی بعد از جبار سابقه روان در جی
جبار ^{از} اعظم شود که اوقت و جید بوده در
طف و مکان منت اوقت علی ابن الحسین و
بوده و همین قسم مشاهده کنی که جبار انا بعد
میم منی شود بعد راجع میگردد بنقطه و از
جین ظهور این امر متبع ناسعه دقیقه ان و
احصا خوان نمود اول ظهور جنت ^{نقطه} همان بوده
در آخر تا او که جنت بیان باشد در اولای
و ان جین در علم خدا جی اعظم از او نبوده که
نوم ظهور منی ظهور کند جی از او اعظم
ظهور او بعد از منی و جنت اولای نقطه
جنت آخرای او و بعد از ان جنت جاز و
جی که قهر منی مؤمنه قبل از انقضی باشند اعظم
از جنات است جی میشود آخر ظهور و جنت
ندانست که در جی هر ظهور جنت قبل از منی
نباشد مثلا در جین ظهور جنت سین جنت
بر عرض خود جنت و همین قسم است حکم که
و خداوند از برای هر جنی که ظهور و جنت

باشد فزوده بار فرار فرموده چنانچه در ان ظهور
 که اینک مرفوع شد دلبر است که در هر ظهور
 انقسم بوده چنانچه در قرآن کل رابع میشوند با و
 و احوار با هارست و اهل بیت و رسول خدا و
 رسول خدا بخداوند عز و جل که رابع مد است
 باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی باسم اول که
 اسم باشد و کمال اول داخل این بیت شد در
 القدس بود که قبل از ارواح بقاء کند فائز گردد
 و اقرار در جبل نبوت و نمود چنانچه هیچ وجه
 در امکان متصور نیست که آخر الذی از وجود
 بوده و تسبیح و تقدس و چنانچه این تفسیر که در این
 عالم عنونی مایول خود فائز گردد در سبیل حق شهادت
 لذت اودای شکر خداست او را و توفیق که او را
 عطا فرموده مثلاً عبدی را خداوند مدد میدهد تا
 با امانت یا بنور فائز گردد غایت غرض از
 ادای شکر خداست که میگوید حمد خدا بزرگوار
 باین جهت فائز گردانند و همین در سنن طاهر
 هر چند و اگر خداوند بزرگتری سلطنت جاد دهد

منهای لذت و اوقتی است که نظر نهی خود میکند
 و میگوید حد او را که مرا با این عطیه مفتخر فرمود
 اینست که هر لذت از راجع میشود بکن فانی که محل
 حد باشد همین قسم که گویو نیار راجع بان محل
 اندس میکند و الفاظ هم باینهایی علیها راجع میکند
 این است که در فرد اول و الا فدیة غنة اخذ
 ظاهر میکند و زیرا که آن حد بیکه بعد از ظهور هوا
 الهیة ظاهر کرد و ازین بان نوع حد از مصدق
 از برای حامل شد که اینست که روح اول در
 دخول در حقیقت ولیة باطنی ممکن است در اسکان
 از هر فقی رسیدن چنانچه غنة کل در میان نمره
 که راجع بکلمه حد میشود که آن نفس حامل همان
 باشد و آنچه منسوب کرده از او منسوب میکند و از
 ظهور آئینیه از جوهر عرفان کفره تا بظاهر حد
 منتهی خود غنی لباس حریر با و پوشید میشود
 و آنچه منبذ در در حقیقت هفت بار متولد میشود
 و او بقیه متولد میشود الا غنی خود که بخار فطن
 باشد و او کافر مستند بر هفت که لم یزل و لا یفر

و لا يزال بر حواس خود حرکت مینماید ^{است} از
 برای و نه اولی و نه آخری و نه منتهائی و نه ^{نقطه} مقایسه
 چنانچه هر کس داخل درخت فرغان شد ^{نقطه} انچه
 مشاهده نعت کند بیند که از مقام خود در ^{کمال} سر
 بوده حتی آنکه اگر موردی دانند باقی از ^{کمال} در
 نیت الا بطیه ان جنت ^{کمال} آنکه که حکم فرموده
 بان و اگر حکم بر غیران کرده بود که غیران ^{کمال} نفس
 الان از ^{کمال} میبرد و در کمال میتوانست بگوید لم
 اوم انیت که کل و در از نظره و در ^{کمال} خودانی
 صعود خود انچه دارند از عطیه اوست که ^{کمال} عطیه
 حتمی شئی نیست ندرد الا بفضل و در
 او مثلا اگر در این جنت کوی ^{کمال} لاس میروند
 نیت مگر محض عطای ^{کمال} و چنانچه ^{کمال} مقدر ^{کمال} در ^{کمال} خود
 بود و میتوانست اینست که اگر کوی ^{کمال} خیم ^{کمال} فراد
 خود را باز نماید بیند که در ^{کمال} در ^{کمال} الا ^{کمال} کوی از ^{کمال} خود
 و انچه که در ^{کمال} درخت فرغان داخل شدند ^{کمال} کل در ^{کمال} در
 باب اولیه که رسول ^{کمال} الله باشد مستظللند و ابرار
 دیگر ^{کمال} جنت در ^{کمال} مقدر ^{کمال} این ^{کمال} بابت ^{کمال} آنکه او ^{کمال} این ^{کمال} را

فتح فرموده بود و خود سلاطین هر کس در حق
 حرف آخر عروج نایب بشهائی عروج و ظاهر شد
 از برای جد او آنچه که فرق او متصور نیست در
 این عالم نیست الا از اذن آن که فرموده است
 این یکی از ابواب حجب و هدایت من است
 چنانچه آنچه ظاهر در حجب نیست ملامت نامی ظاهر
 شده نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که
 اوست و محاسن آن اگر چه الآن نزد تو نیست
 این نوع ظهور از حجب ولی کل این ظهور را
 بنوده و نیست الا در قضیه خود دارد و گفته اند
 او در ظاهر هر یکی از ابواب حجب ابواب مالا
 نهایی بوده و هست چنانچه هر نفی که در آن
 یکی از ابواب حجب آمده تا بر حجب است از برای
 او در رتبه خود و الی مالا نهایی این سطر ظاهر
 و جاری است و آنچه امر و زلف در متصور است
 این حجب است و از حجب قبل که گفته قطع
 شده چنانچه حجب ظهور در سوا که گفته که از
 حجب انجلیه قطع شد زیرا که گفته حجب در حجب

تو جید خدا و عرفان و رضای او و طاعت منظم
 امر است بعد از آنکه منقطع باشد نفس از آن چه
 اگر در عمر خود دستهای لذت نمکینه مشغول کرد
 که آخر راجع بنا رفقا میکرد و اگر در کبر بنا میزد
 انجلیه ایی از حق باشد که مشغول به لذت
 اگر چه در ظهور عیسی بوده ولی سر از آن آیه تفع
 شده و او بیکان بقا است که تا حال صبر نبرد
 چنانچه اگر کل حر و فانی بقیه بداند که
 ظهور در رسول الله همان ظهور عیسی بوده و بخواهد
 احدی از مردم فانی بقیه در انجیل خود باقی بماند
 ماند و در آن جنت مثلند و نخواهد شد و همین
 قسم بعد از فرغانه که اگر آمدن زکمان لذت میکند
 حقیقت ندانند زیرا که اگر تا این خود و خدا علی
 میکند نه و گمان تلذذ میبرد عند الله از آن
 دون آن کرده و همان گمان که حر و الفیه مانند
 انعام مانند اند زیرا که مرا که نه طاعت در جنت
 اینست که کل آن منقطع است اولین حرف کلام
 و حد و امن به کوه و مافوق فی کتابه و امن به همین

اینست که کل آن منقطع است اولین حرف کلام

اهل این جنّت در این جنّت منزلت دهند
 الی اول ظهور من ظهور کلمه قسم بدو الهی که از
 برای ایشان در جبین ظهور ایشان جمع جنی از آسمان با
 و طاعت او اعظم بنیت و کمال لذت از اهل بیار
 منقطع میگردد طوبی لمن بدخل فیظه و یستلک
 و یأمنه فی مقامه الی کرم الاخری بعد الاخری و لا
 یأمنه و لا یأمنه و ان فی فیظه و یستلک الی
 و الله که عنه جبین ظهور و صیت یکم که اهل با
 که اگر در جبین ظهور من ظهور کلمه کرم طوبی بان
 جنّت اعظم و لغای ابر کردید بد طوبی کم ثم طوبی
 الی کم ثم طوبی کم و الا اگر شنیدید ظهوری بنا
 بایا و قبل از حد داسم کلمه الی صیت که کرم
 شوید و اگر شنید که بعد داسم کلمه المستغاث
 مثنوی شده و شنیدید اید بقطره ظاهر شده و کرم
 یقین نکرید و رحم و انفس خود کرده و کرم کرم
 فلان نقطه ظاهر که کرم داخل شد اند منظر
 کردید و اگر شنیدید ظاهر شد صامت نفع
 بایا و الی العلم ان فی ان قصد فی و نمود که

نه معروضی از اولوالم بلکه ملحقین نظر بنظر
این زمان که انعامی مانده و ملحقین
نظر و صاحبان منظر اگر چه توکل فی فقر میکنند
بوده سبقت بدخول جنت گرفته و لباسی
پوشیده و ایشان هنوز در حکم قیل باقی مانده
تا ملائکه و کمر داخل شوید در نظر ظلال او
که اوست اول و آخر و اوست ظاهر و باطن و او
نشدید بد در فقر و استیصال مراد که قضا
الحی مستعار از شما موقوف نکرده و اگر شنید
الحی مستعار که ظاهر گشته من هو مجوبی و محکم
و ملکی و ملککم تا قالا انصرف قدس تعین
و لند خلق کلکم اجمعون قیلا کنند و لا حولکم
و هم فان هذا من اظم امری یا کم لا ملحقکم من
نارعد کم یا قد افقتکم بعد ان یا اهل البیت
کل فکر و اگر کسی بعد از شش صبر کند بعد از
هزار و دویست و یک سال نماید بلا شبهه
دین میان بنیت و داخل نادر است الا آنکه
ظاهر شود که اوقت کل مکلف باقیال و ضعیف

نه اینست که مثل یهود مانند که عیب بیاید و
 مثل نصاری که عهد بیاید و بماند و نه مثل احد
 که تمام ال عهد ظاهر شود و بماند و آن برهی
 فردی بان بقی من کلبان من احد لا قول
 جائت بلفظ کلبان فی امرها و انتم علی ما
 علیه لیا قول قسم من بلیه صریحه که هیچ قسمی در علم
 خدا او ندانم فرموده و نیست که اگر ظاهر
 واحدی در بیان باقی ماند کل نقبستان از
 برای او هست بضعف زیرا که امر و وقت
 از برای استغاثی که داخل قرآن شده بود
 و وقت قرآنی هم مضاعف شده و اگر چنین
 نفسی باشد ابد داخل در بیان نبوده و در نظر
 شجره دار حر و ربیع داخل شده چنانچه
 کسی اگر یکی از حر و قرآن ماند که در نظر ما
 داخل شود داخل قرآن نگشته و در نظر شجره
 عهد به منظر نگشته و الا تخلف از ظهور رانند
 او در اخر نمیکرد و همین قسم در انجیل گفته
 که اگر نفسی مؤمن بود لابد ایمان بخدا

در خواندن

محمّد میاورد و همین قدر که میاورد و دلالت
که ایمان با خدا و عیسی ندانسته چنانچه اگر این
کسی در احادیث فقه و امتحان نظر نماید
همه میباید که چندی از اولای خوار برای
انفلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه ^{نظر} در
نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ^{نظیر ظهور} حقیقه
مسئول عنها است که در حدیث کبیر مذکور
ولی یهدی کثر من فیاء وید خلجته من ^{بد} یزید
اینست حقیقه صفت در عالم حیات و بعد از موت
لا یعلم الا کثر هنالك ما لا عین رأت ولا اذ
سمعت ولا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها
منکمل ما کمل عنه من فضله سالکون و اگر این
من ادکر در کل اشیا و قلم و کلمه ذی روح کاتب
همایقه شئی از اشیا و جنات بعد از موت
شواهد دولت نمود و ملایان همین جنات است
که در حیات بعد ذکر شد اگر درین حیات در
در جنات ظهور دکنه کشته داخل در جنات ^{خیر} حقیقه
هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل قافرا ^{هم}

حین ماقبل عوذ بالله عن ذالک ما دایت قبل ذلک
 الحنة الا کفره ولا فيها الا امانه ولا من قبلها الا امانه
 ولا من بعد ها الا امانه و من فرغها الا امانه ولا
 من دونها الا امانه له الخلق و الامر من قبل و من
 لا اله الا هو المبین بقیوم و چه با نفسی در ظهور
 از اعلی ملوا اهل رشت است و حین ظهور دید از
 ادنی دفر اهل نار میکرد دنیا بود نخل و اعصاب
 و زبید که بجهل نقطه بیان در اوی و اخرای او
 که او است نفسی زانیکه کجایان با او در یاد او
 در رشت او شود بل کجا اگر نشوند در ناد میرند
 و الا خود در رشت ما نو میکردند اینست که اگر
 نفسی نفسی واحدیت نماید بقدر است از نور
 او از اینکه مالک شود ماعلی الا و فی کل
 که اگر هدایت نمودان نفسی تا آنکه ان نفسی در کل
 شجره تو جد است و تحت خد چهار دو میرسد الا
 تلك ما علی الا و فی در حقی موت از او منقطع میکرد
 ولی سبیل هدایت از روی حق و ذات بوده
 نه شدت و سطر و هذا سنة کفر من قبل و

۲۵
و من بعد بد حکم من یات فی رحمة الله و لی کبر
و جمع ضعیفی از برای هیچ نفسی نیست که بد
ظهور کند اذنان نماید او را و ایا را و از این
و ایمان او در و بقیای او که لغاء کند است
و در رضای او که بحر محیط بر رضوانت سیر نماید
بالا و صفت فردا نیست شدن ذکر و حد خدا را
که کلام از این صفت محبت و آنچه حین نفس ده
از ایشان منقطع و داخل در شمار میکند شدن از
برای آنچه خلق از برای او شده محبت کاشی بوده و
نبوده و کاشی متضاد بوده و آنچه لایق صفت
نبوده با تشبیه با و در حق او ظاهر نکرده کربا و بر
و او را در جمل نموده و کربا و مغرور او را نشانند
و جمع نادر از برای عالمین از نفسی حل اند
و نیست چنانچه از برای مؤمنین جمع شوی از نفسی
اعظم نبوده و نیست و ما من الله الا الله ذلك الجنة
در بها و مالکها و بنیکها و سلطانها ما فیها نسی ما
و انه لقی ما فیها و علیها و لکن ما فیها یلذذون
حین ظهوره ثم ببقائه حین بطونه من حیث هم لا یملکون

مکر من فیها یستون بحمدہ فیکلمون ^{و یقرین} و یقرین
 و لو خد و ن رجم بد کره فیکر شان و قبل شان
 و بعد شان لن ید خرفها من فضل لا و انھا
 لنقول من عند ربھا انھی انا کنه لا اله الا الله
لا اله الا العزیز العزیز انھی انا کنه لا اله الا الله
 القیوم انھی انا کنه لا اله الا انا در طلب و انھی
 انا کنه لا اله الا انا کنی منیع و انھی انا کنه لا اله الا
 انا در کنشی در الکری الشیخ و کمرشی رجم منو
 چیکر انانی سوا، کان من ذکر و انھی ذکر ان
 نفس در جنب است کراجه در طلب و است
 در جنب اگر چه منو باشد که لیس کنده شی ^{منع}
 خود نباشد زیرا که اجماع از جنب منعی میگردد و خود
 نفس خود است در حد خود که اگر مری شود یا
 نباشد در حدود و فرادی و الا هیکل انانی و اذا
 که کمرشی طلب میکنند از حد اوند که در طلب
 مانیب الی المؤمن باشند نه دونه زیرا که جنب
 منعی است که منو به الی کنه کرد و مانیب
 الی المؤمن منیب الی کنه و اگر اجماع بنفس دون ^{منع}

مؤمنه شود کلمه درنا است و از شئون
 اگر چه کلمه در صفت خود پس گفته شیئی باشد
 چنانچه این جمله که بلا اوابست و بلا حد و
 معروضه امر و ذاعلی غفر رضوانت که ^{حقیقت} ~~مفهوم~~
 در او مستقر است که گویا در آن هر بندی
 انشأ الله لا اله الا انوار کلشی می خوانند ^{کلمه}
 هجرات اگر چه مفاد بر اینیه مطرزه بدهد باشد
 ولی اگر نیز حقیقت در مثل آن هجرات ساکن
 شود اوقت آن در آن امر را می خوانند چنانچه
 در آن مرایای علی مقعد اما از صد روی که در
 ایام ادبی صادر در آنجا ساکن بوده می خوانند و می خوانند
 و حکم از تو اعلی شیئی نیست الا انکه راجع ^{است} ~~باشد~~
 میکرد و اینست که هر مقصدی که اهل صفت در
 مستقر شوند با علی مایکی وصف در امکان
 آنها بوده که فاطمین بطرف حقیقت شاهد
 می نمایند چنانچه مقصدی از عمل شهادت کلمه
 خامس یعنی نور بوده که از نور ولی چون از
 بوده با علی مایکی در ظاهر او ظاهر بوده که اگر از

نامری نظر میکرد میدید که لایقی بوده حد
 آن از بافتن مرتفع شود نه ذهبی که ظاهر
 از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن
 از فی زیرا که آن قابل بوده و همچنین از فی که
 آن روز نتیجه متقابل مستقر بوده اعلائی را
 امروز نبوده که اولوالافئ که از روزی دید
 فای او را که گویا همان روز لایقی میدید
 چنانچه امروز از فی و فانی نه از مستقر آن
 از فی است و نه از او کند لک نفی الله الف
و بر فی الله الانباء انه علی کل شیء قدیر و اگر
 بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شمع
 اعلیٰ علو از فی گردد شمع نیست که تم نزل و
 بوال در ادقاع مرتفع میکرد و در نظر اگر چه
 منتهی از فی او فی باشد نزول بنمایند از کل
 شیء رجع الی المقی الانباء و انما هی
الی الله فی الجنة اذا کان مؤمنه می ظهور کند
 و رجع الی دون الحق فی النار اذا کان متحججه
 و من شیء امری فی اسم السقار به در الله

[illegible]

و ما ترکش فی کفر ان حق میدانست و علم
حین احتجاب یا غفلت یا در قریب یا مجرای انکار یا
شد آنچه که در او بود از ایات حق از معرفت حق
و از معرفت حق و ائمه و اواب و اقل و با آنچه
حقت در اسلام من عند کتب زیرا که
اینها از شجره حقیقت طالع بود و این
شجره مبینها ظاهر شد و این آثار از او
بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد کمی
قبول نکرد گویند در اول قبول نکرده زیرا که
اینطور و ظهور را خرم را بوده و علم از ظهور
اولای او بوده از اینجه است که اعلی
جنت قبل در اندی و ثواب ساکن میکردند
زیرا که اصل اول نادر در صفت خود انقطاع
و در زین بسوی خداوند بلکه تا حال نرسید
نشده شد او منقطع و بر هم آنکه در نزد
نفسی حق بوده تفویض کل امور با و نمود
و حال آنکه آن ثانی اول اول قبل بوده و
چون در رافع در از حق بود خود نازل بوده

شری بر او نمی نهند زیرا که اگر هادی بود
 در نزد ظهور محقق حق توقف نمی نمود و مقبل
 خود از لقاء کلام محجبیند و اول ظهور نقطه
 بیان آنچه خبر بود در علم خدا بود با و با اول مقبل
 خلق شد و آنچه دون خبر بود با اول مابین
 خلق شد که از نوم خلق کل شیئی تا اول ظهور
 جوهر خواهر کل حقیقت با اول میشود و جوهر
 خواهر کل فارمد با اول میشود و خداوند خوا
 که او را مقبل کند و کمال فضل در خوا و نمود
 و الواج متعده در سلسله مشعده در خود او و
 ولی بالا بقدر محج کشته و قیسی و لیه نادر
 پوشید که از آن هیچ حقی عظم در ملک کشته نیست
 از نقطه با و در بیان و هیچ نادی احد از
 این نقطه در تحت اثری نیست چنانچه آنچه
 راجع با و میشود از هر شیئی از استیالی است
 که داخل در نادر شده و آنچه راجع با این میشود
 از هر شیئی شایسته که داخل در حقیقت شده
 چنانچه از قبل از آنچه راجع بر سوا کلام میکرد و خدا

در جنت شده و آنچه راجع باؤل من لم یمن
 میکند راجع بنابر شده و شنون این ^{نادر} مالا
 نهایی است ولی کلیه او ابر در نورده ^{نکته}
 میشود و الا لا یعلم عن نهها احد الا ^{نکته} زیرا که
 هر نفسی که از باری نار گرفته شود باری نادانی
 در حد خود و هر باری که از او ابر جنت گرفته
 شود باری جنت است و حد خود اگر چه هر
 من فی کنا در راجع باؤل او میکند دو کلمه من
 فی کنا در راجع باؤل او میکند دو هر دو عابد
 خدا را و ساجدند از برای او و معظمت او را
 و محمدند او را و موحدند او را الا انک
 ظهور آخرت تو حید میکند و ان ظهور
 که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل
 او بوده اینست که ان باطل میکند و این
 ثابت میماند و ان خیر میشود و این نیز
 و ان حق میکند و این خیر بجائی میرسد که
 بیکدیگر از او باقی نمیماند حق در حق خود او
 والا امروز هر دو لا اله الا الله میگویند ولی

و ان نادر میکند و ان نادر
 و ان نادر میکند و ان نادر

ولی آنچه در بیان میگویند برشان مانع ^{نشد} میسر
و آنچه در قرآن میگویند برشان مالا ^{نشد} آنچه کند
و مثلاً این در قله هر کسی در کتب اربعه و ادب
توحید خدایا میگرد و لکن در حق ظهور و باقی ^{افتد}
عالم غریب در دست داشت که متحد شود ^{نشد}
محمد رسول الله نه توحید صبی روح ^{نشد} و هر
تابع اراده الله شد روح ملکی در او متفرک ^{نشد}
الامن استودع الله فيه فلك الروح فانه يخرج
و هر کس تابع نکشت نفس شیز در او متفرک ^{نشد}
الامن استودع فانه لا بد ان يخرج والا هدر
عباد می کنند خدایا این است که بعد از ^{نشد}
نکردن شیخ اراده داشتن او فارق شد چنانچه
حدیث قول او که انقول در زمان رسول الله
میشود که مرا معفوید ای بار رسول الله از اینکه امار
بولايت امير المؤمنين کنم و جوار خدایند در او
جوار رسول الله هست مطابق قول الله مر جبت
ارید لا من جبت وید که دوست میدارم ^{نشد}
کریم از انجا ^{نشد} که اراده میکنم ملازمتی ^{نشد} که اراده ^{نشد}

چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول و اولی
 صفت و اول را مراد از حویراوات و کلمات
 خیر و اوست و کلماتشون در بیان چنانچه
 در قرآن خداوند کلمات صفت باقی نموده و اول
 اول کافیه و من و صفت میم کلمات آن تکوین اول
 من و من من ظهور و من ظهور و من ظهور
 خبر کلمات که فان ذلك لهو الغفار العظیم و ان
 ان لا تعقیف به اول کلماتشون کلماتشون من و من
 ذلك لهو الغفار العظیم و ان ما ج نظر نظر کلمات
 که کلمات در بیان ظاهر شود و اوج با اول من قال
 می میگردد که تصدیق نقطه صفت را نموده و اول
 خلق او در عین و اعتد و کلماتشون در بیان
 با اول من قال لا یسجد و او ستادی که خود در
 میان صفت از ظهور و من ظهور که هر قسم است
 در بیان است لا یسجد و او ستادی که هر قسم است
 سجد از برای خداوند معبود که بعد از بیان
 بنقطه بیان اثبات است که از برای او میشود و انما
 ناریه نکرده در فرد خود و کلمات الا انما از برای خداوند

کرده چنانچه از شدت اتصال در خانه خودش ^{سجده}
 شبهه کرده داشته و ضوئیکه در وقت روز ^{یک نماز}
 بلکه در مساجد و محله خود شبهه کرده و در مسجد
 کرده و کل مردم و است غنکته و شون نادر
 بوده زیرا که از برای آن انچه کرده نفس خود را
 خود قتل میکرد و آن همان شیئی بوده که از ظهور
 نقطه بیان در اولای او که ظهور فرزان باشد
 منظر شد و اگر شناخت و را که اوست ظهور
 دون تمام در نفس او نمیکرد و لکن شناخت
 زیرا که مانده نقطه اول ظاهر شد که ایاز کشته
 ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه قرآن امروز
 غیر از ایاز کشته خبر دیگر ظاهر نیست همچون آنکه
 ایاز کشته دانستید و سجده نکرد و اغراض بر تو
 بود و کار خود نکرد و کینوست ممکن و بگویند
 و نفی غیر بار او را نادر و او شیک و اعوز باشد
 من بعد او من تو من مانده فلا سبیل له علیه
 و کله لحظت عباد المومن و هر نفی که مقابل
 بجز از او ابر حبه قرآنیه واقع شده باریکل نادر است

که مشق در یکی در فلک او محذور میشود که کل
 راجع میشود بقواد اول که جوهری است و کل
 و مشور افرامع میشود بقطعه فرغان که قواد
 جوهری و اهر کل اثبات و احب کل شی در با
 هانت که از او محب بند و انفس کل شی در
 نفس خود او است که از او محب ماند که جانچه در
 احب کل شی خود قائل هر خاص او بوده که
 الله اگر میکند و متحرک میشود که اگر
 میداند که او است ^{نکته} قطعه در او و ز تو
 او ^{نکته} بخود و خطور دون حباب بر قلب او نیست
 و بعضی کل تو خود شی خود او است که هر
 که خداوند در کل کتب و لغز صوده که ^{نکته} قواد
 امر زید او را جانچه اول حرف زار در پیک
 اگر فهم کلمات عالی را که خود را منور باهل
 بیت میداند و اهل بیت او صیای و
 هفتاد و رسول من خدای کتب فوق
 میکرد هر انبیاء در تو خود مقتضی در تو کل
 بود چگونه بر قول مثبت که ^{نکته} مظهر در بیت صره

صرعه و الهیه محضه هفت ظهور درون محبت
 و شب و روز از برای او سجده میکنند
 که محبت مانده و از محمود خود غفلت نموده و
 انقضای کل شیئی را که اوّل من اعراف محمد باشد
 پوشیده بلکه آن از این پوشیده جانیه هر
 ندر علی ظهور قبل است عند کشته ظهور
 اشرف زیرا که خلق عیبی از برای ظهور در سوره
 شد جانیه خلق قرآن از برای خلق بیان در
 خلق بیان از برای ظهور من ظهور کشته که
 ظلم را نمی شود که جاری شود با سم کبی که در
 او ظهور کند و در طاعت در درون ظهور
 با یار من عند کشته غرض و لکن او شود
 فیض بوده که آن پوشیده و از اعتبار
 بوده که آن محبت مانده و از نفی از بوده که
 آن قبول نفی کرده و از بعد از بوده که
 بعید کشته و از نا را این بوده که آن نادر
 و هر کس بنیاه بر در من ظهور کشته او در
 این بان نمیرسد و معنی خود با کشته در

در آن روز ایمان باوست نه غول اسکندر
 زیرا که با او اول ناره هر کلمه را الا بعد و الا
 میبخت میبخت و بنیاه از نفس خود که شین خود
 میبرد و لی شمر از برای و میخند که اگر
 صدق بود بایست بنیاه بود بقطعه بان
 بایمان با و از نفس خودش که مؤمن با و
 نیست والا چه شمر میخند او را شین و روزی
 نفر غرق از دون سنت او سحر و جها
 مرزبه مسجد میکند از برای خداوند با و
 و آنچه مقتضای کیونیت است که قلم با و
 میکند از ذکر او بر او و امید دارد و جها
 و حال آنکه با و مسجد میکند و اظهار حق
 با و مسجد و حال آنکه فردا او امید کل خلق
 و او را کل ندارد است و در ظهور بیان هم
 هیز قسم که در حقیقت هر احدی در آمدن
 در ناره هم هم ضیق است الحاد الا نظامی که که
 شود مگر همان و احد اول است که در کتبها
 هر کس مؤمن شود و بیان و آنچه خداوند در

در او نازل نموده در ظلمات حیات خود و
 و هر کسی منحرف شود در ظلمات خود و هر که
 مرا از او آید مثل نار بلب باشد بر ملاقات
 حیات در او نازل او از فرشتگان هستند
 کلمه ذکر میشوند و ظلمات او استعبد
 دون هر دو از ایشان فکر میز و قلم حق و بلیه
 و لا توکن عکله فکرشان و قدرشان و بعد
 شان ملاقات او را حیات را نقطه فر فر فر فر
 او را از من بقا بل فر فر فر فر فر فر فر
 ما و فی داد و عروق اشجار منصفه فانی بین
 و ما و ایشان و ادعوی اشجار منصفه فانی بین
 بقی البقی بحسب لم یولی فی البقی عنده من ذکر
 فی الکتاب و ثبت الاشیاء فی کل انفسه و فی کل
 الیه وجه بانوار را خدوند و فر میکند من
 وجه بانور را که نار میفرماید با و اگر در حد
 بخار ظاهر شود و کار و آخر شوند حد و در حد
 در نار بنیاند و اگر الی مستعار رسد و کار و
 احد در نار بنیاند الا که کلمه رسد (نور میکند)

و هیچ فضل را از من بظهور نکرده طلب نموده
که اینست فضل اعظم و بزرگتر که مثلا ام سائمه
نامیده مشاخره و انجیل که دو کتاب دیگر نازش
من عند کتب و اینان هنوز منتظر من بمانی است
احد باشند و اگر ظاهر شود الحی بن دوام
لا بد ظاهر خواهد شد و مفرق از برای او
اگر چه بی بین ظهور او را مثل این شخص در وسط
السماء و غروب کرد و مثل نجوم در لیل در بخار
در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیچکس
و اسباب ظاهری مثل امر و تصور نموده و گفته
ذلکم کتب و بکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العلی البص
اگر چه تفادیه و الهی در هر شان مختلف میشود
بیان هیچ ذکر و نسبت مکرر و کرا و لکر در هر ظهور
شاهده خیر نفرماید از مؤمنین بخود که در
غیب با و ایمان آورده و کلمه منتظر بقا و اوست
و لا فوق امره الخ کتب و نه انه هو جبر و لا نصیر و نه
هو جبر و کبر و قهیر و اوست که کفایت میکند کل
را از کل شی و هیچ شی کفایت نمیکند از او زیرا که

اما باو فرمود اورد و در سجده
که هیچ شیئی بلا آبان باو خرفند و در الا این که
لیکنکم عن کل شیء ان ما کلفتی عن کل شیء لا یمنعکم
عن کلمه ربکم من شیء لا یمنع شیء عن شیء لا فی
ولا فی الا در ولا ما سبها الا من استکفی ما کلمه ربکم
علا ما کافا فدیرا آنچه ذکر شد در ذکر جیف حیات
عبد است والا بعد از موت من بقدر قلیب ابد
احوذ بکلمه هر کلمه مانده کرمه النار وان دایم داز
هر ظهور است که امر و ظهور نقطه پیکر مبارک
حیو که عبد در ادخو که مالک ان نور است و اهل
در صفت داخل میشود و الا در ادخو که منور است
اگر از میان داخل شود و داخل در نادر میشود و ظفر
الا از ادنی قدر و سبب کلمه ان یستحق عنه کو ما
مشاهده میشود که انکه نادر را مومنین یا الله و
در انها میشوند تا انکه عیاف میرسد که امور انار
در اما که خود داخل میشوند و اگر شوند پناه
الا انکه نقطه بیان یا من نظره اذن دهند و
خود را یا شهدای حق اگر در جانی مقتضی نیست
نفس مومنین را الا داخل کوفه شود و نظره انجا که

محکم قرار داده و قلم صد گفته و عهد کذا
 بقول الله تعالى ان لا يقول من افرحوا في الايام
 ثم انظر الى محکم النور و قلم صد گفته و عهد کن
 بین گفته الاشارة بامره انه علام قد بر

الاول من خبر

في بيان ان الساعة آتية لا ريب فيها المحمدي
 در هر ظهور و شی ساعت بقیة اولیه است
 الحاکم مثل نیاید تا آنکه هر ذکر حق که می
 شود از قبل او در ظهور و اگر اطلاق فرماید صد
 والا لایق که اطلاق شود و خواند که او در ظهور
 از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر
 الساعة آتية لا ريب فيها زیرا که ملک و علو او
 و امر و ساعت نفس بیان است که میباید مرد
 و حکم میکند و ایشان را یوم القيمة و مردی نیست و اگر
 انچه صواب است در ذکر ساعت ملک ذکر در نتیجه
 شواهد ذکر نمود و در هر ظهور حتی آنچه که حکم فرماید
 و آنکه آن ساعت است محقق میگردد و لفظان ظهور
 فان الساعة آتية بقتة و ان هو الله و بکم انتم تعلمون

از آیه **وَاللّٰهُمَّ زَاكِّرْهُمُ اِلٰى اَنْفُسِهِمْ**

ان ما فی بیان نغمه کن بظهر قیام سبحانک اللهم
 الهی ما اصغر ذکری و ما ینبغی الی اذ ارد ان
 التسمیه الیک فلیقبلنی ما ینبغی الیک بفضلک
 اتمک انت خیر الفاضلین مفضلین و انک انما الهم
 حقیقت در هر ظهوری ظهوری نغمه است من
 فکر کنه از برای و در ظهور پیدا و که ظهور نغمه
 اخرای اوست مثلا اضمحلال وند و عجبی دارد
 فرمود نغمه بود من فکر کنه از برای محمد و آله
 زیرا که مراد از کائنات و نفوس مؤمنه ما و است
 و ما یرجع الیها حتی لو کان فنیع فی غفره
 طین و همین قسم انچه خداوند بر رسول خدا
 نازل فرمود که امر و زور در مؤمنین بقرآن باشد
 میشود مرا یای قدر اذان نغمه بود من کنه
 بوی قائم (محمد علیه السلام) و همین قسم
 انچه در بیان متکون شود از محو به نغمه است
 از قتل نغمه بیان بوی من بظهر کنه که ظهور
 اخرای نغمه بیان باشد و همین عروج و کمال

بیست که او قول کند نفسی را باشد
 بن کراش آب بخورد خفاجه متحفة اخیله
 ادنی ادنی مظاهر قرآنیة قول نمیکند
 و مظهر حقیقت و همین قسم بیان قول
 نمیکند ادنی ادنی او علو قبل را الا انکه
 داخل شود در ظل او و آنکه او داخل شد
 و هم چنین من بظهور کلام قول نمیکند
 شیء را که منسوب ببیانست الا انکه منسوب
 بکتاب او شود و همچنین الی ثانیة ظهور
 ظاهر است در هر ظهور و منسوب ناظر
 الی الظهور الاول متحفة من کلام الیه لیس
 ظهوره فی الشاة الاخری وجه قد برآید
 نفسی که خود را از نسبت با و مقطوع با
 و از تنفیک برآی اوست بیرون او و در
 امر و ذاکر مؤمنین بقرآن میخوانند
 رسول کلام را برسانند باید کل مؤمن
 بیان و از او مقطوع نموده از خود نسبت
 نه است که شجره حقیقت بفرماید

چرا محض شده این از محبوس که در میان
 ما بقصد الیه افتد نیک بوده و هست زیرا که
 آنچه در طلب نیاید میا شد تا ملا خطه
 رضای خداوند را در او نمودن می کنید
 و امروز که شجره که منبع رضا است ظاهر
 شد از ثمره وجود خود که با قول الیه انفسکم
 و هست بخیر و در میاید بر نفس خود بنا
 میاید و گفته حق حکم و عن مایب الکرم و این
 این تسبیح انفسکم الی الله فلو انکم تدان
 ثم تقهرون و الا ان تسبیح لا انفسکم و تسبیح
 ثم السامیة و انما انما انما انما که تو
 فی ان ما ذکره اسم شیء ملک و الله اعلم
 به من غیره تلحق اینبار که خداوند عالم هر
 شیء را خلق فرموده لم یزل علیه و او
 مرا در حقیقت که لم یزل و لا یزال مدد خطه
 بوده و هست که شیء را خلق شده و می شود
 و او است قائم بنفس خود با کلام و مملکتی قائم
 باوست و مالتی من شیء الایه و لذاته

متکلمی و ما سوای او ملک و هستند
 بتعلیل ذات اقدس کل شیء او است
 از کلمتی بکلمتی از نفس کلمتی بکلمتی
 علم اینکه اگر نقطه حقیقت کل شیء اظلال
 یک شیء است در ده و هفت چه فعلیت هم در
 چه محض حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا
 در قبل کلمه علی الاضرار میفرمود حق
 بود از ملاک او با و این بود ملک خدا
 کل شیء که کل میگویند که الخلق والار
 و همچنین اگر بنظر که کلمه تصرف فرماید
 در کتب و نیات کلمتی است از کتب و
 ایشان خود ایشان و حال آنکه اهل و اعظم
 از اینست که نظر فرماید بکلمتی از مو که
 کلمتی نامر فیض و خود او بوده و هستند
 و او است حق از کلمتی بنفقه و منفق الی
 ملک و غره اینها و آنکه در وقت ظهور اگر
 فرماید کلمه و فرقی او باشند که لم و بم
 و در حق او ذکر نمایند و احد برانمیرسد

نمیرسد که اگر او در امری حکم کند ذکرها کثرت
 شئی نوزاد نماید زیرا که او احسن الابرار
 نفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا حکم
 بیان تا وقتیکه نخواهد مجد فرماید ^{عنه}
 خود را در اعناق کل شئی ولی اگر بفرماید ^{عنه}
 از آنها سکه حکم بیان از مسری که بکثیر از
 مبرهمن حکم کند است در حق او در بیان
 اگر بدخل و امر خداوند نموده چنانچه
 امروز رسول الله فرماید ان امر که در
 قرآن نازل شده امروز از این نوع عمل نمودن
 میت که این حکم فراموش اگر چه امروز
 فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او
 و حکم قبل و بعد در خود عارضی نخواهد
 است استحقاق او و لکن استحقاق خلق حکم ما
 میکنند که ذکر شود کما بامر او صلوة جمعه ^{مکینه}
 و اگر بفرماید یکی از آنها که در مقعد خود
 مکن یا آنکه فلان ضلعتی از تو است یا آن
 منصبی است نموده ولی بامر اول او اظهار

ایمان نموده خیا نه بودن یکی مثل مسلمان
دانشی نشد و الا این قم واقع نیست اینست
استحقاق خلق و اینست استحقاق او که در ^{فقه} آمده
که ایمه توحید خداوند را گذاشته اگر امر مرا
بایه امری ^{است} است از نفس او با و خیا نه
ظهور در سوره که ان ایمه توحید که خدا در
افند ه بوده مرفوع ساخته و ایمه بدیع در
قرآن بکل افند ه تجلی فرموده اگر این شود
بانی ایما چگونه مرفوع میرود چنانکه در ^{علی}
خلو عبید ما لکنت خود را این قم اظهار فرماید
ما یفرح برا و چگونه لائق ذکر است و همین
که ناظر نفس حقیقت باشد حد خود را دانست
ملکه افتخار مینماید باینکه منسوب به او کرده او
چه بنیت ملکیت باشد مثل کلتی که هر کس
است که او است ما لک کلتی نه درون او
در ظهور بعد و افتخار نکند در قبل او نایب و
مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هوید است
اگر حرف الضیه حرف فا غیر افتخار نکنند و در نظر

ظرا و مستظلا مکرر دند ولی نسبت خود با او ^{الغیر}
 مستفیدند و همچنین قبل از او الی ن میفرماید ^{الذکر}
 الذی لا اول له و بعد بعد الی ن میفرماید ^{الذکر}
 نهائیه له فکر کلام بین کلامی ثم بعد و لم یکن ^{سید}
 ذکر امثلا لم یکن من فکر کلام ذکر اول و قوسون

الامالی فی بیان کواکب ثلاث

فی ان بقوله مخلوق کما ان یفوقه لان قوله ^{سید}
 ملخص اینها را آنکه قول شجره حقیقت مثالیست
 قول او بقول احدی از مکنان زیرا که قول او ^{سید}
 کیونست شی خلق میکرد مثلاً اگر کلمه فخر موده
 بود آنشجره در قرآن ^{ظاهر} بولا بیت امر المؤمنین خلق
 اولایب نیست که چه لم یول ان ولی کلام بود
 ولی بین ظهور از قول او است در ان ظهوریه
 از ان ظهور و همین قسم دون خا از اول و کفر الی
 آخر ان بقول او خلق شده که اگر میفرمود ^{هکذا}
 دون شی نه در افاق کون بهم میرسانید ^{افق}
 جاری میشد اینست که نور و مار هر دو در حواله
 طاققت و همین قسم در ظهور ربانی که ذکر اول را نمایند

کجا خلق اودن میشد و همین فتم در نور اگر میسر
کجا اولایت ان ثابت میشد و فطرکی بعد از
شجره محبت در قرآن چه قدر او را ناز داشت
و دیگر از ایشان نیست و از قبل ایشان ثابت شد
که از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای
اولوالافئده پیورده و نیست که اگر بجز
علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود
خلق میشود با و که توحید خداوند را فرماید
از روی صدق و خلوص و اگر بجز خود و غیر
تکلم فرماید بیک او در نار نفس کلیه خلق میشود
در صقع خود که فتم جا میکند از استحقاق او که
نماید و در نزد هر ظهور حق و صلی اعظم از برای
اهل الظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر نیست
استحقاق شود که اگر شود لا بد اسم او را ذکر
میکند و در نزد دیگر او خلق او میشود و همان تا
میکرد و از برای اهل الظهور و اگر مردم بدانند
که چه قدر مفید است که ملحوظ نظر او در حق
نشود و هر آینه که با حق خود خود سعی نموده که در

دو تنی نزد او مل کرد نشود که حکم او شود و
ناوی شود خان ظهور که در آن مردم هلاک
کردند چنانچه اول سیف ظهور اگر کار هفت نموده
بر آنکه نزد شیعه حقیقت غیر آنکه لایق اوست
ذکر نشود ذکر نادر نیست که مخفی در او مخفی
و خلق او مذکور میگردد و الا چراغی قبل از این
تا اینرا کشف نمیکنند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه
مخلوق مساوی بوده بلکه همینکه این در مقابل حق
لایق و حق ناشایسته علی نگردد خلق وجود او باقی
و الی یوم القیمه کار از او تیر خسته و در نادر خلق
خود فانی میگردد و هیچ ضعیفی اعظم از این نیست که در
ظهور هر حق اهل الظهور کار از کفر و اخذ نموده
که خلق کینونیا از ایشان با اوست مثلا اگر نادر
فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوصی
نادر فرماید و الله ملک السموات و الارض و ما بینهما
علی کارشوند تیر مظهر در میان بهم میرسد که
بر این آیه کند بلکه الی ما لا ینفام مظهر در ظاهر
بهم میرسد چنانچه شب این آیه در قرآن قائل

لا وجهی است اینست که در ظاهر این اشباح ^{از} م
 نهایت متحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کار بعد
 تا بوم قیامت متفرق و متغییر است و امر مفروضه دیگر
 اینست که کلام او خلق شود میکند و مثل کلام کسی
 نیست زیرا که در او دیده میشود و الا الله و نه
 حکمت خالقش و نه رازقش و نه مبتدئش
 محییش و نه مبدئش و نه محدثش و نه
 له الخلق و الامر من قبله و من بعد ذلك و العالم
 اگر در آن ظهور من بظهور کلام نفس فرماید هیچ ضلی
 در حق او و کلام او را از این نیست که ذکرش
 ناریه در خود او شود که غیره کلام خلق نافرما
 و هر کسی بقدر کثرت خود از منبع جود آن
 زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در مابین ظهور
 بظلال او مضمحل باشند اگر چه بانه واحد باشد
 ادراج متعلقه با او لا بد در حق آن ظاهر خواهد
 و من احدی من کلامه و من لوازمه و فرقون

الذات من الله و اسماها

فی ان البیان و من فیها طائفه اولی و من بظهور

نظیره کشه بمثل ما کان الالف و مرفه طائفی
 قول محمد رسول الله و ما قرآنه علیه و اولاده
 و من فی طائفی قول قوله من له و اخوانه
 ایضا اما که مد نظریان نیت الایوی می
 زیرا که خیر او را غ اوست و در میان خیر او
 خیر او نبوده و نیت و بیان و مؤمنین بیلا
 مشایق و نیت بوی او از اشتیاق هر صبیح
 خود خیر او را و در او متعلقه باه مثل
 بودند نظیره و مثل خود و خیر او را استوار
 ندانسته و نمیدانند و امر و زرقان
 میفرستد و هر روزی که او را هر چه داد که
 داخل میان خود و طلب نیت میکند از من
 او از برای او را می که داخل میان نیت
 او را با و مطا بوده و همچنین بیان صلوات می
 بر نفس مؤمنه از خود که هر روز علی بن ابی
 که مؤمن میشوند یعنی نظیره کشه و او را هر چه
 میدهند بوی کتاب او و طلب نیت میکند
 از خداوند خیر و جلد و هر روزی که

در حین ظهور او سجده منه باو میکنند
از لقاء کشته محبت میکردند اگر کسی نالرمین
فواد باشد میشود امر و از امر و قرآن
الغور یا الهنا و اله کل شیء فاد و کما و خلاصنا
عی نازیبنا الی ما کنا الیه لم یسوی و انبنا
ایک و ادخلنا فی لیان فاما کما فی ضلک
سالمین خاتمه همین کلام حر و القیت از
و عینه همین کلام را استحق خواهد بود با
رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکند
و هفت او را از برای خود بخرد و بنماید
و ای منزل او نموده که در حین ظهور
نظر میفرماید بوی مؤمنین بخود و میگوید یا
روحی هست از منی که نباید امروز از من
نظرم کشته نماید یا آنکه در فال بعد در خود
نماید در من و سرور میکرد باقیال
باو بوی منزل او در محزون میکرد اگر
خونی از مؤمنین باو در منزل او وارد آمد
چنانچه امر و هیچ شیئی محزون تر از فرقا

فرقان نیست و کل او را ملا در میانند از
 رحمت او هیچ ند آرند الا وقت او را مثل
 انها میگردد زمین فزول فرقان کتاب الفیاض
 منوره ای اهل میان مکرده آنها اهل فرقا
 نموده و از محمود خود هیچ شئی نمی بکنند که ^{نظام}
 بیان عروج اوست و خطا از او نیست
 ادوای او را بیانا نموده و نقل نموده است
 داد سجود از فرای کسیکه در هر چینی از او
 او ساجد هستند نموده که بیان را نمی بکنند
 از شما الا آنکه ایمان آورید منی ظهور کسی که
 منزل او و کلک بوده و شفاعت نمایند
 او از مؤمنین خود و شفاعت او مقبول است
 منزل او و هیچ نیست که خدا را حق
 بیان الا آنکه متجاهر میگردد دعای او تا اول
 ظهور منی ظهور که شرافت او بخواند خدا
 بجا آید نه بالبیان که متجاهر نخواهد شد
 دعای او خداوند از خود و فضل و وسایل
 در حق بیان منی قیامه عاقله لا یمال الا تعبه

وَمِنْ

بِأَن تَوْحِشَ عَلَيْهِ وَعَلَى مِنْ آمِنٍ بِهِ يَوْمَ ظُهُورِ
وَأَن تَوْحِشَ وَمِنْ آمِنٍ بِهِ تَوْسِدَ بِمَانَةٍ
مِنْ مَنَدٍ لَّكَ فَاثَنَ آمِنٍ خِصَامِ الرَّاحِمِينَ
الْبَابُ الرَّابِعُ مِنَ الرَّاحِمِ كَيْفَانِ

فِي أَن مَا تَزَلَّ كَسَّ عَلَيْهِ مِنَ الْإِيَّازِ وَالْكَفَالَةِ
أَعْلَمَ وَأَعْلَى ثَمَامٍ تَزَلَّ كَسَّ حَيْثُ لَمْ يَحْضُرْ
بِخُصْمٍ دَرُجَتُهُ وَدَسْتِي بَارِ تَقَاعِ نَفْسِ ظُهُورِ
كَلَامَ رَأْفَتِهِ مِنْ تَغْفُرِ اسْتِزَا كَلَامَ قَدْرِ أَوَّلِ
أَوَّلِ نَفْسِهِ أَوَّلِي وَثَانِي ثَانِ أَخْرَى حَيْثُ كَسَّ
وَحَيْثُ أَوَّلِ الْإِقْدَامِ مَحْضٍ اسْتِزَا كَسَّ
أَوَّلِ الْإِزْجَارِ ثَانِي وَثَانِي الْإِزْجَارِ
رَأْفَتِ ثَالِثٍ وَثَانِي الْإِزْجَارِ رَأْفَتِ
ثَانِي ثَانِي بَالِ الْإِزْجَارِ ثَانِي ثَانِي الْإِزْجَارِ
ثَانِي ثَانِي رَأْفَتِ رَأْفَتِ رَأْفَتِ رَأْفَتِ
ثَانِي ثَانِي رَأْفَتِ رَأْفَتِ رَأْفَتِ رَأْفَتِ
وَحَيْثُ قَسَمَ دَرُجَتُهُ وَدَسْتِي بَارِ تَقَاعِ
وَكَيْسَ لَمْ يَكُنْ مِنْ حَيْثُ لَا لَا تَجْلِي كَسَّ مِنْ
تَعْطِيلِ طَوْنِي أَوْ رَأْفَتِ نَفْسِي كَسَّ دَرُجَتُهُ وَدَسْتِي

کودک
القی

ظهور و تنقیص فی وجود بن عکری خود روح
فی میان الصاعقه ذات من حد نقالاً
و مراد کلمات بدیهه از شجره حقیقت است در
فرد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن
فرد اولوالافئده هست بر کتاب الف در ظهور
بعد هم شبهه خواهد داشت و نسبت ظهور بعد از
نفسه ظهور اول بنحو اشرف و نه کتاب اول و الا
کتاب اول بنحو اشرف است که هر دو مجامعت
که در دل نمایند و الا امر که ظهور هر شیء
و ان الی الله الشری و الی حی فی الاخره و الا
و ظهور و نسبت در هر ظهور ظهور مهمینه
کلیت ظهور از خسته در ظل او ذکر میشود
مثلاً از ائمه یا شیعیان ظهور که مرتفع گردد
در ظل ظهور در سوره که منظر مبارک دهد و هر
قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد
و هیچ ظهوری از برای او نیست الا بائناً
بر کل و همه بر کل و از آن مابین که اسم شی
بذکر قیله ظهور و حق علیه ان یبقی و الله اعلم

فی حدیث ابدی خلق مینا و آنکه خداوند قادر
 فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است
 و آن اینست ای انا که لا اله الا انا
 و آن مادی خلقی ان با خلقی ایای فافهم
 و هر شیئی که اطلاق شیت بر او شود مادی
 خلق اوست در حدیث بدیع و اضرع و ثناء و
 ولی در این مراتب مظاهر حق که کلام اول
 علی کلمه هستند و بحرا سما و صفات لم قول
 مل علی کلمه بوده و هت لی در حدیث
 و در صفت خود نه ذاتیت الوهیت و کیم
 او از مادیون کلمه خلق له و کلمه عابدون
 و هر شیئی که ذکر شیت بر او میشود خداوند
 ابدی ابدی فرموده بنیت شیت ابدی فرموده
 بنفس خود ضایع امر و کلنی مانیت الی کسان
 زیرا که روح شیت در اینها است اینها بقا
 هر دو مع خلق شده که مظهر اولیه باشند و
 هر ظهور و شیت مظهر در هر بطون امر شیت
 بوده و هت انا کلمه و انا کلمه الیه و احوال

الله پیدا و کلماتی ثم بعد از و انا کلمه مخفی

الفصل السابع من لوازم الثابت

فی ان ما قد نزل من ذکر لقائه اولیاء کبری
انما کلامیه من ظهور کلمه لان کلمه لا یزید
بقدره ملحق باینکه لم نزل ذات ازل بقدر
نی بدست و لی توصف و لی یغنی و لی
و لی یوی بوده و هت کرمه کلاما و ادراک
کرمه و وصف کرده و هت کرده و مجد کرده و
دیدار میشود و آنچه در کتب سماویه ذکر لقائه
اوشده ذکر لقائه ظاهر ظهور راوست که مرا
نظیر حقیقت که مشتق از لیه است بوده و
و آنچه در قرآن ذکر لقائه کلمه و لقاء درند
محقیقت از لیه مراد لقاء رسول الله بوده
و هت و کم کم نزل می نماید از حقیقت از لیه
تا آنکه در وجه هر شیئی که دلالت نکند از لیه
ذکر میشود در ظاهر ان حقیقت از لیه چنانچه
آنچه در حق ائمه هدی من عرفکم فقد عرفهم
و امثال ان نازلست بهم این باب مفتوح

میشود و هم چنین در حق مؤمن که وارد شد
 که سرور او سرور رسول الله و سرور رسول
 خدا سرور خداست و همچنین خزن او خزن
 رسول است و خزن او خزن خداست و مراد
 باین مؤمن محقیقه اولیه او اینها هستند
 و بعد تا آنکه به نفس مؤمنی منتهی گردنی
 آنکه اگر جسمانی بود مؤمنی باشد در او
 دیده میشود الا الله زیرا که منور باد است
 و اگر در بدن مؤمنی باشد در او دیده
 الا النار و آنکه منور باد است و همچنین برای که
 بر او مستقر هست و کل شیئی که منور باد است
 و کل خلق شده اند الا از برای لقاء الله که
 لقاء مثبت باشد محقیقه اولیه و ذکر در مقام
 او نیست مشروط به استقلال زیرا که مثلا در
 هر حال مثلا مثل است و مثلا در او
 مرا با که در او عکس مشق ظاهر است اگر چه
 لقاء ذکر و غیر او شود بواسطه هیچ امیه فوسل
 که از او است در او الا اطلاق این اسم خارج

سیت الا و او و هر کس لقا من بظهور کند در
دول نماید لقا کند در دل خود و با او بلیقا
در بند اگر مو من با و باشد و الا ظاهر
عرض حاس در حین عروج هم بلیقا کند فانی شد
ولی چه نماز برای او بلکه اگر خست بود از بران
بلا انقائه الی ما لا یقایه بضرر و از آنکه شود
ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد مشیر اولیه
بمثل شیخ شمس است و همین قسم الی مایشی الی
آخر الوجود چگونه میتوان مقابل مکلف بالقاء
قیس شمس لقا شیخ در مرافا اگر چه او نیست
او و حکایت میکند الا از او ولی خدا شان لا
خدا ظهور الازل و شان الحد و فرزند است
القدم و هر کس لقا من بظهور کند مقرب بلیقا
نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شیخ یا امر
و مثالی در نقای او یا آنچه بیاور صف است
او را شناخته و لایق ذکر باشد و هر کس
عروج نماید از امکان خود و تجاوز شود که توان
او را شناخت جانی که هر مان او ممکن نباشد

[illegible]

و ملاوت نماید این آیات از همه را که مقام خلق
در رزق و موت و حیات باشد و هر قدر واحد که
افتد اینان متحد باین اسماء است مؤثر
شود و در او اواب فار مستحضر باشد و منشی
و هر ذکر شی خیری که در میان باشد راجع باشد
و امثال داند و هر ذکر دوزخ خیری راجع باشد
حرف نفی کو یا ملاوت کل بیان نموده و آنچه در
در او فار لغز نموده قصد بی نموده و این آیات از همه
راجع میکرد باین آیه شهد کنه انه لا اله الا
هو له الملك و الملکوت ثم کفر و کفر و ثم کعدت
ولا هو ثم کفوت و کفوت ثم کلمت و کلمات
همی و همی ثم می و می و همی و همی و همی
و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا
یحول و فردی یغوز عن قبضه من شی لا یحول
و لا ینی لا ینی و لا ما بینها انه کان علی کل شی من
و این آیه راجع میکرد باین آیه شهد کنه انه لا
اله الا هو له الحق و الامری و همی و همی
و همی و انه هو شی لا یجور فی نفسه کلمت کل شی

مخلوق مایه با مر آنه کان علی ملکی قدر او
 ایه را جیشود بسم الله الامنع لافس و کلمه
 جمله بقطه با، چنانچه درین کلمه از قطه
 شده و کلمه با آن تفصیل نقطه اثبت و ظهور او
 مرا با و مثل او مثل شمس است و مثل کلمه و
 مثل مرا با که از او منعکس شد و در هیچ حرف نیست
 اول الا او و نه الا او و نه ظاهرا الا او و نه
 الا او چنانچه هر کسی در ظاهر ایمان بقرآن
 و کتب است او دیده میشود الا شیخ ایه رسول
 که تفصیل او در ظاهر ظلال او منتظر کرده و کلمه
 ظهور نقطه است و نقطه مقام مثبت ظهور است
 و کلمه راجع میگردد به ظهور و کلمه زیرا که او است که
 بیان و من فی راجع با و میگردد به متناهی خضوع
 و غایه خضوع و او است که در مرا با بیان دل
 میشود مثلا اگر مظهر علی است و است عادل ^{و بیان}
 مظهر فضیلت او است فاضل و اگر مظهر ^{سلطه}
 او است سلطان و اگر مظهر علی است او است عالم
 و اگر مظهر قدسیت او است قادر زیرا که در

دیده نبیند والا شمس کرمه شبت بوده و
 کل حرف علیین بیان را جعشود و منی نظمه
 که با اول شبت و اسم اعظم ظاهر را الوهیت باشد
 و کل حرف فردون علیین را جعشود و بیان اول
 ناز که در ظاهر این اسم مستند در قیاس است و که
 منی نظری نظم نماید کل حرف را در کف منی ^{نظم}
 مشاهده و کل نظر آنرا در مقابل مشاهده میکند
 چنانچه امروز در نقطه ظاهر قبل در نقطه قرآن
 ظاهر بوده و هم غری از برای بیان و نفوس
 مؤمنه بان اعظم قوا از این نیست که در اقیان
 خود در حین ظهور منی نظمه الله الا ظهور ^{دالا}
 شبهه نیست که در اقیان ظاهر است و دیده
 نبیند والا او چنانچه امروز کسی در نقطه قرآن
 شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور
 نقطه قرآنست بخوانش و بیلد و کل مرایای قرآنی
 اوست که ظاهر است ولی از علو ظهور است که
 مخفی شده و از علو نور است که مخفی مانده چنان
 امروز کل مظاهر قرآنی منقرض است الی کلام با و غیر

و غیر از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نماید
 است که من فی کمال انجارت نمیدهد ^{این} الا^{ست}
 من ^{شاهد} فظهر ^{شاهد} که در کینونیا در خود من ^{شاهد} فظهر
 زیرا که او ظاهر است و در جایی که در عهد خرت
 و مناعت و رفت و رفت و سلطنت متفر
 کل شئون فعل او هستند که در بیان میگردان
 حنای او ادلای مبت او هستند و اسناد
 آن که مستند در نا راست نه ظاهر ظاهر را او
 در آن جایی مشاهده مینماید که ^{شاهد} بیان
 اسم او است که بزرگوار میکند آنچه میکند و همچنین
 و رضا و قدر و امتناع و کل شئون محموده چنانچه
 در فطره جان هم این امر ظاهر الا^{این} که در ^{این} جلال
 می بیند که در کل مبت الا^{این} ظهور او و کل باو میکنند
 میکنند چه مظاهر قرآنی چه در نهادی چون نجیب
 شده اند از مجموع خود است که در نا و حجاب غلظت از
 عرفان محمود و خود غیر متلذذ هستند اگر در ^{مکان}
 شئی مترقی شود او است که مترقی شده و اگر ^{مکان}
 متکثر شود او است که متکثر شده زیرا که در آن ^{مکان}

نمود الا شمس مثبت که بان مثبت است
و هست یا میشود و الا اگر ترفع شود عدم محبت بلکه
وجود کلمه عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس
قا و فیتی است مخصوصیت الابرار و الا انهم
نشد اینست معنی قول رسول الله اللهم ارني
حقایق الاشياء كما هي نه اینست که در حقیقت هر
نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه
لایق طیف میکرد و در رتبه ما، ما و در رتبه
هوا هوا و در رتبه نازنا و نه اینست که او شی
منفردی کرد یا بر او امری نازل آید زیرا که
اگر بالا نهایه مراتب در مقابل شمس واقع شود
چه از فوج یا فوق باشد و چه از فوج الایس
یا از فوج بلور یا از جامه یا آنچه تصور را دارد
ذکر مراتب منعکس میکرد و از انفس بلایک
شی بر او زاید شود یا ناقص گردد مثل آنکه
ظهور رسول الله بعد از نبوت که مثبت و سه
سال طول کشید اگر اظهار نبوت منقیر بود و یا
انبیاء خلق میدی نمید ولی از او خبری نماند

منقوصی نگشته و بر کینوشیه او مزید نندند اگر
هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل ^{منقذ}
او باقی مدتی خود را صل و لم یزل و لا یزال شرق
اینست که کل از خود فقط ضعیف منوح بل
از بحر خود او قدر قطره منقوصی کرده با آنکه مزید
و همین قسم آثار شرق از آن اگر بنا لا نهایی باشد
که فوق آن متصور نیست نوشته شود و الا
نهایی با و مهندی شوند از او شی منقوصی نگشته
و بر او مزید نشده و او همان قسم که بود هست
کن آنکه بعد از آنکه منبأ کائنات یعنی خدا ذکر
آنکه آن علی **الاولی التاسع من کلامه** کلینی قد
قال ان ما فی کائنات فی اربع کلمات طهرتها الله العبد
در ایمانست که خورده اسم ذکر شده و در ملا
خورده حرفی ذکر شده و کلینی رابع بهر کلام
میکرد و اگر قبل بر این یافت که در اسماء و امثال
حنا ذکر شده اگر چه ذره یعنی باشد و اگر قبل
بر نفی است در همانستون ذکر شده قطره
یوم من منی بر شمع تلك الايات و غیره در

بنیاد الاشغال ظهور و شمس عظمت و تحقیق کمال
مانند کرم بر اسم نفی بما لا یجفع نفوس من رفعت
ذات نقطه کسان فیدلک المهور و مشیت اولیه
فیکر ظهور و نفس من ظهوره کشف حایت ما یظهر ما
ربه فلترافین ان یا اوی لا بصار فاما کما یفین
لمن لم یطلع الا لفته ولا یفر من الا لفته من
یطلع فی سماء الا قد من قیامها من ذات
مرکز سا دجیه منعکس من دون ان یتغیر
القوس من خلوص و متوقد سر الا لفته الا من
قلوب من بعد و ان یوسد برضی المؤمنین

الاولی عشر من احوال الذات

فان ما فی تلك لایة فی ایه الا ولی شهد کشف
الی قول الله عز وجل قد یرا الحق انبار الله
تفصیل این در باب قبل از انبار و کشف
ولی بیانی که هر ذی روحی تعقل کذا نیست
ذی روحی شد که در مقام نبوت تعقل نماید
نه در مقام افق که مقام ظهور است و کشف
و از برای او حدی وحد و حدی و حدی و

و ظهوری و بطوری و علوی و دخی و ملوی
و خرونی نبوده و نیست چرا که هر شیئی محض
در مقام روح متعین تقیعی حد میکرد و در
مقام افق لاوی فیہ الاکثر و اسماح
که ملحق و لا من قبل و من انا کماله عابد
اگر نفسی امروز نظر کند در اوّل ظهور رسول الله
که مقام تعین مثبت بوده در قرآن آنچه
ثبت هم رسانند چه از حق چه از غیر حق
از حق ظهور مستظهر شده است که کلام او
قائم است و مراد از ایه اولی نفسی او بوده
و مراد از اینکه کل اشياء از باء هم که ظاهر
و همچنین در بیان نظر کند که آنچه عرض آید
با دون آن هم رسد ظهور نقطه بیان متحقق
شده و مراد از ایه که کل در او است او
زیرا که او است ایه تکوین ایه و او سبب آنست
در تکوین که این باء ملک بر او است همین قسم
الفاظ هر دو در نقطه متحقق میشود و تکوین بهم میرسد
الی ما لا نهایه همین قسم ادواج کبونیات زبان متکون

میگرد و منکر و هرگاه ذکر اولو لا فاع شود
مراد اولو لا بر کلمه لا اله الا الله بوده و هست
و هرگاه ذکر اولو لا و راجع شود مراد اولو لا
بر رسول گفته می کنند علیه و اله بوده و هست
و هرگاه ذکر اولو لا نفس شود مراد اولو لا
بر اسم علیه السلام بوده و هست و هرگاه
ذکر اولو لا جدا شود مراد اولو لا بر احوال
علیه السلام بوده و هست زیرا که کلمات اسماء
و صفات منکر همین واحد اول است نظری
محمّد زلفی بیان که کل منکر واحد اول است
اگر چه الی ما لا نقایه شود و در منکر مظاهر
هم رسد که در ظهور انوی از واحد اول
با و متحقق شده و کل راجع با و میگردد چنانچه
از او نشیند نه اینست که کل هر دو بیان
انحراف شود بلکه هر جری در حد خود
مستقل از او است چنانچه هر فنی در حد
مستقل بر او است نظری نبود مثلا که کل
میکنی در بد و اگر سر و زلفی در مشرق بد

بد و شود او نیست الا آنکه میبوند لباسی را
 بر فراد در روح نفس و جسد ذاتی خود و ^{هین}
 قسم اگر نفسی از مغز عود نماید که بشود ظهور ^{مظهر}
 را عود مینماید موی او چنانچه متعین میشود
 عریان با و را که انا زید میماند از او دور است
 با و میشود اینست که کل شی در حد خود از نقطه
 متوجع ^{شما} بلا آنکه راجع بنا بر نقطه شود یا آنکه انا
 طالع گردد و بل کل را ما با فرض کن و نقطه را
 شمس سماء اگر مرا از سفید مقابل شود
 افق در او متوجع میگردد و اگر زرد یا ابله در او
 و اگر بنیله انفس اگر مرا یا با جاد و اگر در ^{ای}
 باغچه در او است از قابلیت او غنی آنکه اگر عود ^{نما}
 نفس درون مؤمنه مقابل شود در مران درون
 الزمان مجوبه خود انعکس میرسد و در اینجه است
 قولنا انا ربکم الا علی در مقابل قول میم علی نه حق
 و جلالتی که منتهی میگردد و در نزد ظهور حق
 از درون او الا خود او و الا بصائر که ایشان متعاقب

حقایق شایه را کما هو شاهد و بنمایند و هیئت
 ظاهر نفس حقیقت هشد و ظهور او حدی و
 در مرایا اینها و محجب از ظاهر در انظار بنمایند و
 هم المستوف حقایق کما بر کینه من قبل و من بعد
 اولک هم گم شدند و بنمایند اگر کسی با طریقه
 مشاهده این نوع تفکیر منبسط و در حقیقتی
 نفسی بنمایند و از نفس غیب را اگر بود و حال که
 در مقام مشاهده اهل نفس غیب کرد و او آنچه کرد
 که قلم حیا میکند از ذکر او و تفکیر ان یا اولی الالباب
 کلمه اجماع و لتقن ان ما اولی کتب و کتب
 کلمه **الابواب و لتقن ان ما اولی کتب** اجماع
 فی ان ما فی تلك الاية فی کلمه جم کلمه لا تمنع
 ملخص بنیاب را که کلمه حر و فلفطیه بنقطه میگرد و
 ادواج ان بنقطه حقیقت و اوست در قرآن
 محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات
 حر و کعب صلی الله علیه و اله ظهور و من ظهور کلمه
 الحقیقت الهیه و کینیت و یانیه و کاف و ریه و
 و سادیه و حروفه التي انما هي شمس الحقیقة و بنمایند

بعضیها آنها را یاتها و آن مادیها ملائک
المرایا و ذکران در او ابرقارند و در او مکه
خود خواهد شد و گفته و لی المتعین

باب نهم فی ذکر من کلام الله

آن شد کفیه کلام کلام و مثل سایر کلام و کلام
المرایا فی تلفاتها و آن کلامانی کبیده فی کفیه
و قبل کلام الله ربی و لا اشرک بربی احدی فقد
و ذکر کلام باقی قد در فی کفیه ملخص بنابر آنکه
غرض از ذکر کفیه کبیده شینه اولیه است
اگر در مقام کلام لا منع لا قد من حرکت
الافد من ذکر شود از وقت ذکر کبیه ثبت
بعین مینو و زیر که اگر با تفصل شود از ظهور
او حرف بعین میگردد و چنانچه در فرق بکلامی
کلامی ظاهر است اینست سر کلام امیر
علیه السلام اما کفیه کلام در مقام تطابق
و ذکر حرفی و عد دی نه کبیه و ذکر ذاتی
او و همین قدر که در ظهور نقطه حقیقی که در
قرآن باسم رسول الله ظاهر و در مثل او

گرفته شود و هستند فی با و شمس ظاهره
در مایا شرع این با بر اخذ شده در علم نه
در علم که مقام علمان اینست که امر و ذره
ظهور همان نقطه در بیاض هر نفسی که می
با و است در خود نیستند آنچه با و فراوان
الو مثل شمس که در مراتب بینند شمس
سما که مثل او اگر بگوید الله اگر نفسی را که
آنچه مؤمن بقدر است بکلمه را بگوید نزد
الله اگر کسی که نقطه فرقان در اخرت خود
معاینه مثل شمس بماسب یا لیسبه خج او
مرا یا این شمس در اینکو که ظاهر شد اگر
بعضی خود علم خود نه علم مثل با علی عو
ما فی بر کعب زدم که ما فی فرج تفریح و انوار
بلکه در ظهور من ظهور ^{میان} مؤمنان با این با و
که جو هر کل علم و علم است علم کنند و از
برای خود شتی نیستند لا با و جالیه
کیونست افکار و ارواح و انفس و اجساد
فانی ایشان ظهور نقطه میان منقح شده

شده که او این ایات را در انفس خلق از خود قرار
 داده که مابین متوجه شوند با او و کل علم را با
 اینست که کسی تا طر شود و از مشرق وجود خود
 بشیر گردد در فرد و در هر نفسی نیست
 باشد چنانچه در ظهور قبل او کار هستند چنانچه
 نفوسیکه امر و زمره می هستند و سوارند
 در فرد او خود را می گویند و می دانند بایمان
 او خود را معزز و محفوز در رضای خویش
 ولی تحت آنکه ظهور و بظهور بیان بعینه ظهور
 اخروی او است بنحوی که اگر فردی
 این علم و عمل را با او باشد در هیچ ظهوری
 نماند و در هر ظهور فائق بخلقای مجبور خود
 و آنچه انما و ان ظهور است فیما لم یکن
 علیه الله ذلك کلم و وقفه بذلک کلم اگر
 علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین علیه
 السلام مثل فضل رسول الله صلی الله علیه و آله
 اگر چه در نفس فضل او دیدن نمیشود الا
 نفس حقیقه چنانچه قائل است قول که قسماً

مشیرا نموده نه مجردا از حرامت است
 بر ایند که البحر بحر علی ما کان فی کفک ان
 الحوائج امواج و اشکال و این بعینه ^{مشاء}
 مرایا مستند که جو شمس است زیرا که
 در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر
 این ممکن نیست و اول مرانی که تفکیک از شمس
 حقیقت بر داشته در کل عوالم امیر کونین
 علیه سلام بوده در هر ظهوری ماسمی الی
 ان یشی الی ذلک الظهور فانه مرار کظهور
 فطوبی لمن قد سطر فظله فان اولک
 اصحاب القدر و اولاد اسم کبیر و اصحاب
 یوم کبیر قد ارفقوا الی افق لا یبقیهم
 احد من العالمین الا من شاء الله انما اذا
 حکم شیئی فاذا حکم ما یتاء و اعلم ما شاء و انه
 علی کل شیء قدیر ثم انی علم انیک در ظهور
 من یظهر الله اکمل ما علی لا و فی شهادت
 بر امری دهند و او شهادت دهد و من
 انکه انما شهادت داده شهادت او شد

مثل شمس است و شهادت را آنها مثل شمس
 شمس است که در مقابل واضح خشنه و الا
 مطابق با شهادت را و میگردید قسم بند را
 الهی که بکلمات و کلام او بهر است و کلام
 کلام علی لا رقی بلکه استغفار و میگویند از این
 افضل کفایت کجا تواند انا و شمس در برابر
 مثل انا و شمس در برابر که در ذلک فی حد
 الا نبی و ذلک فی حد شیئی کثیری غرض
 و اگر کسی خواهد که لا اله الا الله از او احسن
 نماید بهر است که از جواب آنچه که تو حد
 کرده کلام شیئی حد را بلکه تو میگویند از این
 ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که در
 بلکه آنچه او شهادت رسید حد شهادت در حد
 خوانشی و آنچه تکلم با و مینماید تکلم خداوند
 در خوانشی اگر در زمان ظهور او سلطان
 سلطنت خود نماید معاینه مثل او شهادت
 که بگوید در مقابل شمس که در حق ضیاء است
 و چنین اگر عالمی آنها را علم خود کند نزد او معاینه

مشترا نموده نه بخر فارت از درایت است
 برانید که البحر بحر علی ما کان فی کلمت ان
 الحوائج امواج و اشکان و این بعینه ^{شاه}
 مرایا مستدل به و منصوص است زیرا که
 در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر
 این ممکن نیست و اول مرای که تعکس از شی
 حقیقت بوده داشته در کل عوالم امیر کرم نیز
 علیه سلام بوده در هر ظهوری ماسمی الی
 ان یشری الی ذلک الظهور فانه مرای کلمتو
 قطوبی لمن قد سطر قیله فان اولک
 اصحاب القدس و اولاء اسم کبیر و اصحاب
 یوم کبیر قد ارتقوا الی اقی الا یبقیهم
 احد من العالمین الا من شاء کله الله انما
 حکم بشی فاذا حکم ما یشاء و اعلم ما یشاء و انه
 علی کلشی قد یومر مع این علم امیکه در ظهور
 من یظهر کله اگر کار ما علی کلا و فی شها
 بر امری دهند و او شهادت دهد و یک
 انکه انفا شهادت داده شهادت او مثل

مثل شهادت و شهادت و شهادت و شهادت
 شهادت است که در مقابل واقع خنده والا
 مطابق با شهادت و او میگوید قسم بیاورد
 الهی که یکبار و کلام او بفرست از کلام
 کلام علی که در حق بلکه استغفار میکنم از این
 افضل کفایت کجا تواند افتاد شمس دریا
 مثل آثار شمس در سما که در ذلک فی حد
 الاشی و ذلک فی حد شی کفی منه غرور
 و اگر کسی تو ابریک لا اله الا الله از او امان
 نماید بفرست که از تو امانچه که تو حد
 کرده کلام شی حد را بلکه تو میگویم از این
 ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که فی
 بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت در حد
 خوانشی و آنچه تکلم با او نمائید تکلم خداوند
 در خوانشی اگر در زمان ظهور او سلطان
 سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل
 که بگویند در مقابل شمس که در من ضیا است
 و همین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه

همین قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود
 نوزاد و معاینه همین قسم است و اگر غریبی
 اظهار فقر و نیاز خود کند نوزاد و معاینه همین
 قسم است بلکه انبای جبلت که در حد او
 هستند از او میخندند چگونگی و شمس حضرت
 چنانچه ملای سلطان در فوق ارفی لا یجیب
 چه در ظهور بیان چه در ظهور ارفی لا یجیب
 که کلام نقطه مثبت صریح میگردد در هر
 که میخواهد باشد و همچنین اولو کلم و همچنین
 اولو القی و همچنین اولو القدر که و همچنین اولو
 القدر و بنابر این ملا خطبه کنی و فیتی کنی و علم
 کنی در کلام اسماء و صفات بل در هر شیئی که مایل
 به اسم شیئی است و اظهار وجود کنی نوزاد
 که او موجود است و به مایل حد اشخاص
 که خواستند قصد فی رسول الله کنند تعبیر
 در بیانهای کتاب الف و همچنین در بیان نظر
 کنی که خواستند قصد فی نقطه بیان نمایند
 بقصد فی اشخاص که در چهار هزار و دویست و

هفتاد سال بد رجاء مالانها به مقصد
 ظهور اول در قرآن شد این در حین افکار
 چگونه قلم در غیر افکار بگرد که میخواهند بایان
 من فی کذا و ایان بحقوق صفت و نادر آوردن و
 تصدیق ایان تصدیق قول گفته نایند و
 شهادت زانها شهادت در حقست محقق می که
 شهادت او عین شهادت گفته و کلامی صفت
 دهند یکی که کلام بایان با و شوند و یک
 ایان با و حکم دون ایان میشود اگر کسی حکم
 غیر اسم صومنی که از اسماء او است جاری کند
 چه حد است او را حیف ذکر جاست که در حق
 او شود زیرا که حکم طهارت در آنها میشود و
 بقوای خود ایان میشود و کندی خلق کینه در حق
 گفته و تفرقه با کفر و تفدی علی لفظه و توحید با لکله
 و کینه هیچ ناری است از اعتقاد ایان از حق
 که شب و روز توحید با و میکنند شب و روز
 جانی از فطر و نفس حقیقت و اسرار اشیا
 در مریاد بین و علم با و کردن نسبت اگر بر این

نفسی که قوی علی منه داده کشف شود آنچه
 کرده شد مرعوب بر اعتقاد او در خود نمی احصا
 میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه
 در لیل الدلیلاست و علم او باین و کینه باشد
 من جاء الی صراطی یقین و لا یحکمه ان
 یند کرمی لم یومنی باینه و آیاته و کینه ^{نفسه}

آیات اثبات نفس و امکان

فی ان لا یجوز السؤال عن ظهور کینه الا فی
 وان یعلم بذلك من وان بالبیان مجزله فی
 علی ذلك بعضهم بالنسبة الی بعضهم و کینه علی
 کلمتی شهید نفسی بیکار آنکه سوال ^{نفسه} عن
 جانوسیت الا اذا انچه لا فی یادست و کینه
 مقام او مقام صریح ظهور کینه است نفسی
 ظهور در نفسی ظهور در ظل او ظاهر و اگر در
 قضی هست از شیخ خود است و اگر شئی هست
 خست او است و اگر کسی نخواهد و آید
 نظر کند بعلای بیان که علم بیکار او از ظهور
 او عالمند و اگر نخواهد در او را مشاهده

مشاهده کند فطر کند باولی کند در بیان
 که از ظهور قبل و در قبل او مقید شده و مجاز
 او که گفته از ظهور در غرض او است و همچنین
 او که گفته از ظهور در غرض او است و همچنین
 از ظهور در غرض او است و بیان از اول تا آخر
 جمیع صفات او است و خزانة نادر و نور او در
 آن در روی ادنی ادلا و من له بر کلمات او
 هستند از ظهور قبل او که کلمات او از ظهور
 بعد او خلق شده مثلا اسم حواد او در بیان
 از برای اسم حواد او در ظهور او خلق شده
 چنانچه اسم و هاب در قرآن از برای اسم و هاب
 در بیان خلق شده و همچنین در کلمات او
 امثال حق در حق و دون حق و اگر کسی عارف
 شود با او است میکرد در دشت او و در حق
 از برای او از نفس او و اظطره نموده و نیست
 زیرا که کلمات او از کلمات او مجزود او مشرق
 میکرد و طعام نمیداد و متغی نمیداد و از
 مقام غر او مستنیر میکرد و اگر کسی خواهد

کند یا فریفت الا در کتاب تا آنکه خط جواب
 گاهی در آن کند و انقی باشد از مجبور او
 او چنانچه در بیان هم اگر کسی این صفت نمود
 منصف باشد مجرب فرود در بطون او
 او ولی از آن ضرهاست که در شان او نیست
 مکرده مثلاً اگر از کسیکه یا فوز میفرستد
 شود از بهاء گاه چه قدر محجب بوده و مرده
 همین فیه است اعلیٰ علی خلق فرود او الا ما صف
 به نفس قوم ظهوره گویای بیم که کسی در کتاب
 خود از او سؤال میکند از آنچه در بیان نادر
 شد که بعد و در مؤتلفه خود خود را و در جواب
 نازل میفرماید من عند الله نه از قول نفس
 خود انی انک الله لا اله الا انا قد خلقت کل
 شیء و ارسلت کربلاء من و نزلت علیهم کتب
 الانبیاء و الا الله ربی و ربکم فان زلزل
 لعلکم لیقین سواء علی ان تؤمنون بی یا کم
 انکم لا تفکر فیه و ان لم تؤمنوا بی لا
 بما توکل الله علی فاذا انکم بانفسکم تخبون و انی

واثق فالك غيباً عنكم من قبل ولا كونه
 غيباً عنكم من بعد فليست من افهم ان يا خلق
 ثم يا اي قومون فان من لم يؤمن ولا آمن الله
 على مثله عند الله كمل من لم يؤمن بذلك
 السبع وكيان وكان مؤمناً من قبل محمد ^ص
 وكفر فان كفاهم فوجد لا قرص ان تنسب
 اليهم كذا لك انتم ان تعلمون سدد خلون في
 ولا تؤمنون في كيان بعد ما قد نزل الله
 على الانبياء من عند الله على كل واحد من راسه
 اما نقطة كيان من قبل قد اظهر من قبل ما قد
 اظهر في الاخرين من قد وان في ثم باكيان
 من قبل فليست في امره ثم اياه شقون ولا
 تؤمنون في الاكبر مني وركم وركموا
 والاخرى وركموا وركموا وركموا
 العالمين فان مثلاً ما عبدكم كلاً ما عبدكم
 على شمس كسما كذا انتم تشهدون في
 عند ما قولنا عليكم من قبل في كيان ثم
 ان يا عباد الله فاقفون فحضر منور

خود را از محبوب خود الا در علو قوسید و
 تقدیس و ارتفاع تبیع و اشراق تکبر علیا
 و قولا و عللا و ظاهرا و باطنا که او در دست
 میدارد ادا کند که دلالت کند الا علی
 و بر حب او و ادراغ و نفوس و اجاوی
 که دلالت کند الا بحر و فری او که همان
 حرف فری بیان و همان بوده بعینه حرف
 فی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الفرقان
 و زاء الی ان یفری الی کتاب ادم از من ظهور
 ادم الی اول ظهور نقطه بیان از حجابی عالم
 کند شمس الا و اذ ده هزار سال و قلا از
 شکی نیست که از برای خداوند عوالم را و اوا
 لا انقایه بوده و خبر از خداوند کمی محیی
 انها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر
 نبود الا نقطه بیان ذات حرف فری و
 حرف فری ان الا حرف فری بیان و نه اسماء
 او الا اسماء بیان و نه اشغال او الا اشغال بیان
 و اوست که معرفت فرست فرست کاشی شیخی کتاب

و کتابی که منسوب الی کفر میبایند ولی کلام از عهد
 او مخفی است و از او خبر الا مؤمنین بیان و همین قسم
 مشاهده کن ظهور من قطره کبر و اگر او نبیند
 مشیت اولیه در کلام عالم و کلام اوست کلام
 اولیه در کلام عالم و او نبوده و مشیت الا بعد از
 علی شد و کلام او نبوده و مشیت الا فاطمه علیها السلام
 و اسماء او نبوده و مشیت الا فاطمه علیها السلام
 حل و خبر و امثال او نبوده و مشیت الا منصف
 در ظاهر کلام حل و خبر که خلق و الا من قبل او
 بعد لا اله الا هو اما کلام مخلصون و بعینه
 قطره بیان همان آدم بی یقین اولی
 و بعینه خاتمیکه در بد اوست همان خاتم
 که از او و زنا امر و زخم او ند حفظ فرموده
 و بعینه ام که مکتوب بر او است همان ام بود
 که مکتوب بر او بوده امین که قطره نصف مرده
 والا ان آدم مقام قطره این آدم میکرد
 جوانی دوازده تمام از عمر او کن شده میگوید
 من ان قطره هستم که از فلون سماء نازل و

ملاون اونی منفرند که اگر بگوید متر شود
 و نبرد اولو کلم حکم قیامت عطا او میشود این
 که فطره بیان نمیکوید که منم مظاهر شب از
 آدم تا امروز که مثلا اینقول همین میشود از این
 جهت است که رسول خدا نفرمود که من عیسی
 هستم زیرا که اوقتی است که عیسی از حد خود فر
 نموده و بان حد رسیده و همچنین من فطری
 زمانی که محمود چهارده ساله ذکر میشود
 نیست که بگوید من همان دوازده ساله
 بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نمود
 زیرا که نبی و رسول است نه در آنجا که
 چهارده ساله در چنین نقطه آدم بوده و کم
 قوتی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته
 و از این دوازده سالگی کم قوتی میباشد
 تا آنکه چهارده میرسد اگر امروز یکی از مشر
 قرآن بخود پیوسته که بگوید من یکی من
 از مؤمنین با محمد فطره حقیقت هم بخود پیوسته
 و کند در بیان و بیانهم بالنسبه من فطری

بمن ظهور کند چنین است ای ناله نهایه با
 ناله نهایه ظهور کند ظاهر در هر ظهوری کیفیتاً
 ولی ظهور پس بلوغ ظهور قبل است اینست که در
 بلوغ حد بلوغ اشراف است که حد بخود را
 خود خست دهد زیرا که حد بلوغ او دارد
 ناله نهایه در حد خود دارد و ظاهر غنی دارد
 ظاهر و ادلی ظاهر غنی داند او و همچنین در
 نگویند مشاهده نموده در اول هر ظهوری که
 هر چه جل و بالا ظهور شد که ظهور قبل را داری
 ناله نهایه در آن داری و الا ناله ناله از طاعت
 حد اوند و در اول ناله میگردد و ناله ناله
 نیست که از آدم ناله ناله بیان ظاهر شد
 منسوب قبل خود را داشت منسوب با تو احم
 خود را در دلی انفاقند او ناله ناله در انقیاد ظهور
 ان دارد اگر چه عرض نفس او و احسان او را
 بود و هر نفس که صادق در ایمان بود
 شیخ که در عین انکور خود را در ظهور
 بعد آمد که و داخل در خست شد که امروز

کل داخل در بیان شد و مشهور بقضیه
 جلایله و خراخاره است که هیچ مانع
 و حکم نیست بر انفاقند و حکم ندارد در حق اینها
 صدق شده زیرا که حجت در هر زمان
 کمالا قریب است و امر و زکار در بیان آن
 نه در دون آن و در ظهور من بظهور کتب
 در کتاب او الی مالا ینفایه هین قسم فوقی بسیار
 و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه
 خود دارد و خود هیچ ظهور مستثنی نیست الا
 آنکه هست او است که کل را ارجح بظهور
 نماید تا آنکه نقد ربکه اسباب فرار هم اند
 جاریند و الا مانده مانده بنده نشان بیا
 و طرادان او چه میکنند کل را نیست خود
 داخل در حجت بنمایند یا آنکه نقد ربکه است
 بایستی ایشان حادث شد حریان امریه را
 صدق کنند قسم بنده مقدس الهی غرض
 که اگر او حکم و علم زمان من بظهور کتب در
 ایمان با و متفق گردند راضی نیست که احد

و جایز نیست الواح ضعیفه الا آنکه محکم
 شود بنحو ماهی که غرغند که نفس حفظ شود
 تا آنکه مثل قرآن نکرده که در هر کوشه
 الواح متفرقه او غیر مایع نباشد و هیچ نفی
 قدر خردی در میان صفت نمیکند الا آنکه
 خداوند ضامن شد که در هر ارضه
 با و عطا فرماید و اگر با و نرسد بدو زنده او
 و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه
 در عالم بعد از موز طوی از برای کسیکه
 کلمات کتب را با علی مایع کند غنچه مغز
 و مغز داشته که غرغند از او و طرازی
 آنها در اینست نه آنست که میان هزار مثقال
 ذهبی تمام کند ولی نفس مومنی که روح با
 در اوست از برای یک مثقال او مضطر باشد
 بلکه کافی خدای جبار لا یغنی علی اهل و هیچ بند
 نیست که کلمات را مالک شود الا آنکه مضاعف
 میشود حیات او در روزی بمالایند از ملائکه
 مالک کلینی و او صلوات صفر کنند و طبر

و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند
 و هر قدر سعی در علوصیع آن و خفت وزن
 آن و عظم خطر آن و طراز الراجح او کرده اند
 محبوتر است از دون او و لایق نیست که در جواب
 آن فوخته شود و مثلاً آنچه در طراوت که کتاب
 از بهاء خود بیرون ببرند و محمل قول در اینست
 آنکه هر کس در سقیع خود را بفیقت که میان او
 لیس کشیده باشد اگر چه فوق او بالا نهاده و در
 آن بالا نهاده باشد و اذن داده باشد که خبر
 خط حنی فوشتن او را و رضای او در ملا و در میان
 نظر مرا و با تفکر در او که کل مضمی بعد با آنچه
 در او نازل فرموده شود و زبر او که هیچ کلمه
 هیچ قضی نیست که مدد در روح آن تبار او
 او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید
 و صلوات فرستد باین قول اللهم صل علی
 البیان و من امن به فکر شان بالفرة و کلوا
 و عن ربهم من لم یؤمن به یا تطهروا و تعدوا
 ادای حقوق کلمات او را نموده که ذلك من

تصلیٰ علیٰ عبادہ انہ کان قضا لا یحب
و کلہما بیان من یظہر کہ است کل من
از برای کسی کہ ایمان آورد و کل نفس از
کسی کہ ایمان **الاولیٰ نفس من اولیٰ** کمال الشاویہ آورد
من امن من یظہر کہ کما فی امن باقیہ و ما
امر بہ فی کل عوالم و من لم یؤمن بہ و ان
امن باقیہ و ما امر بہ من قبل کما فی امن و
بدخل فی کما دلفی ایثار کہ ظهور کہ در
ظہور کہ مراد از مثبت اولیہ باشد بجا آید
بودہ و ہفت و کل نفس نزد بہا اولیٰ شئی
و ہست ہر نفسی کہ ایمان ظہور پیدا آورد
کو با ایمان آوردہ **ظہور** او کلاً از قبل و بعد
در انظہور نہ ظہور بعد زیرا کہ ظہور بعد در ^{ظہور}
ہا ظہور است نفس چہا ردہ سال قبل از آنکہ
میوردہ فوسید کہ فرودہ ان در ہا ان
چہا ردہ ہست است کہ ہر کسی من یظہر
ایمان آورد و ایمان با نچہا و امر فرمودہ آورد
ایمان آوردہ است بعد او نہ از اولی کہ از

از برای او آراست و در ظل رضای خداوند
 می و من ابدی بکسر رضای او در ظهوری و
 هر کسی ایمان با و میاورد اگر چه در کل عوالم دین
 ایمان و رضای خداوند بزرگوار و در هر حال باشد
 میگرد و گانه ما امن با الله طریقه عین خاصه هین
 قسم در نقطه بیان ما هراست قزاق و الافند
 و در فرقان اظهار است و ذکر که هر کسی ایمان
 بخند رسول گشته آورده ایمان آورده بخند
 و او امر او در کل عوالم و هر کسی که ایمان با و
 ایمان بخند میاورد و او امر او در جمیع عوالم
 انیت که حکم دون ایمان حرمی علی الام
 شد و دون پیرین بقران دواتوان و تسبیح
 یا اولی العلم کلکم اجمعون چه با نفسی در ظهور
 مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه با نفس
 که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در
 و از برای ظهور گشته نه اول بوده و نه آخر که
 بتوان ذکر نمود اگر کسی در هر حال ظهور
 مؤمن نباشد و در ان ظهور بعد از هر حال

ظهور و مومن شود کما این هوالم اوصد
 با ایمان میگردد و اگر نعوذ بالله و عکس
 زیرا که در نزد ظهور رانجه رضا و الله هست
 در نزد او است چه قبل و چه بعد از ظهور
 ظهور رسول الله رانجه رضا و الله بوده الی
 اول ظهور قائم آل محمد علیه السلام در رضا
 او بوده و رضای ظهور آن در افروزها
 رضای رسول الله بوده چنانچه رضای
 ظهور الله امر و زمین بیاضت الی حق
 او اوقت محمد میشود رضای و ظهور او
 لم یزل و لا یزال این شان شیت بوده عین
 و خواهد بود در هیچ ظهوری نمیشود الا
 از مومن با ظهور از برای ایمان ظهور
 عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی
 در نافرمانی باشد چنانچه اگر هر فردی
 وفا عهد عیسی نموده بودند احدی در
 نافرمانی نموده بود عین ظهور رسول الله
 و همچنین در فرقان اگر کلمه در نزد ظهور رسول

رسول الله ^ص شرف نبیاء اشرفا از او گشته
 حکم دون ایمان بر احدی از اهل قرآن نرفته
 واحدی از آنها در نافرمانی و هم چنین که
 کلمه مؤمنین بیان مومن شوند بمن فطرت ^ص
 احدی در نافرمانی نخواهد ماند و حکم دونی
 بر احدی نخواهد شد ولی مرافق ظهور ^ص
 که قدر لحظه فاصله خود تا مابین ظهور و ایمان
 کلمه من امنی بالبیان که بقدر دخول الی استغفار
 هم لا ینبیت که بمانند اگر احتیاط و امن
 یک اقبال شود آن احتیاط در نافرمانی و در ^ص
 اگر چه اسید و فضل و جود و خد و ند ظهور و ^ص
 است که در چنین ظهور و امر عالم خود در
 الواج خود کلمه عباد خود را از قدس بیدار نماید
 و نکند او را الی امر محکم بیان که تا غایت استغفار
 شده در نافرمانی چه کسی عالم ظهور ^ص
 خبر ^ص هر وقت شود باید کلمه تصدیقی ^ص
 نمایند و شکر الهی بجا آورند اگر چه اسید ^ص
 است که تا استغفار نرسد و از قبل کلمه ^ص

مرفع کرده و اما الی الایات و لوجو
نفسه نفسه اذ غیر مرصه و هو لا یمر
بدونه سبحان الله عما یصفون
الباب الثانی فی کثره احد الایات

لا یجوز العلم الا باننا و نقطه ماضی بیا و الله
جایز نیست علم الا باننا و نقطه بیان زیرا که در
این ظهور از برای هر حرفی اما و ایان از
شمس حقیقه ظاهر میگردد زیرا که اما و
نقطه است و مناجاز مخصوص رسول گد
و قیاس بر مخصوص نه هدی و مورد علیه مخصوص
با و از هدی و لی کما از این بعد شرق میگردد
تا اینکه کما این تا و داد و حقیقت اولیه ظهور
مشاهد کنند و هیچ غری از برای خان
غیر از سنی خان که آخر از کشتی هست غنای
و عند اولو العلم بنوده و منیت و کما فضل
و در ظاهرین منظر است و از حین غروب
الی طلوع من ظهور اما و فرضیه مرافع و حرف
می و کما من این قبایلان در ظاهر اینها منظر

منظر الا انکه کسی طهران نماید در از احکام
 اصولاً وجه فروغ و آری ظاهر نماید اگر چه
 بیان تجاوز نماید در ظاهر و انحراف و الا فی
 ذکر نمیکند و عند کشف و عند ولی العلم بلکه
 در اینک و اگر ظاهر بر ما آمد و تحف در
 اقوال و دلائل و دلالت ذیابحه نازل شد
 از نقطه شمس خفیف زیرا که آثار او مع
 مثل ضیاء شمس است تا بسبب باغداد کو که
 هارنقد آن بقدرت احد منها سبحان که
 ذلك نجا عظما و قالی که عن ذلك علواً
 کبر اولی سعی باشد در علم حروف و اقرا ناس
 اعد و اسماء الله و اقرا ناس کلمات شاهیه
 اقرا ناس و اقرا شاهیه در محل خود که اذن
 داده شده نظم بیان را هر کس بهر نحو
 که شریفی تمیواند دهد دهد اگر چه در
 هر نوع ظاهر شود ولی راجع بنفس بیان
 میکند زیرا که بر او حریفی زیاید نمیکند و در
 از او حریفی نافع نمیکند دالا انکه نظم حقیق

واقترانات لغوی یا بعضی مناسبات این نسخه
با آن نسخه تفاوت بهم میرساند که یا ما
میشود که هیچ نظمی داده نیست و از بعد از آنکه
اجلی و انظم از نظم اول میگردد طوری که منظم
نظم بهاء الله و تکریمه فائز ظهور و لا مرد
له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله
ما شاء و ینزل ما یرید الله قوی تدبیر و تقبیر
نظمها لطیف که در حدود ظاهریه شود
اگر چه دعای صلیبی هست بهایوی هم ذکر
شود و هم چنین خلط آنها رخسار کند
ایات در علو خود و مناجات در سمو خود و
نفا سیر در مقعد غر خود و صور علیه در اقی
تد من خود و کلمات فارسیه در امتناع
و ارتفاع خود و ضایعه بر ظاهر لطیف و ازم آفر
غنی شود و نیست ذلک من فضل الله علی
البیان حیث یتقلون یا مکر الله ان یفرجه الله
عظیم ظهور ما هم به باللیل والنهار الخ الله ربهم
شیو جهون و اگر ظاهر شود و نشاناند کمال

کبر انفس خود را بیانی که او مرتب فرماید مثل
شمار است در بین کواکب و این و حق است
که کل را در حجاب بیند چنانچه نقطه میان سه
بوقران خورشید دو تفسیر هیچ آیه از این
تفسیر هر موردی تفسیر هیچ شئون علمیه که بکفر
از تقاسیم معادل نمیشود یا همه کلمه مفسرین
از اول قول قرآن تا اذ نطلع او تفسیر خود
و من یهین صیاء الشمس نور الکواکب فاله من عین
یلقی ان یدکر عند الله افلا تنفون

الباب الرابع والاربعون فی التلک

لا یجوز کاتبه انا و نقطه الا باذن الخطوان یکی
عند احد عرفان در خط الحقیقه خط عمل
و لم یکی من المؤمنین لخصی بنا و انکه کل انا نقطه
مشی بناخت و لی این اسم تحقیقت و کی تحقیق
بنا را است و بعد در مقام شایسته تحقیق
نامویه ذکر میشود و بعد در مقام تقاسیم
تحقیقه ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه تحقیقه
رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه تحقیقه

خاصیه الملاق می شود ولی این اسم اسم مخفی است
 نه غیر او با استغفار چنانچه از ماده شیه
 بر اینکه قیمه پیدا کنان در نفوس گذارده
 زیرا که از ماده بیان اسم کلمه مشتق میگردد
 و اول من می نفع به الله جل جلاله حبیب قد
 قول فیہ انی ان الله لا اله الا انا کو احد البک
 و کلمه سربان در اسم او ظاهر زیرا که حد و البان
 واحد صورت جامع به حد و الله شود و نا انکه
 باشد از برای حفظه بیان که آن مرا فرشته بود
 و از برای من بظهور کلمه که اوست مرا فرشته
 و آنچه در پیانست که الله باشد از برای من
 بوده و هست و در حین صورت جامع اوست
 و در حین هر صفتی از حد و واحد بعد و بار
 تمامیت حد و اسکله علیه میگردد زیرا که انا
 که الله بوده و هستند و کلمه راجع بیا بر اول
 میگردد چنانچه در حفظه بیان ظاهر از مانی
 المایان بعد لشمس السماء و مانی اله الا الله
 و بر اسم او از و بر الارضی و بر کلشی و بر برای

ماوی و ما لا یوی مرتب العالمی و آن الهکم لا اله الا هو الرحمن المتعالی المتبع و اذن داده شد که احدی حرفی از حرف یا نرا بنویسد الا با حق خط و احضار برای هر نفسی در حد و در حد فوق اون و نه در حد دون اون و این از برای اینست که روح متعلق با نفس که در دریاخت با علی ما یکن فی الامکان فیه مرجع کرده که در موشی بیان دید خود شی الا انکه انشی در حد خود نکال رسیده باشند با امروز حرف الفیه چگونه میزند در طریقت از سایر ملامتین قسمی فی البیان کرده که اگر احدی از بیان در مشرق اریو باشد فیه از او و حق آنچه در فرادست در حد خود کرده که این احضار علی است از برای جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمتی کل در صورتیک که مقتدر باشند که انکه بر نفس خود معصوب و او را در درستی و بر او که خداوند دوست نداشته که نظر

فرماند سفین مؤمنی در خزن بزرگ علی
 ند و ما استطاعوا التكفون کویا الان در
 جلد شاهد میشود که بایانهای مطر زود
 اهل بیان هست و بلا فوت آن مثل در مکتب
 و بایانهاستند شده اند که بایانهاستند
 فردی فطره کشه و افد کردند که در خود
 بوده و هست و اظهار وجود خود را در این
 او محض نموده که از صیای بعد بوده و هست
 آن یا اولی البیان حکم اصفون

البیان فی الفقه و الکلام

من اراد ان یقر نبیا من آثار کشفه او
 فی رضاء الله من کلام لا یجوز ان یأتی بینه
 الی احد الا ان ینسخ لفظه علی اصل خط
 فلفظه او بخط خود نه فاذا جعل عظامه و الا لا یجوز
 لکلی بنیاد که خداوند دوست صد ارد
 در بیان که انچه واقع میشود از هر شیئی اخذ
 لفظه انبی الی ما ینزه الیه فی حد الجمالی
 بوشه علو حق صورت و سیرت کرد تا

تا آنکه هیچ نفی نفی در ذره کبره وارد نیاید
و ما لا یجوز ان یعمل مکرر و از انجمله آنست که
حکم شده هر کس نفی می جوید که از بیان منو^{حد}
یا از خود کتابی در علی آقا میکند اگر خود میتواند
یا حتی خط فخر اصل را بر داشته و الا داد
بیکه نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده اوقت
فخر بدیگری داده شود که آقا در نفی در اثر
خوان نفی باشد بعد بدیگری برسد که اگر
دون این شود خط عمل او میگرد و الا در
موافقی که بامری غیر کرد یا در خط از خود
خود فخر بفراهم دهد اوقت از برای
اذن نیست که قبل از استماع بدی که فخر خوب از
برای او تمام نموده راجع سازند این در حق
دون امکان هست و الا در صورت امکان
انقسم محو تر بوده و هست خداوند شل و آ
علای این عصر که فخر را خطی که در هر صفحه
خدا بن حکم مینماید همین قدر که فخر اصل
حفظ مینماید مثل کتاب مصافی که الان در انجمله

از مشی و ن بلکه اگر کتابی باشد که یک نسخه سودا
 در زیر عیان بهم رسد لایق حفظ است و از برای
 بجز عبط لایق قسطنطنیه فیکر صفا بیکم آن یا الی
 البیان علی حق ما اتم علیه مفید رون قمران منه
 اللف مقی ذاللف لن یقید من یمنع عن یلک
 سلطان لطفه من احد لای کسوات ولا فی
 ولا ما بینها انه کان لطانا مطلقا لطیفا
الباب التاسع والعشرون فی

اذن لمن اراد ان یصرفه عما ملکه الله فی ناد النبطه
 کیف ینا و من یصرفه بحجبه الله یضی ابدا و انکه یضی
 از فضل و وجود اذن داده که هر کس هر چه
 بتواند در دنیا بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل
 ما علی الارض بها یک بیان دهد هر آینه اذن
 از برای او بوده شمره این با آنکه در فرد ظهور
 من یظهره الله منقذ کشته جا سیکه در انوار این
 فوج حکم است بگونه در نفس اولی مثل امر و اذن
 نکرد که فراتها الف بها فی در اسلام باشد
 و مضر ضل او در جایی باشد و هجره سکون او خفت

خفت محض باشد اگر چه هر جا که مفرا و مستغرق
بوده و هست چه بر سر بر غزرت باشد چه فوق
طین و لی بنید کراذ برای استعمار نمین بیان
که با صاحب خود مکرده آنچه محضین بفران نموده
والا ان النور والظلمة عند سوا کلینها بیجات
بالنقی **اولی من الواحد** **کرا** والافکار
فان للنفیة مقامین مقام یطوق عن الله ومقام یبق
عادون الله ذلك مقام هو دینه لذلك المقام ان
به یبید الله باللیل والنهار و یبع له بالعد والاعمال
طیعی انبار انکه خل وند از برای خض حقیقت و
مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر
الو هیئت که آنچه ایامه ناز لیسفر باید از قبل او مسکن
و ادست که موصوفه منکره و بهم وصفی و شعور منکره
بهم نفی و متعالی است از هر کم و ثانی و مقل
از هر کافور و جوهر امضائی لن بیره غیره و لن
سواء له الخلق و الامر الا الله الا هو الواحد المتکبر
المتعال مقام این آیه عظمه است فکر الله حق و ان
ما دون الله خلق و کل له عابد و ان دون این آیه که

در اوست خلق اوست و این ایقی است که در
او دیده میشود الا الله که مادیون او خلق
اوست و این ایقی است که در او انبیت
دیده میشود بل نفس ظهور کرده و در آن ظهور
و علو ظهور کرده و سمو سمو کرده و کینو نیت
و ذاتیت قدم و طلعت صرغه محنه لم یزل
میشود ذکرانیه از برای عرفان است والا
ایه ظهور نمیکرد و که اگر انیه ظهور میکرد و خلق او
میشود در او نبغه مل کور نمیکرد الا بماند که
ذات الازل و از برای او املکه وحد و ذات
نیت و قریب او عین بعد اوست و بعد او
عین قریب اوست و اذل او عین اخر او
و ظاهر او عین باقی اوست و باقی او عین
ظاهر اوست و علو او عین دفر اوست و
او عین علو اوست و کافر او عین ساجد او
و ساجد او عین کافر اوست و کینو نیت او
عین نیت اوست و انیت او عین کینو نیت
لم یزل الله کان الها و لا ماله هنالك و کان دیا

و اخر او عین
اول اوست

ربا ولا مرد و بر هنالك وكان محبوبا ولا حبيب^{الله}
وكان معبودا ولا تعابد هنالك وكان مقصودا
ولا قاصد هنالك سبحانه وتعالى عن كل ما يدكر
به اسم وصفة ادفت وسمته لم يزل الله كان^{الله}
ولا اله غيره ولم يزل الله ربا ولا دعب سواه ولم^{يزل الله}
سلطانا ولا سلطان دونه ولم يزل ملكا ولا ملك^{غيره}
ولم يزل ملكا ولا ملك سواه ولم يزل الله علما
ولا علم سواه ولم يزل الله قدا ولا قدا^{غيره}
ولم يزل الله كيانا ولا كيان دونه ولم يزل الله^{غيره}
ولا خلاف سواه ولم يزل الله وكل الاسماء^{سمته}
وكل الصفات في نفسه بفتح له ما في السموات
والارض وما بينهما لا اله الا هو الغر المحمود^{من}
انبت كبريا دون ان ذكر خلقت قبو^{من}
دعاه سبحانه من هو حي لا يموت الى اخر^{الله}
يا فتوايد در هر ظهور را بآية در خوا خود منج^{منج}
زیرا که این دعا در اول هر ظهور در دست^{مطهر}
او اخرا از کبریت اجرد و در آخر هر ظهور و منتهی فرا^{هر}
منتهی و مرتفع از هر مرتفعی باشد آنکه میگوئی سبحا

من هو مفتی فی نفی در آخر ظهور بعلوی ^{سید}
 مظاهرا و در افتد متعین که قوی بر کمال داده
 واحدی خطور قوی بر ایشان نمیکند ولی در اول
 هر ظهور کسی قبول قوای ایشان نمیکند بلکه مثلا
 سبحان من هو صادق فی تصدی در آخر ظهور
 بعلوی میرسد که از علو شاعت و در وقت جلالت
 کسی خود را لایقی نمیداند که تصدیق او کند
 و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد و بر تصدیق
 او افتخارها در حق خود میکنند ولی در اول ظهور
 ثانی اغراض کرب احرام است که کسی تصدیق او نمیکند
 و حال آنکه هر صدیقی تصدیق او صدق میکرد
 و هم چنین در کمال اسماء و صفات زیرا که در آن آ
 وصف دیدگان نمیشود الا او بلکه ظاهران اسم
 و صفت خود را در خود او معدوم صریح بینند
 چنانچه امر و زنی در قرآن که لایق تفحص سلیم عالم
 لا یعلم قراد کیت و او خود را در خود در رسول الله
 چه قدر سفاقت میداند و می بیند و همین قسم ^{حظه} ملا
 کن مظاهرا اسماء و صفات اولی این بحریب عظیم ^{مظهور}

بگو

بنظر نفس امارت عبد غری میشود
 با ملاک این بحر غری شده و میشود نظیر
 غیر ظاهر در او که اگر غیر از باشد دیده میشود
 که مظاهر موزانها در آن میکند و همچنین در کل
 امثال و معانی ولی چون در اینها دیده میشود
 الا من هو فی لم یزل و لا یزال اینست که بان جبهه
 استجابند و همچنین سلطانا از لا سلطان دوم
 و عالم الا عالم سواء و هم چنین مقتدر است
 الا ایاه و هم چنین مادافا حتم یکنی مادافا غیر
 چنانچه از برای اسمای الهی اولی است و غیره
 و نه از برای او حد بوده و نه جهت و در کس
 هر شیئی بخلاف او بوده و نه جهت که در او دید
 میشود الا الله و در نفس خود مثبت نفس است
 که مرا تشنه بوده باشد که دلائل مکرر در
 الا علی الله جل و جلاله این اوقات که در هر
 دیده میشود در او الا الله زیرا که متوجه در
 توجه با الله خلق نمیبیند و در حق ذکر خلقت
 می بیند خلقت زیرا که میداند این خدا خالق او

بوده و هست و مادون او خلق اوست و در
 حال نظر کن امر و در میان که هر کس فوج خدا
 میکند بتعلیم نقطه بنیافت که کلمه فوج خدا از آن
 مطلع مشرق کو دیده ولی دلائل نکرده و در
 انراق الا علی الله و نه در مقامیکه فعلی باوند
 دلائل نمیکند الا علی الله بلکه جهت خلق او بنا
 هداست و عبودیت او بخداوند چنانچه
 جهت نفس کلنی شاهد است و نفس خود از
 برای خداوند عبودیت و کلنی از شیخ
 مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او
 در آیت است اینه حق و اینه خلق که بایه
 خلق عبادت میکند خداوند را و میبندد
 از برای او میکند همین قسم هر شیئی بایه
 حقیقت عبادت میکند مجبور خود را ولی
 فوسیه و نمیرسد الا بایه که حق نمید
 اوست نه و غیر آن که اگر ملک بر نفس
 اینه باشند از خلق اوست بلکه احدی از
 الموالا فند که نظر نمیکند الا الخا لله و حد که

و حد که در کل اسماء افیده دیده میشود و الا
 او که اگر غیر از این آیه باشد عبادت منقطع
 از عباد و حال آنکه هیچ شیئی خلقت شده الا از
 برای عباد و اینها همه در قرآن نازل نموده
 و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون و همین
 قسم که در اسماء فیکر دیده میشود در مرآت
 اسماء هم که افیده و حدت باشد غیر دیده
 نمیشود که اگر نفس در حین اسمی نظر نموده کند
 حین محجب بوده و در مجرای اختیار فرستاده
 تا طرد در حین نظر در مرآت می بیند الا مثال خود
 در او و قصد نمیکند نفس را فراز بر آنکه در مرآت
 مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثال که در
 مرآت منجلی میگردد و از او در نفس مثال است که
 قائم بجل است نه و نفس مرآت که اگر در نفس
 مرآت که اگر نفس مرآت بود باید که قبل از غلبه
 شود و همین نظر کن در مرآای حروفی که اگر در
 مرآت اینان اسمی دیده میشود قبل از غلبه او باید
 دیده شود و حال آنکه از حین غلبه قبل دیده

که گویا در این هیئت الّا او مثل آنکه در مرتبه
نیست الّا مثال قومه ذات او و این مثال که
در نفس مثال است نه در نفس مرا که اگر در
مراست بود باید هر دو یکی قلم از آنکه مثال ذوالنار
در آنها ظاهر شود و اگر بدین گویا باشند و اگر هم بود
از مجله قلم بوده نه در نفس مرا شی است که مکتوب
بوده و در این بحراست که کلامی نفسی نظری نیست
و مثال او در نفس مرا که گفته بلکه مثال عرش او
مثال و ظهور او بن و المثال و نفس مراست و هم چنین
مشاهده کن که اسما و صفات او در آنها مبین الّا
و حد و نظری است و ایتیه و صفت کن که
مجموع دیگری از مقصود و از انضباط و قیاس است
در قرآن فتح ابواب اسما، نکته و مظاهر و حد قلم
بیان فرموده و اگر چنانچه فرموده مثل کلام است
الشهداء ذکر شد الّهی مرتقی بالتوجه الی الّا
فارجع الیها بکوة الافراده و حدیه الّا استغفار
فی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها معون
السر فی النظر الیها و مرجع الیه فی الاعتقاد علیها

عليها انك كت على كل شيء قد برأوا امر وزم انك
مرسعت سبر در اين مجزوا كه نتوانند در
علم براسبت نظر ممانت كنند اينست كه مرصع
شده از كل اعجم الا في لا يوي في الاسم الا كنه
يد كل بحر الحلق في بحر الحلق ولا بحر الحلق في بحر الحلق
اذ لا يوي في بحر الحلق الا الله وان يوي همه الحقيقة
التي هي الا يقينه يد كل في بحر الحلق ولم يوي في
دروه التي يلين كنه اسم التي اذ لا يوي فيه
الا الله ودر هيكل اناني بل در هر شئي اني
عدايت را خداوند كند اوده كه بانه اول نشأ
او را او تو حيد فرمايد او را او بنيد منقلى الا او
و ما دون او را خلق او بنيد و بانه نفس خوفا
كند خلد و بنيد و سجد كند از برای او و منقطع
كود دجوى او از حب غير او كه اگر كسى شنيست
الى الله كره دهمنه با نچه فضل در حق مكان
و اصل ملكه صد بنيد در خود الا عبود خود
و اين دورينه ذكر نمي شود الا در نقطه حقیقه
ذو كه غير او مقتدرى هست كه حق كنه تكلم نا

بلکه بر کل اشیاء مایع علیه اسم شیء خواست که
 در بحر عبودیت میراث نمایند زیرا که غیر این
 مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای
 شیت خداوند اذن فرموده و نمیتواند
 عبد که بشری رسد و بعد از خود بر این نفس
 غیر از من ظهور کند کجی مقتدر در این ظهور
 از ظهور الله شیت بلکه اوست مرفر ظهور
 که کل ایا از من لای علی الله از ظهور او در اشد
 کل ظاهر میگردد و اگر نفسی مرجع نموده و در
 خود خود داخل گردد اوقت مشاهده عظمه الله
 را مینماید که تا سوا خلق او بوده و هستند ولی
 همان لم یزل عابد است خدا را و منقطع است
 بوی او چنانچه همیشه که مرفر عالم ظهور است
 و کل اشد از شیخ ظلال ایا از او خلق میگردد
 با همه ممکن در مقام عبودیت بر نموده و
 از من کل در ذکر نموده در مقام عبودیت
 خود با اینکه کلمه انی اما الله لا اله الا الله
 و لا یزال از بحر ظهور کیونیه او که مرا از الله

هت مشرق بوده و هت که در او کثرت
 او ذکر نشود بلکه کثرت الله است و کثرت
 او خلق الله بوده و هت و این صریح است که
 او ادق فرد علم کلام بوده و هت و این نظر
 محمل وند بان آیه کلاما وصف الله به نفسه
 میشود و در حق نظریان آیه کلاما وصف الحق
 میشود و لم یزل الله کان الها و ما دونه خلق له
 و لم یکن الله و هت خلفه ثالثا و اما الثالث
 خلق له لا اله الا هو کلامه عامد و

الکتاب من کلام الله

فی ان کلاما يرجع الى النقطه يرجع الى الله و ما
 لم يرجع اليها لم يرجع الى الله و ما يرجع الى الله لم
 يرجع اليها و ما لم يرجع الى الله لم يرجع اليها محض بقاء
 الله فاما ازل لم یزل و لا یزال فی بصرک و لی یف
 و لی یف و لی یف بوده و هت و آنچه از او
 میگوید از کلام مثبت است و آنچه میگوید از او
 که آن نیست که در هر کوی از برای این مثبت شود
 و ظهوراتی است که اولو العلم ظهور در آن نموده

و مینابند مثلا امر و زانچه در میان از ارتقا
 ان واقف و الله بوده و از برای خدا میکرد و الله
 ظهور من بظهور الله که اوست اگر کسی علی از برای
 خیر او کند راجع بخدا او را نمیکرد و اگر چه با علی
 درجه توحید میکرد چنانچه موحید بن کنگر
 الف بعد از ظهور رسول الله صریح از برای ایشان
 بخشد علو علم ایشان الا استعنا صیغه داخل
 قرآن شده و هم چنین در قرآن صریح نموده
 در هر صفت مجودی و جوهر علم مکتوبی و ^{استیلا}
 مجودی و همین قدر که داخل نیامد باطل گشته
 و صریح از برای ایشان بخشد و هم چنین اهلایا
 عند ظهور من بظهور الله همه امری از ایشان راجع
 الح که نمیکرد و اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد
 مکربان با و ولی قبل از ان ظهور رانچه در این رانچه
 از برای الله نمیکرد و راجع جوی او نموده
 اینکه راجع بنده ازل کرد و بلکه رجوع من
 بظهور الله رجوع با و است و اینکه ذکر بنده
 رجوع با و است مترادف کعبه است که بیت

او خواند و میشود که از جهت علو و سمو او نسبت
 به خود داده و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا
 که ذات ازل مقدر فیضی نمیکرد و اول خلقی
 نعلق نسبت با و و آخر عود او رجوع اوست با و
 اگر هیچ منع غرضی و فیه قبل از آنکه امر با
 من بظهور کند با و ارتفاع بیان کسی دانه از فی
 از میان با اینکه او را داخل حین نماید و از احوال
 عمر وجود از انجا ندهد از برای ظاهر و در
 سبع الله کرده و جای کلنی با و داده میشود
 اگر مقارن با ظهور با امر با ارتفاع باشد او
 باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او
 در اختیار باشد و الا رضای اوست خیر با
 امر و یا امر و فیاض و فیعل است سر وجود و
 هزار و فرد که اگر کسی نمک با بن عروه ضیف
 کرده و در هیچ شانی در نظر نادرست نمیکرد و در ظاهر
 حین متظر باشد و الا در هر حالت که نظر کی
 اهل میگویند که با از برای خدا اهل میگویند خواجه
 آنچه خیر در قرآن از برای مرایای الله و اهل

گفتند ما او برای خدا میکنیم و حال آنکه خدا
 کردند و هم چنین در بیان آنچه مؤمنین با او
 واقع شد از حرف قرآن منکرند و قصد
 نباشند الا اینکه از برای خدا میکنیم و حال
 آنکه بوجد او کردند قسم بحق من ظهر الله
 که هیچ نفعی در علم خدا او ند از این عظم تر
 نیست که هیچ نفعی بر او یا بر مؤمنین او نرسد
 و او دنیا و دین را الا آنکه قصد از برای خدا
 میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال
 دفع کفنه و میگوید و بوجد کرده و میکند
 اهل بیان تو هم بوجد نموده و بفعل خودم
 نموده و قبول حق نموده و بر شئون اوست محبت
 نمایند که حجتی که این ظهور با لغت بر کلماتی
 زیرا که آنچه الان می بینید مؤمنی قرآن
 در حین نزول آن خیر از یک نفر مؤمن با و نبود
 ما هفت سال و حال آنکه حجتی همانست که در
 وقت و این از عدم بفعل اهل ایمان بود
 چنانچه در بیان الی يوم القيمة هر کس داخل شود

شود بمان هفت اول میشود و عبادی که
اول آن محب مانده بواسطه عدم تغیر بود
والا حجة الله حين ظهور بالفت بر هر ذره حجاب
حين قول بیان اگر کل مؤمنین بقرآن مجید
ایمان آوردند باو بمل هر نفسی حجة الله در حق
ایشان بالغ و کامل بود چنانچه خداوند افعال
مفسر باید تا و ضیکه داخل در دین شود ^{نظیر}
ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الارائات صراط کمالی

فی ان البدایة لله فی خلقنا و ابدانکم خداوند حجاب
کرده میشود بهیچ ضعیف نیست از او که بدایه
نقد در او است بر مانیاء اگر نفسی عبادت کند
او را با حجة در امکان فوق او متصور نیست همین
قد که اعراض پیدا نموده این عبادت اعظم از
انچه کرده میکرد که اگر خواهد او را داخل در نادر
فرماید مقدر رفته و هفت و لم یوم کسی تواند
گفت در داخل او از او که او عبادت در فضائی
و همچنین بر عکس اگر کسی انچه در امکان متصور است

منجر عصبان گردد اگر ظاهر بدی نگردد این
 عصبان اعظم است خود او از آنچه کرده و
 اگر نخواهد او را داخل جنت فرماید که امیر
 که لم ویم در فلان کشته زیرا که او بوده محمود
 قضای خود و متابعت بدای خدای که مقرر
 شود بایستی خلق او را که بدی خلق او از
 عجز میکرد و بدی او از قن رت و خود هر ظهور
 شیعی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده
 بایمان و جنت مؤمنین قلم و بدای او را بر امان
 کل میکند و حکم دوزخ میکند تا آنکه اظهار کند
 و الا خود او چه فراف وجه میان و خصایای فراف
 وجه پائین این نیست الا ارتفاع قد و فراف و شاه
 سلطنت او که بداند کل که در فیضه قد و فراف
 نصر فرخندای خود فرموده و هستند و از برای انشا
 شعی بنوده الا باذن و این نیست الا برای
 زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحد
 بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است
 و اول و آخر هندی سه او داده و اگر در او ذکر شود

شود اول او عین خرا و دود و ظهور او عین ظهور
از استعمال این الفاظ ای نام در بیان نموده نشد
که اسم اول بیک فیه در ذات عین استعمال میشود
و بیک فیه در ذکر اول ذکر میشود و بیک فیه در خلق
اول ذکر میگردد و بیک فیه در اول نام ذکر میگردد
ازلی که در صقع مثبت ذکر میگردد خلق اول است
در صقع اول ذکر میگردد و هم چنین اولی که در ذکر
ذکر میگردد و مثل او مثل سبع شش است در مراتب
بالنسبه با اول مثبت و هم چنین ذکر اول در نام
این ذکر اولی است که در خلق قاست نه در خلق
بقاست بجهت ظهور از اسماء بگفته که هر شیئی
مفید خود و بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز نماید
و بعد از آنکه بداند از آن در ابتدا و شتی کرمی
و امضاء او را امضاء او نظر در هر ظهوری در
بدایای او که بجز این مقامیه منسوب بوده و
چنانچه هر کس در این ظهور بوده شاهد است
فوق ظهور و از بحر مثبت نموده و هم چنین قبل
در فرقان با اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث

من کو راست که همین قدر که موجب قضا
 آمد بدانی از برای او نیست یعنی اگر ایان ^{نفس}
 چهارم رسید که در آن تکیه باشد بدانی در آن
 قضا شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعد
 باشد بن آدم قول و لا یوال در حق هر شیئی
 هست و منفک از جمیع شیئی در جمیع شان میگردد
 الا ان شاء الله انه علی کل شیئی قدیر و مراد از
 رتبه قضا در درکی مگر خروج نیست است که
 از ظهور از درکی تسبیح الی غروب در درکی تراجم ^{نفس}
 خود بشیئی کرده میگردد مثلاً آنچه در حیات رسوله
 حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت الی
 حین خروج او بعد از آن علال و حلال است ای
 یوم القيمة ای ظهور و الاخری فی اخره و نهی
 نهی است الی ظهور و الاخری فی اخره چنانچه
 شهدای و بعد از او در بحر قضایای او مستقر
 الا در مواردی که یقین نموده اند بواسطه او که
 اگر نگردد عین برای رسول الله بوده و حال
 آنکه چنین امری نشد بلکه از حد و کثرت ^{نفس}

قد و خرد لی تجاوز فرموده ولی بعد از فرموده
شش حقیقت بد ایای باطنه او با مؤمنین
با وجوده و هت ولی چون کی نشناید
اورا با آنها مستغرق گشته و اذن هم در ایام ^{خود} ظهور
غیر از آنکه در ایام ظهور حکم فرموده غیبت
این بود معنی بدای الیه فرمود که بعد از
حال و سر و رجاستغرق گشته اگر باطنه ^{مکمل}
در امکان بوده عروج نموده باشد که فطر بدی
اشرف از آنست که عروج نموده و همچنین اگر ^{فطر} بشها
دیده و ذل شئی کرد و سر و خور نشسته
بودی خداوند نموده که فطر نکردن اعظم از آن
که شئی گشته ولی ظهور این بد از کتب ^{شبه} است
خیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در شیئی ذکر
شد هالی يوم القيمة در حق او ثابت بوده ^{هت}
و اگر در شیئی ذکر دون جنت شده ^{ده} فرمود
الی يوم القيمة در ناوار او بدی او فانی بوده ^{هت}
و عند ظهور قیامت اگر بنیه شجره نادر مقلد
شجره جنت میکرد و اگر شجره جنت ^{هت} نمیکرد

شعره ناز میکرد و چنانچه دایم که هر که بوده
مشاهده است این طلب را نموده در هر ظهور
بشرفی جد و جهد سعی نموده که ذکر خیری
من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
الی ظهور دیگر که این خط را است از انچه الوفر
الوفر خرج نموده در مقام مرفعه که ذکر
انها از برای صاحبان باشد چه با این مقام
فانی کرده و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر
مورد درون نمی کردند و الا جای او باقی

بوده و هست والله یجری الحسنة

الباب الرابع من الواسع

فی ان کل ذکر عبدی له نفس ابتداء انکه ادراج
کلا شیء را چه میکرد و بهیچر انانی و جنت کلا
در جنت فانیست که شال انانیست که اگر خطه
الماس بلا مشلی در خود مونی مانند خزان الماس
با خردیت که بواسطه ان در خود مونی
میکرد و هم چنین کل شیء در این هیچ را چه
باسم و صفی که فرموده اند علی الله حنت و

نظاره الاسماء المحفی عند الله ذکر میکرد و اگر چه
 صفات در صفا از او ذکر میکرد و اینست
 معنی لیل الا الله و اسمائه و صفاته این هیکل که
 اسمیت و صفیت بر او نمیکرد و الا الله در نزد
 ظهوری در ظاهر ظهور و داخل کرد و الا الله
 حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت و صفیت
 خداوند و اینست نه و نشون ظاهره چنانچه
 دیده میشود که هر صفت حنائی در امر الفیه
 هست ولی صفا از تاریه امر و ذکر میکرد و اگر چه
 در بیان معنی مؤمن باشد با الله و ایمان اگر چه
 بر تاریه نشسته باشد اوست که بر سر میرفت
 نشسته و بر غیر او اگر در شقای مقعد غم باشد
 عند الله و عند اولو العلم در شقای ذل بوده
 و در نزد ظهور منی بظهور الله هر چه مؤمنی که
 با او کرد و لایقیت که بر او داد و معنی لایق
 اسمیت و صفیت او شد و ذکر کرد و هر نفسی
 در بیان عبدی او بوده و هست چنانچه اولو
 المیاکل در قرآن عبدی رسول الله بوده و

و بعد از برای صد رتی که بر مولای خود
 آنچه لازم بود در بیت وارد آورد و حال
 کن و محزون شود و بهین که به قدر طوی
 در بیت بر کردن انداخته و باین اخبار میباید
 و بظهر را شرف او در اخر از حکومت و واسطه
 که امر بجائی رسیده که در جیل ساکن گشته
 و کلر با بیان با و مؤمن و بر نفس و در امید
 که امر بجائی رسیده که در جیل ساکن گشته
 و کلر با بیان با و مؤمن و بر نفس و با سم
 او را خفته که اگر میشد این نوع واقع
 نمیکند این که کلر در بحر مجاد عرف و شوق
 در مرایا بقیما او متحرک و از او محجب و ماه
 در بابا بزرگ و سؤال از او نموده اند
 کلر مؤمنان بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد
 و از برای ظهور او قریه و ابتهاال و بر و بتا
 در ردیاهات خود اخبار نموده و او را بدست
 بجهن فرستاده و در جیل ساکن نموده اند
 معنی حدیث فیه سنه من یوسف طاع و غیره

ای اهل بیان پناه مجبور خود برده و طوق عو^ث
 او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق
 او روا دارید آنچه در حق خود که عهد و پ^س
 روا میدهند نه اینست که خشنید^{ند} باشید
 رسول الله را در قتل و اختیار مشطرن با و بعد
 ظهور او از او تا آنکه هفت و برهانی نه سال
 واقعت بر او آنچه واقعت باز فایده در حق شما
 نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع
 از مجبور خود میاموده دیگر در ظهور من ظهور
 این نوع نکرده اگر بر خود قرار دهید که هیچ
 نفسی نه ببندید آنچه بر خود نمیبندید
 اولو السلطنه گرفته تا اولو الزرع بیرون رود از
 بر او خرفی وارد نخواهد آمد زیرا که شمس در ک^م
 شمس و امنیتا سند لا یشع او در خود اینست که او
 می بیند یکی شد خود و حال آنکه کل با وفا نم^ش
 و از اثر خود او ست خلق سوار و ازین دنیا
 چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته و آن من
 جوده الدینا و ذانها و آن من علومه علم النوع و العلم

و من من تبعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق
شیت بر او شود در شیه است و طعام جو دو
قطره است او مقام من او قد و او را در حین
ظهور داخسته که نه در لیل و نه در نهار و در اماکن
خروج از برای او کرم کنید چنانچه امر و میبند
داد و رجیل باشد و خرفی بر او وارد آید و بفضل
و جو و او شاها کل از خرن میل شده باشد و نظر
ان یا اوله الا یقنا **الباب الاول من الواحده** ثم تنظر
فی ان کل اولوالد او آیا ز که نفسی بی با آنکه این با
هم بیان او شد با ب قبل است و از جهه دیگر معلوم
الیه و کرامات نگشته و او است حق بملت خود از نظر
اذا اراد من نفسی لم یقدر احد ان یقول له لم اوم سوا
کان اعلی العلوی و ادناء و علی و شان کان محکم ما یبدا و لا
یسئل عما یحکم و کل غما تم حکم یسئلون ثمرة انما و انکه اگر او
ند هد مولای مال خود حلال نمیکرد و بر اقیان قهرال
و همین صمد و حیاتی ظهور را اگر تو نفسی نه از بابا و خود را
حرام میکرد بر او چنانچه حرام فرموده به هر کسی بیان باد
نیاد و ده و اشند فرموده از هر عصبانی تا آنکه کوی

نوم ظهور را بسیار دوت با نثار نماید و اگر مؤمن میکرد
 صامت کرد و وجهه با آنکه مشهور دگر ادراوق الهی
 قصد فی نمیکند و نزدیک بنمود با ما از ایا و ادعا
 آنکه حرام شده بر او از حین ظهور بدین ایمان بر
 حلال نمیکرد الا با ایمان احتیاط کسب علی هر بیان که
 ظهور کرده ظاهر خواهد شد کیف فیما و ظهور دون
 در حق نمکرده که ایا از او جهت بر سر و آنکه
 کسب فی الهی قصد فی نمیکند چه فرقی در میان کل و
 و سرور و حیدریت چنانچه فرقی در ایمان با هر که
 او مدد علی الله بوده با ایمان با اول نمیکرد و حینه
 نمک کسب در ظهور نقطه بیان لغو در آن روز خود
 محتجب نیازید از مجبور خود اگر فکر در ظهور نقطه
 میکردید امر روز تغیر امر کرده را میباید انیمکند
 الا آنکه مشغای جد و جهد خود را کسب نمیکند
 کسب در کل دین و از محقق دین محتجب کردید چنانچه
 قرآن کل را بنهای دقت و احتیاط مشاهده نموده
 احتیاط و احتیاط خود بر محقق دین قوی داده که
 بقول او ثابت میکرد و چنانکه معتقد قرآن ایمان

درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود
بیان ولی حرام شده حکم قتل باشند از هر شی
که هیچ شی بمنزله آن نمی باشد که هر کس بر طلب
خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می رود و
مسئله دیگر در دار امیکه خد وند خواهد چرا
میگردانجه و او حلال بوده در میان حق نفس او
و او و خد وند اذن تفرموده که کسی در میان
فتوای قتل کبرادهد در هیچ حال و در هیچ
و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شواهد
علیه ظاهر گردد که واحدی نیست بلکه مرید است
فصل و حکم شهادت را ای خلق منکوس چه خدا
که قوی بر قتل نفسی دهد و حال آنکه نسبتاً
که از حرکت آن افضل است که اسم اسلام بر
خود کند اشتهاید قصور کنید آنچه بر اهل
از قبل وارد آمد با اسم اسلام کردند و ما
آنکه بوی و در اسلام کردند که اسلامی نیست
الا بایان باد و از نوم غرور شمس حقیقت از برای
احدی از مد بین بمان حکم قتل یا فرموده

شود و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده
 و نیست و هیچ انی اعظم از برای او از این نبوده
 نخواهد و در بر او که خداوند در قرآن فرمود
 من قلبنا فکانا قلوبا لانا من جمیع النعم حکم
 نفسی است از نفسی مؤمنین چگونه است که
 ان نفسی شد که منور الحی شده باشد
 نفسی الله خوانده شده باشد با وجود آنکه
 اینقدر اهتمام در کار شده باشد باز از برای
 امتیاز صیقل خود را منور بر قرآن دانسته اند
 صد را سلام تا امر در اوقی منجید و هیچ
 از برای ایشان اند از این نیست که عصیان
 معبود خود کنند و از برای او شکر کنند و خطای
 ختم فرموده بر ذرات مقدس خود که بیامزد
 کبر که بوقلت او خطور کند قلبی از مؤمنین
 بیایا چگونه است که کسی حکم کند یا البیاض
 یا الله مرتب شود و هر سلطانیکه مصیبت او
 و آخرها ذکر کند و بر مؤمنین بیان آنچه او
 و آخرها بیانها و افاضه مرتب سازد و هیچ نفسی

اذیت نکند از برای آنچه که مورد فراوی و فتنه
حق است بخداوند بگویند دهند و آنچه
بر او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق
او فوخته و اگر بد ایام او بطهوت کند فرقی
از برای او که نصرت فرماید بحق دین را و از او
سوال فرماید محض در آنچه و ایشان صبر
و طبر سلطنت نمایند از او الی يوم القيمة که او
مسئول کشتی حق او را و اگر خطا فرمود با و گیرند
محکم خداوند از او بگیری و او است حق از او نذر
آنکه در ساجد احکام امریکه من کشته شد نمیتواند
کسی در او دخالت نماید و محض نکرده از محو و کل
بهر شیئی که آنچه او داد از او جوده و قیل از ظهور
او و نصرت کند او را و اگر امری بها و فرماید بگو
افشار در سبیل او شهید گردد که اسم او در
در دیوان مقررین ثبت گردد و الا خواهد
از این عالم و ذکر از او نخواهد بود و این است
که در ایام محو و نصرت داد بکند از برای حق
چنانچه سنت کل مؤمنین بقرآن بود از اعلالی و

دادانی بر تفرقه داری رسول را و صلی
رسول خود و ذکر با جری علی سینه و لی
باز در وقت ظهور رهان کی که تفرقه دارد
می نمود از برای وصیای دین و تفرقه و کینه
منه و از اولو الحکم حاجب ظالم گشته بر او
و اولو العلم مفتی بر او و سایر دجّار مجنون
انچه قبل واقفند نموده قتل بد مرتکب شود
امر بر آنکه باعث خلود او در نار گردد و انچه
در میان شد که احدی احد بر بخون نکند
صاحب امر بخون نکند و از اسباح در میان
مقبل با و باشند و الا راه شیهای غمی که از او
عمر تا آخر شیهای احتیاط و اجتهاد عباد در و عمل
از برای خدا میکنند ولی خود ظهور ظهور الله
میت مرفند چه غرض بخند اعمال ایشان را بلکه نمک
ذکر لا شئی که لا شئی است عند الله لا یمنش
و هم نمینوانند کسی که از او منی ظهور کند
و اون شجره طیبه است که بایا از میان ظاهر
از برای رضای خدا او شد و تجدید دین او

بقی در مابین اهل بیان و حکم بدل بر نفسی که در
 نده اگر تا انور زمانه باشد و الا که چنانچه
 و خود سلاطین بیان که اینها باشند و بقی
 دوی از وی غیر مومن پیداوند و دینی او باین
 و از برای غیر الواسطه در دین بیان جایز
 و از برای بیان و موهبی دین بیان جایز نیست
 در هیچ شان و در هیچ مورد الا عند ظهور من
 ظهور کند و در حکم مومنین با و و بیان که از
 داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل
 ایمان بیدار وند و دینی او را در سالحه و موهبی
 جوی بیان بقدر رزقه خرد و او دنیا و دین
 حق در وضع ادا می هم و اهل ان اینکرا نیستند
 بلکه نامبرود و بشنوا و دیگر ایا و ادا و در
 خداوند فرموده و در تو خلق خیر بصیر همیشه
 متابع دنیا غریز بوده یا خدا ان بیا باشد و امر
 شوند دینی خدا و او این حکم بر غیر اهل بیان
 نه و ایا ان الا عند ظهور من ظهور کند امر شده
 امر مشرق از مساحت قدس اوست آنچه با و



باو امر شده مرشح کرده و هر کس هست که از قوه
خود وجود کونی ظاهر می آید هر کس علی قدر مایه
و قید و فان بعد از بقدر آن بدیهه و لا یفید
الا با دنی گفته اند خبر بدیهه و مقدر و خبر
و ممنوع لا یفید من علی من شیء لا فی کموا و لا
فی الا و فی و لا ما بینها و لا بیخه من شیء لا فی مکرر
الامر و لا کمالی و لا ماد و نهما ضلکی ما فی و بامر
علی کل الماد **کادس من الوالد کادس** شیخ
فی ان لا یسل غایب و مادونه فیله علی کل شی
طبی نیاید بلکه ذات را ای و بدیهه ظهوری
نبوده و نیست و غیر از و ای و ن هم ظهوری
نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که
لا یسل ذکر شود و از و ای و ضلی نیست که مقدر
شود بدیهه که فیله و ان ذکر شود یا حکم نیست
داشت بلکه نیست اولیه و اخلق فرموده بدیهه
کل شیء و اخلق فرموده منی و او را بنف خلق
فرموده و کل را با و او را نیست بخود داده
او و متوا و مثلا آنکه کسر را نیست خود خواند

کلام

و حال آنکه در نزد او سواست اختصاصی که
 لاجل علو و سمو نسبت است و همین قسم نسبت
 مظهر لا یبذل نموده زیرا که در علم او اعلی از آن
 بنور و نسبت که لایقی این نوع از عطا کردن
 نباشد و آنکه لا یبذل لا یبذل و ما یبذل لا یبذل
 و او را مظهر یفعل ما یفعل و بحکم ما یبذل نموده زیرا
 که ذات او نفس نیست او است خواهسته او و
 نمیخواهد الا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر شود
 الا ما شاء الله المشیه چنانچه ما اراد الله مشیه
 الا ما اراد الله المشیه خیران سوان لایقی این
 عطا کنند زیرا که با او خلق میشود و کل و اکود
 اختیار فرماید خداوند در امکان ظاهر شد
 در بین امین باطل میگردد و نظام تکوین سموات
 و ارضی و ما بینها بل از اولی که اول از برای او
 نموده و آخری که آخر از برای او است بدین
 نوع و هست که در هر کوی ظهوری مشیه
 میگردد و مظهر لا یبذل عا یفعل و یفعل ما یفعل
 میگردد و هر کوی در او دیده میشود الا مشیه

در او دیده نشود الا شیت و چنانچه در هر
 منکره ازان دید که نشود الا شیت و که
 اگر بر قلب ظهور کند درین منکره شیت او شلی
 گرفته در آن حین در حقیقت ظهور یافت و حکم
 عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم را با آن
 که در او دیده شود الا شیت که اگر نفس را
 دید که شد کمالا بنی ذکر میگردد و فرد شیت حقیقت
 و اگر نفس دیده شد مایط کشش غلبه او
 زیرا که از برای او ذاتی غیر از او صفی غیر از صف
 و صفی غیر از صفی غیر از صف او نبوده و شیت در
 فرمان محمد رسول الله بوده که شیت اولیه در
 ان شیت حقیقت از شیت او بودند و در
 او زیرا که لم یزل و لا یزال طائف حول امران بود
 و انچه او خواسته بود خواستند و همچنین در
 منکره از انی واحد تا امر از هر کس که در
 باین بوده که شیت و شیت محمد بوده و الا
 ذکر شیت چنانچه هر چه در اسلام و اعتقاد
 حبان عالمین بود شیت او کردند و اگر

این نبود حول و قوه نقد در پایه از برای
 ایشان نبود در هم چنین در کرد قبل از محمد صلی
 علیه و آله و اهل بیت و همچنین در فرد ظهور بان
 که شخص حقیقت در اینگونه با اسم بایست مشرق
 الی ظهور منی ظهور گفته که آنچه شود مثبت او
 میکرد در اگر خلاف رضای او کرد و تو غم
 او میشود که اگر این نباشد بقدر شیئی قوه
 از برای شیئی مثبت در آن ظهور اینست منی
 حول و قوه الا با الله العلی العظیم و اگر این
 نبود در فرد هر ظهوری حق مطلق بخود
 زیرا که در آخر هر ظهور خلقی آن بقایست تمام
 در مثبت او هر سائند که خیر آنها خواهند
 خواهند چگونه میشود که نباشند محبوب
 و خیر آنها و ما بجا خواهند و اگر نخواهی که
 این مطلب را باین حقیقت ملاحظه کنی نظر
 کن در حین قطع خست که قاطع منفی از خود
 منقطع میکرد چگونه تواند و خیری حکم کند
 چه در فراقی نظر کنی چه در تکیه مثلاً نفس

نفسی است اگر قطع اسلام از خود کند و نفس خود
 حکم اسلام شوند که چگونه بود یکبار و در
 چنین باید در یک موعظه از دین و اعتقاد که
 منتهی شود بامت ادم که انوف اگر حکمی کند
 میشود بحکم ادم و چون اقوام آن ظهور
 بالله میکرد این قمار را که خداوند میفرماید
 کل حول وقوة را الا بعد این در صورتی که
 فرار از دین می کند و در خیر نخواهد بود
 و در توبه هم مثل این و اگر واقع خواهد بود
 در وقتیکه داخل در میان نباشد حول و قوت
 زیرا که هر کس را که قوه داخل میان آورده
 در خیر حول و قوه نماند که استقامت شود
 که حول و قوه بالله در امت عیسی نماند بقی
 که اگر نماند باید حکم بقی در میان شود
 و حال آنکه میشود و هم چنین در اسلام
 ظهور میان و هم چنین در میان ظهور
 ظهور الله که او در حول و قوه بالله است که از
 آن حقیقت که مظهر شریف است ظاهر میگردد

۱۹۹
اخبار میان عند ظهور او بنیاد حول و قوه
الا انکه در ظاهر او سائی کردند و همچنین له
ما لا نقایه تصور کنی که اگر حول و قوه در
ظاهر مانده بهمان نسبت خفی است که خود
و امر و از انجا بمان همان نسبت میکنند
میکند و الا انکه نسبت حول و قوه الا ان
در ظهور باطنی من قبل الله ظاهر میگردد و انکه
بعین قوا و نظریاتی که کل حول و قوه در قوه
من بظهور کشته است با الله غریب و از
مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امیر
از مدد او این ظهور بوده فطر در او کشته و حق
مکن که نسبت این بوده و لم یزل مدد علی
بوده اگر آدم اول آدم داین بنود امروزه
ظلال ایمان این مؤمن نیست چنانچه هر مؤمنی
نزد هر ظهوری مؤمن است بان و همچنین انکه
مدد او این ظهور از من بظهور کشته بنود در حق
ظهور چگونه جامع با او میشوند و منقطع
بوی او که اگر هزار هزار بود و افصح شود

واقف و بدینا از نهایت الی ما لا نهایت لها
منها فیها الیها که در کل ظهور است از مظهر
ظهور اخراست که بنیه همان دم اول که لا اول
له است در امکان اینست مر حقیقه اگر کسی
در این بحر ببرد لا حول و لا قوة الا بالله
شاهد نماید و جبر و تفویض را هر دو را منقطع
و در صراط اوسع از مابین سوا و ادنی و در
هر زمانی مظهر فاعل مآثرا و محکم مایه و مایه را در
ظهور مینماید و در حقیقت بطون که میکند
یا جرم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میکند
و مظهر لا فاعل مآثر فاعل و کل یا مکرر یا مکرر
در حقیقت ظهور مآثر میکند و از آن محض میکند
و قدر فضل کاف و وفون از آن جدا نمیکند
که کسی بپنداند چه در هر ظهور ظاهر است فاعل
او ظاهر کننده و نظر بر جوهر مینماید نه نشو
منکره در هر ظهور زیرا که در هر ظهور
از برای چنین سیر و حرکت فضل است که در
ان متصور نیست در امکان و ظهورانی که قبل

شد کلاً را بنی مشهور در انظهوری بنده
 اگر کسی ظاهر و سوا که بوده یا بنی نظر که بنی
 در طاعت مشاهده میشود و کار ظهور از بنی
 آنچه در انظهور مکن بود در ظهور او مشاهده
 چنین کسی لایق که بنی ظهور کند داد دل کند
 و بگوید او در صحنی که شوجه است الحام لله اللهم
 الاول ليس قلبك شيء زوا که آنچه ظهور میشود
 مذهبی بیان شد و آنچه در میان خود مذهبی میکرد
 بنی ظهور کند دیگر قبل از کما حق که ذکر شد
 که اگر بود حکم دون ایمان نبند و انت الامر
 و ليس دونك شيء زوا که آنچه ظهور من ظاهر
 میکرد در ظهور او است نه خیر او و انت الظاهر
 و ليس فوقك شيء زوا که هر ظاهری در زمان
 او است ظاهر یا نه در غیر مؤمنین با و که اگر
 ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوق او
 و حال آنکه حکم بر دون ایمان او میکرد چگونه
 و فوق او انت الباطنی و ليس دونك شيء که
 اگر خیر او باطنی بود باید ذاتی باشد و حال آنکه

آنکه هر از شی در نزد هر ظهوری باطل
الا آنکه دامن ظهور کرد که مظهر است
آنکه علی مکتبی قد و زوا که فی الواقع در
که اگر میبود باید علی از صاحب کی باشد و حال
آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بود و دامن
اشی نکرد و لاشی مخفی نبود اینست که غایب
در حقی ظهور نفس حقیقت بمنهای خطر
و در نزد هر در الی طلوع کرمان است از بطون
باشد الم از هر الی زوا که کمال در ظاهر الی الم
ظرفی در فراق طفر از سر چون ملک از غنی
است چه نوع شالم میگرد و خبری که ملک
فراد است اگر بخت از او گردد چه قدر شالم
از او میگردد و صفهای ظاهری که در بعضی
میرسد از بعضی است که در نفس ظاهر شده
چگونه فراق او را موقوف است در مظاهر ملک
وجود و حال آنکه این حب بالنسبه بجز ذکر نشود
و همچنین حب روح بالنسبه بجز فراد ذکر نشود
فهم نداشتن مقدس الی که در عالم لطیف است

که اگر ازان قوی کنند و در عالم جد زای داد
 شوند نمیتوانند بقدر دفع دفع غرض از
 مظاهر نگیرد و دشوند بلکه لم یزل قوت فیض
 در قای خود را باکی کنند و چیزی اگر در عالم
 حقیق وارد شوند قوت مظاهر تملیک معکوف
 و اگر از انجا خروج کنند در قوت مظاهر معکوف
 کردند و اگر از انجا خروج کنند در قوت مظاهر
 معکوف کردند و اگر خروج نموده در ظاهر
 مظاهر نظر کنند بین بدی شد با جد کردند
 زیرا که هر چه اگر بعد از ایمان با و باشد چه
 میگردانند شی در نام بین چه قدر جوهر
 این جوهر چه قدر ما از دست افی سازیم
 قدر کمافور است اینکافور که کلانتر و در نظر
 ملک او خلق میکرد و نسبت و متوجه و اکبر
 کلانتر در رضای او است چنانچه عبد جام
 میشوند در حقیق که میدانند رضای او است مثل
 آنکه جام شراب ظهور را میشوند در حقیق که
 اگر ملک از حقیق او کرد که کلانتر در خود او را

لا شیئی است نیست که میرد در این صفت در حق
 هر ظهوری بحوان لطیف است و در حق غیر
 در محران او منور ان الی الطلوع ان و خزان
 در خرق او الی است از هر لذت متلذذی شود
 و خود او بوالعلم چگونه فلم جادی کرده در افعال
 حال آنکه کل در بحر بی باکند از عالم جدید
 بعد از موفقی صعد و فکر در چگونه مجد ذاتی
 رسد و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقتدر
 فرموده است که متلذذی بلکن من جوهره کثیر
 از کرمات زکریا امر لا اوجده الا متلذذی و فیما
 که لذت آن در عراست آن که مانند از وای در الا
 از وای هم این نوع هم مقتدر شد که هر نفسی
 در ما متلذذ خودی باشد انوار کل بیان اینکه در کتب
 فقط حقیقت را در حقین ظهور که در ظلالی که
 کل خبر را مشاهده خواهید نمود و منجیب کردید که
 از کل خبر منوع خواهید گفت و املا در عالم جدید
 میرنوده که املا یکسایح تواند با او بود بطور
 و الا در جدید هر کل با او شب و روز خورده و

زیرا که جلون او در عرش خود است در این خلق
و همان محبت فردوس علی و محبت رضوان
چنانچه قبل از ظهور بوده بعد از ظهور رحم و بعد از
خواهد بود در عرش که خداوند از برای او
مقرر نموده باشد کلا اهل میان مثلا ماهیانی
هستند که در ماء او امرا و بایان زند و بخوار شوی
ندیده بار هفتی خود را با او دید ولی از او محبت
نزد هر حکم فطر شرع آن نموده تا در هر ظهوری از او
محبت نکند که اینست فرد علم و علم را که محبت نام دارد
ظهوری پس بد که گفته فانه اذا ذکرید که کلیت
و الله غیر الله اگرین و اوست مظهر شیت در آن
نقطه بیان و در خود ظهور من فطره الله او که بینه
هرین فصل است در ظهور ازین که خواننده ظاهر
میکرد و آن بد که احد فذات فانه ذکره الله لا
ذات لا فذلکی فی احوالکم فانکم لا تعبدون من شی
فان امر الله فطر من خزانة و انه فی آخراتی امر
من قبل من بعد الباری الایم و الایم لا یسکون
فی ان البید من الله به و العود به الی الله فطری الایم

آنکه ما دون الله خلق اوست و بد کل شیئی الی الله
 هست با امر او نظری بقوله بعد او امر خدا شد بر
 خدا و خود او جوی خداست با مرقطه و همچنین در
 نقطه که الله کل احکام بیا و جاری نموده که او
 نقطه بیان نیست که خود بر هر کس اطلاع شود یا
 بد و غیر از آنکه در هر جا بدی تصور الی الله و حق
 خودی تصور الی الله ولی ظهورانی بد و خودی
 ظهوران زمانست که کل انچه صلوة در اسلام واقع
 شد کل مائت در حال قبول الصلوة است که از خان
 مشیت ظاهر گشته و همچنین در خود این صفت مؤید الی الله
 تبارخ هندی نیست الی الله اگر چه خود او اول
 بد و نفس خود است و خود نفس بد و ولی مشیت
 که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از آن
 مخفی گردید چنانچه است که در کتب اخروی لا یحیی
 ولی اخذ نموده گشتی نکرده که نموده است که امروز که
 در نقطه بیان و او امر او نظر کند نه بیند الی الله
 بد و را که نقطه عرفان و او امر او باشد و همچنین
 و همچنین در من نقطه که الله نه بیند الی الله

اوقت مره ایلم در او ظاهر شده والاچه مرکه
اللاق جبار نموده و از مره ان محیی مانده
و کافیت فراد و الالباب هین ذکر و بیان که
نظر نمایند در کلام بد، طرطبی ثم تبید و ان
الحق که کل رجوع ایلی امر من ینظره کلامه
طوبی لمن یدر که فانه هو الغیر المحبوب

الباب الثانی من کلام کلام

فی ان بایامه مخلوق کبریه کل شیء و رزق و
و محیی یعنی ایبار که کل شیء راجع میگردد بحکم
نفس انسانی و ان خلق شد از چهار ایه ایه فراد
او باشد ایه رزق که روح او باشد و ایه موت
که نفس او باشد و ایه جبار که جدا او باشد
و کل در فرود نفس او بجنب ذکر شد
ز واک هر خلق در رزق و موت و جبارت که واضح
شود بظهور این ظاهر میگردد و همچنین در مقابل
در فرود بایامه هر چه از ان شئون را
که در بایامه بانها میگردد و ز واک انها در مانده
بوده اند که در قبل خارج شده اند اینست حکم

خلق که

حکم و ثانی میگردد که مقبرین بدن در هر دو سبب
والا اول که مقبرین بدن کرد رسول الله بود اند
مثلا اگر یکی از اهل بیان ورق کلی دهد ^{ببین}
این میت الا ظاهر در واحد زیرا که این ^{میت}
اوست و نگردد امیر الا از جهت اطاعت و در
ضرر دیده میشود الا مگر الله است که اگر در
مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان بدیگری ثانی
از شئون خلق یا از ورق یا موقوف یا حیات و الا
کند خل ظاهر کرده و انوف او منظران فعل
بوده و در او دیده میشود الا از واحد اول که در
دیده میشود الا الله است که غیر الله خالی
نبوده و غیر الله را در شی و غیر الله محیی شی
و غیر الله ممیت شی و همچنین اگر در مشرق یکی از
حز و نار بدیگری این شئون ظاهر گردانند
صدق میگردد ولی الله میگردد و الا الله در
میگردد و منی که الملاق میشود زیرا که در
حیات غیر الله دید و غیر الله دیدن ظاهر ^{میگردد}
الا بدین بدن دون نقطه میان چنانچه لغا

متحقق نمیکرد و الا سبب بران و کلام بعد در بیان
 میکرد و باینستون ادبیه و واسطه آماز و کلام
 که در بیان نازلند فطرتی در قبل آکر این
 نازل شد بود شو و نمیکه منقرب بخلق و در
 و موقت و جاز در سبیل میگرد و چگونه
 میشد همچنین کلام او امر را مشاهده کی و مبین
 که غیر از خالق و رازق و معیت و محیی نبود که در
 و در خود هر ظهوری از نقطه مختصان که اگر
 قدر و لمحۀ محو در بانی در مظهر جلالت من کو
 کردی چنانچه امر و زاکر مظهری در قرآن مظهر
 درق شود اگر چه با الله و از وقت ولی چون
 شاخه است او را و از ظهور آن مختصانند
 راجع الی الله میشود که لایقی کرد و ذکر ظاهر
 در ظاهر مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امر و
 یک قیاس آنکه مومن بیان دهد و ظاهر
 با الله احلی است و آنچه کلام الا و از منی لم
 یومن با کسان حاضر نماید مثنوی ثانی
 زیرا که این کاس ماء در ظاهر مظهر ذکر میکند

میگرد و ولی آن شان اگر چه باشد بوجه ولی الله
 حکم میشود و او داخل دین او را نسبت بمقام
 خود نمیداند زیرا که آن مظاہر را اگر او متفق
 هست در اینکو مریض شده و بمقام خود را
 گشت و هنوز او متنازع حکم بر فعل او
 شود در ظاهر مظاہر غی سبب آن الله غنی
 نسبتا ظاهرا و اگر کسی در یک شان از شو
 من یظهر الله و اکن یعنی است از اینکه در یک
 کند کارشون بیا و بعد از آن نه قبل از او اگر چه
 ظاهر الله است و در قبل اگر چه باشد ولی لا
 نسبت که الی الله نسبت داده شود الا و
 نفسی و ن شافی شود از شون باینکه اگر
 لا نسبت که در منظر فعل او واقع شود زیرا که هر
 حی ظهور بیا باشد که ظاهر شوند و هنوز در
 یا بعد از فرستاد و در مقابل تفاوتها
 ساجد کردند چنانچه امر و مشاهده میشود
 چه آن هانت یعنی ولی حکم بعد از ظهور مریض
 میگردد و در مظاہر ظاهر ظاهر الله متجلی میگردد

اینست که حکم بر او میگردد فلفظ آن ان یا اولی الا
فاناکا **ابار الایع من الواحد** کرایع فلفظی
کل من یخرج من کتبان من ذالمک فلیکن
اسمه و ما قد ذکره له من عنده الی قول
نقطه البیان لیمحی کل نفس بما کتب و انه
سریع الحار و انه لقی متعال لکن اینبار آنکه
از ظهور نقطه بیان الی ظهور من ظهور کشته
هر صاحب یکی که یا خدا بیان مرصع کرد
میل محبت نقطه حقیقت الهی که بر او مقتدر
ظاهر سازد در ارفع کلمه او و امتیاز ذکر
لا یقت بر او که در کتابی ذکر نموده
بیان و مجرد بیان تاووم و جمع نقطه تا آنکه
دهد او را با حق جل که ام جزا از این یا اولی
که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیئی را ذکر
و اظهار رضا از او کند همین فخر او را جویند او تو
هر شیئی که اوست اول مکرر امد اول بر ظهور
چنانچه در زمان رسول الله تا امر ذاکر کسی نیست
بود اوصی نبی که بودی او حقا بجهت

بجز علام کرده باشد شیده شده اگر چه
زمان هر کسی ظاهر کرده و با ظهور قدس ^{الیه}
و همیشه از لیه خواهد بود و از فتح کل بلاد
منتفی خواهد از آنکه قدس خدای از نفس از
نفس مؤمنی بگیرد و کله نفسی من حیاء بقصد
امه فقال **الایمان من کلام الله** که مبر
لا یجوز الذم من فی کتب غیر البیان الا اذا
بناء فيه مما يتعلق بکلام و ان ما اضره من
منطق و الامور و غیرها لم یؤذن لاحد من ^{المؤمنین}
طعن یا ائمه فقه ما تواضعت و قد یظهر ان ما لا
نفایه در ان ظهور ظاهر فرموده از احادیث علو دلالت
بر خداوند که اثنی انا لله لا اله الا انا باشد ما
انفی از زبان او جاوید و در هر شی بطرف
ما لا نفایه بیان از او ظاهر گشته چه منبع ایا ^و
منابع از چه منبع تفاسیر چه منبع علوم یکیده
منبع اجوبه فارسیه که احدی محتاج باشد بپایان
و اذن داده شده فیه فیما تار او و اذن داده شده
که اگر کسی در علم انسانی کند چون اسم شکر بر او

مذکور شد که ایمان با و بایست جا فراست قلم با و
اگر مغفون شود بکلام از نقطه و الا بکونه مل
خواهد بود و تو بنحوی حقیقت و در آن ذکر آمد
ذکر نباشد و نه می باشد از آثار مالا یعنی مثل اصول
و منطق و قواعد فقهیه و حکیه و علم لغات غیر
و ما بینه خدا و ما قد فضل فی الصغر و النجومان
قد ما یکنی لیساً و بین ما میر و الفاعل و المفعول و ما
دو نهادنی شوند و از دون و لکن یعنی بکونه البعد
استغفار به اگر چه در این کور اگر خلق بکلام از فارسیه
هستند و اگر کسی نخواهد فهم بی او ایست مانند بقا
ما نیاز خود اند می کند نه زیاده از تقصیر بیانی
او اینست مراد مستقیم از برای شاد و بین و متعلق
و بیک بنحوی حقیقت ظاهر کرده که از و زکا بر حقیقت
ناحق و رجوع بکتاب ما است از اعتبار از کتابنا و
و ادنی گنایی است که منزه و مقدس بوده از شئ
علیه و علیه انها چنانچه در این ظهور نقطه هر کس را
شد دیده که او نیز بوده از علم صغر و ظهور منطق
و فقه و اصول و انچه ما تفرع بر اینهاست زیرا که

زیرا که اینها از برای فهم مراد الله هت در کلام
 او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است
 چه احتیاجت او را باین شئون و حال آنکه خداوند
 قدس برقی با و عطا فرمود و نظمی که اگر کتاب ^{مستخرج} در ^{مستخرج}
 سرعت بنویسد در دوش و در فصل تفاوت
 یکم آن از او معلوم کلام ظاهر میکند که اگر او
 الا انکار ما علی الارض جمع شوند قدر مراد فهم بلایه
 از ایا توانند و ند چگونگی بر ایشان مایکم و غرضان است
 موصیه الهی در خون بنا، کفیا، یا قیا، یا قیا، یا نه
 هو القادر العلام و باین شرف محبت از مجود خود ^{نمود}
 ظهور و نکته که در قرآن قبل خداوند ظاهر فرموده که کل
 او در این به هت الله الذی خلق سبع سموات و من ^{الارض}
 مثلین فیها السموات السبع لعلهم ان الله علی کل شیء قی
 وان الله قد احاط بکل شیء علما ولی در وصف صومرا
 اظهار از برای مظهر قدرت و در حق علم از برای مظهر
 نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شدند کلام
 درین مظهر الله که مظهر حق و علم است بایا نیکو
 بر او نازل میفرماید کسی موفی کرد و خبره بیان رسید

چه با اشخاصی که قرآن خوانده و از تفسیر اینک آوا
 بقدیر متد و علم است از برای مظهر این آیه که قائم ال
 محمد است بجهت کشته زیرا که مثلا انحصار خدا این
 آیه فرقی کنی چنانچه در این دیده میشود و الا
 قدر متد و علم او در او ن دیده میشود و الا
 قدر متد و علم او کما از برای این خلق شده و
 امروز از او محجوب مانده بآنکه نظر در حد علم و
 قدر متد و علم او نیست الا در نفس و
 نفس خود و خلق خود بخلاق خود و قدر متد و
 در حق خود با الوهیت خود و در خلق خود و در
 خود نیست هر کس هر کس که کما از او محجوب مانده
 علمیه مؤلفه که اگر مقرر بایمان او نکرد و الا
 میکرد و مقتضی بایمان با او که اگر علم نبی نباشد
 کما هر علم در حق مؤمنی ثابت میکرد و محجوب
 که کما گویا اموالند و بجهت علم و حکمت نمیکند و
 اشرار مردم در نزد ظهور من ظهور انسانی خد
 که خود را بعلوم مغرور گرفته اند و حال آنکه انفس
 نقل نمیکند که علم ایشان از برای کلام از او

چو از قبل در چنین ظهور او چه احتیاج تعلم
 این معلوم و حال آنکه کلام او ظاهر مراد او باشد
 چنانچه در این ظهور هر کسی جوده شاهد این
 نموده و الله یحقق الحق و هو خیر لما کیف
الباب الحادی فی فیض الواحد

من بیجا و ز من حد کیان فلا یحکم علیه حکم لیان
 کان عالماً او سلطاناً او مملوکاً او عبداً لخص استعار
 آنکه خداوند در چنین قول بیان نظر بکار خلق
 فرموده و حد و دایره ای خلق خود در هر مقام که
 واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در حق
 بیان قدرت شئی مخزون و مضطر نگردد بلکه از او
 هر شئی حکم فرموده که مقدر رقی و هر شئی شئی
 را مصلو کمال رسانند که از حق خود منوع نگردد
 و چونکه در او این قدرت سطر منکونی خفته شده باشد
 حجت او اینست که با او هیچ ند حجب و طغی و شکی
 که در مقامات منتهی ممکن است که جاری نمود در حق
 او جاری سازند فوق مالک او را با اعلی در حد
 خود رسانند که اگر فرق آن در عالم او باشند و در

آن مرتبه ظاهر فاعل او را از جنس خود منزه دانستند
 و مؤخره از آن نفس خواهد شد که با وجود
 قن در جمیع فیض مودی و هر نفسی که از آن
 بیان تجاوز کند مواءگان اعلی الخلق و ادناه
 محکوم بحکم ایمان نمیکرد و ولی مرافق نفس خود
 که بر حق ظهور کند حکم نکرده که او بی قبل از آنکه
 جنبانند بنفسی نفس خود را که اعلی صفت او است
 بعد و بیان حکم خواهد فرمود ولی نفس ظهور
 کی نیست که لم و هم در حکم او گویند زیرا که حق
 بیان کلام از او است ولی مرافق ظهور کند که
 ظهور شرف ذل بیانت حرفا بجهت و آیه بآیه
 بر سگان صبر و تر خود خواهد فرمود و چنانچه
 حین ظهور نقطه بیان حین تجلی بر در نفس واقع
 شد تا آنکه کم کم بکار رسید مرافق باشد حین
 ظهور را که اگر در نفس واقعه و منقطع نکرده از
 عظمت که می بیند که کل اهل بیان با اسم او قان
 میکنند و یکی صبر بشود که او بوده که شب در
 با او بوده زیرا که مثل حین در نقطه قرآن تصور

کی و قبل از آن الی ادم و همچنین در بعد از مالای
 فهایه و بنایه و بید نمود که اول مظهر در خواب و بید
 ظهور حق نکردید و شرف اول ایما و اوردی کنید
 اگر چه بینید و حد تراوی حجت الله باله است
 در همان حق و حد تراوی که تصور کنید چنانچه امر
 اعظم حجت رسول الله که فراغت می بینید لا الهی
 یا و مؤمن هستند و حجت بیند در صدر اسلام
 بود و تا هفت سال کسی از ارباب و انضام نکرد
 هر حال مراقب نفس خود بوده که از حد و بیان تجاوز
 نکند که این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه
 و من لم یحکم بما انزل الله فاولک هم الخافرون باور
 در دیکر که در دوایم دیکر مطو است تا زنده
 و با وجود این می بیند که چه قدر تنگ کرده اند
 از حد و حد الله و مراقب بوده که ایما و اوردی حکم
 من یظلم الله جریان نداده که ما قول الله اوفوا
 حکم او است چنانچه ما قول الله و رسول خدا قرآن و
 نه ما قول الله فی الا فیل و همچنین ما قول الله فی
 امر ما قول الله فی الیانت نه ما قول الله فی کفران

و از اینست که هر کس خود را می کند و جای
آنکه خود را می کند زیرا که ذات ازل مقدس
که با او یکی با دوز یکی داد شود باین در مظهر
مثبت اولیه است در حقیقت اولیه چنانچه فی
قرآن بوده ان الذی بیا یعونک انما بیا یعونک
و همچنین در کلماتشون این مطلب جارحیت علم در
حکم خود است بلکه این مطلب را اهل بیت از قبل
نقل داده و در حق خود هم جارحیت خود را حقیقت
ناخبر چنانچه زیارت جامع کبریا ملوات از آن
نحو بیان من عرفکم ضد عرفکم و من جهلکم ضد
جهلکم من احبکم ضد احبکم و من ابغضکم ضد
ابغضکم و خدا میداند که امری در فرقه شیعه
حق در این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدینا
کرده و احدی ایضا خوانش ناسد و لا غنی شود
سب و در این زیارت را میخوانند نه اینست که
عجب خدا بالغ نباشد مثلا اینکه در چنین مظهر
رسول الله و عهد عیسی در حق صفای فی ظاهر
که یاقی من بعدی اسم احد ولی نا امر زهن خود

هنوز باقی مانده و بان وعده منظر باشند که
 کرده و بی منی در ملت فرزند دهند و بهیمن اعتقاد
 مانده اند این واسطه انیت که تقار در حجت و
 مکرده که قرآن باشد و الا کل حجت ظهور و حد
 عیسی را مشاهده نمودند که ظاهر شده عیسی
 که محبت مانده در نار غلظت کنه و زخم خود درد
 هنوز منظرین ای اهل ربان رحم بر خود نموده که
 در وقت ظهور منی ظهور کنه این قسم نگه و در مقام
 مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثیه هم در حق شیعا
 خود هم ذکر فرموده زیرا که انبیا و ائمه و اهل بیت
 که می بینی که در دین اسلام میکنند واسطه قول
 امام علیه السلام است که فرموده در حدیث طبر
 که محلثه انیت که الرا د علیه الرا د علینا و الرا د
 علینا الرا حلی رسول الله و الرا د علیه الرا حلی الله
 بلکه از این منزل داده اند مطلب را و در حق موسی
 هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث ثقیفی
 شریقه بقره ذکر شده که جوهر که هر ذکر این
 من سر مؤمنان سرشته و حال به بی که مردم بخار

درجه مثل نموده و در مقام حقیقت که حقیقت
دید می شود که در حق او ایمان لا تقدر مواجین
نازک کنه حکوم فطرت اگر چه در این ایمان
بدی از سواد اگر چه اندکی خلاف مراد
و اگر در نفس این ذکر رسول شده بلکه مراد
شخص حقیقت است که چنانچه اعلای رسول بوده
باشد که در او دیده می شود و الا الله این شئون
منکره در اینجا بر وجهی اخذ نموده است تا کسی
مقصود و بجهت نکرد و الله خیر العالمین

الباب فی الشیء و الشیء و الشیء

فی ارتفاع کل نقاع کانت فوق الارضی طبع
آنکه خورشیدی که من عند کشف ظاهر می کرد
بقا حکم قبل بوده مرتفع می کرد و چنانچه امروز
کمی در دین رسول خورشیدی بیند نقاع از
سوی و بلکه اسامی نهاد و امید اند حکوم و محار
فوق انظار بود و همچنین بعد از ظهور آن کفر بود
و فوق از فی مرتفع است مرتفع می کرد و از انظار
بنور گرفته تا مظهر شریف می کرد و بلکه نور یک

بود که نسبت با بنای قلمند خند در کوه
 یا با او امکه باید شمع شود و همچنین محراب
 می بینی که امت موسی بن المقدس میروند
 امت عیسی مقام که حضرت عیسی و ای اقیان مقدس
 فرموده و امت رسول الله علی علیه و اله
 یکجه در نفس این شرف نیست بلکه جوهر این
 امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد
 امروز بین حتم و مرا که بقدر یک از اولاد
 که بنو بر ما دست بگرفته میروند و از منظر
 آثار بنو زور و لایت و دین کار با باز نازله و
 میگردد و منج شده و الا در جبار ما کوساکی کشید
 اینرا نمیتوان و تصور کن ظهور رسول الله از
 که امت عیسی بگویند با حال دین خود علی میگردد
 و همانها در معبد های خود عبادت میکردند و
 شمس حقیقه تا هفت سال در سیلی از جبال امکه و
 که خود را عیسی نامند و عیسی حال آنکه در جنت
 حضرت عیسی را هر سال عیسی که از امت عیسی و شفیع
 الا امکه در ظاهر او افتاد و در سیلی از ظهور رفته بیان

هر سنی بی بنی چه قدر خلق بیکه بین وند ^ن
میکنند و حال آنکه کسیکه کعبه بقول او کعبه است
در این جلد و مدینه است و او بینه خان ^{سوره}
حت زوا که شد امرش مثل شمس است که ^{چند}
نهایه طالعش و یک شمس زیاده نیست و طالع او قائم
است که در هر ظهور بعدی ظهور کند ^ی
حق مظهر بقای کما هو است که هر ظهور از قبل از او
رسول الله خلق شد و هر ظهورات و انظهور از او
قائم ال محمد خلق شد و هر ظهور از و ظهور قائم ال
محمد علیه السلام از وی من ظهور الله خلق شد
و همچنین ظهورات و انظهور و ظهور من ظهور الله
از وی ظهور بعد من ظهور الله خلق شد و کما ^ی
ظهورات از بعد بعد من ظهور الله خلق شد
و همچنین الی نال و نهایه شمس حقیقه طالع و غایب
میگردد و از برای او بدنی و نهائی نبوده و
نیت طوبی از برای نصی که در هر ظهوری
مرا خدا را در انظهور و فهمد نه آنکه نظر بشود
قبل کرده و از او محجب گردد زوا که امر و از آنچه

در اسلام و باشد بواسطه بیست و سه
 شده و آنچه از دین عیسی مرتفع شده بواسطه
 همین بیست و سه و همچنین اگر در ظهور من ظهور
 نظر کنند می بینند که آنچه در بیان واقعه
 ظهور ذات حروف سبع بوده و او را اگر نظر
 امر نمایند محج از او نمایند ظهور مرتفع
 بیان که در خود هر یکی قصه من مافیا خواهد
 و بیان مفتوح و عالمند چنانچه امر و دید میشود
 که کل این ظهورات باشد و او در نظر ملک
 اوست که فیض باید قدر رضا و دلای آن و این
 تا اعظم از آن نظر باید و همین قسم بین این ظهورات
 تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر فیض باید مراد
 بنیض باید و الله علی کل شیء قدیر

البارکات والغنی الواحد الای

فی ارتفاع قبایح الواحد حکم من ملک شایسته
 فوق الارض بیان لا یورصره الا فی ملک العا
 مخفی نباشد که هیچ نهاد و الی منت مگر آنکه
 حق و دون که در کل عوالم بوده در فوق این

ظاهره باقی و کلا در این اقسامه من لدن این
 ناسره و در هیا کل اقسامه ششم و هین قسم هیا
 دون مؤنه در هیا کل ناسره معنی بر وی در هر
 ظهور حکم خای ظاهر و کلا ما مور با تبایع و بعد
 غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون و در این
 ظهور بیان خداوند دوست ندانسته مقیم
 مرتفعی الا مقاعد عند وال محمد و او را در حد
 که در این ظهور مجرور و واحد تغییر میگرد که در
 میل رد که نبوده مقعد مرتفع نظر فرماید
 مقاعد سائر نبیین و صدیقین و شهدا و
 مؤمنین که افاده ایشان محال است و امثال بوده
 هست در ظاهر این مقادیر مستتر است که در هر
 صعب نکشته که اگر کسی خواهد کلا انصافا
 شوند و کلا در هین واحد اول است که گفته
 آن محور میگرد عند الله و عند اولو العلم
 طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای
 ادفع این مقاعد منته که محال نزول است
 و ادنی و با اینها میگرد و در علم خدا گفته

که مرفوع شود و خواهد شد و حرّی از برای
 شیت کرده و نیت فریاد که او قاهر بوده
 بر کل مکان و ظاهر بوده بر کل موجودات
 از برای نفسی که مجرا از برای شیت او و این
 که اوست بقرین ظاهر حد و خداوند در
 و وعده فرموده خداوند که هر شمال
 را مضاف فرماید و این و خداوند در
 فرماید و با و عطا فرماید آنچه که او را می شود
 علی کلیتی پذیرد آنچه امر و ذبیح است فوق از
 از برای کسی از نیت نصیر کند الا که در
 بقای مرفعه صرف کند زیرا که مال خودانی بقای
 هست مگر ظاهر و شمس حقیقه است نهج دیگر از
 داده شود که اوست امر شده در کلیت و تا امر
 که ظاهر شده غیاب حکم من بیدار خداوند عالم
 بوده و هست که چه شود و مکلف قبل از ظهور
 تکلیفی نبوده و نیت و الله علی کلیتی علم

الباب الرابع والفتی الواحد الرابع
 من یبصر تلك البقاع یا من یفنی من یأمنه

صه لطفی ایست که هر کس بنیاد بر دین باقی دارد
و احد حقست و مردم که او را بنیاد دهند و او
که این اراضی در کل ارضی مظهر بحر و لا یجاریه
لعل در و مظهر من مظهر کشته که قیامت است
است بخود هر فرد احد بنیاد که از حلاوت آن
روز بخارج یابند حلاوت ایاتی نه حلاوت
زیرا که هر کس بکشد از برای قهر میخند او ندان
افروز بنیاد نبرد و وجهه در کشتی حالک می
و اگر بصیری باشد بر روی ارضی کل ماعلی الا
میدهد که در دینی نوزد در استغنی و ایل
شود و بر او اگر این فرع خلق اخلاقی است که
یکی باطل مکر و دهنه است که بنیاد با خیال بود
در متاعد ایان رفتن باشد چنانچه در کور
قرآن کل تصور را نمود و میفرماید و ذکر این
را شب و روز میکردند ولی بعد از آن
که ظاهر شد ندان محبتی که دینا خان بر این
و تبلیغ رسالت قطعه بیان را نموده شنو
دنیوی که کل محبت تا آنکه واقع شد آنچه واقع

واشتاد روز در اسلام کلماتی را قوال قبل از آن
میکند و قوی بر نفس خود ایشان میدهند که
مجنونان هم و دوبار بر نفس ایشان امری و آنچه را
و حال آنکه کرده و در اموال خود و با اسم تعزیه
سید الشهدا خرج میکنند و بر مقدم او کردند
آنچه کردند نیست این خلق آنکه کیف لفظ
که در خیانت کشته شود با اسم اسلام میکنند
میکند و بر منظر اسلام که رسول الله باشد کردند
آنچه کردند طبعی آن یا اولی الا بصا در حق
قبضه و اسم آنچه میکنند الله میکنند اولی و
میکند که حکم و او حکم و خداست و نمیدانند
از دینی میکنند و بکمال خود در اعلی و بجا احوال
و اجزاء و ماکتد که فرادگان او بدای هر سال که
هیچ نفسی وارد نماند آنچه بر خود نمیدانند
بوم ظهور و حروف واحد کردید که از نوای انوار
نمیکردید فکر کنید در کلمات سو و قرآنی که
که از آن خود روایت میکند و قوای و صفاتی که میخوانند
که کلمات میگرد در بوم قیامت که در ظاهر

محمد و محمود کردند این افضل شئی است که هیچ کس
 بر او یاری خود کند داشته که ایشان را باین نوع خوا
 وعده داده و حمد خداوند که قیامت را بیاورد
 و ایشان آمدند و در راه ایشان کلمه قوی داد و در
 آنچه دیدند و هنوز آنها بان خواجها فرزان و عا
 میخوانند و فیه مکن و نظری در امت عیبی که هنوز
 بودند یا قیامت بدی اسم احد مشظرن و از
 برای او شب و روز منصرفند و حال آنکه آمد
 هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او
 برپا شد و هنوز آنها در انتظارند و خود ک
 اعمال خود را هباء و منثور را نکرده و حق خود را
 نفی کنید که اگر از برای غنی نباشید بر حق
 نباشید که نیست طریقی بقیامت در دنیا و آخرت
 اگر حل کنید و هیچ ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه
 مظهر ظهور کمال نفع و ایامت خود میکند لعل
 يوم غمره که ظهور بعد باشد قانی نکردند قانما
 که این شرح از ایشان مترقب شده لعل در کور
 خود را در این ام يوم قیامت مظهر سازند زیرا

که در يوم من فطره الله انچه از يوم ادم تا امر
 خلق بوده هشتاد و دو روزی است بلکه از عوالم
 قبل ادم هم و عوالم بعد هم امکان انها در ان
 هفتاد و دو روز کلام مقتضی شویید بایمان با او که
 یکی از سخاها محبت شویید انکه از کل مملکت
 بود فرزند او را که بر غرض وجود خود ظاهر گردید از
 هر نفسی خواهد بود فرزند او و خود را لی قیامت
 با انچه از فرزند او ظاهر شود مقتضی نموده که انچه
 شنیده اید که در يوم قیامت کلی که میشود کل مطلع
 میشوند است مراد که کل کل جوهر خلق در نور
 مومنین با ظهور رند و لی ظهور دیگر کلی که میشود
 کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً و کربانی
 لب در قرآن از حین قول الله تا امر و هر کس
 خوانده شاهد شده بر خلق او است اقتضای
 کند میتوان احصا نمود که در چند صباح
 از حق محبت و در خود هر نفسی که تلاوت قرآن
 نمود مقتضی گردیدنی در خود خودی که انهم یکی از
 احیاء است در مقربان خود است مراد از انکه

يوم قیامتاً کل شیء یحسب ان یموت فی ان یاموت
منه الاولیاء من الغرض الاولیاء من یقنون
فی ان لا یجوز لاحد ینزع احدی اذا اراد ان ینزع
فبذلك البقاع طعنوا بنیاداً انهم اگر کسی خواست
بود بمقام مرتفعه برکشی جائز نیست که او را
منع کند و از او مرتفعه میکرد و قسماً نفی بر او
و اگر ان نفس مأمور باشد در مقصد خود
اگر بنیاه بود او را بنیاه میدهند مثلاً اگر یکی
مشرق ارضی باشد بد دیگری بنیاه بود بنیاه
بنیاه بانی مظاهر بنیاه داده میشود اجلاً و الله
الغرض قبل ذلك الدین انه جرحه و نقصه
البیادیه من رکنی الاولیاء
قبل کتب المحرم طعنوا بنیاداً که لم یزل الذی یحسب
مکانی بنوده و لا یزال نتواند بود و در هر
مشیقی هر از بنیاد که نیست خود داده او است او
و عمل طواف ملائکه سماء و اهل ارضی کنند بلکه کل
طائف بر حول امرتند هستند که ظاهر در این
طین میکرد و که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لا یزال

ولا يزال متغير فكذا آنچه در اهل افند ظاهر است
که مثل ان طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل
شکل است اگر بنا لا نهایی متقاعد بیت متغیر کرد
یک بیت بوده است که بند بدان مثل ظهور
بالنسبه ظهور بعد والا بعینه همان طینی که در ^{ام} روز
الی الله منور شده همین است که امروز می شود
چنانچه همان امری که در ان بیت بوده امروز
همین امر است که درین بیت هست و انچه ^{بر} او
من ظهور گفته است که بعینه من ظهور است که
همان عمل گفته است و بدان بعد جاسم گفته
در ذریع در عرفی و طول و جز از او محو ^{مکرو}
و اگر قدر در بود مؤمنین الله هر اینه امر است
که از روی ابر قاعد ارتفاع ان بالما س ^{قوا}
ان اگیر کرده و ما و ان طر امر ولی چون ان ^{قد}
مشاهده نمیشود بر هر نوعی که ارتفاع صدق ^{شود}
لاقی ولی ظاهر و باقی اگر امر است که در افر ^{بصفا}
خواهد بود از شنون دیگر که امر در درین ^{دو}
الصناع ظاهر است و در ادنی فاء مسجد هست

که در وسط آن بنای مندرکعبه شده وضع این
 شده الا انکه قبل از ظهور امرش در ارتقا
 نیست در آن ادنی الا انکه این بنا شد از وای
 آن ادنی طویلی نیز گرفته علیه فاما قد ذکر
 علیه این قدر گفته که انک بحرفی کتب الحقیقی و کتب
 من بد کرده و گویند مندرکعبه که هو خیر الذی
 و امر به نیست الا انکه از این است که
 کنند مندرکعبه و نیست تو حید و تبیین و در
 و تبیین و بکیران بنابر امر رفع سازند و در مقام
 آن نظر نموده که در وقت ظهور من ظهور کند از
 محقق نیست محقق نکردند چنانچه همین بنجره بود
 در هزار و دویست و هشتاد سال قبل از امر حج
 فرمود و هیچ حولی نمیکند الا انکه هفتاد هزار
 نفس بر خولان طواف میکنند ولی از ظهور محقق
 نیست باین چه قدر گذر کرده و هنوز یکم
 مقصود او مطلع نگشته و اخذ نموده و حال
 انکه نیست کتب قلوب مؤمنین باوست که او را
 مؤمنین بمن ظهور کند هستند امروز مؤمنین

مؤمنین بیان عالمند با آنچه در قرآن نازل شده
 نه مؤمنین با و اگر مردم فحول است حضرت
 طواف کرده بودند امر به است عین همین که
 نکرده و احسان خلق نابت کردند که فحول این
 منوب یا و کنند تا آنکه حد خود را مشاهده و در خوا
 ظهور او محجب کردند این نمره حج که در سبلا
 او را رفع کردند لعل با این واسطه در بوم ظهور او
 از برای نفس او صادر کردند در کور قرآن که در
 گرفته شد زیرا که هفتاد هزار نفس فحول است
 طواف میکنند حال محض آن است در سبلا با کسبت
 و ضیاء یک نفس در فرد او نیست چگونه غیر کریم
 و حال آنکه لایقی بوده که چنین ظهور کند مؤمنین
 جانی که فحول امر او در این انبساط طواف میکند
 حول مرتضی او در چنین ظهور الی ما لا ینفای طواف
 ولی همان صرف نیستی که پای پاده به است و رفیع
 این نوع حکم منور و تقوی که اموالهای خود را در
 راه بنا کرده اند حال تقدیر یک قطعه ازین
 که در آن ساکن باشد از او منع میکنند اینست

هسته که لا یغیر کرک میکنند و در قوم انبی
منجیه کو یاسیت میکردند و مشهور به ایقان
درو او امر او میشود قدری نمود ابتدای اهل
بیان و مستعد ظهور و تحقق میگردد که او
مباحات میفرماید بطاعتین حول بس خود
ملوک خود وی بنده یا او و مفسر و ایقان
نازل میفرماید اگر در سید حج بعضی با بعضی
سلوک کنند چنانچه خود در سفر که دیدم که بعضی
خرمهای کلیه میشود و از رفیق خود که هم منزل او
بود بقدر یک گفتن آن آب مضاعفه میشود و در
بواسطه آنکه عزیز و چنانچه خود من از بونته
تأمل قط که در داده طول کشید چون میفرست
که آب بردارند بدنی کنایه اندام مراقب خود
باشید که در هیچ حال بوجه نفسی خزن و ادو
بنیاد دید که قلوب مؤمنین اقرب است بخدا
از سبب طین و فقر میجویند جوی خداوند
در سبب او که دعا در انجام میبار میکرد و در هر
قدر غیری در راه خداوند صرف کند یا عرفا

عرفان ربیب الفین باورد دنیا عطا کرده
 و هر کسی که خواند و در دنیا انکه در سبیل خرق
 بیند و فرود بیند موزید نیکی قبی و
 میشود که مومن بکار قرار باشد ولی هیچ شیعی در
 سبیل حج اهم ازان نیست که کتب اخلاق بود که
 اگر باقی باشد نه خود بخون کرد و نه او را
 بخون کند چه در سبیل که امری که آنچه از هیچ
 امری جوده فود حق و ضبط علایان میشود
 حاج خود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بود
 هست و سنت مومنین غیر از هم و صبر و جفا
 و سکون بوده و سنت بلکه بت برادر است از
 میل انبیرم که در حول و طواف کنند مرا فود
 فود که دین الله اوسع از هر شیئی هست که
 که هلا منزل ما این بجز باشد از اذن عفو شده
 و اگر استطاعت هم رساند بقدر آن منفی
 از ذوی القرباه خود عطا کند که مغفور خواهد بود
 و عند الله مقبول میگردد حج او این امر خست
 انکه در سبیل خرق بر واقع علی الله دارد دنیا بد

زیرا که در بحر غیر از خرفی مقصود نمیکرد و اسباب
 مثل بر نمیتوان جمع نمود بلکه اگر قیاس هم منع
 بحر را نمایند در جای که بتوانند اقرب به دانی
 دنیا و دوی مکنون ایشان و الا اگر نباشد نظام
 عالم مخل میگردد و اهل بحر لابد هستند و عالم
 خود متصرف الی الله و خداوند جل میسر
 کار او آنچه در بحر باشند وجه در بر و مقصود
 فرموده خداوند قوا را عباد و یک در بحر حرکت
 کند بواسطه تقابل ایشان اگر در دین خدا با
 و با هم در خط محبت حرکت نمایند و الله میسر
 الحقیقی و لا یفتی و سلطانی که در مطلق
 حرکت است بل هر صاحب ملک لایقی است
 که در جود و دبلا و خود در مطلق از اول تا آخر
 آن حال گذاشته که اخبار و خطوط آن از
 از طریق بطریق رسانیده چنانچه در این
 این نظم با کمال حلا و نظم است و اخبار و
 ما هر بیانی و ایام معدوده مطلع گردیده و
 این امر را عام فرمایند که کلمات و اسناد این

نوع کب خبر کنند که من ظهوره الله لا بد
خواهد شد و اگر دانا از فی اسباب وصول
و رسیدن کب در میان کل صد اول باشد
عباده الله زودتر فرزندایت شرف میگردند
و اگر کسی بقدر رفع تبع غرضانی زودتر
ظهور را بخشد و ایمان آورد بضر است از برای
که کلاما علی الارض مالک شود و در راه خدا
کند از اینجهت است که این امرند لعل در يوم ظهور
ان میراظم اسباب شرف هدایت بندگان او نظم
باشد ولی تا عام نکرده سرایت هدایت ام الله بگاه
نمیکند مگر وقتیکه کل سبیل وصول از برای آن دانا
باشند و الا امر و هم چایا بهت در خود میاندازند
حکم ولی چه غرض متصفین را سبیلی بر او نیست
لا یتب فر هر صاحب مکی که از کل قطع بلا و در
حکم آن ارض مطلع گردد و سبیل از برای کل دانا
که در ادقای راضی یکی از شیعیان که از این براه
اعظم باشد سبیلی بوی شرف هدایت دانا
نیکی که در ملک ظاهر است که تعجب المتقین

الناظر في راحة الواحد لله

حول البيت يجوز فيه ومن اراد ان يوقع عند احد
عليه ان ياخذ ولو لم يوق صاحب لاني لله الحق
ملكه من عبد الذي يملكه فافترسين قلبي انما
انك هر صاحب اقت اوى كره واحد بيت وامر في
ما زيدا مسجد المحرام حول او انما واحد كمي
نيت كذا اطار مالكت غايد زفر اكر مالكت كذا
باستقلال خد او نداء است او مستحق بالرخود
از وراي بيت نفسي خرد انيت امرته اكرهه كره
دارد نفسي كره اطار كره او رضاي خد است زفر
بر او است كره اني كره بر او انما كره خدا وندا و امر
كره او را خلق كره كره اطار مالكت شئ من زفر او فوا
كرويه بحسب الباب الثاني من الفرض في راحة
في ان لا يجوز التعارض الى ذلك البيت الا بالقاء
الذي لا يوق في السبل من خرف و يوقى بعد و هو
او نية شغال من ذهب لمن يقدم ركني الا قول
والثاني والثالث والرابع من البيت ليقين
انهم ولا يعلمهم ان قيلوا في ذلك الا وان

و آن بوی من بیدارم و بوی من الماری و آله
خدم فی الطریقی و من الصناد و من سیرتی
و من لا یقدر علی ایجاب الیک امری فند الیک
مرغبین بوی او در سبیل او مثلند دشوند مر
و تکلیف مر فند از دون مستطیع بقانا الیک
مخزون نکردند در سبیل او و مرغبین دروغ
واجب شده تا الیک مر او صعباید و خود را
و خریدن از برای بیت نهی شده تا الیک کلاد
حین ظهور غوغیه فاکر کردند بحال استقامت
نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همین
که داند نکرد و موثر او را در آن کند اگر در
او بوده و غوغیه مر خداست که خدا دهد او را
یا حق بخرد او را از نظر خفت فرماید با لفظ صلا
از فاکر داشته تا الیک و اها مستقی در سبیل او
نیاید و اذن داده ستانی از غوغیه در او
مقرنین با غوغیه را که در هر حال عجز نموده ز غوغیه
که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کل
نفسی است که در انحراف نه و اشد و طواف

حول بیت کند و اذن فرموده و افندی که
 که جهاد شغال ذهبی بی که فرموده خود
 و فرموده نفسی که در حول بیت و سراف
 ساکنند عطا شود که کل با مقام بودی شیخ
 قائم باشند که بدل و ظهور نقطه بیانی که
 و اینها امر فرموده که و افندی به بیت که
 غرض امری داشته و سنو ال زعطیه مجور
 فرموده تا آنکه خود مکلفین بتکلیف خود
 حاضر بوده که اقرب بغیر و علواست و خود
 نفسی با توبه موهبه خدا میسر در هر سه
 تصرف نموده و بیکر مجبور بر خود شاگرد گشته
 حریزهای معجوره که در نسخه عربی ذکر
 و سراف مرفوعه طوره که در دکان اول سفید
 ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و
 محبوبه مشعر که باون غرض افندی و غرضان
 در اسباب با و احد صرف نموده که در کل و
 غرض متاعیه در قوا احل حقیقت بوده و هست
 که از برای استعدا در بوم ظهور من ظهور

هست که چنین ظهور او و حاجیان ^{بسی} نیت الهی
اون و روحان ^{تعالی} بپس حفظ نیت لای حفظان و
خدمت مقامد و آمدن خدمت نیت الاخذ
و بهیچ شایسته از شئون دین امری نیت الهی
او اینست مراد اگر کسی در دل کند و عضو از
مشقال ذهب شده در استغنا سیکه قدر نیت
بر او و بر عالمات و خدمت و صفات و منی مبتلی
از فضل و رحمت خود تا اینکه سر مشقی باشد از
مکلفین در موافق تکلیف خود که کار این احکام
منزل اون بین انکار و التوسل لافضل اخذ
نمایند در يوم منزل او در هر زمان از برای حفظ
نیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که
در علم بالحق که اون در دکن رایج ظاهر ظاهر است
در دکن اول و از برای اوست وضع نیت و مقام
آنکه او گذشت از لیل و نهار بعد دو آمد او
نیت از برای عزت اوست که بر احسان کار از
بوده و در بعد خواهد بود و بهیچ نیت نه کرد
او امر نه باشد و بهمان خاصیت از برای

اولیه و مظاهری او از قوم آدم گرفته تا امر
 حق آن فصوص که مخفی میباید از طلعت حقیقت
 درو ز با مر اوست که ساجد است و از اول
 عمر تا آخر در در شنه طاعت اوست و خود نمیداند
 از علای خلق گرفته تا ادعای او را مثلاً اگر است
 عیسی سجد نکردند از برای رسول خدا ولی
 او امری که از عیسی و اعیان اعیان بود همان
 ایضاست در برای رسول خدا زیرا که ظهور عیسی
 در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و عیسی
 قبل از آن ظهور پیدا و مشاهده کن کرد
 شانی از برای هیچ شیئی نبوده و نیست الا
 آنکه بهمان شئی از برای نقطه حقیقت مابعد
 و خائض و قائم و ذا که بوده و هست و لم
 خدا را با او عابد است ولی خود ملتفت نمیکند
 که اگر بنمایند او را بکلیه از خود منقطع میکرد
 بسوی او چنانچه انشا میگوید شناختند رسول
 خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشاخص
 چگونه در ناو حجاب مانده و همچنین قبل از آن

کن و بعد بیک و الا نظر کن اینست غرض آنکه که کل
 بسو و بنا از برای او متفردند اگر قبول کند و ما
 آنکه قبول نمیکند الا از غلبه بین هزار و دویست
 و هفتاد سال از پشت گذشت و در هر سنه
 نصابه و حول سب طواف کردند و در سنه آخر
 سب خود بهیج رفته که دیدن ما شاء الله از طرف
 هیچ احدی ولی احدی او را شناخته و او کار داشت
 که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و میکند که
 او را شناخته و با او هیچ کرده همان است که عد
 هشت و احدی را و کن شد و خداوند با و مبارک
 فرمود در ملا اعلی یا سلطان او و اخلا او و در ما
 نه اینست که بر او فضل خاص شود بلکه همان فضل
 در حق کار شده ولی کار خود را محبت داشته از آن
 زیرا که در افسانه ظهور کتاب شرح سوره یوسف
 مکر رسید ولی چون نظر کردند دیدند که
 نداشتند در قصد فی همه واقف شدند و مال
 آنکه تصور نمیکند همین قرانی که حال اینست
 دارد هفت درجه و صحرای بوده و مصدق

خبر امرالمومنین بظاهر بود ولی ان نفسی نظر
بجیت حق نموده موقوف شد و نظر بدگر
نکرده اینست که يوم قیامت خداوند سوا
میفرماید از هر نفسی با آنچه فهم اوست نه با آنچه
او تفیر آنچه با نفسی جیتی استماع ایام و جمیع
و قصد فی میکند و متبع او نمیکند اینست که
بنفسه مکلفند نه بغيره و در خود ظهور و غیبت
اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم چه با آن
ادنی قصد فی میکند و آن اعلم محجیانند اینست که
در هر ظهور بعضی با اتباع بعضی و خلفا و میگردند
و اگر نفسی بقدر فهم خود عمل کند افلا و احرام
متغیر نمیکردند و قطره بقطره میزنند بلکه قطره باقی
به الغر کنند چنانچه ان نفس در جیتی ظهور و غیبت
بجیت کرد اگر چه در قوت داشت ولی غیبت
بود ولی دیگران که موقوف خود کردند محجیانند
و در آنچه که از حق واقعی که عرفان حق و مرتبت
بوده محروم گشته و او که عارف با حق و ایا از او
شد هیچ کرده با اشتها سبکه در افول مومنی

بوده با و بر ملاقی قول بت بید نصی
حق اون حکم فرخی و اخیان شده نه اینست که
نشسته باشند که اگر نشسته بودند مکلف
ولی نشسته و چون اعتنا کرده محبت اند و حق
درضای مدافع کرده ولی عقد شده اذ اخیان محبت
مانده که هیچ شائبه از شئون ایمان اهل طهارت
قوم و خود کرده و یک فیه اعمال خود و ابا طاهر
و در فرقه و کمال فقر کرده سند اخبر
که اگر بدانی شهرهای فقر میکنی ولی فانی ظاهر
که بتوانی بقیع بخت کرد که حق و قود و کمال
باشد و الله **البارئ** **الخالق** **الغنی** **الغنی** **الغنی**
فی ان النساء باللیل مدخلی المسجد یحضرن الصلاة
عند غنیه عشر مره لمن یکون تلبک البلد فانه
لهن ایثار انکه بر خلاء ان ادنی و قریب و اذن
شده که در لیل طواف نموده و در فرقه سرافرازی
نعمه غرضشده و بتسبیح و تقدیس و تهنید و تحسین
و تکبیر خداوند ذکشته و رجوع به منزل خود نمود
و عطای چهار شقال ذهب در خوانان در

اذ برای حرفی نه در حرف که موقی
بود بر بیت و آنچه مایه تقریب ایشان است و
افزای خود و حب ذریا ز ایشان است که اگر کسی
تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار طبع و
نماید اعظم است و برای او از هر طایفه که باو
جوین جوی خد و ند خود و خد و ند امر فرمود
و البقیه که در حق ذریه خود با منهای صبی که در حق
ایشان ظاهر سازند و او فاعب خود خوانده اظهار
من فیکره الله و امر فرموده که ذریا تو که با او بی
اخری و اولو القریبه خود فرستون ادبیه که با
افزایست ملوک نموده که خبری بر قلوب
ایشان نشسته لا جلاجلال و الدین می
و اولو القریبه او که از برای یکفول است که
خلق میشوند و قبی روح میگردند و زند
میشوند و اوست مقصود لم یزل و لا یز
در هر ظهوری با سیم ظاهر و در هر بطون
و اوج غرق محبت که اگر خیر از این باشد که
توان لا اله الا الله گفت زیرا که اینانی است

۲ احتیاج است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانچه
 این کلمه دلالت بر وحدت وند غرض می کند
 ان کیونیت الهیه هم دلالت بر ذات اقدس
 وحدت و احد میکند و اما من الله الاله وانا کلمه
لله الاله الازلی من الواحد القهار ظاهر
 فی بیان التمجید و تعالی نبی است که اول ارفع که محل
 ظهور و احد من ظهور شد در او ظاهر کرد و در محکم
 بوده و هست و همچنین در نقطه بیان سر حقیقه
 من هو و بوده و هست و هر قدر بتوان ارتفاع
 داد امر شد را لایق بوده و هست چنانچه خوا
 رسید بوی که محل طین الله احد در شرف
 شرفان او فاعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلیان
 کرد چنانچه الان در مکه ظاهر است که عدد
 ان امیند نبوده بلکه چهار ضعف زیاده
 کشته و ان و مراد از این امر اینست که اوست که با
 ظهور و احد و این فرع مرتفع کرد که اغل علم
 احرام محرمین کرد و در طواف بیت او یکبار
 بود از آنجا که مدله و تکبیر او و ادائیگی نفوس مل

و توحید او و از انجا در واج مدله و توحید او
 و از انجا فقه مدله و توحید او که در اول تا
 محبت مشرق و در نانی هوای و لایب ^{نفع}
 و در نالت ما و توحید متنج و در راج ^{نفع}
 معالی کرده و گفته شد که شیئی تم تعید ^{نفع}
البارئانی واحد نام

فی ذکر مساجد الفاضیه من قبل العشر طریقی انبار آنکه
 لا یقت و مقتدرین در بیان که محمد محمد
 جلد بد با اسم حروف می من فطره بنا کنند
 که مدل باشد از حروف می اول و در
 فیم و تقدیس و توحید و تعظیم الی و انجا
 و در انجا هر چند که خوانند از شفاع دهند مساجد
 که در آن اصراف بنوده و نیت کویا دید ^{مشو}
 که بعد و اسم مستعار در آن مساجد ^{نفع}
 او بجه که مثل کوب ساء مشرق است و در انجا
 شده مؤنثی نجد و ابیات او و نماز گذارده و ^{نفع}
 از او و زی که همین حرف می کردند جوی می
 دنیا که اطلاق مفاع خود اینها و از اینان ^{نفع}

نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند که باید
احاطیت قبل از بیان امانت در مساجد نمود و در
اینها و اگر با آنها ای که خست با بیان داده از مساجد
که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته باشد
هر کسی در این ظهور روده و قالیع افراشت نموده که
در مساجد عالی که از برای بیان رانی شده بود
هم رانی شد بلکه از اینهم مثل نموده تا آنکه در
انچه واقف نه است که حتی برای آن نباشد آن
بهین جهت این محال بود و بهین جهت از قبل
و باشد که اگر درین مساجد نه نازل شده
چگونه اینهم مساجد و باشند ولی این خلق ظاهر
دلیل نکرده و از این جهت است که نمیگردند در
نظر میکنند می بینند خلق کثیر میروند ولی الله
نمیکنند که اینهم در ظاهر بهین حرکت میکنند
چه حتی رانی با اینهم شقت در سبیل میروند
چون مایه افکار شده و لا ینفع میکنند و حال آنکه
اینهم اعمال آن بواسطه و الله علی الناس حج البیت
و همان کلمه در یوم ظهور من بظهور کلمه هت و امروز

هفت و در حین نزول فرقان فوده ولی چون
 می بینند در آن امر خود قریبی ندانند است
 که تحجب می مانند از مبین و امروز بعد که از خواب
 خود قریبی بهم می رسانند و مایه افتخار میشود
 میکنند و اگر همان فضا که امروز میکند در آن
 روز خود نمیشد امر خدا را چگونه عمل کنند
 امروز می بینی که همان تحت هفت و همین قسم
 محجب اند اند محجوب در نفرهایی که از محجب
 کتاب مشعب شده سیر میکند و از نفس
 بحر محجوب نیست که حکم ملائکه بر خلق میشود و حکم
 خود بر مؤمنین از روی بصیرت و شوق که اله
 حقیقه است متعالی از اقربان مذکورهای اولی
 فيه الا لله **البارئ الخالق الوهاب** **فلا اله الا هو**
 فی بیان عرفان السبب و التهور خلقی ابتداء که
 خداوند عالم خلق فرموده کل سبب را با خود
 و از ظهور بیان قرار داده هر سبب را بعد و خلقی
 و افزوده شهر قرار داده و هر شهر فروده
 روزنا آنکه کل از نقطه تعویلا حمل نامهای الهیه برادر

او که موت غریبی بکشد در فوذه مراتب حقیقه
 واحد سیر نمایند و سهر او را بجا و آخر اعلایا
 و وضع دنیا و آیند دفعه دوه و هر یکی را بجا
 حکمی قرار داده که مثلث زین در این خبت باطنی
 ما یکن در امکان مثلث ذکرند در سه شهر ^{که} ^{میکند}
 که شهر تیسیم است خلق نارا افتد موجودات
 و در چهار بعد که شهر تجمید است خلق ارواح
 ممتاز میگردد که در آن رزق داده میشوند و در
 ششام بعد که شهر توحید است حی میراندند ^و
 موجودات و آنه موت حسی بلکه موت از تقی ^{بها}
 در اثبات و در ششام بعد که شهر تکبر است ^{چهار}
 میدهند خداوند عالم عز و جل استخامیر ^{که} ^{از}
 دون آن مرجه و در مقام نابت مانده و شهر
 اول نارا الله هست و چهار شهر بعد هوا اول
 و در شش شهر بعد که در نفوس کل شقی جاری ^{میشود}
 از هوا اول که او ممتد است از نارا الله و در ششام
 بعد که متعلق بر آب است که انچه ظاهر شد از غایب
 فلا نه در آن هنر مستقر گردد و مراخذ شود ^{که}

خلق هم منکر از این واحد در واحدند و شهر
اول شهر شهر فقه است و شهر مخی در محل
طائفند و مثلا او در این شهر مثل شمس و
ساق شهر مثل مرآت فی هفتد که ضیاء او
شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده بنور
الافشهر و انوار خدوند شهر بها ناسیه بمعنی
انکه بها کل شهر در افشهر است و او فواحه
که دانید بمنظیره و هر روی از او اسکی از
حروف واحد ثبت داده و یوم اول که درین
یوم لا اله الا الله است مثلا ان یوم شرافه
در میان که کل از او خلق میشوند و بسوی او
نیامند و مظهر او در میان ذات حروف
قرار داده و او را در این ظهور عرش منظره
قرار داده زیرا که اوست شرق در این عرش
و اوست منزل ایات ربانین خود اوست که در
نیتود در او الا الله غر و جل و اوست و که با
شاخه میشود و اوست اخر که باخشاخه بنور
و اوست ظاهر که بظاهر شاخه میشود و او

و دوستی که با حق شناخته میشود و او
حکمران است و شفیق و با الله هست شفیق
و هر نفسی که موفقی شود در روز او رسید
و یک مرتبه توبه کند خدا را در آن سال عفو
از آنچه از سوء تقدیر یا زل میگرد و الله علی کل
شیء حفیظ ثمرة این حرفان آنکه در این شهر
از شیون خلق است که حکم را بشنود و در
چگونه است دون آن از خلق حق که شیء در خود
نبیند الا مظاهر امری نه اینست که محض علم باشد
این بلکه اندیشه کند در عوم ظهور همین مظاهر که
اکبر مالک حکم را حق باشد نیند در خود از همین
مظاهر او در خود آنها خاضع گرد آید که شد
ظاهر شوند بقیض قطنی خدا ما یفیع المنقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسم الله او باسم محمد و علی
و فاطمة او هما جمعا و الحق و الحیین علیهم السلام لخص
اینست که خداوند از آن فرموده عباد خود را
که تسمیه کنند نفوس خود را با اسمائی که مایل تواند

شماره بیست و چهار و امثالها و بعضی از اسماء است
که مشهور است که شود مثلاً یا الله یا جل
یا جل یا جل یا جل یا جل یا جل یا جل
امثال این نوع اسماء متغیر و متغیر است و در
این نوع هم بایستی که با مالانفایه متغیران در
مربوع نمود و اگر در مجهول و ولایت و
نحو احد اسم گذارد از اسماء خاصه تجاوز نکند
جمع این اسم محمد و علی اعظم کل اسماء است و اگر
کل امثال و کور قوی نموده شبیهاتاً ظاهر
کل شیء با اسماء الهی خوانده میشود که هیچ شیء
اطلاقی نیست و او اسمی الا آنکه مشابه است
از اسماء الله جل و عز مثلاً جلیم که یکی از مطهرات
ولی مشابه است اسم الله جل و عز در این
میان از این نوع تصنع بسیار خواهد شد
آنکه اذن داده شده بکل که در یوم ظهور
حقیقت اگر مردم رسیده باشند بوجد کمال
الطالقی شیء نمیکند الا آنکه مشابه یکی از اسماء
حقت جل و عز و اگر نرسد در ان ظهور در

ظهور بدو خواهد شد کم خواهد شد تا آنکه ملو
 کردد سماء و ارض و ما بینها از اسم خود چه فرق
 میکند که طین مذک علی شیه باشد یا غان هه
 خلقت الا آنکه آن از برای خلقتی است که در او
 روح قویست که شئی را خداوند در روح
 قرار داده مثلاً اگر برای مؤمنی خشنود روح
 ارض ساکن میگردد نباتی که غیر از خدا شوان
 احصای آن نمود و لا یزال از خدا طلب میکند
 قیام او را از روی خود و همچنین فلک و طین زده
 که کلاً ایشان را توانی تغافل نمود طوبی از برای احراز
 که در هیچ شئی اسمی اطلاق نمیکند الا باسم حق لا یفت
 کرد و عوالم حسیست گفت از ما تو از هیچ شئی نیست
 خود نمیرسد الا آنکه منهای کمال در خدا خود را
 شود مثلاً این بلور حسیست چه حسیست که ماده این
 و همچنین از برای این بلور بنفیه درجات است
 حسیست تا وقتی که میرود به مانند است و امر در کیفیت
 اگر کمال یا فو قیت رسد که در امکان او هست
 چه قدر بهاء دارد و همچنین کثیر انصوری و کمال

عقوباتان در ایمان نخل است در هر ظهوری
از قبل آن نازل میگردد نه بعلم زوادی و هر ملت
علائق زهرین دارند و نه فیض از او اگر چه
و در هر ملت خلعتی در رتبه خود دارند و
چنین نشون دیگر بلکه علم نخل است و آن
نیت مکره ظهور او در هر ظهوری غنا
نیت الا بقریبی او استغنائی از او
او و آن ظاهر نمیکرد الا آنکه با نیت عظم
ظهور ظاهر کرده است که شکر ظهور از
قبل از خود که این مشع است زیرا که آنرا
در جانی خود که سالکی شکر فطره را باید کرد که
سود آن فطره امروز او بانی مقام و سید
و همچنین اگر چه نام نمود از این دینی بانی
فوسیده بود و همچنین ای مایه فهمیه تصور کی
خدا را و شکر کی او را بهر حال که فرموده در هر
ظهوری که او است از شکر او که محبوب خود را
و کفر بیهوشی منی جاء الی صراطی و یقین و غیره
امرافیت که بتی کار این اسماء از سیمای این اسماء

اسماء خارج مکتبه لعل فقی باغبان متاعی است
در این ظهور را بنویسند کرد که مذکور است
باشد نه بر حیران نه انیت که غنی اسم مخفی که در
در اینکو و قائل است انهد علیه السلام بنیده با اسم
انصر تا امید شد و در ظهور من ظهور که
نیت که با اسم اسماء نامیده شد و ولی اگر فقی در
بر آن ثابت ماند اوقات اسم او است که کیو نیت او
از هر چه در او خلق شد و لا نیت که اسم خود را
شود و الا ظلالی است در وقت اثری که در
مانی میکرد چنانچه دیدی در دم قیامت چند مرتبه
با اسم رسول الله که اسمی در امکان از او بالا
نامیده شد و مخفی ماندند از محبوب و خود و الله
کلمه شنی نهید و بد آنکه در من ظهور شد مثل
حکمت که ضل میکند مابین ملائحه العالیین
مثلاً اگر کسی بجا الله نامیده شد و باشد اگر بیجا
او است که اول من من باوست ایمان آورد و اوست
این اسم در خوا و در اسماء ثبت میکرد و الا در غی
مانی میکرد و گاه لم یکنی مشیاً مذکور است

باب خامس من الوصايا

فی بیان حکم احد اموال الدین لا یتدویون بالبلایه
وحکم رده آن احوط فی الدین الا فی البلایه و الذی
یکون الاخذ علی یار الله و در ظهوری انچه را علی
الادنی است و در ظاهر و بعد بایند و اعتقاد مثلا
در ظهور رسول خدا لایق بود که هر کس را علی الادنی
در ظاهر او متوجه شوند انچه که خدای عز و جل
بوده و الا لایق از و ای آن دینی بوده و ظهور
رسول الله و هر صاحب نفسی او را و احلا
منوره چگونه ما تفرغ علی الحیوة مگر آنکه دامن
ایمان با و شود که اوقت او را و احلا و بندان
و آنکه خداوند با و عطا فرموده بود از خود خود
و همچنین در ظهور من بظهور الله هر نفسی بوضوح
حلا و نیت او با ایمان با و و کما از کما کفره خود
او آنکه داخل شوند در ظاهر دنیا و انیت خدا
در حق خلق مثلا اگر فتح بلدی در صد سال
بیمه و فقر داخل اسلام شده و فائز شده ایمان
کنند و انچه که خدای عز و جل در حق یاق نبوده

شود چه به الی الا فی دنیا ماند و هم چنین در ظاهر
حلال نیست و غیر مؤمنان نمی آید باین آقا
الا انکه داخل در ایان کردند که اوقات حلال میگردد
و اینان آنچه خداوند بایان عطا فرموده از خود
و اینک در سلاطین صاحب اقتدار و در نیست و هر
دو بلاوی که باعث خرف نفسی یا شر و نفسی شود آنها
اگرچه خداوند از آن فرموده مثل تجارتیکه در بلا
خربک تجارت میکنند که می دانست که بتهای قضا
خود را داشته باشند که فلی از برای ایان واقع نگردد
الا انکه خداوند نفرز فرماید قدری که مقتدر
بر ما علی الا فی ضایعه و عده فرموده که اوقات کل در
دست الهی ساقی خواهند بود اگر چه نفع نخواهند
ولی قدر از الهی بخواه داخل میگردانید و ایضا و از آن
مجاز داده مثل نبود میگردانید و نه علی کل شیء
نه اینست که صاحبان قدر بر صبر نموده که امر را را
ناز نشود که ما علی الامر داخل در دین کند بلکه خدا
در دین اسلام کل داخل شد از آنچه ظاهر شده با
رسول صلی الله علیه و آله در هر ظهوری همان قم باین ظاهر کرد

آنچه من الله هست اذنت و آنچه خلق است
 او که او صاحبان اختیار که در دین رسول الله
 رسید با و امر قرآنی عمل کرده بودند امر و زماهی
 الا در کل مؤمنین قرآن بودند حال که خدا صو
 از عباد بوده ولی از بعد از آنچه باید ظاهر شود در
 قرآن شده و الله میفرماید یا ابراهیم و کعبه قوی
 عزیزتر از اینکم است که در تو ظهور من ظهور کند
 کلامی است بی بیان شده یا نشده تا آمدی از من
 بیان از ایمان با و خارج نگردد و اگر کرده حکم او
 من برون با الله میکرد و قسم بدان مقدس الهی که
 او که در ظهور من ظهور کند و ضرر اجمع شوند
 نفسی بر روی رقی نیاند مگر آنکه دالالت میکند
 بل هیچ شئی مراقب شوم خود بوده که کلامی
 اوست نه اعمالی که در بیان نماند در جانی ظهور
 ولی قبل از ظهور هر کسی قدر جوی مخلف جوید از آن
 او مخلف جسته بنیامند بوده از آنچه سزاوار از بعد از
 دور کند و اعتصام جنبه مجید او که هر کسی اعتصام
 و در بطاعت او در مکر هوای بنیامند یافته و خواهد

یاثر ذلك من فضل الله بوجه من جوار ^{الفضل} والله ذو

الابواب من كتاب واحد الخامس

في حكم اموال التي تؤخذ في ذلك الدين ان يكون ^{سما} من

لم يكن له عدل في ملكه الا فطره الباق وان غزيت

انفس لم يفتن اطعمها عند من يجزى دونه وان ^{مدين} كان

ذلك يؤخذ اولاً صدقاتها من جوار كلها ثم ^{قيل} ليا

منه الذين قد شربوا بادن والهم كل على قدر ما يتكفي

وان ما زاد ليسكن الى الفقراء ويصرف في البقاء وان

توفي كل فصره لو كان الفطر في بيت امه خير من ان ^{انما} ياتي

في البقاء موهبة من كثر امره كان دهاً ميسراً ^{فهي} في

ايقار امه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت ^{مستاجر} بجز

بشيء بل وري که ايقار اسلام نکرده انچه عالم بکبار

عدل است حق فطره جوده وحت ما را بیکه ^{مستحقه} فطره

مشرق باور ايج ميکند ورا کفر و در فرموده ^{تدين} فرموده

از مؤمنين بيان سپرده يا اوم حق که در غايل ^{مستحقه} جري

من يظهره الله انچه در نزد خود ايتان است ورا ^{مستحقه} جري

حلال نيست فخر و در او مثلاً ان که مال خجسته خدا را

علا بغير اذن او کفره و فخر و در او نموده و حال آنکه

اگر قدر قیامی تصرف نموده اند خدای او ناز
 از برای ایشان کثرت دهد و اگر بیخدا
 نقطه مثبت کسیت و آنچه قبل از حق عجز خداوند
 بر ذمه کسی نقل کرده خلل نیست بر او قدر
 قیامی و اگر داده بکسی بخیر نیست اگر چه عالم
 اهل اوقافان بوده و تصرف نموده در حق
 خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و
 واخذ هر دو در زمانند چه آنکه صاحب حق
 واقعی و آنچه می که خداوند در قرآن موعبه
 با و عطا فرموده از دیگری و اوست غنی از
 نفس و آنچه بگوید بقا مستغنی کرده و بی هر کس
 از نافرمانی دهد خود داده و الا عجز خداوند
 غنی بوده و هست و کلاً از همه جدا هستند که
 خلق شده اند چگونه و ما متصرف بر وجود خداوند
 که بوم قیامت سؤال کرده میشود از برای
 مسجد الف الف مال جهت بنا کردی یا ذی که
 همین سؤال از برای او باشد از هر قدر از او
 اکامیان در او باشد و الا هزاران کرانه که

مکنی هالک الا وجهه بشوند که با تشبه
 کلمه و بی فواید یا الله اکبر ماعلی الارض
 دهنده او بهتر است تا اینکه روز قیامت سزا
 کرده شود از امریکه دون رضای مجبور او
 و ده و غیره عالم مکنی که مثل بقدر بجاها از کلمه
 گرفته میشود و از قبل هر روز واحد نوح اهل بیان
 میکرد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی خود و بعد از
 فتح و نص خود و اولیای نص و مصلحتها و بعد از
 انچه شان و لاف و است از موهبه مجبور او
 اگر زیاد آمد مفرق قباچ ما مورد بها میکردند
 بکل اهل بیان سر می خطا میشود اگر چه طفل شاه
 در بعضی آن می باشد در مشرق ارضی یا مغرب آن
 که انی اقرب است از مغرب در قباچ اگر مرفوع شده
 باشد و الا ارتفاع آن مقدس است انیت ^{اورد} امر
 در اینجا و شمع آن اسب که در روز ظهور من ظهور
 انچه ماعلی الارض شیت دارند از او است که
 در جای خود خطا اهل بیان حق الله داشته
 که انچه از اول ظهور بیان دارند از موهبه

چه دنیا چه دنیاچه نیاید و میماند که او را در
 دارد نیاید از عبد خود و حقوقی که ^{حقش} نصیب
 از برای او مقدر فرموده از او منوع ^{نشد}
 از عالم یکی که عدل که مالک نمیکرد و حق
 الا او زیرا که ایمان نیستی خداوند است
 و هر شیئی که بای و صف در صف خود ^{چون} دست
 اوست نه دیگر از ذروه عفو گرفته باشد
 و تو ختم کردی کار در وقت ظهور و خواطر مبارک
 خرفی و ادنیاید از خلقی که بعد اوند که هر
 او معادل میشود با خرفی که او را که هر شیئی
 باو شیئی شده و همچنین رضای او معادل بود
 با رضای کسی زیرا که هر شیئی باو خلق شده
 قم باو که از او در علم خداوند اعظمی شود
 و نیست که یک اشاره طرف او اعظم است نزد
 خداوند از هر کس اگر باطنی ملو امکان هر
 رسید با شد زیرا که وجود کل باوست
 چگونه و هر کل و همچنین الاقریب الاقربین
 هر ذی الحی ثم الاسماء والاشمال ثم البین و

و الصديقين والتهاد والمقربين كل على قدر
ما قد نصرت له بكل درجاة خد و منهم و كل له ^{مردود} قدر
و اكرامه ليس كمثل شئ من مؤمنين ببيان شوا
حفظ نمود و متغير كرد و فرغ است و ايان كه
مها و اذ حفظ ما يند و نهار و نموده از قبل ما
او و حقوق خود را از هر انقضائه برداشته ^{نشد} ما
تا انكه سفت كرد و در ما بين كل كه كل از كل
باني ضريح مستفع كردند و كان مير و دكر ما
كه تحت خد و ند و جلا فرمايد و دكره و نهار و نا
و و انكه در او امر او كل ضرر و ده و هت ^{مردود} و
و لا قوة الا بالله **الانذار** ^{المعالم} الى العظيم
في ان الله اذن لي بان بالبيان قياستين
من كل شئ من لم يدرك بذلك الذي لا ان اذا
خرج من ملك هذا و دخل في ملك هذا فكل
لنبيه ذلك الذي طغى اينبار انكه موهبة خد
باهل بيان عطا فرموده كه اكر كل ما على الاذن
ميدادند سبلي جوي و ند شده و ان في ا
كه قطع نيت از دون مؤمنين ببيان و و

نسبت به مومنین ظاهر میکرد و تا بدیع و تیزی
 و دون ذلك من افواج الهدى امثلا اگر کسی بر
 یکی از نصاری باشد هفتصد که مومنی دهد
 فی الفور ظاهر میکرد و اگر رد کند تا دایمیکه در
 بد اوست حکم اول جاری میکرد و در تخریب
 ظاهر میکرد و اگر چه ضلح هم رسد که یک
 دون مومنی دهد یا از برای مومنی فرستد
 از جنی که ذکر کند که از برای فلان مومنی
 ظاهر میکند و اگر چه مومنی بعد دهه بگذرد
 تا آنکه بان مومنی و خداوند او داده
 که در هر دوی هر شیئی نیکویی هست مومنین پیدا
 مختصیل نموده اند و مظهر حق یک شیئی مختصیل اند
 و خود خلق رسد که محراب او افتد زیرا که هر
 لطافت در ملک ظاهر شود در سطح است از بحر
 خود او دان الله جل و جلاله و وصف باللفظ و انه هو
 اجل و اعظم من ان یذکر یا یقرن به و نه از لفظ
 لا یقرن بلطف خلقه کن ان الله فیکمل الاسماء
 نیت

فی ان کلمه نفسان بقدر ایاثار البیان و عدم مواء
 نفسها عن دال الواحد و منی لم یفید بقول الله انه
 و بی و لا اشرک بالله و بی حد فقه غریبه و نفس
 انبیا و انکه خلق بیاثر انصور کن مثل نفوس مؤمنه
 بان حکومه هر نفسی در حدی واقع و باقی مانده
 و همین قسم ایاثار بیاثر اشیاء کن و در این بحر
 میخوامی غوص نموده و لای که خداوند در او خلق
 فرموده بیرون آورده و لکن فرشت او را در وی
 روح در بجان نموده هر قدر که فواید مستند و
 تلاوت نموده و کسرازه در واحد اذن داده نشد
 سزان است که از مظاهر واحد تجاوز نموده
 علم برکت هدایت فلا و زانی ایاثر بوم قیامت بهی
 ایشان مقتدی کردند و کلاما و امثال مایه فری
 که کسی بکسی میدهد تجارت کند و بدان من نفع
 هست که نفوس مؤمنه بقطره بیان سیرده که
 با و تجارت نمایند از برای بوم ظهور خود که اگر بخوا
 مایه را بی یکره کسی لم دم نکوید بصر خفی حکمی نفوس
 در آن میفرستند چنانچه امر و زعی بی که کسی مشاء

فرا فرادرس دهد چگونه بان نهاد زنی و در
میکند و لکن در یوم ظهور صاحبی که میخواهد
از مردم پی ببرد همه خود را عیال میکنند و در یوم
من ظهور گفته تصور کنی که این جنت را و ما نموده
که او روز اخذ حادی کند یک حد بقیه و اسلطان
فرخی کنی و یک عالم و یکی را قاهر و حین هم در
مردم جاری کنی و در یوم ظهور خواهی بود و صد
وجود خود را و ما مفرج و او را از مال خود منور
کنی چنانچه او روز هم مثل امر روزی پی در پی
یکی میگوید قاضی بیان حتم یکی میگوید شیخ
الاسلام یکی جنبد یکی امام جمعه و همه بانی
اسماء و مفقر هستند ولی از صاحب خود که آن
اسماء از او شرمند که مخفی چه یوم ظهور من
الحی ما لا نقایه تلافی زمان میشود ولی از منزل آن
مخفی کنی تصور میکنی که در حین نزول بیان
مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن
شنید که ولی اخذ نمیکنی چون امر روزی شد
که با اسم غرق او مفقرند ولی حین قرآن بود که در

در دینت و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن
 نسخه لا ینقی تمام شد و الا امر المؤمنین در و جا
 مایل خود بمحمدیان شو که من کو راست فهمید
 اند من الهی چار و غز که در جویم ظهور من ظهور کند اگر
 یک آیه از او شود و تلاوت نماید بفرست از آنکه هزار
 مرتبه یا فاعلا و ترناید قدری بفعل نموده به بنید
 امر و در کل آنجه در اسلام است درجه بدرجه میرسد
 تا بمید و که کتاب الله هست هم میشود و همین هم جویم
 من ظهور کند و انصوری که میدد دلیل بر میاوست
 و محجب نشون مؤمنکه شو که او اجل از اوست و او که
 کل نشون شریع میگردد بکنایه و او بنف عقیقت و او
 کل از اقیان مثل او عاجز هستند و لی خداوان عالم
 و خود صرف و فقه و اصول و اشغالان هستند که اگر
 مؤمن بکنایه الله میباشند حکم خود یان و انفا هم
 پس شری در نصیحه است نه در نشون مانتفق و او
 در بیان هیچ حرفی نازل شد مگر آنکه فصد شد که اما
 کند من ظهور کند و اگر او بوده مثل بیان قبل از
 خود اگر شوا شد تلاوت نماید نماید فوزه شری

از طلوع تا طلوع گفته الله الله رقی و لا اله الا الله
یا الله رقی احد که اگر از روی بصیرت کوفی بلا و پ
دوم قیامت مهتاب بهای تو خواهی شد
و خواب کل بیان خطا کرده خواهد و گفته رقی
من فناء من عباده الله کان ذا فضل عظیم
الذی یجوز الی الله الخامس

منتهی الیه رقیه جاد سنگ است در سینه او
 بنهند الا ستوج و در خون او الا فور و در کتف
 او الا کیم راجه ذکر کند بقول یا ظهور کن
 او یا انکه القادر کن و او بفرانکه ملان گویند
 یا قلب ظهور دهد و اگر شواند بذر کیم شه
 الا شیخ الا قدس ذکر کند که خداوند جل و علا
 او قبول میفرماید انچه اراده فرموده در این است
 که هیچ شیخ را او دیده میشود الا من ظهور ^{می}دهد
 که بشود را سماء و صفات الهی است بلکه در ^{ظهور} وجود
 ان شخص حقیقت همه صامتیها را انست خود
 نکند و در خود بنهند الا او را که او قائم با وجود
 هسته است که خوانند او در خود بنند بلکه
 مثل او مثل مرا بیت که در مقابل شمس ^{است}
 شمس در خودی بنند و حال آنکه شمس او است کلما
 یقع علیه اسم شمس را در خود من ظهور ^{می}دهد
 تصویر کنی از عالم غیر ذکر کن تا منتهی الیه بنند که
 در او است از شیخ شمس ظهور راوست خیر از ظهور
 او زیرا که لم یزل خیر از ظاهر بوده و نخواهد بود

و دوست میدارد و میگوید ظاهر کرد و نپسند
 در خود از آنکه هر شبهه ای که کمال خود در پناه
 عریض نموده و نیست ذره لطیف در قعر صحرای
 الا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنان از
 خلق محمود او و کار مرا باقی گشته اند از برای
 ظهور نفس ضعیفند که بجزد اشراق ضیاء او که
 ۲ یا از او بخل دلالت کنند و او انیت خود این
 اگر نفسی بخل نماید و گفته شود قلوبها در المیة

الاشرف الراشد الخامس

آنکه قدس الهی کمال للرجال و اولئنا
 یکبوت و یکتب فیها ما یشاء و ان فی لیسان طبع
 انبیا بر آنکه خداوند زبوانی را هر زبان در
 عظیم مقدس فرموده و بر ایشان انفا را ^{کنار} راس
 هیکل است زبوانی رجال که ظاهر اوها و با
 او و او است و اذن داده که در او نوشته
 از آنچه از نفس نقطه مشرق گشته هر کسی هر
 خواند از شمس و او اخذ کند که آنچه در آن
 نوشته شود اثر آن در نفسی از نفس ظاهر

میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة وادوات
 مظاهر با دایره قطع می حقیقت اذن فرمود
 و از اینج واحد قرار داده و هر واحد بر او اوست
 که ممکن باشد بوحروف و الله بان الله مافی السموات
 و الارض و ما بینهما و الله بکل شیء محیطا الله عز
 و جود و افاده ایان قطع می حقیقت متجلی
 کرد دلیل در جوم ظهور ان فی اعظم دلائل الله
 الا بر او و اذن فرموده اثباتا که انچه خواهد
 در او از کلمات مشرق از شمس وجود ذکر کند
 هر چه در آن ذکر کنند قرآن در آن قطع نماید
 میشود الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة اگر چه بدین
 دایره بر آن تعجیب که امیر المومنین علیه السلام
 در آن ذکر اسما، ظاهر از کلمات فرموده و در
 بخون می و در الفیوم و در با سلطان و در
 قد و می ذکر فرموده و از این جهت است که قطع
 الا منع الا قد می در این دور ظهور کرده که
 از تبه نقطه تا بهم مرآت اربعه خلق و در
 و موت و حیات جامع باشند و اکبر انچه از

بجهت وجود مشترکته کی هر نماید مقاصد خود
 ملاحظه میکند اگر مشیت کند و جریا آنها جاری
 شده باشد مگر اینست که کلامیان
 خلق عالم اگر است و همین که هیچکدام از
 ظاهر شد و از حد ها تجاوز نمودند و در
 خصوص ظهور و من ظهور که خبر از ایمان آن
 حقیقت فائز کرد که آنچه در هیال و در
 نوشته شده فهمید اوست و مشیه او آنچه
 غیر در میان او میگویند و اگر کسی غرض او را
 از طبیعه خود او و قرار ظاهر نکرد اند در خط
 حس است یا پیر و واحد چگونه در خواست
 و حال آنکه مشیه وجود خود را باطل کرده و این ذکر از
 بای نیست که کلامیان او صد و حسین پیر و مشیه
 زیرا که در هیچکس محبط و او است و در دال
 و او حافظ ها است این اینست مراد از قول اولی الامر
 از طبیعه عظمی و موهبه کبری در حسین ظهور آن مشیه
 و طلب قدم اولو الهیال در دعا و اولو الدعا و اولو
 و او بکلمه منقطع کردند اگر چه کور اگر ترقی نمایند

خس مبین نجس شود و خواهد رسید بل نجس
بل نجس دوم بل نجس باعث بل نجس قیقه بل نجس
از تاسعه و هر قیقه که توان ذکر نمود در قرآن
ذیوا که بنوده بین مثبت و مایشتی بنویشت قرآن
بل لم قول قد خلق الله بینها بنو نیه الصفه مثل النار و
میود که نار متحقق کرد و احراق ظاهر نکرد و مصله
منفی کرد و ذیوا و نور نکند مکنه که در آن تنفی
و هم چنین تصور کن امثال جموده را از جوهر وجود
ناشی الیه حد حد و در نظر کن در هم شان در
کل این دو از و هیا کل الیه یک واحد مثل آنکه
الآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده میشود الا
هیکل رسول الله که اگر بود کیو شب آن شد
نیکت در ایان با و مظاهر او آنچه از قبله
با و نازل شد و هم چنین خود هر ظهور ملاحظه کن
یعنی یقین این جوهر واحد را که ماریت در کل
که اگر در دوم ظهور من ظهور الله در هیکل غیر
او دیده شود آن بنفه از او محجب شد و کن
او الله است نزد او از خود او با و آنچه او میکند

قصه ميکنند او را اگر چه در عين اخبار روا
اينست معي الى الله يجمع الامم عليه ان الله يعلمون

باب الحادي والعشرون في الصلاة

في صلاة المودد واليتيم تكبيرات في صلاة الله
وهي بعد الاول تسعة عشر مرة انا كل ما لله من
وفي الثاني انا كل ما لله موقوف وبعد تكبير الثاني
انا كل ما لله محبوس وبعد الرابع انا كل ما لله ميسر
ميسون وبعد الحادي انا كل ما لله راجعون وبعد
سنة تكبيرات في صلاة الميت تسعة عشر مرة
الاول انا كل ما لله عابدون وفي الثاني انا كل
ما لله ساجدون وفي الثالث انا كل ما لله قاصرون
وفي الرابع انا كل ما لله ذاكرون وفي الخامس انا
كل ما لله شاكرون وفي السادس انا كل ما لله صابرون
لحقني بشارتك اني خلدت في عالم باصالة نازلي
موجبه ايت زقلا اواز وای بی فطرت که
بيان در ملازل احكام الهية وارد ميآيند و از
انجمله اذن فرموده در فقه بودي چه ذکر
چه اتقي صلواتي مرفيع گردد و چه بگويا انا لله

اسم الله وان ذکر شود لند اگر بایند و بوم
را در آن کن از جمله موفیقین بمنظرة الله
کرد و هم در حین صعود او بمقام خود
فرموده بشی نکر در صلوٰة و اندی تا آنکه
منزل کرد که بد و اوازه ها بود و روح او
الی او است لعل بوم قیامت بمنظرة الله
ایمان آورد و شرفا رکیه او را فتح نکرد
زیرا که این امر غایت و غیر موجب نیست
چه با آن نفس مرده نباشد و کل معروف است
چنانچه در ظهور فرقان بعد از هروی سحر
حقیقت در ایمان بآن نفس هویت ثابت نماید
الّا آنچه ظاهر است و حال آنکه با اعمال قرآن
عمل میکنند و حال آنکه حکم دون ایمان در حق
انفاد رسد اسلام جاری گشت از فردا
نفس در نقطه میان هم چنین قسم تصور کن که در
داخل در با بریند میاید از روی بصیرت تجاوز یافته
باین جمله اعمال دیگر زیرا که آن نفس است که
بد و کلشی از او است با الله و عود کل شیء بر حق

باقی چه کم نفوس که از چنین ظهور و شجره بیان
 نظر بر زبان خود نموده و از آن محجوب گشته و حاکم
 عند الله کار مکلف بوده با آنچه کار مکلف شده اند
 و خود داخل دنیا علی و ادنی سوا نموده و هفت
 کاری پیش که کار مومنانند با امیر المومنین علیه السلام
 بواسطه آن است که خلافتند بیده و در دوزخ
 او بودند و بنموده و الا اگر چنین نفوس منکر
 اسلام می بودند همان تلاطم که در حدیث مشهور
 شده می دیدند چنانچه در آنکس که خداوند
 کند و مومنین بعد داسم دهن از برای او
 محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس فطری بود
 که اگر با دشمنی میکند افتخار مردم معلوم میشود
 مومن خالص قدا از کبریا است امر بانی صلوة
 از برای نبی که اگر در يوم قیامت واقع گردد محبت
 نکرد و بعد کار اعتقاد نموده ولی در يوم شرف ظاهر
 کرد وجه قدر صفت بر من علی الادنی که منفع
 که عقد قیاس ندانسته داخل در ایمان نمیدانند
 آنچه که در امیر المومنین شنیده خود معنی گفته و ناآورد

و تا دین کبیر ملا و غرا و را نزد کلدین و اگر دین
 واقع میشد و در آن ملا نمی بودی مادق بود
 و حال آنکه امروز سلمان و او در وصف در آذک
 و خزانان نموده اینست بدیع اخلاص در هر طهر
 طوبی از و الوضوء که ناظر باشد بر آن جهت میکرد
 که او قافرا بر این صراحتی علی الاوفی خواهد دانست
 در وقت میکردند با و ابراهیم و بنی سعد و مراد
 که اوج است از مابین سارا فایلیات و ادنی مقبول
 و در هر حال امری خود داده که در امتحان خدا
 قدم نهند و منتظر بجا کار کنند که عاوی
 کلمات متین را از کتب بدین مکتوب میداد آن الی الله
کل الامور فی الاموال و الاموال فی الامور
 فی دفع الاموال فی الاموال و الاموال فی الامور
 آید نیم نفسی بنا بر آنکه چون این حد ظاهر و
 ان حد با غایت جراته ان حکم میکرد و این حکم
 بحکم میکرد و و از آن که فلتند میکرد و یا تمام او
 یا بحد نه نفسی یا از اینجه است که خداوند از
 جهت آنکه عرض بحد بوده حکم فرموده در حق آن
 منتهای حفظ او که این سبب کرده او که در جواد

و او دنیا بد ذاتی و هر شی خود
ناظر است بر این جد و اگر خیر این را شاهد کند
گویا او خیر بر گشته و اگر دوز او را شاهد کند
و او دنیا بد بخیر او دنیا بد را غیبه است که امر
با عظام و احترام آن نبات شده و اذن دارد
شده که در بلور یا حجر صیقل مستور کرده که گشته
که سبب که جد ذاتی باشد و در شی خود ملا
ضرر باید نیست شمره این که ذات حق الله علی من خایم
عباده الله هو المسمى القیوم و اذن تمام حقیق از
حقیق داده شده که از حرکت به منقوشه و آن
بر آن جد ذاتی وارد نیاید و از نا و محبت و در نظر
نور مستقر باشد و هر کسی بپیدا آن باشد حاشیه که
اسم خنده و او منقوش باشد اگر از منقوش همان
و طالبین بعد و در آن خواست بود و رفت که او را
دانش در خیار خود فرماید و از فضل و جو و خود
بآن کرامت فرماید که راضی شود و من است
حدیثا لواله با الله و انا له فوقون ثم انکم انکم
چون خود که بر وی مظاهر نکیر میکرد که خیر و

ترا بد ذکر میشود در آن و منتهی هر دو نرا اول
دیده او مجراست تا آنکه منتهی بیه صفا گردد بگو
هت رسید که انوقت اسم صمد در حق او ظاهر
لعل در حین خود کل در حین جاد و جوهیر ذالیه
متفر کردند و مدال بر حق شوند و تکبر او
بهیمنی می یابد بامر آنکه کان حرمه مبع

الباب الثالث والعشرون فی الامتنان

فی بیان کار الوصیه للاموال علی الخیر البیت
طعن بنیاد آنکه هیچ فضلی من شمه در حق عباد الله
اذا بی نبوده و نیست که اذن داده ای او بعباد
خود و تعلیم ایشان فرموده هیچ و تمجید و توحید
خود را و اذن داده در وقت مرگ کار و منتهی
منقمن بر اقرار بحد نیت خدا و انبلی و المار
برای اوست و اقرار بقطعه البیه و حرور حق الهاد
جب بظاهر اسماء و امثال او و استعاضا از انچه در
ند استند و ندر در محبوب را و انچه که تمنا دارد از مقصود
و امر ناید که گناه را رسانند من غفر الله که اگر شست
نقلی گرفت بر جواب او همان است جوابی که من در حق

و حفظان باور از او است که بدین سبب ^{بینه} منی ظهور
 رسیده بواسطه خط و الطیف حتی زیرا که طول ظهور
 تا ظهوری مبتدیان است و حفظ بینما فو و کلا سبیل
 از هر سببی است ولی منتهای وقت نموده که العیاذ
 بالله ظهور می نمود و او عجیب است یا کتابی که می خواند
 نو ساند که این امر ظاهر است که در خود ظهور حق ^{تعالی}
 بینی متغیر است ولی نمیداند که با چه اعتبار از او
 خود آن خواست از ظهور قبل از که در ظهور پیدا شود
 خود نمیداند از جهت علو ظهور خود مثل ظهور در عالم
 که ظهور میسر و امقدّم ظهور خود ذکر فرمود و غورا
 با ظهور معروف و فرموده والا شبه نیست که احاطه
 با شبهه درین اشیان ثابت شده کالایا بینی عمل کرده
 و میکند ولی بوم ظهور اندک شبهه محال کلام است
 آنکه کل در بین مومنان از اول ظهور میکنند و میروند
 و در این ظهور ظاهر ظاهر بلند که با هر قبل از این کلام را
 میگویند در حین موم میگویند ولی مظهر بیکم که در
 علی رتبه است در جلی میجو مستور است که کلاما
 هیا منشور را میگرد و حین تم کابر و صیغه خوانند شو

فروست و شهادت را از برای خداوند ^{جند} خود
داد و خواهند گفت لا اشرک بالله شیئا ولی ^{ظهور} يوم
نفوس خودشان بظهر شرکی است که حق کرده اند
ملفت نیستند اینست که یکدیگر در حق خود را باطل ^{مکنید}
و شرعی بیکدیگر هم بر خود نموده که علی که میکنند از
روی بصیرت باشد لعل يوم قیامت توانید بخادیا
و بدل کنید که پس در این کتاب حق الله است ولی باطنی
به النظم و مجموع ان الی الله است ولی باطنی ^{این}
نظم و شریعت با که بنویسند ولی بیکدیگر بنویسند
او را ولی او خود را با ما بنویسند ^{این} حق که در حق با
ولی محال جای نفس خودشان مانع میگردند مثل آنکه امر از
کل احد قرآن با امر قبل او حل میکنند و از حق امر محالند
با وجود یکدیگر و امر قبل را شاهد بنمایند خواهش فرولی
ملفت میشوند مگر این است که امثالی هم که این کارها
می بینند ملفت شوند بلکه بخیر از نور چنین کار
میکند که اگر ظهور حق شود امر بخشد بوی او ولی
همین نفوس در هر ظهوری هستند و در آخر ان ظهور
با حق در همه آن رسیدند ولی با او مانع خود را ^{نظم}

میشود و آنچه بصیرت است معلوم

الباب الرابع والعشرون في اقسام

هي النار والهواء والماء والتراب ثم كما ذكرته ثم النظم
وآثارها ثم ما قد ذكرته عليه سنة وستين مرة وما
يصطفه الشمس وما يتبدل كيوثيته ثم كل من يتصرف في
الدين فاذا ظهر وطرفا نصيب له ثم ما قول من يريد
احراز ذلك الدين الى يد احد البان فان طبعه
عظيم واثبات السنة اليهم قطعه طعننا في انك خداع
عالم اذ ضل وجوده و امر مظهر من مظاهر وجود
فروقه كما ذكره في كل ما على الارض قد يبدأ على
بركي اذ ايضا نداشت وكل ما مرقه من ضد النجوم
او مظهر از كنه كه حق واقع امره مظهر است ^{نفس}
شيء بل كه شيء عرضي است از نواي ان امران شيء
ظاهر ميگردد كه كلام او مظهر است من جكمه و
غلام و خرم او كه دل على نهجه ميگردد كه نهجه
خود هم مكم ميگردد سخن ترايان و اردنيامد و
ازندت لحيات او جس كه ابر استعمال ميكنند مركب
ميگردد و لي بجهت نفسي كه كلام او مظهر است و

دافق بشود که حکم لها و ترکند مثل او ن مثل نفسی
که قبل رسیدن تقدیر و اختیار بشود و در سوال از
بعضیه میکند انیت خدا بن خلق حیوان اگر چه اسم
حیوانیت هم لایق نیست باین زبان زیرا که حیوان منزه
منبره اند ولی اینها ظاهر است که میکند خداوند امر
فرموده باین ظاهر از تا آنکه دلیل باشد از برای ظاهر
بنظیر الله و ادلا بر او لیست که نظیر مراد
نماید اگر در کوفران میکردند امر یا بنمایند
بیان هم خداوند عاقبت اینها و احفظ کند که از مقصود
مخبر نماند تا و ان امری وارد نمایند و الا شیون
دینی در هر ظهوری در جلال خود خواست مثل آنکه ظهور
رسول الله که مندر کی داخل دین اسلام شدند
سنون افراد آورد ولی نظری مجری که این سنون در
ان واقع بشود که ایمان با و باشد انیت که کبرئانی
کفره و از سید و محبت اند اگر چه سید از برای کسی
بعل با و موفقی گشت سنون دینی و دنیوی در ظهور
از برای رحمت و الا فانی میکرد که آنکه بنی قریظ
شیاد مظاهری که مظهر است و الا فانی است که سید است

چند اور اظهار فرودانی نفس خود کاردیده است
همین قدر که تلقاء آید از آن واقع شد شیئی که عینیت
دراو نباشد ظاهر میگردد و ثالث اسم گفته است که
و شریفه که الله اظهر بر شیئی خوانده شود ظاهر
بنیم قطع نیست زیرا که اهل بیان و وصولان با اهل بیان
بنیم شجره حقیقت است در دوم ظهور او و کلاً آثار او
عناصرا و صیغ است حتم نفس است حتم مابعد کیونیه
که کلاً اسما در دو خواست که عینیت در آن نباشد و در
از ذهن مابعد و اسطر خلا را با سوال اذن داده
و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد
مظهر نیر و هیچ شیئی در بیان آنچه خداوند عینیت
و لطافت و ظرافت و بای حیوان که در مادرش راه رود
همچو کود در همان برداشته شده و خداوند در بیان
میدارد و چنینکه شاهد شود در دو روح و در بجا آورد
میدارد که کلاً یا نه ای اظهار و سوری و مظهر در هر جا
باشند که نفس و اینان در خود اینان کرده نداشته باشند
حکومت و دیگر و یا می نیست و نفس مضمی اگر شجره
فرودا باشد مثل اسبابی که از فرزند میاورند و دستهای

الح واستحسان و امثال آنها که اینها از مراثی است
که مردم در سحر و جت خل باشند بعد از نوم ظهور
حق شاکر شوند و را بر احکام قبل نه اینکه از برای غرض
اعتقاد کنند و نماز خود را عاده کند ولی حق حق
و عتق دین پروا کنند چنانچه هر کس در کوثر قرآن
قرار دهد اشیع را امضا دهد نموده که اینها نمیکند و اصل
بیت ظلم نموده اند مراعات و قاتی و بیاری نمودند
همچنین در کوثر بیان هر کس بوده بنهای کالایم طلب
مشاهده نموده که از برای یکسره خیرت فروع هر از
نوشته ولی در بای قصد فی حق که اصل دین بانی
ثابت میگردد و اگر نوشته در نفس حیوانی و در بلاغ
و حال که خلاف بر حق نوشته باین چیزها خود را از
عجب نگاشته و مغرور باین قصد نمائند که صدقه حیات
منور و امیکه والا وقتیکه مقصود شود بایمان حق نگاه
در پیش علم حق و اصول حق باین قصد غرارت افتاد
سکند که کل شئون از اعتقاد دین خود را ملحوظ داشته
ولی در قصد خود و ایات او تأمل میکند و اگر
تأمل خود وجود خود را باطل کرده بود ولی انکار میکند

و هر کس که کلمه توحید که اصل دینست از بجه و او
میگرد و کتب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر او ای
پایان نکرده آنچه از قرآن گرفته اند اقلاً بهر حال که
عروج نمیکند در شان نفس حیوانی واقع شوند که
ضرر منفی فرسایند اگر نفع نتوانند رسانند
در ظهور و غیبت کند آنچه که دین شمارا برباد دهد
منتفی نشود اینست و نیست حق بکل و اگر کسی ^{کند}
در هیچ حال ضرر نپسند زیرا که او را شمس بقیقه ^{نفس}
او شامست هر خضر اهریمن قدر که شاهد خود بود
دور آنها و حب خود را از او لعل از بجه و در
او را دافعه در ایمان بخود فرماید و منت گذارد و بار
بدن را و اگر چه خود جز خود و چنانچه در حق جزا در آن
قیامت نفوسیکم از ایشان خبری ظاهر شده بود ^{نقطه}
حققت اینها و اجزاد او یا یا از خود و حال آنکه یکی در ^{نقطه}
و یکی در وجود او نیست و داناست که کی او خبر شود از خبری
خوا و نکته **الباب الخامس من الغرر فی الزیاد** ^{الخاص}
فی ان ما و الذی انتم به تعلمون قد ظهر فی الکتاب ^{الخاص}
انما انک چونکه یک نقطه است که لایق که ملها و دیا

باو شود و آنچه در آن بر او میکند از نفوس منقلب و در
 از نفس خود او بیکباره کار اخلاص و نده و نظر او از
 فرموده و ازین نظر داده ولی دوست داشته و
 که ملاحظه از افراد و صفای کمال ظاهر می آید در نظر
 جبره عریضه آن است که کسی در خوان بنظر اعم و اول
 دون خط و طهارت نکند که کمال طهارت از وجود و صفی
 اوله ظاهر میگردد در هر حال امری بوده که جمیع صفات
 حکم بر طهارت و شود که اگر کند عاری میگردد از ایمان
 مظاهر حق در مابین الطهور فی خرق از انچه و او را
 چه قدر خیر آن طهارت نموده از حکم خداوند و نفوس
 مذکور علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال آنکه
 طهارت و نفوس مؤمنین از مرتبه وجود ایمان بود و
 در ایامیکه خود در اعتبار بوده بوی که مردم مستی
 آمده و درین جمع صاحب نظر را بر نیلایی که بدان
 شجره طهارت باور سید و نمود و حال آنکه در
 ایمان دوستی یا بی در میان قرآن کجا مکم بوده
 طهارت است که از مک دین خود تجاوز نمیند و هم
 احتیاط و حال آنکه اصل بر و چگونه که فریضه باقی
 ماندن یا **ایمان** در **نفس** از **طهارت** و **نفس**

فی آن الله مال نمی دهد (یا و امت الشریفة
 حضرت علی بن ابی طالب و آن حضرت مال غیر از آن حق
 کلام نفسی آن بلکه الحان بطلع الشمس من شرقها
 فاذا لا یجمل علیها شیء ان میرد الیه عدد و الی احد
 لا فوق ذلک ان یتملك والا لا یختلف بهذا ان
 من احد یخرج من یدیه من صنفه لم یکن له عدل
 فاذا قد غنی عنه فضلا من الله فی حقه ان کان
 غناؤه من ذلک و لا یذکر لان امر قد اضاء من ملک
 من محمل لا یضطر جهل و ان یضطر قد غنی عنه
 فضلا من الله انه کان قضا (کریم طحی انبار الله
 اعظم هر یک خداوند دوست میدارد که در میان
 اهل بیان ظاهر شود میانان یعنی بفیل و
 هر چه ایشان در مقامان معرفت یا اصول
 یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا
 تنزل نمایند در یکدیگر نکنند زیرا که هر کس ظاهر
 در بیان شده و منت در هر مقام که واقع
 هست خوشت و اگر نفی در بیان و نفی
 اهل بیان کند و او واجب شود و خود و تحقیقا

بی‌شمار از دهنش کند بوی من تلخ و کثیف
 غبار و کیرانمیرد که از او مطالبه کند الا باو
 بلکه ما این خود و خدای خود را و تعلق میکردان
 حقیقت میخواهد عفو صیغرا بدین میخواهد اخذ میکند
 خداوند از این خدا نیست که کسی جرئت
 در بیان که در تقوی کند بدگر دون بیان والا
 در جات هر کی بقدر مقام او ظاهر است و هر
 در هر وقتی که هست اگر از برای خداست محمود
 در ظاهر خود چه کسی که در ادنی مسئله شروع واقع
 در هر کی در اعلی مسئله اصول واقع در علم و در علم
 ظهور کسی درونی و در خجست در حقان نیز اعظم را
 فکر در علم با این واسطه اهل بیان در دوم قیامه
 هلاک شوند و بجا که جوهر کل ایمان است
 بخار یابند و چون که او است به لبی کلمه شی
 خداوند از این جهت امر فرموده که هر شی در ملک
 او باین حد رسد از برای او باشد و داد اسک
 شمس حقیقت مشرق است و کی هلاک نیست
 آنچه که لایق است از ملک او الا بازن او بدست

ادای مظاهر واحد از او و ادین غر و بر او
 ند و مؤین که از قبل خود او متکلم شوند
 خاک شوند مجرب خود را الی حق ظهور و وجوب
 حلال نیست بر کسی قدر رفع غش و فایده صریح
 الا و آنکه در کتب مالک و ابنه از ملک او بمقام مالک
 رسیدن کل ما من بلغ الی منتهی حد من حد
 اخلاق ملک من اذن له من جوده قبل ظهوره و من
 بوفی بامر حق و ظهور الحق ان يمنع حکم کسی از عدل
 ضلیم حق و بعضی متقال من ذهب ان لا یقتد
 ان هیچ من اخرینه من احد ان متفوقی دین و ادان
 داده شده از برای مانی که در ملک خود ملک
 از او ظاهر میگردد که بر او شیئی نباشد تا آنکه کل در
 سه رحمت و مستقر باشند و هر قدر که مالک
 باید در مال ظهور در کند مالک او هر کسی حد
 داشته که اطاعت خداوند نماید در امر و خوا^{ده}
 نمود کند امر از این عظیم تر است که ملوک با مالک
 مالک خود مقفله کرد این منب الا از فضل او که از
 داده بر خلق خود و الا او حق مطلق بوده از ما سوا^{حق}

خود کلا از بحر جود او خل شد و هر دو در کف
 فضل و عدل او هستند و لله مافی السموات والا
 و ما بینهما و لله قنی منع نه اینست که آن نفسی که منع
 از برای غیر او منع میکند بلکه هیچ نفسی در هیچ جا
 ممنوعی ندارد الا از برای خداوند الا و انکه
 محبت میکرد در خود ظهوری عریان رضای او
 اینست که باطل میکرد آنچه بیکان خود لله میکند
 الا حی که باطل میکرد از ملک خدا بیرون نه
 و لله است کاشی و از این راست که همه حق
 دارد میباید از او است و از برای او قصد نمودگی
 چون صاحب رتبه گشته و او دارد میباید نه اینست که
 در حق انعام و محبت لله در خلو و بالغ نباشد که اگر
 محبت در خلو و بالغ نبود حکم حکم نمیکند در حق
 ظهور رسول الله محبت لله و اهل انجیل بالغ بود
 و موعود ایشان همان تحت دیوان ظاهر و
 چون محبت با نده باطل گشته که به انفاق و طبع خود ظهور
 نمیدهند که موعود هیچ آمده باشد و ایشان با
 نیاورده باشند و مال انکه امر ظاهر است انقم

نبود کرد و در هر ظهوری مسئله ظهور و قیام بمان
 احتیاط و ایضا خود در دینی خود محبت نمایند و خود
 منت میکنند ارد و هر که خواهد بهدایت خود و
 که آن خداست قراست فرماید و ندان هر ضری
 زیرا که هر ضری که باشد و او نباشد کوهی ضری
 و نیست و هرگاه او باشد و هیچ نباشد ضری از او
 معقوب بوده و نیست و از برای او در ضری
 و صد شد و خواهد رسید زیرا که خلق نیست و
 خلق کلمتی فرقی که آنچه تا یکی خداست اینست
 در او خلق میفرماید زیرا که او بوده و هر شیئی
 دیگر شیئی عبط و مانع الاله الا الله و اما کلمه ظهور
 الباری الیایع و انظر من الاله الیایس

فی ذکر الواجب فکر شماره ان بدکرت فکر و فکر و فکر
 و تسبیح الله امی فی يوم الاول الله اعظم فی القیام
 الی ان یسبح الله امی فی يوم التاسع و العشر
 الله اعظم انما الله از طلوع شمس تا غروب آن
 اذن فرموده هر نفسی که خود و خیریه بگوید الله اعظم
 یا الله اعظم یا الله اعظم یا الله اعظم یا الله اعظم یا الله اعظم

یا امثال فی فوج کلمات مستهمل لعلهم قیامت از کبر
 تلو و زانی اسماء مقدسه خبر و حقیقت آن ملاحظه
 و الحقت قدم ماور کرد و تواند در او در بهدایت حق
 هندی کرده امیکه این اسماء را خوانند و از ادله
 بر این محض کرده و اگر مثل این اسماء مثل کینونیا ^{الله}
 طایفه حق همین قسم که این هر دو دلالت میکند
 بر امیکه خداوند اعظم تر از اینست که وصف کرده شود
 همین قسم این کینونیا دلالت میکند بر امیکه خداوند
 اعظم از اینست که وصف کرده شود و اینست که هر دو
 واحد از حد ثالث خود تجاوز نمایند زیرا سبلی از
 واحدی حد و سبوی از آن ازل نبوده و نیست و آنچه
 امکان ممکن خلق اوست و هر دو واحد دلالت بر اسماء
 او هستند و خلق او که در آنها دید که نشود الا ^{الله}
 وحد که وحد که و در مقامیکه آنها دید که میوند
 خلق ^{الله} هستند و در مقامیکه دید که نشود در ^{ظاهر}
 دید نشود الا ^{الله} اوفق هر دو چندین یا عباد
 مقنون که در آنها غلو شود اگر غلو کنند شواهد
 اذ آن کنند تا او هر چه در تو کنند در حق ایا

اذا فراديه ودين ايتان وده وده وده وده وده
ايتان بمراتب ايتان ايتان که دلائل کند
الا علی الله وده از اینجه هر فرسخ و نه
و نهیل و بکسر خداوند عالم ایتا فراداده
نه درین بکسر قطری با ایتان که حین نظر نمی
میکردی بل حین قسم که در هر فرامه اگر
می ایتان الله را ایتان کین با ایتان هم مشاهده
الا قل کل خلق لله و کل له عابد و ن

از این ایتان و ایتان و ایتان

فی السبع و النبی اذا تحققوا رضا منها بای نوح
کأن و لو کان یقف العلم یقف العلم السبع و النبی
من صغیر و کبر و یوز النبی بای من یقر علی
ما و فی بین النبی و الباع و هو الی امل
علی بها و ان یقفون بها لعلها یبارک الله
خداوند ایتان فرموده در مع و نری تحقیق رضا
بها و ایتان فرموده صغیر و کبر و هر ملک که
نمی که استقام رضا شود از طریق مع و
صحیح میکند و در بیان اگر چه با اشاره با تحقیق

علم باشد و اذن فرموده خداوند تعالی و ادر من
که واجب مرد ز ما بلی یان و و آنکه قاضی ^و و
باجر در معاملا و خود قرار دهند تا آنکه ^{بسم} هر
فضل و جنت حق تا اگر باشند علم در ^{مهر} و
حق در معایبه شمس ضعیف و ضرای مادون ^{آن}
و ضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد و ^{لعل}
بذلک یحیی الما و الثانی و الثانی و الثانی و الثانی
فی بیان آن المتقال بسم غرض حق آن بها ^{نحو}
غرض حق من الذهب غرض الف دينار و بها ^{غرض}
غرض من الذهب الف دينار و من یصغر لم یکن ^{علیه}
نقی و من لم یکل عند علی لول و لم یبلغ مقدار ^{ها}
علی حد دهر و الظاهر من احد البها ^{غرض} ما که
اربعین مثقالا قبل ذلک فاذا اسد ذلک ^{شکل}
مثقال ذهب من ماه و من القصر فی ملک
البان فی لم یما و حد و و ما که ان یسل ^{الان}
بانی من قبل علم بذلک یضرب ^{بکلی} یظهر ^{نحو}
بذلک من ان اکبر ^{نحو} یما و آنکه خداوند خود
خانی خلق و ملک خود و از اینکه ملک و در ^{نحو}

موحد نباشد اذن داده و اینکه کلمه یکیکه ولی
 ایان است هر قدر دینی ایان هرگاه یکوا
 گذشت و بعد از آن از با قصد و چهار مثال
 گذشت و واحدی معجزند برین مومنان
 بنورده قیمت سید و اینکه از هر مثال در
 خورده خود میباید باشد و نیاز و از هر مثال
 فقره که خورده خود است بپناه دینار بکار
 داده شود لکن در روز ظهور من ظهور کشته از
 مجرود او مستغنی کشته و بر آخری وارد اگر چه
 بنفی آخری کلمه میخواند و این از حقوق الله بود
 از برای من ظهور کشته که در آن سرافازد
 اولوالالباب مشهور است ولی از برای منظر
 ظهور خود اذن داده لکن در آنوقت خرفی برآمد
 وارد نیاید و مضطر کرد که از حد و حد کشته بخار
 نماید و تقی از اون مخرون کرد چه آنکه در میان
 همه عیالقی و زنداوند مجرب بنورده از تقی
 بنفی اگر چه با دقتال سروری در طلب او باشد
 و هیچ علی آمدن بنورده فقر تقی بنفی اگر چه با دقت

با خیال خفی در قلب او باشد و اینکه با
او کنند آنچه میکنند و نیز ظهور او اشقی را
کاشته و در قصدی او ظاهر کنند مثل آنکه
امر و آنچه ماعلی الارضی است با اسم همان است
که در هر ظهوری با اسم حق ظهور ظاهر گشته
میکند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور
که هر ظهور از خود او نباشی است که واقع شد بلکه
آنچه قرار منوینی ظهور قبل او ظاهر گشت از ظهور
ظهور قبل او گشت اگر آنها قصدی نکرده باشد
هم و شیعیان او دارد قیاد در ده ولی از مدعیان
ایشان ظهور قبل او ظاهر است و اگر هر حدیث
او را مشاهده نمایند شبهه نیست که در آنجا
معبود خود مومنین حق اداای تکلیف خود را
خواهند نمود اگر چه در این ظهور اگر چه
حرکت که از ماعلی الارضی متغی میگردد
در مستطاب در ملک خود منت گذارد و از خود
و از آن عفو فرماید و او که اینقدر از برای حد
ماعلی الارضی بوده و هست که اگر چه در هر حال

کارند که مستحق شوند و اذن داده شد
 که مقداد هر مقدار ذهبی زده خود کرده
 و هم چنین فصد و بهاء هر دو باقیمه ظاهر است
 امروز و اگر خواهند صرف نمایند یکی را بنورده
 شود که برآید بی مؤمنین بیان غیر فصد و
 شقیب فکر در تا آنکه کل در سه فصد و در شاگرد
 کردند و در اینک اسرار حکمت فرج اولو الافئده
 مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر
 کند اسرار فصد و امانت حق مشاهده میکند
 در حقیقت که هیچ اندیشه حد ندارد در مقام
 خود در جانی که میان فائز شده در ظلال امانت
 و اخطار دهنده اگر چه از برای قیام در اینک در
 بهاء و ذهب فصد امروز نفقه ظاهر است ولی
 بعد از جریان میگرد و اگر برزخه که پیوسته میگردد
 بر او است که بیت و حق خود دهد نه بهاء
 افزا همین در ذهب بیت خود دهد نه بهاء
 افزا الا آنکه بهائیان مع و شری شود کل اینها از برای
 نیست که نفی در سبیل حق مخزون نگردد در روز محضر

ظهور دان اهل در حقیقت ظهور امری واقع شود
 که خلق نادر کرد در ظهوری که در بیان حکم
 ایمان و ایمانیه و کثرت دهد ی من خیار الی
 مرابط حق تعالی هم صفی از صفی علو امرش اعلی
 نبوده تو در موحّدین و هیچ ناری است از بخاؤ
 از حد و کثرت و قدی تقوی نفع نبوده
 بقدر خیر علی باشد در خرد علو امرش و ایات
 او و کثرت فیصله فی القیمة بین الظالمین و النّاصین و انا
 کل من فیصله **بالباء** **الاولی** من **الاولی** **الاولی** **الاولی**
 فی نظم البیان ازین علی تقی خیر علی یکین فی ثلاثه
 الاولی الایات و الاربعه الناجات و السنه التقا
 و سنه صوال العیسه و انا الاولی فکر ذلك من
 الی السفاز و ان تكون مع کلفی محققه و لم یکن
 من اقل عدد و الالف خیر من الایات یلکون
 کیف خیار و انا البت ثلاثه حقا و انا الاولی حقا
 محبت خلقی ایما بک الله هم شیخی من خداوند صبور
 از اعدال نیست حقانکه اگر کسی از حق است باشد
 اگر احد در حق و اعدال ظاهر نماید باید بر حق باشد

که صاحب اسطرلابی بافتنهای حقیقت نظر در آن
نقد مشیعی اول آنرا از اخلاق زیاده بیند جایگز
در ادنی بیان محمود خدایا باشد چگونه است در
مواضع که توان اعتدال را ظاهر کرد و افتد و در
خط وند در نظم بیان و اینکه از خورده جلوه یابا
نکرده و در کل بافتنهای اعتدال و نظم و ترتیب
که اگر کسی نظر کند در اخلاق یکبار از اول آن زیاده
بیند نه اینست که انبیسام امر شده ولی در مذهبهای
مقام اعتدال است که ذکر مذهب و بلکه اعتدال
از این هم در علم خداوند کن نشسته که ملاحظه اعتدال
حرف نشود که انبیسام در حق خلق یکی نیست بلکه
ناز شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اگر
بیان محققه اولیه اطلاق بر آیات و حد میگرد
و یوا که اوست حجة عقلی و بیند کبری که در آن
نکرده الا حکمت و در حقیقت نافه اطلاق
مناجات و در ثانی مقامس و در رابع حکمت
علیه در خامس حکمت فارسیه میگرد و یکی
در ششم آیات ذکر میگرد و اگر چه آن سه فصل است

در اول ظاهر است در لغز هم مستور است و لحظ
 کل شواهد درین مورد ذکر شده و امر او از این
 اینست و امر او از این مرتبه است که در یوم ظهور
 صاحب بیان کل کینو میاتر مشابه با هر دو و لکن
 باشد و در بحر حد است قایم باشد و لکن
 حق توانست بقیه اش حق حقیقه است که درین
 افق خود خودان میرا عظم حاضر شوند بد و حق
 دینی و دنیوی که ظاهر است و در هر یک اگر از
 مراتب حق ذکر شود و در میان احوال محبوب
 فرد حق اگر چه در ملاقات اول ما و غیر اس جاوی
 رباع بعد این لم یغیر ظهور و در سینه بعد حرم
 و در سینه بعد مایه کرمی الزکی جاوی و حق
 هر یک کل ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر
 ظاهر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه ان
 ذات اوگان اربعه است در مورد و دلیل است
 مثال کینو نیست ان نه اینست که در این واحد
 دیده شود که اگر یکی نزدیک کرد و غیر میگرد
 اشین سران اسکه در این واحد دیده میشود الا

شال واحد بلا عدد و از این جهت که خبر و مجاز
خود نیز واحد اول توانست حاضر شدن در اول
ظهور قیامه قطره در بیان اگر چه امر شده مجاز شود
ولی از مبدا ظهور یک ما بوده که در کمال
و احد همان حیوان است نه اینست که مخالف غیر
یا ذاتی دون آن یا سمی یا محیی سواهی او باشد
بلکه این واحد اول خلق اوست که در اول
در مع امکان بود استی که ممکن است که در امکان
ظاهر شود و الا الف واحد نیست ذات لا غیر بود
و هست و مقدر با بدگری نمیکرد و او را
عد و نبوده و نیست و معروف نمیکرد و نبیند
و شمره این نظم آنکه در يوم قیامت لعل کل مؤمن
بیان بهدایت حرف و واحد مهندی کرد
ولی مغرور زنگنه بهت فطره بیان و حرفی که
افزود روز امتحان است اگر کسی آن فطره را
حرفی را دوست و بهدایت آنها مهندی
کند دلیل است که این فطره و حرف را دوست
و الا فطر کی حقه فطره قرآن و حرفی از او

مدحی دوستی و عاشقند و حال آنکه از هزار
 یک داخل و اوست این نظره و هر فرشتی
 در آن ظهور هم مثل این ظهور و فرقی کن و مراقب
 که شبی در آن روز و محبت نکرده که کار بیان و
 ارواح آن فرزند من ظهوره مثل احد بقیات در
 او خافیه امروز کار فرات و ارواح آن کار
 بیان بی در حق کار ناز شود در محبت خود و
 و اگر افعال دیگر در حکم آن ظاهر قطری به بیان
 از حد بقدر هم حقیقتی است نه است حکم و
 عند الله اگر چه در ظاهر حرفی هزاران هزار
 نفوس متظلمند که هر یک بامری از او امر فرات
 مظهر و مفرزند ولی کار بیان یک محیط قائم است
 که او بیاید منزل قرآن بوده نه مرید خیران تقوی
 کی اگر رسول خداوند یک ایام ناز و فرموده بود
 که کار مومنین داخل در رحمت کسی میتواند
 حکم دون رحمت و حق آنها کند و حال آنکه احصا
 نکرد بعضی از آنها را چگونه آمد بکار و همین قدر
 که فرمود و دون آن فرمود قطری که چه قدر در حد

مانند این است جوهر علم که بین خلق
کمرزنده میگردند و بین لای و کلافانی
نه جنونی که تصور کنند بقدر غلبه یا شون
دیگر که متصور است بلکه این حکم حضرت که
فوق آن متصوره که حرف گاهی کار شی عا
میگردد منتهای جد و جهد زانموده که در
ظهور حق از کلام او و او احضار نکرده که کل
بیان کلام ظهور قبل او است و او است عا
بانیه تا زلفرموده از کل خلق و مال که روح کل
حد فضا او است و در خود کل نیست الا بشی که
بر حق مستقر باشند و الا لای ذکر نیست چنانچه
اکرام و زکی افلاطون زمان باشند و ولی
اگر قصد فی تکلیف حق الا غرض خواهد بخشید
او را علم او سبحانه گفته فی ذلک بلکه از وای
علم نبوده و علم اون است که علم فیل و رسول
و مظاهر امر و مظاهر حکم ان باشند و مادون
او اطلاق علم اولوالاقد که نمایند چنانچه در
زمان صیحه ظاهر باین اسم همین قدر که اقرار

اقرار بنور حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه السلام
 شری بنشیند در خال و همچنین تصور کنی که
 ظهور من بظهور الله که اگر کار اهل بیان در
 جوهر علم مثل او کردند شری بنشیند الا بقصد
 با و فلسفین ان یا اولی العلم شری ایا تصور
 و در نظم ایات و ترتیبان سوره بوده اند
 ایة گرفته تا با اسم مستغاث شری کرد پس از آن
 که در نزد هر نفسی یک صحیفه که افلاک هر یک
 باشد از شئون بیان هر کس آنچه متعلق است
 و هر یک حرف یک بیت با اعراب چهار حرف
 محسوب میگردد و مثل کار بیان مثل جوهر است که
 کسی نزد کسی ثابت کند او در دو روز ظهور من بظهور
 اگر از کار خواهد خد نماید آنچه با زبان داده
 شئی صبر نمایند نه اینکه یکی مسئله فرغ
 محض شود و یکی با سوال و یکی شئون حکم و
 شئون هر یک که کار از او است و راجع با او میگردد
 او را شناخته با ایا از او احتیاط در عرفان او
 نکرده که بقدر همان در ناو محض خواهند

و اگر در مابین خود و خدا ناظر مسکنید ^{هنا}
 آنی که مابین خود و خدا بان توجه مسکنید
 مثال او ست که در افق که شما است
 با و از او محجوب نگردید و شناسید کبریا که از
 برای عزایان او خلق شده اید و مراقب
 که اگر شناسید خود را خستون و بیکر یا یا
 خود میثا سازد مگر آنکه بر هیچکس نبیند
 شئی محبت نباشد گاه هست شئی در
 خود نشسته و در میان ناظر است که رسول
 او بر او وارد میگردد تا کتاب او و چون ^{می} نصیب
 در دینی خود بقیع نمیکند و فی الجمله ناظر
 ناظر میگردد و حال آنکه بیانی که با و هر یک
 از نفس و بوده و گاهی ناظر فرموده با ^{خود} یا یا
 اعظم از آن است نزد او زیرا که آن ^{موجب}
 خداوندی است در آخرت با و که اعظم ^{تر}
 نزد خداوند از کتابی که بر او ^{نازل} شد
 از ممکن نیست خود مثل امر و زنگنه که نزد
 دفعی قمرانی هست که با و من مدنی بدین

بد بن اسلام است و لی از منزل علیه تحببت
 با آنها قرآن اون هزار مثقال ذهب است
 و لی بنییم از منزل و منزل علیه تحببت میگرد که
 اگر بدانند که اگر بدانند راضی من شود که کما
 خلق نشد بود که از شره وجود خود بی نصیب
 کمال دقت را نموده که صراط اوقا از هر شیئی
 ولی بعلم بان ادب از هر شیئی است و گفته شد
 کاشی ثم بعدة فلا اثم بما نزل الله فی البیان
 لتوقون و علم بیان منوط است بعلم نزول
 از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل
 شد و صبیح حکام قرآنی است و بعد متعاقب
 بیانیه در انظار هر کشته نه اینست که با اول آن
 محببت کردند یا با آخر آن طرند و نظر در اول
 بلکه هر صریح در مقام خود از نار و نور در مقام
 خود من کور بوده و هست و لی هر چه بدین مع
 میگردد مراد الهی در آن ظاهر تر است و کل
 بیان قول نقطه حقیقه است چنانچه کل در حق
 حرفان اوست و علم با و امر او گفته شد

من بنا، الى البار الثاني من الزمان ^{نفس}
في ان حكم البر حکم الک قد ارتفع حکم الک و
اکل با، طاهر وان الماء طهر طاهر ^{نفسه}
نفسه ولبسه بنفسه اذا لم يتغير البلاء وان حكم
بعضه حکم كله وبالعکس فخصا بنابا ^{وذلك} بانکه هذا
عالم وجود وفضل خود حکم ما کما سراملا ما اگر
فرموده تا آنکه کل در سه فضل و رحمت باشد
دانشه در بی باقیع فيه علم میکردند فرموده
ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ
ارغی نباشد که خافیا عبادی ساکن باشد
مگر آنکه خوش از ما باشد که لطیف و نظیر
باشد و هیچ شیئی نیست که در آن خوش نباشد
مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمیکنند مگر اس
از فکر نشود بیکر عبور مینمایند کار اهل
بیان در این فضل دقت نموده که از نفی مؤثر
نگزیده و سرایان حکم لها در در این فارشد
الا محکم ما بحر جید که همین قسم که یکقطره
ان مدل علی الله هت کل هم مدال ^{نفسه}

هست و ما بنفع طهر و طاهر و مطهر بوده و هست
و در حین طهر استیلا و آن شود بقتراست
و قوع آن شیئی زیرا که در آن کوه ظاهر است
اول مرتفع نظر نموده که کل طهر در قول الله
بوده که بواسطه ما ظاهر میکرد و در دوم ظهور
حق حکم فرماید بطهارت شیئی مستغنی اند که
قول الله مطهر است نه نفس شیئی از غیر طهر
نمی شود الا با مراد و یاد میشود که کل اهل باطن
بطهارت حکم قبل او در ما با منتهای اینها عمل
مبنایند ولی در دوم ظهور آن میمانند شرف
محب میگردند مثل آنکه امر از طاهر است ای اهل
بیان نکرده آنها اهل قرآن کردند که در
طهارت تجد خود با آنکه عینهای جد و
اجتهاد میکنند و در طهارت تجد ذاتی با
تجد محجب میگردند که طاهر کنند خود را با
که در هر فرد یک حب غیره باشد طاهر
عند الله و همچنین هر روح و نفس و جدی که
خود هر فرد واحد و من یحده را با آنکه طاهر

عند غنه زیرا که حکم ظاهر و ضعیف و قویها در
 وجه ذاتی میگردد که او با یان ظاهر میگردد
 نه خیر آن که اگر خیر آن خود امر و وجهی فیه از غنه
 تضادی در ظاهر وجه تلیف زیاده نماید
 و حال آنکه حکم انفا ظاهر است و همین قسم حق
 ظهور من فیه غنه ظاهر نموده خود را با یان با
 که اگر غنی هر از مرتبه در هر ظاهر شود و غنا
 شود حکم ظاهر و ضعیفی نمیشود و چگونگی ذاتی
 کرد و باقی نقد ساز از حق محجب نگین چنانچه امر
 محجب غنی در ظاهر و ظاهر وجه حق محجب
 که عدیلند و دو بقاء هزار بیت در او
 بنیاید ولی در جائیکه ظاهر در آن ظاهر و کس
 او را مبدل میکند از حکم ظاهر و در او نمیکند
 فواید حد و آنچه قلم چنان میکند که توان جاد
 که در منتهای دقت دانوده که نه از ظاهر
 کرد و نه از باقی بلکه هر دو را با منتهای کمال
 داشته باشید لعل در دم ظهور حق نتواند
 شکی نیست کرد و اگر آن شکی حقیقه در آن باقی

باینه منظور است حکم طهارت نماید در هر چه که
حکم شود و هر حکمت که اطلاق شود عمل نمایند و
که آنچه امر می کنند از امر قبل است و فریاد و
در هر حال بعد از سواست و حکم بغیر از ما حکم
کل است و مجاری نمودن آن بر شئی که غیب
و آن باقی نماند باشد و در مرتبه ظاهر میکند اگر
ولی در وقوع آن در ما بکرمه کافی است اگر
باشد که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در
والا بجهنمی مجبور نیست قطعه اگر کافی شئی
طاهره او را سفیر کند مجبور نیست استعمال آن
و حکم طهارت از نفسی که مریض نمیکرد والا آنکه
حکم ما و آن نمود و از شئی طاهره اگر چه سفیر کرد
طاهر است و اگر مخلوط نماید کرد حکم مضاف
نمود و با ما مضاف قطعه یا غیبی آنکه غیب
و فصل اطلاق و ارتقای نمایند والا امر فریاد
افتراف بر است و لی هم شئی که در حد و حد
از آنکه ما را با استهای طهارت حفظ نمایند اگر
علی حاله کند که این ما را کامیاب فرود می آید

بر قلب مؤمن لطیف کو ادا نمایند و اینکه بعد از
 نصیر حکم بطلان دقت شده جهت سعه کلمات و الا
 کدام فعل است که میل کند بفریبان تا آنکه
 بنظر مردم و فرخند و ند مجبور نیست دقت
 در طهارت را که مورد امری میگردد که اگر ضعیف
 بآن نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل آنرا
 از اینکه متغی و را متغیر سازد بلکه او امر کلا اذرا
 است که نفوس تربیت شوند و نشان آنها
 و طهارت ثانی که هیچ نفسی بر نفس خود نفسی نگذارد
 نکرده چگونه رسد بدگری لغو در دین ظهور
 واقع شود و گری از او مشاهده شود که دون
 رضای خداست و در هر حال نرا و ادب
 که بعد مؤمن بهو اطر قوه ثانی خود را حفظ نماید
 که و آنچه دون حیا است تمام نماید و همچنین در
 خود در آنچه دون مؤمنین را است تمام نماید
 که از رضای عبود خود بازماند و طاعت خود
 قدام الله بطلیم باذن و کم آن عباد و همه فاشد
 الباقی فی الواحد فی الدن

فی ان الله قد حکم بان یبنوا عبادہ فی کل قریہ من
 حرملخص ایثار آنکہ در این ظهور چون واقع شد بخیر
 شد و کل از برکت حکم رسول الله باین نعمت ضابطه
 بوده اند و در حق بد حکم دانستند ندانند ظاهر
 از این نعمت امر شد در بیان کہ هیچ قریہ بران ساکن
 نکردند مگر آنکہ در آن محل تلطیف بنا کنند بخوبی کہ
 وی مومن می باشد و شود و آنست بنفای من تلطیف
 نماید در دین میان زوا کہ در آن بقدر برکت امر
 در تلطیف در او امر دیگر نکرده و نهی شده کہ
 شیئا بالنقص ظاهر فرماید آنکہ اقل در کمال او
 باشد مثلا اگر کسی میای غارتی کن او را و او بکار
 در آن ممکن است نرساند هیچ توان نبی میکند
 مگر آنکہ ما و آنکہ طلب نفعت میکنند ز خداوند برادر
 بلکه در آنان بنا هم طلب میکنند زیرا کہ هر شیئی
 خود و رسول اللہ شیخ در حد خود را امتداد داد و در حد
 کہ کسی مقتدر شد و در حق او ظاهر نکرد از او
 میشود لکن اگر وی شمس ضعیفه در ظهور از حد بر گذرد
 یا در حق شاهد ظاهر خود را اگر مومنین بخود نمایند

و امر شده در این دین ابوابی که با سبب هر مقام
بمعنی ظاهر سازند که آنان طویل تواند بلا مضی
ز اس خود داخل شود و در هر روی هر شانی که بار
مرفوع میکرد و لا نفیت که ظاهر ناسبت اهل دروم
ظهور حق شئی که سبب خزن کرد و در طک او نشانند
خود زو که کلمات ظهور قبل و آنچه بر او کن شد از
سبب ناید در دروم قیامت ظاهر کرد و در ظهور حق
نظمه خداوند عالم است که در خداوندی ظاهر است
او را اولی از سبب ظهور قاعد در آن اعراف بود که در
سنة اظهار ایمان بجهتی ظاهر کرد و از کل خلق که بعد
از اون دیگر نتوانند اظهار ضم از ظهور قبل را تا
الا ظهور بعدی چنانچه در این ظهور هر کسی بوده باشد
در این امر نموده که هزار و دویست و هشتاد و
نکند و ند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موصی
باظهار شده وجود خود بنفسه مخفی نند و لکن ظهور
حق منتهای سرمت نموده که از حد است اسبب اده
شئی در جنس ستاع ظهور و کمالی با یکی قرار میاوا
ظاهر نموده که اگر قن عله فصل بهم رسانند هر میکند

میگردد کل آنچه کرده و با باشد که او او مقبول
خود الا آنکه در حق بعد ظاهر شود بقطع
ما فیها. الباب الرابع من الاحد الثامن و یسمی
ما اذن الله ان یکنی علی قطع الحیثی و البیان
وان طال علیه الزمان لم یکن اثباتا آنکه همین قسم که
خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید که
در ظهور و حررها، جوهر را اخذ فرموده و در
حد و دهاقل و فرموده و در او که اشراق بشکله
بر آیند و در حق او بر هر ظاهر که تا مواع
دیگر بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرده
همین قسم که انقضی بر این اراضی سبیل حدایت انقضی
شدند همین قسم هم اراضی امریته خود او اول
ظاهر است و در پنج مراتب قحید افند
ان متعارج الی الله هستند در اراضی فانی
ان لا اله الا هو در مرایای فند و سبب
شرق میگردد و در همین مظاهر قحید ان
لا اله الا انا در افند مقدسین و الف
قحید ان لا اله الا الله در افند موحید

و در خا، مظاهر افند ان لا اله الا انت
د افند ه کبرنی و در میم مظاهر افند ه معین
در مایاء لا اله الا الذی خلق کل شیء با امر
اگر چه در هر ارضی کل امین است ظاهر بلکه
هر ذره ولی حکم و ظهور است و افعال
از بند تا آنکه اعلان تواند و جوهر یکیه صعود
نماید و بنیاد رخه در اسماء غبه و مجید و د
ها، در حکم افانی تغییر میکند که اگر کسی نظر
کند در کل خطوط ها، را ملاحظه میکند ولی
ایچکم متغیر است الی ظهور من نظیره کله او
از علل اشراق مبدئ میکند و زیرا که در ظهور
فرقان مکه مبدئ، اشراق اراضی کتب و
ظهور بیان ارضی فاعل و ند عالم شاهد
که ان شمس حقیقه از کدام ارض ارضی عالم کثر
اذا انجحه است که حکم شد و انقطع بقدر فرود
تا لا یجبه کله مانند که اگر قدم مشاهده
ها نینه امر میشد که از فوق ما، الی حد و در
بر ان از الماس مرتفع کرد که علم نفع در ان

در آن غیر شیئی مجبور محض نگردد و بی حال که در
اسفل منیع است الا ینا لله و توابع کیفی
بی قطع افضل است از عباد در عازده هر
سال اگر در ایمان بخیر باشد و الا در ظاهر
کی و هرگاه ممکن بود که سوگند از او گرفته شود
امری جاری میگفت که هرگاه در ادنی
باشد از کار ادنی و قطعی که محل اشراق ظهور
شده مرتفع گردد و کار آن و این قطع مرتفع
الا انکه قول محمد از برای من قطعی نموده و الا
خلق نمیدانست آنها را آن و کار ادنی چنانچه
احیاناً قبول ایمان باور انبیا در خلق نمیدانند و
هر شان سال از فضل او بوده که گفته شد و او مجبور
است و کار ممکن از اشراق فرماید که در کار
از او است امر و نظر کی در قرآن که روی چنان
نماز واقع میشود که در ظاهر اقبوا الصلوه خیر میکنید
و از او حمد میکنند و اگر کار ماعلی الا دنی هم قلمی
میشوند اسبکه حاوی بود بلکه اگر قیامت ظهور
پروا شد و در آن مالا انما یهد مدد میداد و مصلحتی را

و انضای از برای من و او نبوده و اینست علو
 و سمو حکم او که کل با آن متمدی میگردد و آن
 در مقام خود بمنزله شخص در حفظه و زوال مستقر است
 زیرا که او در خلقت فرموده اگر از جوهر علی که من
 با جماع کرد و هیچ علی نیست از علم منبذ امر و لما
 شئون ما متفرع و او ای قوم و جمیع بسوی او و او که
 فرقی مومن با غیر او نفس علم است فطری مومنین
 بقرآن بپیم آنکه او را کار بسته است مومن شده اند
 و ما و او راها از کل ما علی الاثری بپیم علم دون مؤمن
 گشته اند و همین قسم در مظهر و صیقه شاهد کن در
 عالمی که جان میدهد از برای او و نوع یکی بر او کرده
 کرد و غیر یکی نیست الا خصوص و الا در صورت افاضی
 فظاهر هستند ملاحظه اشارت فرقی کن و ملاحظه
 ملاحظه همین قسم که مقابل باشند حکایت میکند از
 او و ملاحظه مؤمن را ملاحظه فرقی کن که همه شخص بر او
 اشارت کند امکان فکرم و او نیست که آن جان فطری
 میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند و الا اگر خدا خوا
 ان سکرانم ملاحظه کن مقتضایست ولی چون نفی
 دانی شده که اگر حیوانات بلور شود هر الفیه خدا

خداوند او را خلق میفرمود در صورت بلورین جام
در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشته باشد
سبب هم از برای او بوده و لکن چون مجب بود بهمان
سبب مجب شد چنانچه امروز ظاهر است که مصلحت
جست بیان مصلحت و محجوب بهمان مجب همین قسم در
یوم ظهور من ظهور کند عرفی کی که آنچه ثبت است
هفت یا صد شگون بشود بیاوست آنچه قبل از ظهور
است خود را میفرماید بلکه قبل از آمدن و در ظاهر
در دگروارده از برای شیر کریمه کند که همان وقت
کل از او بوده و هفت آنچه بوده از ظهور از قبل او
و آنچه بشود از ظهور از بعد او است و این شیئی و آنچه
که مثلاً آن مثل شمس است که اگر یا لا احد ظالمه
واحد بدلت در موقع ابلع و اگر قارب کرد و
ضیق است و علو اضلاع و کفر ضیاء او مستند از
عالم اقد که گرفته که هر چه وجد در آن مشرقی تا
حد حاد که منها الیه ظهور نفی است شعی که در
یک حرفه الرضوان من بنار من جاده امر کان
فصل **الباب الخامس من الوار والاداء عقیبا**

فيكم التسليم بان ميلن الرجال باختر اكبر و محسن^{الله}
 اعظم والشاء ميلن بالله امي و محسن بالله اعلم
 مثنى بيا و انكه جوهر كل قرآن در مظهر تكبر ظاهر
 خداوند عالم افرامازل بقا و بيان موده و ان
 نموده است كه تكبر گفت خداوند عالم در ملكوت
 سموات و ادنى و ما بينهما و خداوند عالم هو افراز^{تعالى}
 كه انچه بزرگان كرده اعظم است كبريائيان كه تواني^{تعالى}
 كرد يا ذكر نمود و از اين سر مخوي امر شد در بيان^{سلام}
 بنكر بر خدا و جوار بند كبر تعظيم او كرد و همچنين در
 الد و انو بالله امي و در جواب الله اجل كلام^{الله}
 كند يكديگر او فرمود ان انكه لعل در يوم ظهور من^{تعالى}
 و انشد اقرار كنند كه بعد از خداوند است و ان^{تعالى}
 اكبر و اعظمت و اجهالت و اجليت در ابد^{الله}
 او انكه وصف كرده نمود و نعت كرده خود و ثنا
 كرده نمود و تحميد كرده خود و لاله با اين بقرآن خود
 خوانند كه اقبال ان شمس صيف نمود و همچنين در
 اسما و امثال و اين صفت و آمده در حول^{تعالى}
 متحلي بظاهر اكظم در بين فرزان كني و پني كه كل^{الله}

اسلام ازاو بوده و همچنین کرده و نمودن نظر کی جو هر
داد در حرف اخر شاهد میکی که دیده شود و در
عود الای نفسی است اگر چه ظهور در کی بیکر ظاهر
ولی بدل بوسیله بوده و ادا در همان یومی که
الطهار علی خود می نمودید و آن از همان نقطه
قرآن بود زیرا که آنچه شرط میگردید راجع بان میشد
اگر چه آن روز را بظهر در پیش میدی کشته بوده ولی
او و کلام من داد او بودند ظهور و قبل او و همچنین در
بان تصور کی که کلامی هست از او است و وقت
گرفته که او را در نیاید بلکه از برای خود نه برادر
و اینها که امر شده قضی غیر از هر دو نیک از برای
ان قضی است و الا میاورا چه حد که نقطه حقیقه
در حق آنها اینها میاید ولی چون در لایلی اینها نه
میداد و الا کلامی که در آن مخزون شوند و کلام
واسطه اون در هیچ وجه ساینه شوند تا او میگرد
شنا ساند بخی خود و ضمیر اید که منم همان صاحب
بنای که امروز کلام ان حال میکند و نیکه کلام
یوم قیامت در ظاهر از کشته نمیتواند داخل شوند الا

من شاء الله از اینجه است که می بیند بر شا
 سماء و ارض و ما بینها از او امر قبلا و بعد از او
 در آن هیکل نظر عین او نظر میکند محجب میشوند
 و اگر مید و همان هیکل نظر کند محجب میشوند همین
 صلواتی که امر روزی بنی احما نمیتوان نمود مستطین
 در ظاهر او داد و مید و امر نظر کنی در کتب که چه کرده اند
 که قلم چا میکند از دیگران همین قسم در بیان این
 و همین قسم در ظهور و من ظهور الله شاهد کن تا
 آنکه محجب از شمس حقیقه نکوهی و در بحر کفر و غی
 از سر حد نشکر دعا مر نظر کن در اسلام
 که آنچه مسلمین میکنند با اسم دین رسول الله صلی
 علیه و اله میکنند و در شمس حقیقه که مید و اسلام
 از قول اوست قدری فکر نموده که چه کند ^{مرا} است
 نه اینست که آنچه گذشت بر مردم محجب باشد بلکه
 اهل افغانان محصور و بموشین با نخل و کلمه موجود
 با اسم حضرت و وصفان و خدا و اناست که چه کند
 با اسم صیغی آنها و دینی و را میگردند و او را شمس حقیقت
 بروایتی هفت و بر و ایتیه سال آنها و قرآن را کماهی

هی شوانست فرماید و همین قسم نظر کن در ظهور ^{نظریه}
که دیکه آن ظاهر میگردد و کل مومنین بیان در فرد
ایمان خود را انتظار خود ثابت و قائمند ولی هیچ ظهور
اگرچه نفی از ایمان باو محقق نمایند مدتی اقامت ظاهر
و الا اقرار با نفع بصیرت هر چه استوار میگردند زیرا که
دارند از دین خود از ظهور و قبل اوست منتهای قرائت
که آخر ظهوری با در فلاح آن ظهور از مید ظهور
که اینست جوهر علم اگر خوانی درین مورد که فیض علی
هم اسوا باشد و هم بلفظان یوم القيمة موفوف

باب اول در بیان الواح الهیه

محکم جوهر الکب کلها الا انت و ستی فی ذلک الامر طبع
ایمان را که فرد ظهوری همین قسم که کینون باز افند و ادراک
و انفس و اجساد بدین نوع ظاهر میگردد و همین قسم انانوی که از
این اشیا محبت ظاهر میگردد و جوهر است که قبل ظاهر
که اگر افند یا ادراج یا انفس یا اجاد ذاتی با آنها مندرج
شوند فی الحقیقت موزانیا و ادراک میکند کدام موزن
مجبورست که از هم درون ایمان خطی را شد نظر کن بین شهر
شهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در

زمان عیسی بود و امر و رفت و چگونه حکم اسلام بر
 میشود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من ظهور
 جائیکه در بعد امریکه اسلام بان منعقد است در
 ظهوری این نوع بدیع کرده چگونه است در شیو
 مانصرع علیه آن از اینجهت است که امر شده بر عوکل
 کتاب لایک در آن که امر شده و دنیا و نوشته شود
 کی از یوم ادم تا ظهور رسول در کتب سماویه اگر چه
 کلماتی بوده و من عند الله ولی نزد ظهور و فرقان
 مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مومنین با آنها در
 نازل شد و همین در نزد هر ظهوری نظری در عالمی
 کتب منوره الی الله در نزد هر ظهوری حکم و اوضاع آن
 چگونه حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شیعی است در
 بالیه نفسی گویا دیده میشود که من ظهور شده منوید
 بکل کلمه شهادتین را با اسم خود و او است جوهر کل
 که اگر بعضی نازل شود و فی الحقیقه مومن با او نکرد و آنچه
 در بیان مالک شده میگرد و همین در نزد ظهور و خطه
 بیان تا ظهور من ظهور الله انار خطه و آنچه در ظاهر
 بر او شود انما و این حقیقت و حقایق است و آنچه در دنیا

حدیث رسید که شیعیان ما در یوم محفل
میتوانند پنجه محفل میتوانند اینست مراد حق با حقین
ظهور رسول الله در غیر مؤمنین یا و همین حکم بود
اکبره آنهاست زنی بوده اند با حق من عند الله در
عیسای نازل شده بودند و مقدس که شریک از
برای او نبوده و نیست که در ظهور من ظهور الله
بلکه ایما از امان او و ملا و در نمودن اعظم است
کرمیان و حق در بیان مرتفع شده زیرا که حکم او
حکم ایمان بر او نماند می شود اکبره بنفوس می داند
باشد و در حق و نشود اکبره با علی و در بیان
باشد لا انکه راجع به الی الله او احل بیان محبت
از ذوق بد، خود در ظهور من ظهور الله بمنزله
فرقان مانند که با ذائق قبل او سر زق حشد
و با ذائق بد و او محبت که اینست جوهر کرم و علم
فرماند در حق نمودن عید من بیای الی مراد
حق الباب الثانی من کرامات الناس بقیه
فی التاج و عدم جواز العقد ازید لا هلاک الی
اکرم من و فیین مشغلا من الذی لا هلاک الی

حسن و نعیین متقالاً من قصه و لا اقل من قصه
 من کلیهما و لا ینفی الصعود و لا النزول الا واحد
 واحد بالعد و لا ینفی الواحد و یرفع الانطلاق و
 الاقتران بعد الرضا بکلمه ید کر فیما حکم الله لطف ابناء
 انکه خداوند عالم از خود و فضل خود و مرتفع فرموده
 بیان حد و دانستار تا انکه بر هیچ نفسی در دنیا
 خدا از برای او وارد نیاید و برضای مرد مرده و کلمه
 دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و در حق
 حکم او بطوریکه در مواقع خود مستقل ذکر شده که
 مختصراً اینست که اگر بگوید یا اقی یا الله و رب السموات
 و رب الارض بر کلمه زبیاوی و لا یوی مرید الله
 یا الله مقتدر شده از حد و دهر و حین ضم از اقل
 و هر دو مهر کنند بر لوی و شاهد باشند بر آن از
 شهدای از طرفین از خیره او اگر از برای او باشند حکم
 اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای احد
 مداین که مراد اهل ضمیر باشند بر خود و بیخفا که در حق
 الله فوقان و اقلان فزوده متقال عد و واحد و در حق
 و شریک واحد و احد مرید شود و یا نفی شود که از هیچ

حد تجاوز نمیکند که اول یکواحد باشد و ثانی دو
 و ثالث سه و واحد و رابع چهار و واحد و خامس پنج و
 و در قری بهین قسم در فضی مقتضی باشد ^{من} ^{نقش}
 که حقوق آن اگر چه قریبی باشد باطل میگرد و بکثر
 آن اگر چه غرض قریبی باطل میگرد و این قسم شده
 تا ^{اموال} تکلیفین در ضل و سه و رحمت حق باشند و
 خود را از سبیل دیگر و اینها قریبی نماید اگر الو
 الو و بخشد و یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند و
 موافق اقزان حرفی نیست و آن این نوع حکم شد که
 کل در سه و رحمت حق باشند و نظر کنند با نجه نیست
 اقزان بآن ضعیف میشود که کل گفته باشند لعل در
 ظهور من بظهور شده از مراد است که مدال علی گفته
 نماید و نمایند که اگر در حین ظهور او ایان یا و نیاید
 اگر چه گفته گوید باطل میگرد و حکم او الله الله انور و با
 ثابت شود آنچه بنود از موافق دینی چنانچه کل ملاک
 میکنند که گفته میکنند آنچه میکنند و از برای خدا که
 و در چهارم و دین و حقیق قسم در اسلام اگر کل در ظهور
 آنچه از برای خدا میگرد و چگونه باطل میکنند و همچنین

در نزد ظهور نفس حقیقه اگر کسی شهادت عالم بود
از مراتب او نیست بلکه کسی است که میگوید شهادت
یا انکه ایمان صلواتی و فی و حیای و مانی شهادت
العالمین میخوانند عند الله که ازین و الاحکم در حق
در حق ایشان نیست فهم خود از برای او میکنند و
بر او میکنند آنچه میکنند اینست که کل اعمال بران زمین
قبول میگردد و یا عالم میگردد اگر در بیان الی حین ظهور
عمل کند الله عالمند الله زیرا که در ظاهر مراتب او است
عند الله مقبول میگردد و بر ایشان ولی در نزد ظهور
اگر از برای او کردند شهادت که الله عالمند الله
فانما هر کس از برای او کند در ظاهر الله مخور میگردد و
از برای او خبر او کند در ظاهر فی مخور میگردد ولی در
کلما نصف حول این مراتب شهادت آنچه که امری میکنند
بکان خود از برای خدا میکنند بواسطه حقیقت که از زمان
مراتب مدخل حق شده بوده ولی حین ظهور در سوره که
از صفای کسی ایمان بان حضرت اوردان بوده که از برای
عالم بوده و الله کند بلکه عند الله ظاهر کتب چه که
رسول الله ظاهر کتب زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال

از برای او قیامی نبوده و نیست و شهادت بر
چنان قبل از شهادت در داون ذکر میشود و موصوف
با بنو صف ظاهر میگردد که شیت اولیه باشد که
در هر ظهور باشد خداوند است که باشد ذات
غیر از کسی عالم با او نیست و اولم نزل و لا یزال شاخه
شیخ بود که قبل از وجود او و شهادت او قبل از وجود او
مثل شهادت کار شیخ است بعد از وجود او لا یزال
کیف هو سبحانه یا اتم تشهد دن و هیچ شیخ بخانه
نمیکرد الا آنکه کسی در شهادت باشد و همین قسم
سبب اخبار نمیکرد و مگر آنکه در خود نفس خود بکان آنکه
از برای خداست نمیکرد و الا هیچ نفسی نیست که
خود و خدا نخواهد که حیوان او را کند بلکه کان میکند که
الله است و مال آنکه بعد از الله بوده از این جهت که
میکرد اعمال آن نظر که در خود ظهور می نماید که
حاصل از برای خداوند در میان بحیث الی الله عالم
و از روز هم همان جهت چگونگی میشود که از برای او
عالم نشوند چنانچه در حقیق ظهور میان بکار اهل زمان
همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا نبوده و شهادت

کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرده اینست که
 در نزد هر ظهور خدایوند عالم امتحان میفرماید
 عباد خود را که بشناسند خود ایشان نمود ایشان
 آنچه از برای او کرده اند یا نکرده اند چنانچه نزد
 ظهور رسول الله شامانید هر نفسی که در اینجهان مشغول
 بود که از برای بن بنی حبی عمل میکند هاتقدیر که دالمله
 اسلام شد ندانند آنها هاتقدیر الله عامل بودند و
 مدین بن بن بنی حبی و ما سوائی آنها از برای خدا عالم
 بنوده اند و مدین بن بنی حبی روح گفته بنوده
 خداوند از برای ایشان است که کمال از برای او حاصل کند
 و داخل نماید شود و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کی
 انچه از اهل قرآن داخل در آن شریعت شد الله خود
 و اولاد و بن و در هوای خود گمان میکرد الله میکند ولی
 عند الله از برای او میکرد و مراتب و در اسماء آن
 خود اهل مؤمنین بیان ظاهر است که اطلاق هر قدر
 خیر در اینجاست و از اینجاست که عمل از برای خدا کند
 منوط است عمل از برای مظاهر امر او در قرآن اگر کسی
 عمل کرده است از برای مظاهر حق که محمد و آل محمد

عند و ابواب هدی باشند از برای خدا کرده و الا
الی الله راجع نمیکرد و مراد الله از قبل و سوره بود
که مرایای ثانیه غیر فعلی شمس بود و در آنها مراد الله
گفته اند از برای خداوند و کلامین از برای خدا
چون در ظاهر ظاهر امر او مستطال گفته عند الله مقبول
گفته آنچه از برای او نموده در بیان هم اگر کسی گفته
او بلا اقران بد کر ظاهر قبول میشود هر چند علام
از برای الله بد و ن علام از برای ظاهر هم قبول میکند
میزنم در انجیل و قرآن تا در بیان و من بظن الله بود
سها کرد مثلا شهادت و حید در انجیل مقبول نیست
الا شهادت و حید روح گفته و همین شهادت و حید مقبول
نشد الا شهادت و حید و حید آن در آن زمان شهادت
هی از برای نیست که بگوید بر اینوا احد شوند
تا انکه اثبت نه منی والا کلامه در انجیلی بنویسند
همان واحد اول است اگر چه یک نفر باشد که در مش
باشد یا در مغرب و اگر در انجیل از برای خدا عالم بود
از برای حید و واحد ظهور عمل میکند و او که انچه در
بان میشود راجع الی الله میشود حال کلام از برای انچه

و احد هم جل کردند که ما هیچ نبویان ما هیچ
نبویان ما هیچ الی الله نبود ولی در نزد
رسول الله با و ایمان نیاورده کلا اینها از برای
کردند و از برای خرد فرزان خود باطل شد مگر
که ما هیچ شد که انوار از برای الله و خرد و این
انظهور کرده و الا عند الله صادق بوده و اگر
بود موفق بر ایمان بر رسول الله و ایمان بجز و خد
شد و حال آنکه می بینید که در کرد از برای خدا و خرد
و احد در اینها عمل میکنند و حال آنکه در نماند و از
برای خرد خدا میکنند و همچنین در قرآن نظر کی از اول
نمودن آن تا سوره اهر کی از برای خدا عالم بود و
بودند که از برای محمد و انبیا و اولاد هدایت بودند
که اگر کسی در حقیقه اولیه از برای محمد و در حقیقه
ثانویه از برای میرالمؤمنین بنو صادق بنود در آن
است از برای خدا و همچنین الی ما نبی الی اخر الابرار
ولی از این ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بود و محمد
مظاهر امر او آن است که از برای خدا بوده بقطعه
و مظاهر امر آن و همچنین در يوم من يظهر الله خواجه
دید که کل میگویند که ما از برای خدا عالمیم و مجرد و

و این مؤمن ولی اگر بی ظهور یا از برای خدا عمل
 کردند صادق و الا فی الحقیق باطل میگردد آنچه تا
 خود خدا از برای او میکنند چگونه و آنچه از برای
 خود خدا کند یا از برای مؤمنین بیان کن
 خست جوی او حکم شد در آنها جاری میشود زیرا
 آن ایی که بعد ما این و خدا خیر ما را میکند و مثل
 جلاله در او ادخار میکند و قصد حق میکند در
 عمل آن ایی است که از من ظهور حق شده در اقی
 کل فلان ظهور او و او آن آیه خدا و مثل شخصی مرا
 فرد شمس را زیرا که شمس حقیقه ظاهران بر وجه
 صورت بر افق و کل فعلی میکند ولی کیو شب بر
 آیات اقدس و تعالی میگردد که در آنها دیده میشود
 الا الله و احد که اگر ای نباشد چگونه میشود که
 ما این خود و خدا را میکند و ظهور حق قبول میکند
 زیرا که ما این خود و خدا میکند شیخ آیه حقیقه است که
 از آن شمس حقیقه در او شرف شده مثلا اگر رسول
 خدا انطق فقر موده بود که هر کس که کی عار و
 که هر کس که اگر کوی بسیار دیگر میکنند درها
 فطرتی که انهم باز و سولیت که در ان ظهور میشود
 تا آنکه شمس شود وید که بی ای از برای او

مثلا جنی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بنا
 خرف دارد میاورد دان ایق که مابین خود و خدا
 بان حمل میکند نیست که از نفس خود را در او بخی
 ط در ظهور بعد چون یقین ندارد بجهت سبب
 و در ظهور قبل اگر بگوید این ای بواسطه رسو
 است تصدیق میکند زیرا که فی از این فتنی
 و نیک و در این ظهور ظاهر شد و نظر کن در
 در حین افتان و رفتن که همه عمل میکنند مثلا
 سید الشهدا علیه السلام چون از برای رسول خدا
 میکرد از برای خدا بود و دانسته بود آن حضرت را و در
 پیش خدا میکرد و حال لدون الله بود و آن ایق
 که او مابین خود و خدا در او فی الله در او
 حضرت آیه نکویان آیه بود در حقیقت خامی اگر
 غلط میشد میدید که آنچه الله میکند با و میکند و از
 وای و میکند آنچه میخواهد و در او که کار این ظهور
 از برای اینست که هر دو ظهور و غیظ و کینه
 خود نشسته که ما الله میکنیم که این آیه که مثلا
 توجه با و میکنند ای الله شجاعت است از
 خود را در آیه کین و نیات شما ها که از ظهور

قبل او متجلی شده و درظهر و بعد اگر قفا بگر
دسایند از برای او خواهد بود چنانچه قبل
از برای نقطه بیان بوده اید و الا ما بین خود
و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که جلالت
امر فرموده که اینها از برای من کنند راجح
الا انکه از برای او کنید زیرا که ممکن شوند
درک نمود ذات اذل بلکه اگر درک کنند ظاهر
او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر
این مظهر را مثلاً و حتی که نفسیکه امر با مرآت جلالت
شد ما بین خود و خدا نظر نموده امر را و حکم
ولی همان ما بین خود و خدای او که آن با و
نموده ایست که ظهور قبل همین کیفیت
در اوست که چون از انشا خدا این نوع نموده
که اگر میدانت که این همان نقطه فرغان است
در ظهور و اخراج او که آیه که در کل سوره است که با و
توجه الی الله میکند از او بوده هر آینه را نمی باشد
که بر قلب و خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه
در شب و روز ما بین خود و خدا و رسول الله متفرق

الى الله است در يوم من يظهر الله هم عبيته
 كل مؤمنين بيان مبلا میشوند که پیش خود
 گمان میکنند که الله میکنم ولی بوانکه میکنند
 شمس بگویند ان آیات که قبل بانها متقدم بخدا
 شده اید و در انفس متجلی شده و نمیدانید که اگر
 بداند هیچ ناری از او باشد تربیت که کسی به
 محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و
 آنکه از اول عمر تا اخر عمر بان ایقی که در اوست از
 محبوب بکند آنچه میکند که از برای خدا میکند یعنی
 جسد را مرعظیم است که اشتها میکند و اتفاقا الله
 میکند در اتفاق که از برای محمد و مظاهر امر او
 و در انفس بآیاتی که از هر طرف واحد فرغان که در
 تجلیت میکند ولی چون از سر امر مجتهدانیت که
 لد و فی الله واقع میشود در ان ظهور که اگر شده و در
 فی الواقع مختلف از ظهور بدیع از شمس حقیقت ظهور
 بلکه آنچه دارد از ظهور قبل اوست که در ظهور بدیع
 حکم الله در حق آنها نیست الا آنکه داخل ان ظهور که
 نظر کنی از يوم ادم تا ظهور مهان و قبل از اقامه و

و بعد از آن مثل آن باین هیچ تسبیح غفرانی بر حق
 نکرشته مگر آنکه گنجی من عند الله بوده که باو
 متدین بدین او بوده اند و در ان ظهور عالمی
 او الله عالم بوده اند که هر کس با او بوده طبق
 ما تمل فیہ کرده اند حال نظر کنی تا ظهور و فرقان که
 کلا فیہ الله میگردان کتب چگونه لدون الله
 که اگر چه بود لابد داخل در ایمان بفرقان شدند
 و همین قسم در ظهور من ظهور الله بالنسبه بظهور
 مشاهده کی که اگر کسی در بیان الله باشد میشود
 الله بودن او مگر آنکه از برای هر فردی باشد
 حکم ما یکنه در شیخ شیخ در مع خود حکم واحد و احد
 جاری میگردد که در يوم ظهور من ظهور الله کسان
 بگو احد یعنی دست که از احد راجع میشود و احد
 بلا حد که همان نفس من ظهور الله باشد و بعد هر
 حق او باو متصل میگردد و بعد واحد اول منکر نمیکند
 تا يوم ظهور از برای من ظهور الله که در حق ظهور باید
 بگو احد باشند که در او دیده شود و الا واحد بلا حد
 که نفس او باشد چنانچه امروز کلمه مؤمنین بفرقان است

افراد اول است که مشی میشود بجهت روحی و از او
میگردد بر رسول خدا نظر کن در سوره و حکم مشی
حکم مشی حقیقه میگردد حکم برای بعد از نماز و حکم برای
بلافاصله میگردد از انچه است که هر دو در ظهور
حقیقت شواهد میدهد شد همین قسم که فیض
وجود باینان رسیده برای آنی که تقدم بر آنهاست
همین قسم هم در حدیث مشی نظر کن احادیثی نقل
که اگر خود بنفقه بنشین حقیقت برسد شواهد بعد
او میدهد شد چنانکه در رتبه درود ای گفته اگر
در آن رتبه هم اگر ظاهر شود بعد از امری ظهور میتوان
ولی چون آن نظر را و بنیت ظهور آن از برای او
مگر آنکه رایج شود به عالم فرقه خود و انچه عالم فرقه
تا کم که مشی شود بکسی که میتواند کلام او را در حدیث
فهمد و کم که از آن مشی شود تا آنکه بکسی رسد که
تواند کلام آن را بفهمد و از آن کم که ترقی کند تا
آنکه بکسی رسد که کلام رسول را بفهمد
افق به عالم افق و ادراک کرد که بتواند کلام
را بفهمد همان کلامی که بر رسول وارد میشود

میشود فی المین خاضع میگردد و عذر سالک او
 فزاد و نایب میگردد ولی بران بوی اگر بوی
 گناه نازل گردد خاضع از وی شمع ضعیف نمیکرد
 زیرا که این همه عجب واسطه قرار داده بوده که
 تا هرقشود شوند در آن نمود خاضع ظاهر است
 در این جیلها که در هر شان ایات الله نازل میگردد
 ولی بوسکان او قری تر نب میگردد که اگر کشف خطا
 بحر عجب که قوس واسطه باشند شود فی المین
 در صقع خود مومن بالله و ایات او میگردد
 جوهر کل وجود در حین اجتماع مومن کتابان نشان
 و ارتقا عیبه در کینویت و بود که مقرب با کمال
 توان ذکر کرد چگونه خشنود دیگر در مدالیت
 معنی ما یفهم علی قلب النبی افضل من عباده الفلین
 زیرا که آن فضل آن جوهر تجلی فی قول یا ارحم
 و خاضع میگردد و اقرار بوحدا نیت خدا میکند
 ولی آن نفسیکه مفضل را واسطه فضل او میدهند
 حین اجتماع مندر میگردد بلکه نقص نمیتواند
 چگونه که ایمان او در دیا بعد از ایمان تواند عمل نمود

بادای شهدای بیان نمیکند در خود ظهور که مثل
 شما ها همین قسم است که ذکر شد بواسطه ما لا
 فایه عزمان کلام حقیقه را نموده این در خود ظهور
 او از او جدا نموده که از فوق آن مستبعد مکنه که
 مقرب نمیکردید که کنونیات و اعمال اهل بیان در
 او مشروط تصدیق است در کف و تعلیه کیفی یا با
 ثبات کیکه مرآت کنونیات شما از ظاهر شده بر
 مبدء و لدون شده میکند بجهت که عجب میشود از
 مبدء استحال اعمال شما ها خود او فست فکری
 فی خلق اقدس تکم غلبه کنند کوی کل این بیانات
 از برای این بود که اقرانها شده شودند و کلام
 که اگر می در ملک مقرب شود شده باند کوا
 که حقیقه میشود که عین ظهور من ظهور الله که کل
 ما این خود و خدا شده میکنند و حال الله اولند
 در حق ایشان حکم میکند از کیکه از برای او که
 او شده ضد شده کرده و همین در بیان کردی از برای
 خود فراموش شده کرده تا منتهی شود حکم ادبی در
 اگر از برای بیان شده میکند در خاتمه در فرغان تا وقتی

وقتیکه نفس خالی منقطع شده بود از مظاهر امر
 بان او امر شده و شده و لی از حین انقطاع آنچه
 طبق انها شده و شده مثل علایق و زمان که طبق
 کتاب الله و رسول و آنچه هدی و انوار هدی جل
 نموده در این ظهور هم تائیدی منقطع نگشته آنچه شود
 با و شده است ولی بعد از انقطاع آنچه طبق او شود
 شده است از هر فرد واحد تجاوز نموده بطرد در
 ظهور و قیامت توانید بعد از اینها معندی کتب
 همین قسم که شده ثابت نمیکرد الا آنکه این قسم در
 باشد و همین قسم از ان مبدأ گرفته تا آنچه او امر
 منوی کرده و صدق نمیکند الا آنکه از برای مظاهر
 امر او کرده هر کسی مطابق آنچه در بیان است
 شیخی از هر فرد بیان میکرد تا منتهی شود در باطن خود
 و بحال مراقب و آداشته که در خود ظهور من ظهور
 آنچه شده کرده این بدون شده شود که اگر از
 او شده و الله و الشفطه بوده و الا بالله میگردد
 ما و صا لم الله **باب الثامن** **الاول** که ان نام نمیکرد
 فی ان من اسند لیه کتاب الله و ایاز البیان

و حجر القبر عن الایمان بمنها فلا دلیل له و من یحیی
مجره فلا حجه له و من یدعی الایات فلا یتعجب
احد و لابد ان یقر فی ذلك الباب فیکل نعمه
یومامه واحده و یتفکر فیما نزل فیہ باللیل و النهار
طیعی ینان انک اگر کسی غیر ایا الله احتیاج کنی
بر حققت نقطه میان محبت ما نده از اعظم دلیل و او
مسلک اگر چه در ظهور کل شئون شجره حقیقت
خداوند زینت و قرنی و شبه و عدله و کفایت
اگر خیم فلور ایشان بنشیند علوا و اود و الایات
بنویسد که اگر کار خواهند فهمند بنویسد بجهت
واحد قرار داده لعل در ظهور من ظهور من
اولم و هم کشف شود و آنچه در قرآن نازل شده
احتیاج ان نبوده که اگر کاروان واقف شده بود
امروز امرایان سهارت در از اقرار بخی از شئون
که خود در ایت میکنند و حتی حد کتابی از برای
نیت بلکه اگر قادر فی کند علم یافته که در کتاب خود
بوده و هفت و امر شده که در هر فوزه در روز یک
در اینبار نظر کنند لعل در ظهور من ظهور من محبت شود

خونده بشونی دون شون ایاز که اعظم حج و
واحدی بوده و هفت اینکه در هر فوده یک
نظر کند و مقصود ظاهر شود در محال محبت
مثلا که هر روز مع دعای عهد نام را بخواند
و از دیگر اعمال اعجاز کفایت بخورد مشبه کردید
دون حب خود و انفس خود گمان کردید که ب
اودا دارید و حال قریب به سال منجاؤ است و الله
ظاهر شد که نا آنکه امر و زحمت مقصود خود را در
قرار داده اید و حال آنکه روان محبت که دینی کل و او
بر پاست ظاهر شد که که بعد از انقطاع و حی تالعه
این ایاز ابدی ظاهر شد که اتیان بایه نماید و
انصاف و بصیرت نیستید که بد اند که غریبه منبر
ناز نهرا یاد همی قد کردید دید این نوع محبت
شد یقینی کنید که این همان حقیقت لیه است
در صد سلام خداوند و او قرآن انا و نهرا و
حال هم خواسته و او ناز نهرا یاد کرد و خیر دینی بود
بودیدانی مورد انتقاد میکردید زیرا که امر از دو
پیرون نیست خداوند محبت کل و او قرآن ناز نهرا

چون نظر میکنند این نفس را هم در کمال اشغال خود
 راه میدهند اینست که تحقیق میکنند با آنکه بهین
 که خداوند را از خود دور درین هیئت هم نماند
 در عود اکبر آن نظر کند اقرب از پنج بهر قصد
 میکند چون نظر در خلق میکند می گویند اشغال
 دارد ولی من عند الله اشغال ندارد زیرا که هر
 خواهد بقدر است کماله خود جاری می نماید و کمال
 که بعد از خود و بخواهد حقیقتی است و تواند شد
 او ایان نمود و چنانچه در قرآن که هر روز در دست
 سال کن شد کلماتی نمودند و هر چه کمال
 بعد از خود و بخواهد حقیقتی است و تواند شد
 آیه ظاهر شود و نه فطرت و قد نه بد و نه ظلم و
 شونیکه در خود اهل علم متصور است با وجود
 اشغال که خیر از من فطرت الله که می تواند شد
 این امر را در نفس شد در بیان که اگر نفس را
 و ایاتی از او ظاهر کرد احدی ضعیفی نکرد و او را
 بر آن شمس حقیقتی خرفی دارد و نیاید که اگر در قرآن
 این امر شد احوال هر یکی همه باطل نیست زیرا که اگر

اگر نفس بر حق از برای حق نکرده و کن بر او هم نکرده
 حکمی بر او نازل نخواهد شد که حکم بر کافر شود و الا ^{نفس}
 او حال اگر هم بشود چنانچه می و قیاس کنند که
 امری منوطه که نیست حرف او باشد آنچه در
 خیال و باشد آنچه این تصور است محال ولی همین که
 اسم او گردد بر ما جان حق او بیدار است که او را
 محزون کنند لکن ما لایسمه زیرا که امر از خود
 نیست یا دوست و حال آنکه خیر از او نمی نبت که
 "یا ایا قوه طهارت نازل فرماید که چنانچه نفس نیک
 باشد و حال آنکه شب در روز در انتظار او حرکت
 باشد و اگر بر غل مشاع که خود در انب داند
 و اگر دید حکم او را خدای تعالی بلیت که حکم او نماند
 اجله لایسمه محویم و حال آنکه چنین نفسی نیست که
 چنین مقامی را انشا کند اگر چه در قرآن هم رسید
 اینگونه خواهد رسید یا قوه طهارت و دلیل است
 ضیا بر حق و او هرگز دلیل است بر حق و لیا
 موی و سبب یا امر نیست فلان در دوم ظهور حق و
 ایشان بر ما ظاهر می نماید که در اندک ایام است بر

وجود خود بان حکمی نکنند که یک شبه مکر کینوت و
احمال آنها باطل کرد و خود خیر شوند مکر مرا این است
اطاعت کنند بریند او ندانست که حضرت ایشان ظاهر
و الهای تحت و دلیل در قلوب ایشان فرمایند با قله ظاهر
که از قبل او مشرق کردند تا اینکه مؤمنین نوازند آنها
یقین نمود و درون آنها توانست آنها و قوه نمود که خود
در حق درون حقیقت کافی است مکر اهل میان و اکثر
در این مکر اهل نمایند در فحاشات ایشان در قوم قیام
زیرا که آن جویت که مکر اهل الارض با آن مشرق
در افق ایشان از شمس حقیقه انا لله عالمون
میکنند ولی صادق عباد حق هستند که قلم بر
آن آیات ما لله خیر و جل نموده که آن شمس حقیقه
باشد که آیات او که ضیاء اوست فاضل است
تا این مکر شمس بطن حقیقه قد تمت حکم ان با عاونه

الباب التاسع من الوارد المادى

فی آن استعمال لباس المریخ و خلق الممال و کمال
فی استعمال الذهب الفضة لخص اینها و آنکه در
عالم از آن فرموده بلیح هر هر نفس در هر نشان

شان و هم چنین در استعمال ذهب و فضه تا آنکه
در این جنت با نچه بسکون قلب عباد است ^{سید}
و شقای شکر الهی را در یوم ظهور با ایمان ^{نظم}
ظاهر سازند زیرا که اگر کل ماعلی الارض را انشا
می نمودند سبلی از برای حق ندانستند و لکن
خداوند غر و جل از سبیل خود و فضل خود اذن
فرموده مقتدری بر آن را و خرقی از برای حق
نباشد در عدم وصول آن بان که محض خداوند
اجر و ثواب او افاضت می نماید و در آخر با و
کرامت می نماید و اگر کسی بر نفسی نبی از برای ^{نظم}
خواهد افتاد کند یا ادفع و زود تحمی میگرد اذن
محبوب خود بلکه در هر شان که خداوند مشت کلام
بر عبد ظهور از ملک خود سزاوار است که انشاء
خضوع و تسبیح و تعلق زیاده نماید که او است ^{نظم}
از برای او در صقع او و شرف و خرقی در این ظهور
بیت الایمان ^{نظم} بنی ظهور که اگر شرفی
اسباب میبود امر زود در نصاری زیاد از هر
ملکیت و حال آنکه ایمان میشود چگونه حکم شرف

بِأَسْمَاءِ الْبَارِئَةِ مِنَ الْوَكَلَاءِ تَكْرِيماً
فی ان کُل نفسی ان یفقی حقیقی الامر علی الاله
قل الله حق وان ما دون الله خلق وکل له عابد
مختص بآیات انکه هیچ شعاری در بیان از این
محبوبتر نیست مگر خداوند که دریدا و انگری
باشد از حقیق قریز که او مقوقش باشد این یه
عظمت ماریت حق وان ما دون الله خلق وکل له
عابد ون وثمره ای انکه شهادت از قبل ^{صمیم} نفسی
بر اینک خداوند لم یزل و لا قال بوده و هست
او خلق او بوده و هست لعل در یوم ظهور حق ان
حق که محقق هر حق است اقرار کند بر اینک ما دون
خداوند خلق او است نه اینک این خاتم بیدار باشد
و حق ظاهر شود و ثمره این یه را تو دان حق ظاهر
نماید و اگر ظاهر شود و نفسی اقرار و حقیقت از
همین خاتم شاهد میگردد و او باطل میگردد و انکه
در بیان کرده نه اینست که قصد حق بر این یه
باشد صعب بلکه انچه در اسکان تصدیق می
باشد بواسطه حقیقت او بوده ولی چو ظاهر حق از

برای احراز حقیقت جنت و دوزخ آن بار اسرار
 که کلمه حق میگردند در آن دوزخ و اوست مرآت
 الوهیت و شمع دوست که مثل بوده علی الله
 و حده و حده و اگر نفی خواهد خود را در حق
 داخل نماید و عقیقت مد و دی امر نماید که نفی خود
 به کل دایره معروضه که پنج واحد است و در او
 آیه الکرمی و در ثانی اسماء دایره و در ثانی حرف
 بیله و در رابع اسماء سته و در خامس آنچه شایسته
 حال و قصد او باشد که فوزه حرف متجاو و بیله
 و اگر در دایره اول و ثانی هم حرف فتنه غرض او
 مجربست فتنی ولی کلمات آنها در صورتی که
 در ظهور من ظهور الله در آن نماید که چه نفی
 زیرا که اون همان حرف واحد اول است که در
 مکتب میگرد تا آنکه در شبهه خن بعد در حق ظاهر
 میگردد اگر ایان بحروف حق من ظهور الله او در
 همین قدر که حد واحد اول ظاهر شدی و
 دوزخ خل و ندای مالا فها به هم که مکتب شود در
 خواهی شد اگر در ظهور و فتنه بیان بودی این مکتب

و ابی بنی سفود مشاهده می نمود و که کلمه هدایت
 همان حرف را ولی مهندی شدید و مهندی نیست
 الا مثال مهندی نیست که الی بالا نهایت که اکثر
 بهم رسانید نیست مگر همان واحد اول نیست خلق
 مگویند که در آن و همین شرفا و دیگر را بخلق
 کیو نیاز مشاهده کنی و محبت کرد از شمس ظهور و
 مراقب که در او دیدی شمع او را دوست دار که
 اسمیت که مدل بر او است و هر شیری که دیدی
 مدل بر او نیست اگر دهه طینی باشد که در ملک
 غیر مؤمن باشد حکم قبی در آن جاری کن و در
 قیامت آنچه از برای من بظهور شد هست نه است
 و آنچه از برای دوزخ است او است لدن نه است
 هم چنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از
 ظهور آن در نقطه قرآن همین قسم بود و قبل از او
 در نقطه انجیل الی آنکه شری که در میدان حضرت
 اول و همین قسم که از من بظهور شد قوی نماید الی
 بالا نهایت فطری و مشاهده آنچه در این قیامت
 مشاهده کردی و در هر حال بگو و نامنی که الا

الاسم الثاني الباب الثاني في معرفة مخلصون

فی آن لایحه ضرب المطم الطفل از بدنی من خمره خفیه
و قبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقا و
فلا یجوز از بدنی من خمره لا علی اللحم بل یضرب علی البأس
و ان یؤبدن علی الخمره او یضرب علی اللحم یحرم علیه
الی زوجة خمره خمره و ما و ان فی ان لم یکن من
خلیفین من ضرب خمره خمره لا من الذهب وقد
ادعی خمره للصیان الملاعب فی ایام العید بالقی اید
و ان یتقرن کل رضی علی کرسی فان خمره الذی
یتقرن علی الكرسي اوسر بر او عرض لم یجب علیه
طفا اینبار اگر در جمع بار خد و بد دوست
که جمع قضی بخردن کرده چگونه اگر ضربی باور
و نبی شد و کارا که طفل قبل از آنکه نجسی سنین
رسیده او را نادیب بلایان نمایند و او
ضری واقع نوازند و بد از بلوغ ان بر داده از
بج ضرب خفیف تجاوز نکند انهم نه و لم بلکه
ضری مالم یکن و و ششون دون و قهرای
فازند چنانچه دام این زمان است و اگر تجاوز

تجاوز از حد نماید فوزه یوم و او حلال نمیکرد
 اقران و اگر او را نباشد قریب او است که فوزه
 مشقال ذهبیه تجاوز از حد و در کف ^{پایان} دهان
 نفس غرور و دوست مداد در خدایند که در
 حال اهل بیان بر فوق سر بر اعرش ^{نشیند} لایمی نشیند
 که اوقات ^{نهار} و محو بر نمیکرد و فوزه این او ^{نشیند} اما
 که اهل بیان نفسی که کل از بحر جود او منوجد ^{نشیند} میکند
 حرف و ادب نیاید زیرا که معلم نمیشناسد معلم خود را ^{نشیند} اما
 در ظهور و قریان تا بهر سال نکند شکست ^{نشیند} فتنان
 حقیقت را و در نقطه بیان بیت بیغال خداوند عالم
 که او برای او چه قدر محقق زمره بوده باشد از ^{نشیند} خیر
 که همان ایام خوشی و ستاکم چه کل منظر او ^{نشیند} بیند
 چون با و ناظر نیستند لابد حرف و او را در خواهد
 چنانچه بر رسول الله قبل از قول قرآن هم ^{نشیند} بچند
 و دیانت او متعز فروردند ولی بعد از قول ^{نشیند} خیر
 نظر کن که در او چه چیزها که نگفتند که قلم حاسک
 که در کند و همین قلم نظر کن در نقطه بیان ^{نشیند} شو
 قبل از ظهور او در خدایان میکه ^{نشیند} میثاقند او را

ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودیکه تا امروز ^{نقد}
 خدا رست از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی
 کلماتی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او و لکن اگر کلمه
 یا فیه خدا فرموده حل کنند حرفی بر آن نهند و او را
 اند زیوا که اگر نباشد که کئی کیر اخرون فارز انهم
 در میان خلق اگر یا فیه کلمه او خلق شده اند اقدام فرود
 بودند انهم ضرب نکردند که هیچ ضعیفی اعظم از این
 نیست اگر چه دیدن میشود ایام سرور او ایام قبل از
 ظهور او است اگر چه ظهور او در مجموعه خلق خواهد
 که محبت او مستقیم بوده و هستند و لکن مثل امروز
 این کلمه یا اسم او میکنند یا فیه میکنند و بر او را نمی
 آنچه میشوند آن یا عباد الله یا بهیوت
 الباقی و الباقی و الباقی و الباقی

فی ان المطلق لا يجوز الا وان يصير المصالح
 سنة واحدة للمصلحة منها وان لم يصلي عليها
 كلما اراد ان يوجع قلبه الى الله عز وجل ولا
 فيه الضرر بعد الرجوع الى الله تعالى انما انكم
 بعد ان انكم خذوا في دينكم و في نفوسكم بكم

و صاف فرمود بشون خون شجره محبت نبوده و
تا نفس مضطرب نگردد بر او حلال نمیکرد و بعد از
اضطراب او و اظهار آن بان حقت بر آن که بگوید
که فزوده شهر میان باشد صبر نماید اگر بشون
محبت ظاهر گشت که مرتفع شد و الا اوقات جزا
بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد و آن
حلاوت بر آن جمع و از حین افتراق تا حین جمع
حق است بر آن صبر فزوده روز تا آنکه خالی
از بشون بر او بماند و بعد از آنکه عدد فزوده
شد حلاوت بر آن اقرار و همین قسم تا عدد
واحد نرسیده از دست از بر او و اگر رسید
چا و نیست زیرا که ظاهر حکم اثبیت میکند و در
حکم اثبیت نبوده زیرا که کل از نفس واحد خلق
شده و همین قدر که در قبر واحد کامل باشد
بد و واحد دیگر شود نه اشین که اگر الی مالا
نهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی
فرید شود جوعد و واحد غریبی میکرد و در نفس
واحد اشین اینست سر یکسان اگر کسی خواهد

نماید و ثمر این باب آنکه ناظر شوی بشده حکم که اگر کسی
 ظهور رسد و حکم با شئی بهین حکم او از او عجب نکند
 مثلا آنکه امر روزی بنفی که در ظاهر هر یکی از احکام
 الی مالا نفایه نفوس ببرکت او حاکمند ولی ^{ظهور} یوم
 کز در نزد قول او لا شئی مگردند اگر راجع نکند
 بقول او و الا انهم امکان فیق داراخذ ^{هند} خوا
 نمود چقدر امر محبت نزد کسیکه از بند محمد ^{مکرم}
 وجه قدر سهلاست بر کسیکه بند راجع گردد ^{مکرم}
للمنفین من الباب ان من الکره ^{مکرم} یوم عظیم
 فی ان بیت کفیه لا یجوز ان یزید یا یوابع علی من
 و تعیین و پیوز الحرف علی حقه ^{مکرم} یعنی اینبار آنکه
 اذ انجا میکه در لیل مرجم از صفی یوم قیامت بود
 آمد دوست میدادند که طلب صریق نمایند
 خد زنده بوالمد اول اگر چه هماغه روز و یوم بد و کج
 کلا شئی میشوند ولی چون در میان بیت امت
 ظاهر کلامی و صلح محبوب و رضای او میشوند از
 حقه امیرند که در مقام حروف و امد اگر ^{شد}
 داخل شوند زیرا که ان ادا فی است که در بیت املا

اعلاهای از ان نیت و اذن داده شده است
 نقطه از خود و پنجا بر زیاده کرد تا آنکه در
 باشد که او بوده مراقت نه از قبل و بعد که
 مشهور حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد
 اذن داده شده از برای او زیاده از پنجا
 تا آنکه دلیل باشد بر صورت جاسعه و ملک او
 و اینست مراد از آنچه خداوند نیت نمود در
 نه این شئون دنیوی که کلانان مفتخرند و
 قنای به هم رساند با آنها در حد خود را نیت میکرد
 که در حقیقت تا اونی اطلاق و آنها شوند تا آنکه
 مشهور میگردد با وجود و ضمیر آن اینکه عباد که
 در این مقام داخل میشوند اگر در عوم قیام
 که ظهور و نقطه است و بعد از آنکه در اول از
 درجات سنین و مدتی و شهادت و مؤمنان
 اگر صادق بوده در قبل در او و زحم صدق او
 عند الله و عند سما ظاهر میگردد مثلاً نظری
 در ظهور در رسول الله تا مدتها گویا و ایمان نیا
 که زیاده در او و حالش شی که سالی هر از نفس

میرود و بی امروز امتحان کار شد ظاهر شد که
 مثل بدعت کسی نبود که آنچه بی بی چون پایه
 خرد افتاد شد که میزدند نیت که علیهای کارگاه
 هباز غشور و امیکرد و چون که از روی بصیرت نیست
 زیرا که بهمان محلی که بان در صدر اسلام ثابت
 شد رسالت او امروز که همان محله من عند
 هست چگونه است که کار محققانند و هم چنین
 قرآن نظری در حقیقت قول او در مجموع و فعلا
 چه کارها که گفتند و بعد کار مؤمنان که انفا
 شنید که تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را
 شنید که این نوع کلام را گوید و کار اظهار ایا
 نموده و قرآنی مطهره بها الف تمام نمود
 ولی امتحان شد ندانها که اینطور میگفتند
 زیرا که جوهر کلام اسلام در این بی قطع است
 از بوم ظهور ایا که گفته تا امروز اگر کسی خوان
 شد و تواند احصا نمود مؤمن خالصا و ما
 آنکه همین مردم اگر آفرین بودند میگفتند
 میگفتند چنانچه اگر آفرین بودند امروز

هشده وی بنیاد که ایاز الله مثل بحر
سید وجود ظاهر میکرد و باز ذکر ^{میکند} چون
و حال آنکه خود بدیجات و آلاء فیما به اگر کلام
نفریند آنها را اجتهاد و کمال میکنند باینست
مردم مثل بنقطه زدم و انواران تا آنکه هر
نوازی فهمیدی بنوی که امر و زکر و زکر و زکر
داری حرف خامی میکند و سبب آنکه قبل حرف
خامی و غیر از کلام رسول الله هفت حال
آنکه در قرآن هم نوح ایاز نازل شد و اگر
شد امر و زکر و زکر و زکر است که یک
میتواند از صراط یکن در و حال آنکه کرد و کرد
باسم او میکنند آنچه میکنند اینست که کلامها
شود و آنیکه اگر هر روز مثل همان روز شهادت
بود میدیدی آنچه در او و زشیدی بلکه
توقی نموده همین ختم که در جاز خست مرتفع
در انعام نزل نموده است که در لیل امتحان
نیت که هر منم منم های ایشان بر منم میرسد
ولی روز قیامت که میشود همانها بصورت اول

که بصق ثانی نمیرسند و صق یک امر ^ی هو
 نیست مثلاً همان حرف که از سید در سالت اخذ
 نموده بد و امر بهر کسی رسانیده فی الحقیقت ^{بی}
 نکرده و دستوری و نه زیرا که آنها همان ^{بی} حجتی که در حق
 آنها و باور آنها خواستند و مانند حجت مظهر
 ایا قوا و با زبان همه فضل و رحمت که از مقام تقصیر
 خود را در مقام لغو و ابتر ذکر کرد و لعل از صق ^{بی}
 یابند و توانند متحمل شوند اگر چه امر همان ظهور
 اولت و اهل حقیقت ولی غیر مجتهد و لغو ^{بی}
 حد و اونی که امروزه را در دو دین و عقاید
 از پشت کنشته و زیاده و لغو الله که کلام او
 او خلق شد که اندک خافیه صریح آیه فالتی اول
 سوره که حد است گنی گاهی نکرده است زیرا که
 در امکان لغو و از ازل ممکن نیست و انچه و او
 از لغو الله در قرآن مراد لغو شیخ حقیقه است که
 در کلام او دیده میشود الا اما از قرآنیه و این ^{بی}
 اولیه از و ای است زیرا که غیر او نمیتواند این
 ایا قوا از سید امر ظاهر فرماید حق حرفی و اسماء

و اما و اشغال و آنچه در حد خلوت است از مومنین
 امریکه در قرآن اینهمه اهم ذکر نموده که سبب خلوت
 گشتی شده به این که یکفر ملتفت نیست ولی متفاد
 مونی که در جهان بسیار شغلی می شود بطراکم سبب
 و روزی که در کرد و او داخل و خارج شوند است
 که کل این حرکت ایشان بوده و هست که اگر از
 شعور و بینش حدیثی را بگوید که ولایت قائم را
 بقول رسولان است و نبوت او محبتی که
 بوی او است و شب و روز و زوال آن طواف کند
 تا اینها را کند و از بین که کل شغلی او میگردد و از آن
 نشر میکند محبت کرد و اگر از اینها ظهور رشتگی آنچه
 بر سر و فراموش و آورد شود از غفلت می دان که در
 محبت اخوه و فرزندان و انصاف و حق از دون خود
 که کل در هوای نفس حرکت میکنند نه اگر چه در
 خود الله میکنند ولی عند الله لدون الله مدتی
 امر شده باین بقاء مأمور به الملامت است اینها که
 اطلاق دین میشود اگر مادی بوده و فانی چه
 صرف میکند تا آنکه زیاد از حد اینها را کنی و امروز که

که روم قیامت و میتوانی ببقای آنها تا فرستی
 نیکی که اگر هم نخواهی بکنی در روز خود در منزل که ایستاده
 و نخواهی منت کنی است بر روز و حال آنکه خود
 میکنیدی و فریاد از ترس ایشان مینمودند
 میکردی و بان افتاد و کلمه میکردی که اگر در این ماه
 بودی لابد در حال منزلانی صادق بودی و لکن
 در لیل الیل بکنی آنچه خوانی و طاعت نموده کنی که در حق
 قیامت آنچه کرده باطل نموده ای و اگر در بیان کنی
 زیارت کنی یا خور و آمد را و در روم قیامت برآ
 نفوس ایشان تا و نموده باطل میشود آنچه کرده و چنین
 در قرآن نیز و اخذ هم کنی و محبت خوانی و خود
 اشغال و اقران عالم میباشند که بنفخه حلقی از زبان
 خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد مثل آنچه در
 اسلام تا حضرت سال غیر از امیر المومنین کنی مؤمن
 بر رسول الله شد و اقصا خالصا و آنچه بعد شد که
 صادق بود در روز غرور بر رسول الله نمیکند که نه
 نصر زبانه نماند از اصحاب و حضرت نظر کنی بجهانها که
 دینی بان دینی میکرد و چه آن اشخاص میکردند و در روز
 بکلام احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایشان از برای

از برای همان ثلاثه ماند که فطریا یثبت به الدین
گوند که اگر فطریان نکرده بودند عالم بودند با کمال
قرائنه مثل آنکه در افغان کل بودند ولی حکم در دنیا
میشد و ثمینت اینست جوهر علم و علو و جوهر زیارت
نقطه و حرور فی در قیامت بعد از کوفی در آن بود
خواهی کرد و دلیل وی در نوم خود را عالی میدانی که
صد نفر در مجلس دست نشاند و حرور و خیر و مدعی
بلکه لا یفرق اینست که غیثیانی او و زیارت نمودن
میگویند کرده و ملتفت بشوی که دینت بهای او
بر پا بوده و امر بشویند تا یفرغ علی الاصل محبت
میگردی و اگر فطری در او و زجیح تحت از برای تربیت
ضد فتنه زیرا که همان دلیل که قیام و زوال را
و آمدن کرد همان دلیل امر و زهدت و همان دلیل آنست
که قبل از قرآن بودی چون از روی بصیرت حاصل کنی
مخیر گردی و ملتفت بشوی و قی و روح بشوی و
در نا بد بشوی و در قلبت ظهور نکرده که قیامت بر پا
شده و حرور و آمد رجوع کردند و قضایای الهی
در حق کل حق از قبل شطه جاری شد و از آنجا که مغرور

خود بودی از کلماتی که ^{باید} نماند ای نیست که تو که بر من آمده که
 از من محبت نکردی که اگر ثابت شود که شون ثابت
 والا کلامی که در دو شبهه نیست که فرق افان با حیوان
 در جوهر علم است و آن ظاهر میشود الا کلام یا و نشان
 و اگر در آن فطرتی در جات الا انما به در همان علم بی
 که کلماتی که الا علم فطرتی مثل آنکه امروز غیر ^{حق} شیب
 عالم از حرفی هست و تو که یکی از سلیق یعنی حکم در آن
 نیکی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم با الله و امر
 هوم مبین که ای علم بمظهر ظهور است در هر ظهور که
 برین او باشد والا کلماتی که مومن فطرتی نباشد بلکه از
 بوم آدم تا امروز کلامی در حق که حشد کلمات مومن
 هستند و رسول خود در اوتان و چون در ظهور ^{ظاهر} رعد
 نشد و باطل شدند اگر جوهر علم در انفا مبد و حراشد
 ظهور کلام محبت مینماید و اینست مراد از آیه شریفه ^{خبر} کم
 اعمی قد کتب بصیر که امروز میشود که میگوید من خبر مومن بود
 که مراد بصیرت ایلالاتی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی شد
 جوابی که نازل گشته کن انما انتک ایاضا فیتها کذلک الله
 شیء یعنی همان حرف و واحدی که با انفا مومن بودی و فکر

قبل یا سائیکه در نزد خود داری با ایاتی که دینی تو را
 ثابت بود و چون اعتنا نکردی محبت ندی اینست که ای
 و مراد از این ظاهر است که ای بنده که با این عین می بیند بلکه
 با حیوان در ظاهر این عین شریک بلکه مراد عین نیست که
 با آن مجبور خود را بیند و بناسند امر و زو توصیف
 عرفان بقطعه بیان ولی فطری در قطعه قرآن شریف
 است می که منظر احد موعود بودند همچنین که تو منظر احد
 اخرائه بودی اگر بگوئی که نبودند در فرق مسلمین که
 یقین نیستند که چه در اینجا بودند منظر در اینجا
 هستند که بعد از ظهور کسی نشاخذ از اینست که چشم
 ایشان نبیند که بناسند مجبور خود را و الا میثا شد
 هرگز از قول حق منور نیستند هرگز در ویت و هفتاد
 مال از پشت احد موعود کنست و حضور چشم خود را
 کور است و نمی بینند مال آنکه چشم ظاهر ایشان چه
 رای بیند بلکه از حد تبصره دور و این بلادی که در
 فوق از خواست در قری بیند و احصا اسکندرا که
 بدقت فطری شاهد میثوی در سنه ۱۲۷ از پشت که
 ظهور حق بود که پوشیده بود از ظلم وجود از این میثا شد

گرفته تا آنکه شریک شود باقی از فی ظاهری و اول ظهور
 ایمان در آن قفوسی بود که از برای طلب حرکت نمود
 و چون چشم ظهور ایشان باز و حقا شناخته چه در آن
 حقا احدی نشاءت الا بعد از ظهور او و چون در آن
 عین الله بود و نمیتوان حقیقت را در آن نمود الا بعد از
 این جهت ظهور و ظهورا شناخته و با یاد او یقین نمود
 حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این همین موصوفی
 که شناختن آن همین او میشود و حضور عینی او در آن
 خلق شده بود بظاهرا اگر چه در باطنی و دانست که یکی
 مقبل میشود و یکی بنید و یکی ایستاده میشود و بنید
 قصور کی از ظهور نقطه فرقان تا شریک به درجه ایمان
 چگونه میشود در همراهی که بلا یکی جان میدهد و یکی کبد
 شنیده است که یکی بنید و یکی بنید و یکی و یکانی
 الله میکند ولی علی الله و او میاید که اگر بدانند بر حق
 واضحی که مراد او در دل کند و از او چنین امری ظاهر
 شود و درجه بدرجه و در مراتب ظهور سیر نموده تا
 شوی با حق ظهور شیعہ چنانچه دیدی که اصحاب
 چگونه مقبل بودند و دیگران را آنچه که بودند مقبل بودند

بودند قبل بودند و این همان سرحد قبل است که
 منتهی شد با ظهور و کبر و قبلی در فنی منتهی و منتهی
 چشم افند ایان باز بود در انبار ثابت نه اینکه کل ایان
 چشم افند ایان باز بود که کجیف و در از صورا و منحرف نگذشت از
 از مقصود او که کل را فیت منتهی و مرکز و ایان ^{و است} و ایان ^{و است}
 لغا و الله در یوم قیامت بی باز بوکت لغز بود که فرشته
 قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین ایمان واحد اول
 و حال آنکه کل ایان در هر درجه که واقع بودند ^{و است} و ایان ^{و است}
 که حق با ایان است و حال آنکه از ایان عدل و مالانهای ^{و است} و ایان ^{و است}
 اصلیه و اقصیه بر طلب حق و نماز و احسان حرم و
 و حال آنکه از کثرت امنها در ورع با علی درجه ^{و است} و ایان ^{و است}
 رسیدند بودند و هر از دو بیت عشاء سالان ^{و است} و ایان ^{و است}
 بر حوال ایان گذشت انبیا ظهور و از ایان نیست که ^{و است} و ایان ^{و است}
 بیان یا بصیرت یا شی لعل در یوم ظهور رخ که نور میان
 توانی بین حق او را شناخت و بعین واحد بهدایت
 واحد بهدایت یان مهندی کشت و بیرون دل
 علی الله مظاهر اسماء و اشیا و در نور زیرا که شکر
 قیامت بالنبی طیلر مثل غریب نبی است که در یوم قیامت

وقت آمدن آن شمع است که قبل از آن حضور بیلو
 فرسید و چنانچه در ظهور حضرت عیسی فرسید ^{خدا}
 که شد بکمال فرسید الا اول بیت رسول الله که
 اگر رسید و یکروز در دهر همان روزیوم بیت شد
 که بیت ششم شهر حبیب شد نه بیت و هفتم و آنچه
 اشجار در انجیل مذکور در بیت و سه سال ظهور بود
 که دوی در میان بود و حکم الله شد و حکم واقع گردید ^{قانون}
 نازل میگشت و بعد از فرسید شمع قرآن کمال آن در دهر بود
 و هفتاد رسید که اگر بخواه آن در دو ساله می در ششم
 جاده اول میبود به بنی قیقه بعد تر از ظهور نبی
 همیشه شمع حقیقت در ظهورش خود ظاهر است و ظاهر
 میکند و شمع که فرسید فرموده در امانه و از واقع و حق
 و اجاز خلق همین قدر که دید از شمع توان حدیقه خود
 جد اول ظهور میکرد و از و از هیچ کس کمتر انجیل
 احیت آن امر و نازل تا آنکه بان خلق خلق شود که تا
 شمع آن که در آن اوست در قیامت بعد گرفته شود و از
 که اول دین شمع الله است و از انجا که معرفت الله
 نیکو دال بالوصف شمع به فقه من فان رسول الله است

که منوط به معرفت ظاهر و ظهور و همچنین تا بشری است
منتهی کرده و آنچه انما شجره قرانت فالصوم شجره بیان باید
ظاهر شود که اگر نمود معلوم است که در آن نموده و آن
ظاهر نیست زیرا که کار چنان این جهت ملائکه می بیند
میکند و کار خلق اگر بیند و شجره حدیقه حبس
حتی بیند و آن حدیقه است بفرمان قسم
نه غیر آن و همچنین در یوم ظهور من ظهوری گفته اند که در آن
با و ایمان آورد و بصورتی او همان انما بیان است و ما
انکه را نمی یکرده و آنکه ذکر شود در این شجره بلا قری
که اگر در علم گذشته لا یقت بر اینها و از این که چه
داده شد و کار را بنمی حقیقه که پناه بان نفع می بیند
ایا و اگر آن چنین پناه پیدا و نداشت و الا حقیقت عباد
که پناه پیدا و نداشت و چون اولی او را فتنه کونا
پناه پیدا و نداشت زیرا که کار او را فتنه را هر یک که
در حق همان که نداشت و چنانچه در مسند اسلام خود
می خواند که ولی چون پناه با میرا بوسنی نبرد که عینی پناه
پیدا و نداشت پناه داده شد از خون نادر عانی
حراقی که می بینی اسبکه و الیعت خود میگرد و ما انکه

اینان ظاهر است و خود ظهوری پناه بند پناه باز
و خود ظهوری پناه با و اما از ظهور تا ظهور و اشراق
که اوقت ظهور قبل و او اسرار پناه بند، هذا و الا
ظهور بعد و او امل و هیئت مراتب و ظهور باش
که اگر بقدر شیخ نفع عشرت ناسم صبر کنی جدید
افق مذکور میگردی چنانچه امر و خود میگردی و عباد
از غیر سلیمان دارد اسلام میشوند این بود مرغ زیار
حرف و واحد در قلمه اگر خوانی در آن خود و در این باب
از قبل از مادی بودی در ایام و خلوی خود و کشف حق
بوحیه منقلا **باب الرابع فی شرح قوله فوالعقل**
حکم الله فی حیی هو علی النبی این باب آنکه خداوند
در میان ایام بوسیل منور و خود داده و آن را بوم کشف
خوانده و ضامن شده هر که حق و حقیقتان بهر اشیا
و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کمال سال
جل دهد او را و یکشمال ذهب صفر در آن مثل
و سبقت و یکشمال که در سبیل خداوند صفر فرموده
باشند و همین قسم در هر اعمال و شئون و چیزهای
انگیزه را و آن یومی است که شمس منتقل میگردد



ازاد

میکرد از بروج خود بجهت درجین خود به یل و تفرقه
چه فقا و سزاوار است که اقل از حد و اقل از حد
و فوق مستعار و در این بین هر کسی هر چه تواند
از وای بوده و هست چه در غیر این بوم در میان از
شد که تلقی دبالا و نفا، شهادت درجین داخل
غایتی که مکرر در ذرات نفس و هم چنین در میان
محبوب که بویک نیست شود ولی اعلای آن و همچنین در
عالم و یل و فقا و بویک نیست شد و شود در مجلی و احد
و نقد و الا و نفا و استعد و مجالی و در حد که این
افزاید بتقوی عند الله و اذن داده شد که در
بعد و مکرر جول این آیه و التلا و نمایند شهد که آن
لا اله الا هو العزيز المجوب یا انکه آیه شهد شد که در
ذکر قد رقت که آن از وای تا این فصل است
و ان بوم بقطره است و هجده روز بعد از آن
هر و حیت که اشرف است از نام هجده شهر که هر روز
یکی از هر و احکام کلنی است که گنونا و کرا و الا و
حقند و در خواهر چون ذکر بی و وحی در است که
بمؤمنین ملائک می شود و الا بوم قیامت که هر کس استحقاق

بهر اسم که خواهد ذکر کنید و غیر از آن که نیت است
 آنکه حکم کند و در واحد صوم جایز نیست بلکه با واجب است
 در جنت و واجب کمالی ظهور از اولی اینکه در يوم
 من یظهر الله که يوم اول يوم است مثلا او مثلا
 در بهار یا وحدت یافته نه آنکه مثلا ان ظهور کرد
 که مثلا این يوم کنشت و یکدیگر این يوم از برای او
 ظهور شد در حقی بود و حال آنکه این يوم نسبت با و غیر
 و هر شی در يوم قیامت ظاهر شود و هر یک از انانی
 دقایق و ساعات و لیل و انام و فساد و ظهور و سببی
 و فوق آن تا آنکه بطالع ایام اولیه و ظهور از قد
 مشی کرد و در اوقات اجر از انست که ذکر کرد و خلق
 شود و بگویند حالا او قد یا ولم یولد کان حالاً و قد

الباب الخامس الغرض من الرأی

فی ان الله قد امر ان یقبوا من تعاهدکم انما سقیم
 من ظهور الله من طبق النقام والکم علی اعلام من بحیث
 من فوق الارض بما یکنی لخلق پیام آنکه خداوند عالم
 ازین فرموده کلام را که در خود استماع ذکر من ظهور
 باقی اسم هر نفسی برضی از مقام و بد تا حد که در

اجلا و لا اله من كان الله واعظا ما له من فضل الامور
 در عین ظهور کسی از قلع در نزد او نکند که کل احوال
 از برای شما وقت که او کسی در کل هر خود رفت
 بخیر و بی نیکیست قبل از قیام روح بنود که ظاهر شد
 یا آنکه کار او با او بود که او هم یا آنکه خود او و او را
 و یکدیگر هم و محبت تمام کند یا یاقی که دینی او و با آن
 و فی الحقیقت خاضع نکرد و از برای قرآن و ساجد نکرد
 از برای منزل بیان کل احوال غیب و باطل میکرد که
 کو یا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد نمیخند و را
 خواهد عضو میکند او را اگر در حق در ایام غیب
 و او مشاهده شد که چه محبت شواله از رضای محبت
 خود مضطر شد و کل وقت در این خود که لایق ملا
 خواهید که او را نه از برای اسم او این نوع احرام دارد
 و جل کنید و از برای ستای این اسم بکنید آنچه از او
 اسم او میکردید که او بکنید خواهید کرد و بی خود
 و او میاوردید چنانچه در ظهور رسول الله کریم ص
 او بودند و در حق ظهور شنید که با او چه کردند
 و حال آنکه او را از او خواهد بیدیدند با آن خواست

میکردند و همچنین در ظهور نقطه میان که کمر از برای
 اسم او قائم میشدند و از برای ظهور او شب و روز
 تضرع و استغاثه می نمودند و اگر چه خواب میدادند
 او را بآن خواب افتخارها می نمودند ولی حال با عظم ^{و عظمت}
 دینی ایشان برپاست ظاهر شد و مشطربنی ظهور او را
 صحتی است که بعد از استماع آیات او در زمانهای
 مشرب نشسته و او الآن در این جبله اکواست
 قدری مراقب خود شده ای احلربیان که این ظهور
 واقع نگردد که از برای او شب و روز که هر کس از
 برای اسم او قائم گردید و حال که بوم غریب است که از
 قیام با اسم سبطی بوی سخا بهم رسانید انقیام ^{و عظم}
 در خواهر او دید سلور مشطربنی رسول الله را
 و آنچه او وار داشت از مشطربنی با و و مگو که در ^{در}
 بودند امر و میکونیکه در دینی بودند و ^{آن}
 روز در میان بکان خود در اعلی درجه فضل و دین
 عالم بودند و کان دون حق بر خود ننمودند
 اینکه امر و دینی بی کمر با اعلی درجه فضل در دینی خود
 عالمند و خطور دون حق از برای خود نمیکند

و خواهی شنید آنچه بر نقطه بیان وارد آمد و
 که قضایای قیامه فرقی شده کار بنویسند و
 کنند لعل در قیامه بیان مفیدی شوند و
 در آن نمودن نقطه کلام را و اگر از گذاردن
 بیان که بر هیچ نفی نیست بدانچه و نفس خود
 و حق را باطل جلوه ندیدند و علی که آن حق
 و اگر در ظاهر او مستظلم گردید در دین باطل میگردد
 لعل بر او حرفی وارد نیاید و کار احوال که از خود
 نقطه گرداند تا از او و باطل نگردد و تو کار
 نموده که از این خط پر من فوقه لعل که بر منقوش
 خود چون که بنیاسید حرفی وارد نیاید و بد در آن
 جلوت او و در ایام ظهور او که میناساند کار
 خود را با ایات و کلمات خود ولی کار بان یقین نمیکند
 بنیاسید او را از انجیمه محجب میماند و هیچ حجتی نیست
 از برای کسیکه یقین نکند و بعد از استماع ایات از انجیمه
 که بان کار داخل در حجت میشوند و همچنین با و اما
 در نماز میشوند که هر چه جتواظم از آن خلق شده بلکه
 اجمالت از اینکه محبت و وصف حقیقت و صف شود

زیرا که خلق جنت با ما می شود اگر میخواهی درین
 نظر کنی نظر درین و دین اسلام که هر کس داخل شود
 داخل در جنت بوده و الا در ناورد در جنت
 منفصل گشته تا آنکه بیک اهل بیت نظر کنی در
 هر یک معاد او امثال رضوان و جنت بوده اند
 تا آنکه خبری شد از خبر او که نص خاص منقطع گشت
 هر کس و مراد گشت و مراد اهل بیت بود در جنت بود
 و هر کس قدمی میبرد در ناورد تا آنکه بظهور اسم
 باقی خلق جنت را بین و حکم دون جنت بر کما که
 شناخت و را او عارف بگشت محلی و ذکر کنی و این
 جنت بیان بینی و نا ظهور من بظهور کتب متبعین
 از معرفتین شناسی و حکم جنت و ناورد را بین شهود
 ملاخظه کنی که امنیت مقصود از آنچه در قرآن ال
 شده از ذکر جنت و ناورد و پناه بود در حال نیاید
 از ناورد و ایمان که همین سبب در ناورد از میگرد
 و همین در ایمان که همین سبب رضوان اکبر میگردد که
 در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او را و در
 خلق ندهد که خرفی و آنچه عبد محبوب ندهد و علم بان را

بان واخيلوا قيامه بامره انه كان على كل شئ قديراً
البار السادس في الفرض الواحد

في ان لا يجمل الفرض الا ان اراد يتركه او يبطله
 بعد استطاعته او اراد ان يخرج ويدين في زوجه وفي
 اذا استطاع الزوج واليمين او اراد ان يبطله في
 سبيل كفه وتخييل احد على احد في سفره يدخل في
 اذنه او يدين في يخرج من بينه فيخرج منه حرم عليه
 نعه خسر شهراً وان تبعد عن ذلك الحكم ولم يعل
 فليشهد البان ان يأخذ عنه حتى تبعد
 من ذهب حيث لا امره واذا اراد ان يخرج احد
 على من علم او يطلع ان يخرج منه وان علم ولم يصح
 عليه زوجته نعه خسر يوماً ولم يجل له بعد قضاء النكاح
 والفرا لا وان ياتي نعه خسر مثقالاً من ذهب
 والا من خسة وان لم تبعد على النكاح فليستفركه
 خسر مرة ان يقدر فينفي على شهده البان لينقض
 على من ياذن باعلى صوته ثم على الفقراء والمساكين
 اهلاً الذي والكتاب كل على حب شانه ولا يافراحت
 سفر الواجب من الحج والحضور بين يدي المظفر الا

الا اذا اراد ان يزور او يقبر فلا ينبغي له ان يطول
 ايام سفره وان اراد ان يطول فليمان يرفق ما
 يتعلق به من كسوفيه خلقت من ذاته ولا يطول
 اكثر من ثمانية وثلاثين شهرا الا ان يخرج الى الجحان
 اذن على قدر خمس ونصف شهرا ولا يطول عليه
 ذلك ومن تجاوز من ذلك الى ان يقدر عليه
 ان يتفق في وثائق من مقال من ذهب الا ان
 وثائق مقال من فضة لخص بيا انك اذن اذا
 شده سفر جوی بیت و مقدر فطره اگر استقامت
 از برای و باشد و زیارت مقاعدی و تجارت و فطره
 نفقه اگر خواهد و چون اینها داده شده و در میان
 هرگاه ماضی منه فرذا و باشد یا سنی بیت و اگر
 نبوده زیاده از دخول در قبر اذن داده شده
 الا انکه سید را آن قدر همین باشد که اوقاف از
 برای و اذن شده هفت زیاده اذن و در هر روز
 از پنج حول اذن داده شده و بعد حجاب از يوم
 خروجه از بیت است تا دخول بران و اگر تجاوز نماید
 اگر مقدر است دو بیت در مقال ذهب و الا اذن
 فطره بران طور که حکم شده داده که از حد و

حق و گفته است و غیر اینکم آنکه در دوم ظهور^{نظیر}
در حق استماع سفر کند چو اول و مقدمه دارند و
در این بار دیگر شده زیرا که کلمات آن از برای او
و اینکه باقی بیان او این ظهور در حق قبل از او که در^{نظیر}
بعد او اگر چه در خود حکم ایمان نمیکرد و سفر
نیت لا بعد را استطاعت و روح و در میان الود
ظهور دوم قیامت که اوقات واجب میکرد اگر چه در^{نظیر}
زیرا که از برای او خلق شده چگونه میتوان از غم
منقلب شد اگر کسی ناله شد بخشنی و خود خود
از برای کسی که داخل شود بیت غیر از آن او را آنکم
یکصد م آورد در سفر مجوز حرکت دهد تا آنکه او
از بیت خود بفرمان او بیرون آورد و چون که خود
ماه حلال نیت قرآن و اگر کسی نیت می کند از
اینکم در شهدای بیان فرمود است که خبری
نشدی و خود و پنج مثال ذهب در حق او حکم
نمایند و هر نفسی که عالم شود چه نفسی تقیرا
چراوست که منع نمایند و اگر قفا در دوزخ
نورده مثال ذهب اگر استطاعت دارد و

از خضه و اگر ندارد و نوزد مرده استغفار کند
 که اوقت حلال میکرد و اوقاتان و بعد از
 استطاعت من ها و اوست اتفاق جوی
 شهدای میان که ایان و اهل احتیاج اتفاق
 کنند و نفوس خود را که مکلف دانند و الا
 مؤدین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر
 که هست محبوب و غمزه این آنکه بعد دریا
 بر نفی غیر حق و اردنیاید بعد که عاود کل کر
 و بر مقصود یوم ظهور او خرف و اردنیاید که
 اکثر از وای و بودگی بر هیچ نفی نیست
 بلکه از هیچ خود اوست که در زمره تکلیف
 میاید و الا اکثر اهل حال است و روا که
 بعد از عرفی تکلیف قول امری را نمیاید
 و خداوند در حال نفی بوده از خلق خود و
 داشته و میدارد که کل با شهای حب در
 خیار او متصاعد کردند که هیچ نفی بر هیچ
 نفی بقدر نفی خرف و اردنیاید و در که کل
 مهملان و اما او باشند الی یوم القیامه که

که آن اول یوم ظهور من یظهره الله است و حق
 عالم هیچ نبی را نبی نبوده و هیچ کانی را
 نازل نبوده مگر از کلام خدا و از ایمان ^{ظهور}
 بعد گرفته زیرا که از برای فیض او قلیل و ^{محدود}
 و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و ^{هم}
 که منازل اقریب و اخف که در خداست ^{محبوب}
 و اگر منزلی که خوان یکروز رفت دور و زود
 خداست که مضاعف گرداند زری او را و آن
 در منزلی بود و آنی مشقت شود و طلب ^{حق}
 کند از خداوند بر مالک خود و در هر حال باید ^{ظهور}
 نمود و حق هر حیوانی را که بعد از زور و مالک او
 در میان خیر از اخف از قتل او و او را در ناز
 که تقصیر که از آن بر میدارد از برای او ^{ممنوع}
 نمیشد و در سفر هر طایفه از حال اضعف ^{باید}
 در هر حال را آنچه نزدیک کلفت و مشقت است
 ممنوع بوده و هست الا سبیل روح در میان خود
 مقادیری که من قبل الله مقدر شده و مراعات
 بنادگان در هر حال مجبور بوده و هست ^و

نفسه فقیر در سبیل رضای حق بیکصد سواد
کند ثوابش در نامه عمل او نوشته میشود کدام
فضل است از این عظیم اگر کمی ورق شود در سبیل
خداوند و اگر سفر را کمر بند کند و روح در
قطعه میگرداند از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بود
کمر بسته که ملاحظه های نفی خیریه نفس خود
و دیگران وارد میاورند و الا اگر روح در
میتواند آن نوع حکم نیست و اسفا از امر ابرار روز
شاهد است و آنکه یک که قبل شده چنین کرد
درجه بدرجه ترقی کند که کمر شواست زیاده
از یکصد نفی سفر کرد الله يحفظ من في انبي السبل
بأذن الله كان **البارئ** **النام** **الكرم** **العلي** **العلي** **العلي**
فهم لهاوة ما يخرج من الفارة و عدم فرق الفارة
و كذلك الحكم في الحيوان الذي يطير بالليل والليل
بأبوابه طي ابقار انما انما معبوس بود و کمر
از ما يخرج من الفارة او ما يطير بالليل والليل
ذلك لانهم باسويت ولي از جهة الفارة و قفا
تخرج مجبور بوده و هست مانع از طهارت سبیل و

و در حال نظر و مظهر کرده که پنج از بعد ثانی که
 یوم ظهور من یظهر منه ذکر یون طهارتی غانی که
 اجل از اینست بلکه قول و مظهر است و حشران در
 طاهر و مظهر بوده و حق و از یومیکه اول از و
 او نیست ای اخیری که اگر از و ای و نیست و حشران
 و از یون طهارت بوده و حق و حشران و از یومیکه
 و آباء او ای دم و حشران طهارت او صغره خلق بود
 مکن ظهور و طهارت طهارت یون که یوم الفیقه
 طهارت من عنده فان ذلك لهو الفضل العظيم

الباب الثامن والعشرون في الواجب

فی حدیث جواز الطریق کاتبه احمد الا للفقیر اذا اذ
 بعضهم لبعض و علموا و ضاهم طخی بنیاد که از
 شده که کسی فکر کند بکار کسی در هیچ حال چه
 وجه سب از چه کتب علمیه و چه جاهیه و چه کتب
 بعضی بوی بعضی و الا حقیقت که دانند رضای او
 یا اذن دهد او را که اوقت حلال میکند و او را
 شد الا که کمال حق و عیوض او بشود که اگر در
 یوم قیامت الا شیعه مقصود سلوک کند که در حق

حیاً باشد و گفته بعضی من تا من عبادۀ نماز
 اندکان علی البار التالیع والعزیز و کلاً
 فی ان کلم نفس فرغان بجهت افا بکتب الیه و هی افا
 بیلعه و ما یفرح علیه طغی ابناء انکه واجب
 در این ظهور که اگر کسی بوی کخی می نویسد و اینکه
 او را جواب دهد و فصل محبوب نبوده خط خود را
 بنویسد که امر کند و همین قسم اگر کسی سوال کند و منع
 واجب جواب بآنچه که حلال کند بعد در روز ظهور
 کسی از آن نیز اعظم عجب نکرد در حق که نازل فرماید من
 التبریکم کل بگویند بلی زیرا که فرقی جواب از او ایجاب
 شده ولی سربست میکند تا بمشایا الیه در وجود محبت
 و هم چنین کتب شصت است که در قیامت کتاب و نازل
 خواهد شد و هر کسی بواسطه اعتبار خود عجب نکرد
 از رد جواب محبوب خود که با طاعت کبریت و خلق
 و در ذره افتد که با قرار بر حدایت و در ذرات و ای
 اقرار بشوید و در ذرات نفس با قرار بر ولایت و در
 اجاز اقرار بیا بیت و در ظهوری محبت از ماست
 ممتاز میگردند و در ظهور قبل که هر چند مثل آنکه

امر و میشود که در اسلام کی کلین و انکوید و آنچه ما
 و او است و ولایت و احکام قرآنی بلکه مقصود
 ولی در ظهور بعد صادقین و بدون صادقین
 متنازع میکنند و بعد بصیرت که در کل عوالم و
 اجابت حقرا نماید آنچه با اجابت میگردانند یا بل آن
 بعد که این اقواست از بوی اجابت از نفسی که مامور
 شده اند و اجابت یکدیگر حق اگر طفلی که کند و آن
 اجابت او و اجابت و آنچه میشود و همچنین اگر کسی دان
 حالتی ملحق باشد و متفرعین لازم است اجابت
 و همچنین اگر مقاعد محل اجابت باشد یا ظهور در آن
 که نفس خود را در آن میکند و اجابت اجابت آن که
 هیچ نفسی در هیچ موقع سبب خرفی شایسته نمائید
 در يوم قیامت که ایضا در قلوب بنیاسد مجبور و مقصود
 خود را از این شایسته و او من حیث لا یعلم خرفی و آن
 نیاد و ند که یکدفعه ما شیت به الدن فی مرفیع کوکب
 جنون ما تفرع علی الدن فی تحجیر مانده باشد چنانچه
 در هر ظهوری هر که تحجیر اند همین سبب میگرداند
 و لکن الله بعدی من فیاض فضله انه کان بکل شیء حیا

الامر الاول من الامور

فی تجدید الکتب و ایضاً علیها اتفی و ماتی حواله
 و نحو ما کتب من قبله و انقامه الی حد لطیف اینبار آنکه
 هر ظهوری در دین دوست میدارد که کشتی جدید
 از اینجهت امر فرموده که هر دوست و دو سال یک
 مرتبه با یک خود را از کتب تجدید کند باینکه در ماه
 عربی بر روی آنکه بنویسد عطا کند لعل عین جدیدی
 حرفی نیفتد که کرم از قضا و داشته باشد لعل در
 یوم قیامت که شجره حقیقه ظاهر شود هر فراغی بر
 غیر محبوب لعل روح انهم در ظران غیر محبوب واقع نگردد
 زیرا که هر حرفی که نوشته میشود حقا و حقاً از ملک بر
 موکل و همچنین عین حق که حفظ میکنند او را و اگر
 نظر کنی در از حق می بینی که یکبار از قرآن احدی از تن
 حاضر هشد که احصا شود آن نمود و هر حرفی که بصورت
 محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که
 بر او کنند بل در هر شیئی چنین شاهدی و همچنین
 بر عکس و در میان هیچ شیئی ظاهر کنی الا بر علو مع
 و کمال لعل یوم قیامت نظر محبوب بر خود بر او افتد و دون

و درین جنس شاهد کرد در خلق خود که قلم کلامی که در
 نظر است و کم نمی خواهد که در یوم قیامت بی خبر
 بی گوینی که فوق ازین شان بنی است که
 شد از برای پیرایه کشیده می و کلام خواهد کرد باها
 خود بخت در بی مراقبه و در ظهور و حقیقت از
 ادنی که مشرق کرد و که بان در یوم ظهور مشرق در
 شوند که مایل و دقیقه و از برای آن ظهور و انچه بود
 از برای وصول بان مقصود و هیچ غنی نیست که بلکه
 او کلام از برای خود با ایا بان با و باطن خط الا انکلام
 میکرد از برای و انچه مجبور است عند الله و مر
 خطوط مراتب هم و آمد است و خط ابی و اخر
 اعلی و ما بینها بدین جرات فکر و گویا شاهد بشود در ظهور
 که صامیان احوال که غرضه قلم شیرین نویند و یکی
 در یکی به قدر است و اقربان و استمال در کلام و کلام
 او مقرون کرد و وضای مجرب ازل و مقصود لم قول
 والا امر و زوید می شود که کتب بالا نهاده در آلام
 باطن خط نوشته شده ولی اناری که مثبت حق ما
 دون او می کرد که کلام قبل او در خود یکبار اول و آخر

بایان نکند قول میکرد از ایشان کنونی ایشان در
 حکومته حتی کتابت نهادند و حال آنکه آن آثار مندر
 بر مخطوطه و قصه شده ماند و حال او و فرزند
 افتد احدی از رجال مذکور با اسم جالت و هنوز شش
 خنده که کار قوم اسما بعد در نفس قوم که عده
 یوسف است و استحقاق خود نوشته شده باشد
 و حال آنکه از بد و ظهور تا امر و حقیقت کتبها نوشته
 شده که دون ایمان با و نمایی بخند و در وقت ظهور
 من یظفر الله همین قسم کل عجب خواهند بود الا من
 شاء الله کار وقت نموده که بعد از ظهور نوشته شود
 الا آثار آن شخص حقیقت که نوشتن یک حرف از آن
 اعظم است از نوشتن بیان و آنچه در ظاهر آن
 شده نظر کنی در مبدی قرآن که اگر در قوم ظهور
 کی یک حرف از این نوشت حکم ایمان با او میشود که مؤمن
 با و بود ولی اگر یک حرف از این در دین عیسی آنا شد
 بود در ظاهر این امری می بخشد اینست جوهر علم اگر
 توانی در دل نمود و خواهی در دل نمود بصیر شو که غیر
 غائی که هیچ شی در ظهور و محبوبتر از آن نیست که آثار

انا و او را با خط قرمز او حاضر کنی بلکه فرض شد
 و کل که اینها از آن مبدع و شرف میگردند و کل مبدع
 بیان داشته باشند زیرا که او است بیان او و زو
 اعلیٰ بی که در بیان متصور است هر که تواند نام خود
 و در فردانش حقیقت حاضر نماید که کل رسول عند انانی
 و صفت جوهر صفت جا بر او برای او و قاع کل او
 و مگر انا و او اگر تواند در دویم ظهور نصرت کرد و در
 و اگر مثل امر و ز هشت که هر کی در بیت خود و محفل
 یکلف همه تقا الا ان یقره و لتوکلن علی الله ثم یرحم
 بایا الله **الذی لا یغنی عن احد من عباده شیئاً**
 فی الینه حیث لا یغنی عن احد من عباده شیئاً
 بل انما فی لا یغنی عن احد من عباده شیئاً و رب
 الا و رب کل شیء و رب الا و رب کل شیء و رب کل شیء
 و ان یقره علیه یقره عنده فی انبار انکه هیچ عاقل
 الا انکه الله واقع شود و انانی حقیقت امر شد
 که هر عاقلی چنان عاقل گردانی لا علی هذا الله و رب السموات
 و رب الارض و رب الارض و رب الارض و رب العالمین و اکر
 قلب نل و ترکند بجز میان او و لی الله واقع نمیکند و عاقل

مگر اینکه معرفه هم رسانند بخبره حقیقه که این آیه است
 از آیات او بآیه او در نفس خود از او محجب نگردد ^{خود}
 قیامت چنانچه در قرآن هر کسی عالم از برای ^{الله} و سو
 و هر فرخی او خود عالم از برای خدا بود و محجوب است
 که کسی هرگز از برای کسی ^{است} الا آنکه ^{است} کند و الله میشود
 آنکه از برای ظهور کند امر و عبادی که در این عالم
 هر از برای خدا میکنند بر عیبه اگر چه با قدر و در ^{الله}
 بوده و این ظهور و این ^{است} میشود اگر در ظهور
 از برای رسول ^{است} کند وقت ^{است} ثابت میکرد و ^{است}
 عبادیکه در میان عالم از برای خدا و این ^{است}
 اگر در بوم ظهور من ظهور ^{است} از برای او عمل کردند ^{است}
 کرده اند و الا باطل میکرد که کویا هیچ عمل نکرده ^{است}
 در صورت اصل و نیست دیگر ^{است} او را خود اخذ کنی و ^{است}
 دنیائی که باید ^{است} شود خود او را تمام ^{است}
 تناول دنیائی و قصد میکند که از برای خدا میکند و ^{است}
 افک از ^{است} که مدال علی ^{است} حتی که این آیه که
 در نفس تو است از ^{است} شرق کشته و راجع با و
 میکند و ظهور از برای آن و گاه هست که خود از آن

از آن منع می‌گفت آنچه برای او در نفس خود می‌گفت
همین قم شئون خود را شاهد کن در دنیا که می‌گفت
از برای اوست و از او محبت نمی‌گفت همین شئون
دیرا ملا خطه کن تا بچو هر کلمه تو خد شری کردا که
در یوم ظهور من بظهور الله از برای او جل کردی الله
کرده چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه از خود
والا اکر از برای و نکی اکر لا اله الا الله بگویی در بار
میروی و اکر آب پاشای شراب دون خفت انشاء
از این علم جوهر بیط است که در ظهور رسول الله
حکم شد که کل ملالین و ن الله عالمند که چه کل بکایا
و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الان هم هستند
که ظاهر است که ستران اینست که همان متابع از یوم
همان رسول الله است و کل کتب فزله قرابت که
بر او نازل شد که در حقیقه از ظهور قبل محو می‌باشد و از
کتاب او چون متاخره که این همان است که در ظهور
بعد ظاهر شده حال هم اکر کار گفته شده در بیان و
نکردانی خود را از حرف واحد و کل را قائم به حرف
بنی بکره در آنها غیر از ظهور او ظاهر می‌نمود و دلیل الله

عالم بوده ولی حین ظهور من ظهور اگر کارها
 از برای ظهور یافت که لدون الله میشود و زوال
 نقطه بیان افروز همان من ظهور ^{نقطه} است نه ^{نقطه}
 و همچنین حروفی همان حروفی اوست که فواز
 برای انفا عالم بوده چگونه میشود و حق که ظاهر
 عالم نیستی است که در خود هر ظهور خلق کثیر ^{آنکه}
 الله میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند خود
 ملحق میشوند ^{الاف} من شاء الله ان یهدی به که اگر
 نفی نصیر اهدایت کند بقدر است از برای او از
 مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مقتدر
 بقدر است او کل عالمی از برای او زیرا که بعد از
 بعد از مود و الظرفیت میکرد ولی با علی از برای
 بعد از مود و الظرفیت است و او نازل میاید ^{من}
 که خداوند دوست میدارد که کار اهدایت ^{نشد}
 بکلی از من ظهور الله ولی نفوس متکبر خود میداند
 میشوند بجهت باسم علم ^{نفس} نیز و هر نفی ^{نفس} نیز
 میکرد که در خود مود و الظرفیت ^{نفس} نیز و او را
 دقت نموده که از مراط اعدا از سیف و ادق از

شعر بعد از آن هادی فکر معنی کشته لغز
از اول عمر تا آخرش بشود یک فصله و نمنه
و خبرشوی و کشته بعدی من یار ^{نقد} الی صراط

الباب الثالث فی الاموال

فی ان اداء الدین واجب بری ^{فی} نفسی ابتداء انکس
دارن بمومن غنی که مجبور بوده و هفت و هشتاد
قرنی که اجل است ضرر خداوند از هر چیزی اگر
در نمود و فصل در آن جا فرست و شرع این حکم
همین قسم که ایاز قبیح و ^{نقد} فحش و تکیه و کلمه
شئون دین مظاهر است که شمس حقیقه عطا فرمود
خلق در میان ظهور و زوال و اجل و کمال و جسد کفایت
منتهی الیه شئون محمدی اگر کسی در بین ظهور و زوال
قرنی خود را چسبی او آن مشغول نگردد الا و اینکه
بقدر آن در افاق و انقیاد است نباید چندی ^{تسبیح}
نفسی که حق غیر او در نماید چگونه است حق الله که بعد
بان مومن شود ولی در حین زوالها ایمان خود
از مدین دین و معطی بان محب نماید است خدا خلق
اکبرین یقین نظر کنی و کلمه حکم بان و آنه هویر العا

الباب الرابع من الواجد اللاح

قال الخليلي رحمه الله تعالى انما اذن دانه شده در
 که بعد تخلف نماید نفس خود را که بدان از اول الیل
 واصل است تا غروب و یوم و امد ختم شود و تنقیض
 نضاعف در او شود که ویت و مراد از آن آنکه یک
 اسم از اسماء الله متکلمه شود و در حین التفات اسم
 دیگر اذن دانه نشود و حین نیان یا سویت لکم
 یوم قیامت برکت این جمله تواند یا اسم و امد تصدیق
 و از حدایت او محبت کند و گوید که میشود که شجره
 حقیقت ظاهر که بدن کلام اسماء و امثال ولی سکا
 بحر تخلفی خلیع خود بخیزد و اگر این از برای وصول او
 و آن بهین محبت میکرد مثل آنکه قول قرآن و درین
 اسلام که اصل معرفت کلام حق نامری شود و با حرا
 فرغ غیر وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت
 در حین طلوع آن ولی بیان که هر نفسی یکی محبت کند
 خالصه امر و زنی بی از مقصود که غرض کلام است
 مانده و مکلف نیست و در حین عدم التفات محبت
 بولک الله بوده و حق را که گویند نمایند بهمان

که مدنی بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق
نمود اینکه پنج اول خدا از بدین خود عمل میکند و
دوین خود نمیکند بجهت آنکه نمیکنند و در
جهت در میان ظاهر نیست الا همان کلماتی که در میان
دو ظهور و شمس صفت گفته میشود میگویند مقصود همان
که خود غیب بنمودند که چگونه میشود که کسی یا از خدا آید
و بگوید گفتند اینست که عالم از روی بصیرت در هر شان
کم بوده و اگر چون در اندین ترست بنویسد در آن ظاهر
ایمان میکنند و خدا داناست که خلقی درجه فضیلت
و بصیرت و درجه نفس و الله یخلق الذین سوا الله و اما
عن فکر دومی **الکتاب الحامی الرابع عشر** فی
یوم ظهور النور لا یجوز احد ان یدعی بدین الذی قد
دان به قبل ظهورها و اذا سمع فلیضربها مرة یا انا
و ان قبل ان یضربها عمل یا عمل من قبل و لکن بین ما مضی
عنه کل الذی الا ما یومر به فلیضربها بارک الله فیها
میکرد و در آن ظهور است و همچنین و عکس و دین خدا
در هر ظهوری او امریت که از قبل او نفس الظهور ظاهر
میکرد و نظر کنی از ادم الی خاتم که مؤمنین بظهور قبل از

نظهور بعد مؤمن نمیکشد حکم ایمان بر آنها میند و الا
فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و همچنین در خود ظهور
من ظهور شد که درین اتباع او امر است زیرا که رضا
خداوند عزوجل ظاهر میکرد و الا بوضای او بعد از ظهور
و قوف بآنها از قبل روده شریف نمیشد دقیق شود در امر
خود بعد در يوم قیامت بقیامت یافت از فوج او و از کیم
آن روزیت که تحت خداوند ظاهر است بر خلق
فی حین الظهور و الا قبل ذلك و الا بعد هذا ان شاء الله

ان الباری عز وجل و الا

فی حدیث جواز اخذ ابی الحریز و الا فیها الا فی حدیث
او وقت المجاهد الا الذین یضعون ظهرا لایار الله
اسبابکم نفسی از نفسی مخالف کرد و مجبور نیست خدا
الا در يوم اذن یا از برای عبادیکه بضعفت آنها
مشغولند و همچنین بایسکه سبب خوف نفسی شود در
حسب بکرد و سزاوار است بر عباد که مراقب باشند
امریکه سبب ضرر نفسی شود از او صادر نشود
در يوم قیامت که هر یک از انانیت و شئون لایقه
بان باشند لایقین نفس حقیقه و شئی شاهد که

نکرد بدون رضای خود را زیرا که نیتانی تو را از خود
و خودت بخت میوی و چه با دانی میوی که باشد خیر و شر
که هیچ ناری از نفسی تجاوز و خطیست نمود و نیت نظر گرفته
که غیر از این هیچ ذکر کلام او را نتوان فهمید که الله هک
باشند در جمعی سالکی گفته که یک لفت جفت که کان
عزبت نمیتوانند اهل آن کلمه نمایند چگونه که فهمید^{میتوان}
که در حق جوهر وجود چه میشود قسم بدان مقدس^{الهی}
که اگر کسی بقیقت شوری الحین منظر میکرد و علم کلام
اش را خدایت می گفت ایثارا که با کسی که در هر شان
با و مؤمنند و با و متوجه و بد و کار از او بوده یا نه
و خود کار میوی اوست یا نه و این نوع دارد شود و
نفس مؤمنه احصا میکند خدا که از او ای انسانی
کار از او ای و خلق شده مال این نوع دارد و آید که در جا
سالکی کرد که یک اهل فرادنا باشد که او را بعین او بیند
الافن شاء الله و از این حقیقت است که حرام شده در بیان
افران نفسی بر غیر شیخ خود و بر حق که کار او را ملاحظه
و کار است ملا فطهران در حق سلسله خود حکام در سلسله
خود و تجار در سلسله خود و سایر کابر در حق سلسله خود

تا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر نفس خود را زیرا که لا فی نیست که
شخصی بقتل خود نکند تا بداند که خیر الله نمی بیند که
کل خلق فوانند در آن بود کمال تر از آنکه داشته که در آن
را در آن خوالهید بود و جوهر وجود واقع شود در آن
در مسافت او مذکور نیست کی که از آن کیو نیامد
شیئی کلمه بجان الله میشود که با وسیع و تقدیر بی خدای
کو ده میشود و چگونه الهی که غیر کلمه حب نشود و با آنکه
خیر مقدر غرضش است که نماید نه است که در او و در حق
و عالم بگردد بلکه مثل انقیاد و اهرام مثل ان قیامه
کی اگر واقعا نمیدانستی و لکن ظاهر را شنیدی که کجا
دریاضت کشید و ما علی الارض ایستاده از فضل
او بر جان او و اصل کشته هر آینه چنین نفسی الهی که
در مثل چنین جلد ساکن باشد این بر منج ظاهر است
اکنون در واقع کنی که شب و روز خیر او مذکور نیست
خود خود در علو قوادق و آنچه میکند یا میکند و از جوانی
و حال این قسم عجیب میشود فلست نقی الله و یکم الوضی
عن کل ما یخرج به الا فضل ان یا عباد الله کلکم امیر

باب الحامی من الاموال

پیغمبر من یدر رک من نطهره ان یدل من قبله ای
 شاء ومن علیه فلیشرفن مقعدا تبارک علیه و تعالی عنده
 انکه همین قسم که کینو نیات کل وجود مندر شیخ ^{از شیخ} در
 کلام مشاهده کنی حد کلی را و بدانکه هیچ شیئی ^{در} خدا
 و خدا ولی العلم اغراض شجره حقیقت نبوده و نیست
 از آنجا نیکه ظاهر میشود و صرف رؤیت و کلام
 چون بپسند و اقرار از برای او ساجد شد آمد
 در یوم قیامه که یوم ظهور اوست کل از فضل او طلب
 آنچه سبب خرافیان که مدعیان از شرع وجود که گاه
 اوست محروم نکر دهند زیرا که غیر از این سبب از
 برای کل نیست و نه آنست که ظاهر از آن کنی زیرا که کل
 ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده اند و آنچه از بعد
 دارد باین نوع شرع وجود خود را اخذ نمائی هر گاه
 معادل نباشد یا تبع قبح غیر از آنی اذا و زیرا که نیست
 کل از اوست چگونه توان قرین ذکر خود ذکر او را دانست
 دون او و همچنین در کل شئون این سر حقیقت را باطن
 تا انکه از بعد کل خیر محجب نکرده که باین اقرار است
 شیئی ولی اگر ظاهر شود با قدری که تواند در دفعه

چنانچه عباديکه باسم او تقوى قيص فرزند را پوشيده
شوايند چگونه چگونه مود در خوا و توانست در
مود اين از مرام نيت کما که بخير انظهور ظاهر
کرد در علم هر تقوى از مود و جو و خود تحجب نکرد و الله
بين على بن فاطمه عباد الله کان ذا فضل عظيم

باب الثامن من الاموال

فرض على الظلم ان يكتب عن مطلق شهر الى شهر
واحد فلو لم يجد ما يجب من اسما الله كان الله اكبر اعظم
او الظلم وهو قد اذن ان يجد من اول الامر الخلفه
ان يكتب ما فات منه وان ما قطع وادته ان يكتو
به مما قضا عليه من الامر حتى يتبين انك جهر ففى
شهر در هر شهرى يكو احد در والى بركند
ان از حين انعقاد نطفه اوست تا حين قبضه
او اگر فوت شود جود او در شهره ان انکه بعد از
ظهور شهره حقيق نکر کند مؤمنين با و را زيرا
کينوتيات افده من دامت من الله باين اسماء
و حين قم که ذکر کرد من در شير اسب بنود که
بوتيه جود رسد و سبب دخولان در والى

قیامت کرد و در اینکو و نمره آن اینکه بعد از اول
 اول مکرر کرد تا آنکه بر شود مساوات و ادفع ^{بها}
 از آنکه در جرم ظهور کمر نیست در اواحد الا ^{چنان} ایوان
 بنواش فر که قدم یکی بر صراط نلغز که اگر همین ^{چنان} و آنکه
 در حقیقت ظهور و اواحد قرآن میدانند ^{از} صراط
 منحرف نیست کلا ایوان بدو حاکم مشهور ^{حل} شود و
 اول کلا علل و اواحد و اواحد کن و من در هر درجه ^{نهی}
 از درجه فوق قرار ده تا آنکه رسد بیکواحد همان
 و اواحد اول که کلا مکلفند بمعرفت آن و در اواحد
 بنین الا و اواحد بلا عده که حرف اول باشد تا آنکه
 بنی در مرایا الا طاعت شمس و حد و انیت جوهر ^{نعم}
 و ستر تجرد کویا دیده میشود که سر و اواحد جویان
 میرساند تا آنکه در کلا شئی جاری میگردد و شئی
 قلم در قلمدان عد در اواحد میشود که ظهور ^{نعم} خطه در قلم
 بهاء و کلا را داد و اگر کسی جاری کند و در بهاء و اواحد
 کلا را قرار دهند نشانده است و اواحد اول را اوق
 او را در صقع او خطا نکرده مثلا اگر بهاء بیکلم ^{نعم} فرزند
 مشغال فضا باشد باید بهاء و هیچ که قلم ^{نعم} هیچ

مدین از

باشد و بجا، افرایهاء کل واحد قرار دهد و کل مقدار
او هشتاد و نیت که در بیست و نیت کل در کبر و
حشا از خسر کل و در هر نیت آن هر نیت کل و در خراوان
خرای کل مثل آنکه امر و زحی بی در اسلام آنچه هست
مد و دینی با اسم محمد و مظاهر و مظاهر و ابواب و
و همین در دنیا کل با چنان مستندند نیت که کل عد
متکثره با مینو احد قاعد و او واحد و واحد اول که
عد داست قائم و او منفرد باشد هر چه قائم و
رتبه واحد اول مراتب فالانها می هست از او برتر
واحد که غیره اصلا نتواند نمود و کلامی و یک
واحد اول کیفیتا و بامره انه کان علی کلمتی قدیر

البار التاسع من الواحد الثاني

فرهی علی کل ملک بیعت فی ذلک الدین ان بیعت
لحقه علی ابواب خسر التبعین و بیعت علی ابواب التبع
طعنی بنیاد آنکه هر صاحب ملک که در میان مرتفع
سزا و داست در بیعت بنیاد کند با اسم من فطما
و محل قرار خود قرار دهد و عد و ابواب اول از
و بیعت تجاوز نشود و ثانی از خود تا آنکه سر ضعیف

در رتبه جادو هم سرایت کرد باشد که آن کینه
او که کاهی ظاهر است فانی گردد که ^{شهادت} است
السموات والارض وما بينهما المر در یوم ظهور از
ملین کمتر شهادت دهند در حق او و از اونیع تمام ^{شهادت}
انچه از برای اوست شبهه نیست که موثر کلام در
میکنند و اگر برای آن و ضرر او و داسم خیر و می
الی یوم القيمة و حال که شنیده شده در ظهور ^{حقیقت}
چنین صامتگی بدین خود عالم بوده مانند و الا
مثل این رده بیند و الا از یوم ظهور آدم تا ظهور
انچه صامت ملک بوده در هر طاعت با اسم ظاهر در آن
طاعت حق شده کرده انچه کرده بعد در ظهور ^{ظهور}
مایه افتاد در اسکان مصر و بردارند که اسماء ایشان
الی یوم القيمة غیر ذکر شود و خدا شده و الا ^{چند}
رفت مثل انچه از آدم تا امر زرقه و هنوز یکی ^{یوم}
قیامت پیدا شده که ضرب المثل شود و الا کلام
ملتی که هستند علی ظاهر علیه الله عالم بوده اند
چه شمر که در یوم ظهور ^{شبه} حقیقت که آیات ^{شبه}
اورائی است از شجره محبت و محبت خواجه

عصر ظهور شیخ بیان انقطاع او بجائی رسید
که بجان آنکه حق فردگی است تفویض نمود
با و و یکباره ماعلی الارضی و نفس او با هم او
انچه میکنند ظاهر است که در جمل ما کوساکی نمود
و شمع اینک آنکه تلذیم ظهور شیخ حقیقت مثل این
بیوت منکثر شد که باشد نظر او بیت او واقع شود
نه امتیاز در بدن و ظهور حجت او بالغ باشد بلکه
که خداوند بنقطه بیان عطا فرموده تا امر فرمود
احدی از اولین ظاهر شد که کسی در کتاب خود
ایا ز الله را فرستد که ملک ایه حجت بر او
علیه بالغ گردد و جواب نفسی را که خواهد بلان را
من عند الله نازل نماید و او که در ظهور فرمان کبر
ظهور از قبل بوده مخاطب بر رسول شده که و کجی
انحضرت نازل نموده ایه حق کتاب بلکه اگر آنکه
در بیان اعلا ب مصطفی اقران بوده و با وجود ظهور
این حجت و تمامیت لغت بیانی چه واضح شد و ما
آنکه این همان کلامیت که ملک ایه آن که مؤمنین
علم میکنند و اگر ماعلی الارضی عالم شوند (روحی

لا ینیکه اگر قیامت برپا نشود و کل عالم با باشند
ولی نازل میشود و قلوبی که فاطر بر وجود و جوهر
در صدف شهود نیستند و منتفی میکنند و حق
و حال آنکه این همانست که لوا اولی ائمه ان علی علیه
السلام و آیه شامع من صد عانی خشیه الله قبل در خواوند
و بعد نفوسیکه میشوند و بجهت میکنند نازل
چنانچه آیه شریفه است و اذا سمعوا الايات الله لا یجحدون
و با وجود این طور چون ایمان در خود نمیکند و
آنکه بقدر حکم جلد در حق خضوع خداوند با و میشود
و حال آنکه بنده نیست که ایمان بعد از طاعت است از ایمان
بلا انفاة لها بها منها الیها اکر مومنین بیان
استماع این آیه ساجد شوند و گویند بی و خور
و بعد از آن نیک لا یقند که گویند از مومنین
ذیرا که همان آیه است که التبتکم بر ما میخواند و کل عالم
از برای رضای و بوده و اوقاف خضره و امتحان مادی
قسم نمیدهند یک رنده و صد لا شریک له بوده و هست
که اگر قیامت در شرق باشد که کل عالم را در روح حفظ او
پای عین خود بیند و با آنچه که در امکان مکی است علی

درجه فضل و تقوی رسید باشد و نگاربان سخن
حقیقت را و ناذر شود بنوع ایام که بجز او را با و بناید
خود اگر بقدر طرفین صبر کند در پیش خود و نگویند
خود و لایان خود و خدا من عندک لا ریب فیہ انا کما بآ
و ایامه موقوف قدر خردی عندک حکم ایان و او
و از پائیک حفظ داشته و عالم بوده سر جوی او
نخند و قطر قوی در او نبوده که کلام مجبور
تثانی که اگر قلب او چندی بود باید از ضعیف
کرد و حال آنکه این حکم در درجه اول است که در درجه
باشد چگونه است و ایان آن که خود مثل آن چنین
نفع ابد ترا از جیل میشود و خود در روز خود عمل
از برای خودی بنشد در تقوی خود که میان را حفظ
داشته و حال آنکه تصور میشود که چنین ضعیف
که کلام با او خواهد حفظ نمود یا بکار عالم بود این
امثال مثل ذکر شد که خلق خدا خود را در روز
داشت و از جیل خود را است مگر نیکند و بکار خود
ذکر مجبور خود میشوند هر وقت میکند ولی جانی
باید خالص که اجابت کیویت او خلق میکرد و کانه

لم یبع میشود ای اهل میان مراقب خود بوده که مرقی
 کمره دروم قیامه و طالع میشود بقتله و حکم میکند بر این
 خواهد دنا و موجود را اگر خواهد علی میکند و اهل
 را ادنی میکند چنانچه در میان کرد اگر بقتله شود
 غیر از او کسی قدر نندارد و بر این و آنچه و آنچه کند
 میشود چنانچه همین قدر که رسول الله خواست امیر المؤمنین
 و علی خود کرد اندک چه کردند آنچه کردند و علی ثابت شد
 هم چنین هم امریکه از آن کند باید ثابت میکرد و از آن
 امریکه که دینی قبل با و ثابت شد و بعد هم با و ثابت
 و غیره صالح امر واقعی بوده و نیست کلام با و علی
 او طبق امر عالم شوند و الا که حکم نمیکرد و کلام
 من یاسر **الدار الماشیه الواحده** علی طریقی
 ظهور زن کافری به یک اسم المستعار فی جین قولند
 سبی الاحد ان تیر که طریقی اینبار آنکه در اسامی اشیاء
 نمیکند حد آن با اسم مستعار و آن اشیاء اسامی است
 که غیر علی الیه ظهور در سید و در آن ظاهر نیست الا و الله
 اول و در و اول اول نیست الا و اول که در و اول
 رسول الله و در میان دار و سر و فریب و قبل از قتل

عجبه بوده و بعد از بیان من یظهر که لغزش ظهور
مختلف ظاهر شود و الا مستوی و لغزش که معانی
حد و است همان مثبت اولیه است که لغزش و را
متغیر میکند و هیچ اسمی علی حد را از اسم متغیر نیست
و شبه اسماء و وجود و اللهم كما عد و طبع کوی لغز و
حد داسم و احد نافع شود و اکو با الف و لا محابری
اسم متغیر فاعل داسم زاید میاید در وجه قائم ظاهر
ان ظاهر شد که مد ل خود علی حقیقه از این جهت
امر شده که کل از حین انقضا نقطه محو زکند
انفیکل را بهیچکلی که حد داسم متغیر در ان
زیرا که از مبد و ظهور و تا ظهور اخر خدا داناست
که جفت میشود لکن زیاده از حد و متغیر او
حد نخواهد نمود خواهد شد و در کور قرآن بد و
ان در اسم انفر شد نقیض حد داسم هو در
خدا علت که قاضی حد رسد زیرا که در این معیار
نیت زیرا که نامیده بنی انفیل و فرقان بالهم بر
زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق
هر وقت که پیدا است و ظهور را در مرایای قد

افند مسبقین میثا ساند خود را بکل باذن الله عز
و جل زد و اگر از والی و حاکمی و سکوئی پیورده و نیت الی
بالله عز و جل کرده این اندک کمال است و چون طاعت در
اسم الله و کمال کمال است و بیلوچ این اسم است که کمال
فوقی در بیان بیلوچ مایکی رسند که حقیقت
قواند شمس حقیقت در آن نمود و طاعت حول او گشت
و مراقب باشند که از آن حد بجا آورند که اگر بانی
حد در حد تقی در بیان و شود که ظاهر شده
حقیقت و اوست رجوع بوی و اگر چه تقی تمام
از یاد بجا نیاید بانی فضل و جی فضل در بیان غلظت
از این نبود و نیت که قصد دانند و خود را از یاد
نظر الله عز و جل و حد و در نظر خود را و سانی شوند
که ظهور او بین خلق نیافت در خداوند بعد از آن
خدا با قدر از ظهور او و همین که در هیچ کار و یک
فروخته شود کافیت در هر فی لای سبب از ظهور
اسماء عجیب باشد و غیره بنشیند و شاهد خود را
و صالحی خود و ظهور از انفسکم الله ربکم ثم باسمه
الحق کلها فان له الحق وله الامر فی ملکوت السموات

والادنى وما بينهما لا اله الا هو العزيز المحبوب

الباب الحادى العشر فى الكلام

فى عدم جواز الصعود على المنابر والاعتماد بالجلوس على
الكراسى لخصايتنا بانك نرى شدة از صعود برضا
وامر صد استواء اعراضى يلى روى الكرسى فانك كل
از شان وقره روى فقه واكله اجتماع است نهي
كسى كزاره كه كلر قواست اجتماع خود كلر قواست
وخرابى انكه كلر دم ظهورى كسى اجتماع قيلم زد
ان مبدى علم متعلم كدرجه بيا وظيف است انما
ذو انكه علم اخير نفس او نيت وراستون در علم كه
انتهى فاهستند خرافاى كلام او را شواستند
در دل خود چكو نه قواستند كلر كه تعلم اختيار خود بلكه
هر على كه مابقع عليه اسم شى است از ذوالى كلام
او خلق شده و فردا و نيت الفجر وجود و اسكلا
هم كسى بنى بلبل ان ميشود در صقع ان نفعان
والامقام ذات او ابله است از ذكره ان موجود
لن لا حظ در اسكان خلق خند كه كسى اجتماع فاه
آيات او و نفعند را داوا و لم دم در حق كلام ان

۴۱۵
ان مگوید و مقابله با کلام غیر او کند همین که کتب^{نیت}
او منظر اهرام الوحیت و درویش است بر کتب کونیات
کلام او هم منظر الوحیت و درویش است بر کتب کونیات
اگر انا فی مبدء مستقیم حراسته میکند انا تا که لا اله الا
انا و ان ما در فی خلقه ان یا کمال المور و انا فی فاصون و ما
تا که میگوید بلان کیونیت خود آنچه گفت و میشود
کلامی که اگر انا بود در در هر ظهوری کلام کتب سابقه
باید با و مؤمن کردند و از اینست که ملک آیه واحد
جست و در کمال علی الارض و هر ذال ان بلان او که اگر
اسم و یک از امت اهرام باشد بلان عرفی کوه میشود ملک
و آمدن چنانچه عرفی کوه میشود و اول من امن بالان
و بان گفته میشود که کمال علی الارض حاضرند از انیان
با و اگر فی المبین تصدیق شود که قصد خود کوه و
که امید می از او نیت هر قول و اگر الیاد قائل نمود
یقین و کلام خداوند و او است که بر کمال علی الارض
عرفی کند همین قدر که هر کلام را دید و حال آنکه می
مبند باید رجوع کند و قصد می کند خداوند
و قول او و از حق استماع تا آنکه بدین حد رسید

حجاب بوده و اینکه کلمه میگویند یا اصدق الصادقین
 در حین ظهور اگر قصد فی شجره حقیقه نمودند
 در حین شمع نلایق آیات آن تا امل در قصد
 او نکرند یا اصدق الصادقین گفته اند و الا
 ایشان مکتب قول ایشان است زیرا که این اسمی
 از اسماء او و خوری از افراد که بدل بر اوست
 صدق کما خوان ذات او را موصوفی باین صفت خود
 زیرا که اگر صدق در امکان متصور قصد یاد
 و حال آنکه با علی صورت خود را میفرماید کلمه خلقا
 که کلمه میگویند یا اصدق الصادقین چرا تا امل در قصد
 او که نازل شود را دیدار نیست که یک فقره قلم بر روی
 عالم میکرد از او من شاء الله و کلمه طاعت نمود
 بگویند که شنیدیم آیت را اگر شنیده و اگر بگویند
 صادق خیر از اتباع بران صادق گفته که چنین
 نیست و اگر بگویند ایچ الله نیست و کلمه علی بنیه
 کوکی که ایشان نموده بود و حال آنکه شنید
 از آن مجرود نازل میگردد است که کلمه ایمان با او
 و قصد فی کلام او ولی اسمی که خطا فرمود است

یکی از مظاهر امر خود که آثار صدق آن میکند
از او منع میکنند که اگر منع ننمودند هیچ ظهوری ^{نکند}
کرده نمیشد در حقیقت که کلام اسم او صادق و منع
از سعی میکنند و ملتفت نمیشد مثلا آنکه اگر کسی بگوید
شما در مراقرصاد قضا و قضایا خود در حد خود و در
شماره و نکرید چه قدر عجیب است مثلا در همان هم
زمان رسول الله همین قسم است که با تابع و پیروان
صادق میکنند و ملازم حقیقت که کلام ادیان مام
او طاعت میکنند و میخوانند که از صدق ^{شماره} منع
اگر حق بود تصدیق کنند و شمار او حال آنکه حق
دون تصدیق رسول الله شجیت شمار فاعله شیع شد
و همچنین در ظهور منی ظهور الله در حق مشرک تصدیق
اهل میان تصدیق و نکند که مثلا آنست که ذکر کنند
بلکه او را خود او ذکر کی نیست بخواند الله با الله و در ^{ان}
اصل کلام فرج او اچار یکی و صدق الله با الله و حبس
با الله و اطيعوا الله با الله و استمعوا الله با الله و همچنین
اسماء و امثال را در او و شاهدی که در پی این
قدر حقیقی است که اگر حق ظهور و شجر بیان کلام علی الاثر

مؤمن و برند بقرآن و در حین آیه اولی کلمه تصدیق
 نمیکردند او را هر آینه کلمه حق نمیگفتند و هر آینه
 صاف و در بین امر حق را لطیف است امروز میخواهی
 با شما میگویم مبدء علم او فهم کلمات عبادیت که با او
 آورده تصدیق کنی و او اینست که قضاة مجبور خود
 و در دلیل بر کرده و الا که شناسی کلمه عالم و الا که
 لا میگوئی و اگر بی گویند بی گویند بی میگوئی زیرا که با آنچه
 صدق نمیده با تابع قول و شده اینست که در قریب
 ظهور و یا اهل ظهور و بلاء انظهور و محض شوند و حال
 از و را میفانند که ملک قول (ای او کلام آنها غیر ما
 میکردند مرا قیاس ظهور و حق را که در قوم ظهور تصدیق
 اهل بیان تصدیق او نمیکرد که کلمه تصدیقها ایان در
 او ملک بی تصدیق صرف خود و ملک لا و در آن نظر
 در قرآن که اگر رسول الله ملک کلمه فرموده بود تصدیق
 طائفة امر و کلمه تصدیق میکردند انطاقت و انصاف
 رسول الله و اگر یکی بر یکی چه آنها تصدیق بودند یا
 آن که شاهد شهادت حقست شاهد خلق و تصدیق
 اوست تصدیق بی خلق چنانچه کلمه موجودین احد که تصدیق

نفس فی نکر دهند و رسول الله را بقول او کاذب بشنید
و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادق بشنید
که از وی هیچ غرض فرمودند ولی خدا الله صادق
که او صادق بودند ایمان رسول الله میاوردند و حق
در خود ظهور من بجهت الله که کمال کائنات را اعیانیکه
نفس فی کنند و در لجه اعلا فی من علی الارض یا سجد
ان ذوا که نفس فی حق بقول اوست و کلامی کرد
با اتباع بان و شبهه نیست که در خود ظهوری ندارند
امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه در زبان بیاورد
و سب قدر آن بوی خداوند بوده و گفته و گفته و گفته
قَالَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا كُنْ **وَاللَّهُ خَلَقَ**
فلا یسعی من قبل الله ان جبر له شیئا لم یصل الیه انکه
هر ظهور حقیقه هر کسی از وای او عالم بوده از وای او
عالم بوده و هر کسی از وای او عالم بوده از وای او
عالم بوده و در دوم قیامت که ظهور اوست و هر
و مؤمنین با و ازین داده شده اگر کسی عمل از وای او
کند و اینکه انض کذا بجهت او بوده از دره کفره نادر
منهی شود و ذوا که وجود او از وای او خلق شده بگو

ما یقصر و وجود ان اگر چه او اجل از این بوده و
چنانچه در این ظهور حقیقه در فرقان بنود و طی این حد
عبادت و شمع وجود ایشان در یوم معاد و الا
شبه نیست که شجر حقیقه در یوم قیامه قبل از ظهور
او استیلاست که این حکم را تواند جاری نمود و بعد
اختلاف میکرد در ثباتیکه با سیر بنی و اطاعت این امر
الا از برای مدح کین مکر و ظهور و لو کلمه ترقی نماید
اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون ان که از وقت
از برای ایشان ثابت میکرد از وقت هم در شرف شعلت
حقیقه و ان احصا نمود از برای یکصد واحد عمل کرده
نیت الا محض عزایان کلمه خود را و الا ان حقیقه است
در ملک او هر از ان هر از ان منظر غنا و استقامت از برای
ان ولی چون داعیه دون قیام در این احوال میوزد از این
جهت نهی شد و الله یوفی الفضل من یشاء من عباده و الله
کانت **الاب الاله الغفر الذی** و اما علیا
فیما فرموده علی علیه السلام ان یكون عند هم نفعه غیر
ایه من یظهر فی ایام ظهور و کجاست لطیف اینبار آنکه
خیر من خداوند و لفظ از آیات او نبوده و نیت و اگر

و اگر مقرر کرد فقط شجره حقیقه که اسم الله بر او
ذکر شود مثلا ایات الله میگوئی در اینهم شان الله
میگوئی خوف اعزاز هر شیخی عزیزیت عند الله ^و عند
اولی العلم و یک صفحه که فزوده آیه باشد بخط آن ^{کلمه}
اهل بیان فرمائی شده تملک خوا که هیچ جرائی در ^{قانون} ^{قانون}
معادله بان نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد ^{باید}
و لغت چنین لوحی کند بقا، آن مراد است عند الله
و عند اولی العلم زیرا که آن بر آن نجاست من عند ^{الله}
از برای آن نفع اگر العباد با الله دون مقبل باشند در آن
ناداوست تا قیامت و یکم مثلا که هر در است ظهور ^{مبین}
بیان و آردند اعلی مرتبه و عود ایشان بود و بکن ^{مستقیم}
و هر خبر غیر مؤمنین نازند همان نجاست من الله از
برای او و مان در ناد و عند یکم و الا اذا ان الله ^{خط}
آن باشد و چه با آن و آن و او ممکن بود که در اظهار ^{خط}
خبر آن شود هر آینه حافظ کل آراوی بود با حق ^{خط}
در امکان فوق آن منصور نباشد ولی چون منسج ^{خط}
و بیکان اخذانی فیض خواهند نمود که اگر کسی ^{خط}
اذا یا ق و او را فوید بقیامت و اینکه کل بیان ^{خط}

در میان انفا شده فوید زیرا که کلمه مرتفع میگردد
 و آن بمیان ظاهر و دیگر در انظهور و اگر کلمه فرا از انظهور
 و اگر فوید با ایمان با و فواید آن اعظم است از آنکه
 کلام انار شمس حقیقه از قبل و انچه در ظاهر او انفا شده
 و همچنین عروج کی از ظهوری تا ظهوری که بلا فای
 برای عروج تو خواهد بود در علم خدا چنانچه
 از ولای او نبوده و گویا دیده میشود که کتب انفس
 حقیقه نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال بکنه
 حامله افرا از استقبال خزری غیر خود را و آنرا
 میشوند از جوان و ایدان او کان دینی و شهدای
 نه مندر آنکه از مؤمنین بقرآن در انظهوری می که
 در نزد حضور قرآن قائم میشود و از شمس حقیقه
 که منزل اوست عجب مانند چنانچه در اب غیر انچه
 چنین است بلایین علم حقیقه افرا اوست که افرا
 منزل مرتفع شود و جوهر علم خود را اعلان ظاهر
 که اگر کسی در آن کند ظهور را اینها شوند مانیق
 او و در آن خواهد بود و در آن خواهد بود کلام
 چنانچه اگر گفتی در صد اسلام سوره توحید را از

از کتاب الله می نوشت او کتاب الله بهتر بود از آنکه
انجیل و کتب دیگر در نظر او افتاده بود و بعد از این
چنین ظهور یافت و در ظاهر فقط حقیقت را بیان کرد اما از
مخفی نگردید و غفلت نمی فرستد خلق الله را اگر
لکه غم آناه فکرون و بدانند که اینک از حق تعالی
والا کفی قایل نیست باستحقاق عطا او و او کل
سوال از فضل او است و او نیست الا انهم
مشیه الله تعلق گیر خیر بوقی من فیاء و مجمع
بیار و لکن الله بوقی الناس کلهم محمول از اسم
بالله و اما **در باره امر خدا و امر خدا** و خوب
فی عدم حوازا التوبة الا عند الله و مظهر نفس
مهوره و الا ما استغفر الله سر عند انفسهم یعنی
اینبار آنکه ادنی ماحه شده استغفار خود نفس
در لیل و در روز قیامه عند من ظهور کند او ما از
جا فرات و الا استغفار باید که در حال راد
حال ما بین خود و او و او یک با هم در امکان
ممکن است استغفار کند خدا را با استحقاق
باستحقاق کیونست خود چگونه که بر شئون

آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه خود
 استغفار میکنی از او محض ناشی زیرا که استغفار
 از خدا ثابت نمیشود مگر با استغفار از مظهر امر
 که منجبه حقیقت باشد و هم چنین هر دو یکی
 در چنین ظهور او و الا بعد و گاهی اگر کسی غرض
 از برای تواضع در لیل و نهار میکنی و خود
 ظالم هستی و آنکسی که استغفار خود را و استغفار
 خداست زیرا که در امکان بی نهایت از برای
 بوی خدا را با او آید که منتهی میکند و
 بلا آمد که او باشد که توفیق کار آمد و لا اله الا
 فیروز و عدل است و همچنین در هر روز و آمد هر
 استغفار سین را سزاوار نیست الا خود با و همچنین
 الا استغفار خود سین و همچنین هر یک از آنها
 و آمد اول تمام شود که اوقات نکر از او شود
 احصا نمود از این جهت امر با استغفار منقطع
 میکند الا تا ظهور قیامت و لی هر نفس که این
 خود و خدا کند و از حد و میان تجاوز نکند
 خداوند قبول میفرماید استغفار او را این

مثل مراتب که در آن نفسانیان شود و
 آن نفسرهاخت است که امر شده که آن از
 آن طالع گردد که ساجد شوند و در باران و ^{مجموع}
 از منبکه محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل ظهور
 منبیه ظاهر میگردد و محل ظهور حصن معروف
 واجب است بر کل نفوس که در خود قبول دارند
 منبیه و در آن ارضی ساجد گردند و چنین ظهور
 قبل مرتفع میگردد و بان ظاهر در ان ظهور در او
 حکم میشود اگر چه هیچ شئی نیست مگر آنکه ناله و علیل
 از شجره حقیقه است ولی خود هر ظهوری ظاهر
 او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه چنین ظهور ^{شمار}
 یوم ظهور منبیه که گفته خضوع خلق آن در ^{نقطه}
 بیان ظاهر میشود چه مبدأ ظهور مقام ^{ظهور} نقطه
 اگر چه نقطه ظهور بعدی تواند است از بلوغ ظهور
 قبل ولی چون کمال شواهد احصا نمود است که این
 بیان میشود و الا فطر که کنی هیچ نفسی نیست که بیلی
 اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از
 برای شجره حقیقت اگر چه مخفی باشد و طاعت ^{و این}

عین عصیان میکرد در ظهور بعد مثل آنچه که
 انجیل عالم بودند خاضع بودند قبول عیسی از برای
 رسول الله در ظهور قبل او که ان ظهور قبل از ظهور
 بعد مقبول نیفتاد و همچنین بعد در قرآن عمل میکنند
 برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان با
 میکنند چون نیتانند شمس حقیقت از انیت که از
 ایمان باورن محفل ندانند که او خواهد مکرر مومن
 باور شوند ولی بخاطر مکرر در ایمان باورند و از ان
 غنی است از ایمان با سوای خود مثلا انکه اگر مکرر
 مومن میشوند خود را ایمان بخاطر میباشند و الا
 شجره بنفشه همیشه در جنت بوده و هفت اهل با
 اگر ایمان آوردین مبنی ظهور کشته خود مومن میکرد
 والا او غنی بوده از مکرر هست مثلا اگر در مقابل
 الی ما لا ینفایه مراتب واقف و انعکس بر میآورد
 حکایت میکند از احوال انکه او بنفشه غنی است از
 مراد و شمس که در انجا منطبق است این خدا مکان
 در ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کیونیا
 ذاتیات خود را در حد مراقب نموده ظاهر در

حقیقه و واحد دل منطبع کو دید و مجامع و امج نشود
 واحد ثانی یا الی مالا نهاییه که انست فضل عظیم
 کبر او قدر دانی و الا غمایت و خود را با مل
 منوکه بایستی خود امه ز سالی عضا دهر از نفس
 فریاد است کشته میرود که بامر رسول الله شد
 ولی امر آن که خود حضرت منوکه تا هفت سال در خیل
 مکه بود و حال آنکه امر اوی از نفس امر است که آن
 همه خلق که الان میرند از روی بصیرت نیستند
 می بودند در ظهور و رجوع او که اوی از ظهور قبل او
 موفق میشدند بامر او و حال آنکه پیغمبر مکه واقع شد
 که بامر قبل او بدین بدین میشد و شب و روز
 میکند خیل و اباء و حال در خیل عمل سکون آن شد
 و حال آنکه اضا و کلر ایمان باوست چنانچه می بینی که امر
 کلر مقررند بایمان با او در ظهور قبل او و در ظهور و رجوع
 که ایمان قبل از آن کشته بر آن حکم میشود باو و عجب است
 چنانچه ایمان مؤمنین با اخصابر حق ظهور و رسول الله
 دون ایمان حکم شدن و هم چنین خود هر ظهوری
 ظهور است قبل او یا لا نهاییه قبله از آن ظاهر میگردد

میکرد و می گفت که از دماغ من ظهور و بیا علی در ان ظهور
 ظاهر بوده در ان ظهور و جوهر میگردد اگر چه میگرد
 باشد و همچنین کلام واقع را مشاهده کن و بخت
 تا آنکه فاعل کردی خبر وجود و لم قول را فاعلی در حق
 خود او خدا من فضل الله علیکم لعلکم بین یلوه و یلوه
 و نه اینکه مثل امر خود و فرسخی خفت سجده کنید یا در حق
 بفراغ منتظر ده مکن است اضرار القیة المظهره و حال
 آنکه امر بوده در دنیا سلام ولی چنین ظهور کنی
 از و اعلی و سجده کند در بین یک او و اگر از این کند
 و و او این هم ظنی او و نیاید را میگوید اینست که در
 ظهور و کلام من میبوند و اگر تفکر کنند و بفراغ من
 خود ظهور کند و قصد می کنند کلام ظاهر میباید
 چون نمیکند حجت بر اینان بالغ میکند و در خود در
 میباید و الله میدی من نیاز الی صراط حق تعالی

الباء الیاد من کفر من الی اهل

فی ان الله قد فرغ من علی کل ملک یجفی و فی البیان
 ان لا یعمل احد علی ارضه من لم یدن بذاک الی
 و کذا لفرغ من علی الناس کلهم اجمعون الا من یجبر نجا

کلیه منتجع به الناس کما وفی الاخبار الحسنیة انکه
 بوجوه صاحب قتل و ثبات بوده و هستی ^{خدا}
 بر اینکه نکند و در دار خود و در میان راد ^{بود}
 ظهور من بظهور کلمه خیر من با و انکه ان ^{دو}
 یوم قیامه تجر حقیقه شاهد نکند درانی که ظاهر ^{بود}
 درون مؤمنین خود را و درانی جنت نفس را ^{شد}
 و استغراق اهل باطن از حد و دعت غیر ضابط ^{بود}
 بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من ^{نمود}
 در مؤمنین با آن شود چنانچه در این ظهور در حق ^{بود}
 می که کلاما و قبل از آن اظهار علم خود را نموده و ^{شد}
 دین ایشان بچنان ثبات خود را می نند با آنکه او را ^{بود}
 دیگران را می شده بهین جبهه کل بحج مجبور ^{بود}
 و در حق جبهه بهین و مراقب باش که مثل این نوع ^{بود}
 در حق نفسی شود که هیچ شئی بیدان نمی ^{شد}
 در یوم قیامه با متابعت حکم بجان یابی و در حق ^{بود}
 اصل حق خود را با آنها ثابت کردی خرف دارد و بیادوی ^{دو}
 که نشانی و در حقیقت نشانی امارات حق در حق ^{بود}
 ایشان هست که نفی کنی که ایشان حقد را اگر اهل و آجا

با نسی استماع ایان از نزد ایان میدانی که امرش قیامه
 و حرف اسم واحد ند یادون آنها که امری و اینک
 میرسانند اذن داده حرف کما فی الف و هر چه بود
 شلر وجود اینها قیامه مترقی شود و از برای همین در بخار
 ایان که اوق اذن داده شده و الا نهی شد باشد
 نهی لغز در یوم قیامه منجر حقیقه بنیست و در ای
 ایان دون موئین نمود و اگر در ملک نفسی باشد یک
 بقدر همان در ناواست الیهان که اذن داده شده
 اگر تجاوز کلیه داشته باشد و الا منوع بوده و هر چه
 اگر بر شان خبری باشد که مطلق اذن داده شده و
 فیدلکم ثم ستقون و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال
 و نیست و آن زیرا که حکم غیر ایان در خوا و بنود و شرط
 طهارت و نیست نه دون آن و استقیده خالقها اینها الی
کلم النار اذاع کفرها و اولیای اجبوت
 قیامه یوم الحجة هذه الا فی تلافی الشیء فی البها
 عند الله علی الملک با اینها التملی الطالعة فانه
 قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز الجبار
 خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت

ولطافه و سکون ^{عین} آنچه که در ایام سته مقول بوده
 هر علی که در شب و روز جمعه کرده میشود و آن
 آن مثل ذاب ایام هفته با و داده میشود و از آنجا که
 شیخ روح آن متعلق با خان است و شهادت هر شیخ
 شهادت از افاضت از اینجهت امر شده که روز جمعه در مقابل
 شمس فراز شاهد گیرند و آیه که دل است بر فواید
 خدا را و ایمان آن بشکفته بماند و آنچه در او نازل شد
 در يوم قیامة در پهن بدی شمس حقیقه ایگونه نماند
 و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در فردا
 هر کسی که رنج اوست که نیست شمر این امر اگر کسی تواند
 در دل نمود و الا شبهه که بعد از ظهور امر هر نفسی در دنیا
 جمعه خواهد گفت لی يوم قیامة محو میگردد و اگر گوید
 بن بدی منته و فرقی بر کار ادای همین کلمه در يوم
 ظهور بدی منته در هر يوم جمعه هر کسی که در فردا
 او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او
 در ان ظهور یفعل ما یتار و یکم ما یوید ^{لا یفعل} عاقل
 و کلامی **کل الایمان و التمسک** ^{بشیخی یسلون}
 فی آن من یخرج نفا عاقل فلان یاتی نفعه خیر شقلا

مثلاً من الذهب ان استطاع و الا من الفضة و الا
 فليست غرضه تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له
 فلا شيء عليه و يجب نقاشه عليه ما يحل عليه من قبل
 حین ما یجسی و یحیط کل علیه و ما یان من المؤمنین و ان
 یرجع الی ما یحرم علیه فیکل شهر تسعة عشر مثلاً من الذهب
 و ان ما یعتقد لم یکن فی البیان طعناً باینکه خداوند
 از سعه فضل وجود و بر بندگان که هیچ نفسی نصراً مخزون
 سازد از برای همان شجره حقیقه که بعد از آن خرفه را
 نیاید و یوم بطون که کسی نباشد از او اگر کسی تجاوز نماید
 از حدود الریبه و او حد ذکر شده و اگر آن تجاوز نماید
 حکم ایمان بر او جاری نمیکند و اذن داده شد و در مقام
 اذن و از اذن حد مرتفع گشته و بر وجهی غرض بعد از
 حکم شده اگر میخواهند از حد الهی اگر مقصد نباشد
 و احد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از
 آنکه او را مخزون ساخته و او اگر قلبش عفو بخیر الهی
 هست اگر خرفه بر او دارد مثلاً آن است که بر حرد و غی
 و او داده و اگر بر حرد و غی خرفه دارد باید مثلاً آن
 که بر شجره حقیقه دارد باید و اگر بر آن دارد باید

است که بخند وند غر و جگر و ارد اند است که هیچ
 در میان افرید از افعال بهجت در قلوب مؤمنین بود
 و هم چنین ابتدا از غریب و انفا بنوده و بر او الوالد و
 حکم مضاعف میکرد و چه در بهجت و چه در غریب و آن
 در هر حال باید مراقب باشد که اگر با تنهایی بنا و تقوی
 نفس را بخزند هم نکرده اند نفس را و اگر نفس نفس را
 نبیند مایل شود و آن حد و دالیه و او میباید بر
 هیچ علی مثالی نبوده و بخند وند و نیست در شد
 نبند و بر عالم آن حکم ایمان جاری نشده و نمی شود و
 کسی نزدیک کرد و حال اقران او و او درون حلال میگردد
 و اما اینکه حایل است از او نفس حکم نیست بر عمل اقران
 بر او جاری نمیکرد و در کل عمل او ضبط میکرد و اگر چه باطل
 در وجه تقوی عالم باشد و اگر رجوع کند بر عالم او
 علیه بر او از حد و دالیه در هر شهر عد و احد از
 بر او وارد میباید و اگر مستعد شود و مظهر حیاتی حکم در
 انقطاع در میان بر او میشود و در کل حال مراقب بوده که
 در روز از وای خدا ساجد باشید و حایل شوید نفس را
 که کل اعمال ضبط کرد و در ملخص فتوید و لتفتی الله

خالق ملک قفلون و غره ان اینکه اهل بیان بانی
 تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقه بر او غنی و
 نیاید و با او سلوک نکند آنچه را بر یافت چه عبد
 عزرا الخمر در دین او مدینت و از برای تقای او عالم
 و میشود که ظاهر شود و چنین بهر او و غرض کنی آمد
 او حکم جابلیت کند و حال آنکه ظاهر از همه اعلی تر باشد
 و اسباب هدایت از برای ارجع هر دقتی روح شود
 خبر شود ظهور را و اما آنکه شب و روز از برای اشیاء
 بآن غرض بوده و منتظر بوده و اگر اولو الکمل قلد آ
 خود را بعد از استماع واقع موسی این جعفر علیه السلام
 تغییر داده بودند لعل و شجره حقیقه هم یوم ظهور چون
 ظاهر نموده و آمد نیاید و سال آنکه حقیقه را باها گذارد
 هر سلطان حین سلطنت خود که هر غره را و بنجد یوم
 قیامه و اگر اندانی بدعرا داشته بود لعل سبب
 خرافه نموده و در همین خبرها آنکه فجایع بنظر حقیقه
 میاید اعظمتر میکرد در مقام خود از ماعلی الارض
 و اتفاق مثلا و اگر چه شبهه نیست که اولو الکمل بیان
 و آمد شده و شجره حقیقت از حکم مرتفع خواهند کرد

بعد در يوم ظهور حق ظاهر شود و در درج او واقع
 نشود و اگر چه بتسبیح از نفس ظهور که کار نیست
 گویند خود مغرور و بی ادب و کفار و کفار و کفار
 نکو علم بر نفس خود و مجازی و ادراک آورده باشد و ادراک
 از ایمان مجبورند و ندانند و ندانند و ندانند و ندانند
 بر شجره حقیقه خرفی و ادراک پیدا عظمت است از خرد گشت
 که در امکان ممکن باشد و گران و همچنین نشود و گران
 از دره گرفته تا دره شرفی و اگر گشت با و شرفی میکند
 و او اجل از اقران بجای است و بعد از درج بالا فرست
 قالاً قرب و بعد از واحد اول واحد ثانی تا اینکه الی
 لا انقضاء شرفی شود چه بیک از واحد دو واحد و آخر باشد
 و مقدم میشود بر واحد ثانی مثلاً اگر او ثانی شرفی در
 ظهور ایمان آورد و بجای علی میکند و از اعلا میگردد ایمان بیا
 اینست که در هر ظهور عالی سافل میشود و سافل عالی
 میکند و بر عکس عالی عالیتر میکند و سافل سافلتر
 می کند و الله یوید ما مری من جنات من عباده انه
 کان بکل الباب انما کفر من **و احکم** شیء علی
 فی الصلوة طمأنینة یقرب الیک اول صلوتیک و وضع شد

شد صلوة ظهر بود و کل آن بعد واحد وضع
تا آنکه هر یکی از صفی باشد در اطاعت حق که
در آن نیستند الا ظاهر در آخر فرا و در کل نیستند
الا واحد بلا عدد و انا آنکه بر اعتقاد کل این خصوص
و ضوح باشد از برای من بظهر الله که اگر کسی بظاهر
مستکف نزد از طاعت ولی بکینونیه عابد بود
خدا و ابا و هیچ علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبود
و نیست صلوة هر نفسی در حد وجود است مثلا
صلوة نقطة بالنسبة بصلوة فی مثل نقطة بالنسبة
بحر و فی و همچنین صلوة فی بالنسبة بحر و واحدانی
و همچنین صلوة ثانی بالنسبة بحر و ثالث الی آنکه باخ
وجود غیری شود چنانچه قبل از ظهور شیخ حقیق بن
میکند رد و آخر وجود هم بر اینجود و ظاهره نمازی
ولی صلوة کل نفس نزد بیکر است از صلوة هر فردی
اولا شیخی است و چگونه که فرد او رسد و همچنین در
کل احوال فطر کی یک کلمه لا اله الا الله که من بظهر
کوین مقدر میشود با وجود کل شیخی چه قبل از چه بعد
چه سرا چه بعد از و آنکه اوست تا شاهد الله علی نفع و

دیگران توحید میکنند از هر وجهی و کلام
 مکتبه از واحد و با و توحید یکست آورد و انجام
 تصور کنی قطعی در نقطه فرقان که صلوة غیر
 از اشرف خلق که امیرالمومنین بود تأسیس شود بام
 بام او خلق شد چگونه میتوان مقرب نمود با صلوة
 او اینست که هر شیء چون حول نفس خود حرکت نماید
 حول مبد خود میتواند قیام و زغایدی در صلوة
 بام او صلوة کارش مقرب میشود با لکرت صلوة
 امیرالمومنین همچنین الاقرب بالاقرب الحان شریفی
 واحد الاقول و بهاء کلرد و در صلوة او هست خدا
 اگر بهاء اشیاء مکتبه و امجد کنی الله رسد بیک
 جواهر کلرد و دارد بهائیت نه بدایت همچنین صلوة
 کل صلوة را دارد بهائیت نه بکینویت و همچنین
 شئون ظریف و همان صلوة تیک در بدن در حین
 آن اعراب دستک میرفتند از زمین که در حال
 آن در بین علماء وجه قدس کلام واضح میشود و الله
 در یک سلسله فرجه متعلقه بان علماء و بکین علماء
 افتاموده ولی از این شئون همچنین از صلب شد

انکه امر و ذکر مؤمنان قرآن شب و روز هفت
 و گفت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از
 برای خدا سجده واجب میکنند و از زمین و در آن شب
 و در آن وارد میاورند آنچه میاورند و حال آنکه وی
 رسول خدا وضع نمود از او نبود الا جز وضو و وضو
 که در اعناق مردم باشند و برای یوم جمع خود و او را
 که عبادت مقبول نیست الا توحید در مقام عبادت
 که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت با وی
 توحید و از فضل او مد و در ظاهر صلوة واضح
 و حال آنکه آنهاست که شب و روز در صلوة چونکه
 الی الله شد حکم دون حضرت برادره ایشان نازل
 شد چگونه و صلوة که یکنان از شئون دین است
 بدانکه در خود هر ظهور و نهادیانی که آن میداد
 بدیع میکرد و مثل آنکه در ظهور رسول الله لا اله
 الا الله چه روح الله اگر کسی میگفت کم اسلام
 نیست الا انکه لا اله الا الله گوید که مقرب است
 محمد رسول الله و چنین در ظهور من ظهور الله لا
 اله الا الله مقبول میشود که مقرب باشد بخدا

در حق او که اون بینه همان لا اله الا الله
 پیاختاری افروز بغیر از ظهور مقبول میگردد
 آنکه در ظهور و فرقان مقبول نکند الا آنکه بعد
 شد بپایان عربی و اقرار بنور محمدی جانی که
 جوهر دینی این نوع حکم دارد چگونه است حکم
 پان و امروزی بیکی که هر نفسی یکی از اعمال از دست
 آن غمناک که اگر ظاهر بودند کلمه و جوهر دلیر
 مبد و جوهرانیة افریاضی بصراحت ملاحظه نمود
 می نمودند و در این شئون غمناک میباید که و از
 این شئون هم در غرور و نفس غمناک که اگر در
 جوی منفرد شوی نهی میباید پان حکم دون علوم
 ایمان خواهند نمود ولی نظر را همیشه مبد اند که
 اینها فزادون متراغیت که مرید توانست که
 میدی خواهد بود که میخواهی یکی یکبار مصلی میکند
 که هر روز و آمدن موفی شود و غرور را در امرش بند
 در نفس شیء و تحجب نشود و نظر کردن در آنجا که
 اگر قابل عیب و دخل امر نیست و در مینی صلوة صل
 خدا را و احد و احد بلا غطره این نکته که اگر در فایده

قیامه واقع خاضع باشد از هر ای حقا ذر و ذرات
 اوقت مصطفی بر او الملاق شود اگر در مقام امتحان
 بر آمد و صادق شد در يوم قیامه و الا در لیل و نهار
 میشود از آن همین قدر که بانی نظر فاطم باشد و یا علی
 در مقام صلوة بنشیند الا معبود را و نظر نکند الا بر
 خداوند و حد و حد لا شریک له که اگر در عبادت
 یا در صغیر در نظر او در محبت میکرد و مقبول شود عبادت را
 باید بقیه کند بذا فرافس الهی که لم یلد و لم یولد
 و هب و کلشی در دن او خلق اوست و او شناخته شود
 بکنه ذات او و موصوفی نمیکرد و بفرزند س کیبته او و
 عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی در کار این
 شئون از او ابر هدی پرورنده که بهر کفایت
 از او اوجبت میکرد که هر فانی بحروف واحد باشد
 ظهور آنها و آن حجت اجل از اینست که صور حد و ذیة در
 باشد و آن حجتیکه در آن صور حد و ذیة در آن حجت از
 لباس حریه و اسباب ذیة و لم طری و شراب ظهور
 و حور مثل قطع یا قوت و وصفها نمیکند حاکم آنها
 در آن اینها حد است آنها از او احد اول مستندند نه از

که محبتی با نهاد در فرزند او احد اول که انعامی
 و ظهور است و هنوز بمقام صور حد و دینه جوی
 نیامده و وقتی که ظاهر میشود بدانت خیران
 مثلا اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بود
 روشن شود که فرعی از صفای نیست باشد فطر که
 ما بقوم به او حد نیست که فرو گذاند قبل که در مصباح
 اسراف نیست نیست که حافظ این حد و دانه کل است
 آن واحد اول که چه در صد اسلام بین یک او شود
 الا یک مصباح و همچنین در کل ظهور آن شاهد کی بعد از
 قیامه محبتی و اگر در فردا و آن واحد اول هم باشد
 و حال آنکه سر او است که آنچه در امکان مصباح
 لا نیست که بین بدی و مشرق شود و بی حافظ کل
 حد و دینه از واحد منکره در صقع اوست نفس احد
 اول و فطر کی در ظاهر ملک و است اول کی و کل ظاهر
 واحد فرعی کی تا آنکه شری شود با احد اول که رسول
 و حد فرعی آن یابند در هر شب از نگران واحد
 که کل قائم با و است همچنین صلوة کل خلق از حد خود تجاوز
 نیکرد و کل صلوة آنها بنفها ساجدند از برای صلوة

هر دو یکی و کل صلوٰه هر دو یکی بنفها ساجد اند از
 برای صلوات نقطه و او ساجد است از برای خداوند
 و حد که وحده مثل بنف صلوٰه زدیم تا کیونیا ^{میل}
 اون یکی که معاینه اعمال شار کیونیا است اگر چه صلوٰه
 اخر موجود بعینه مثل صلوٰه اول موجود است ولی همین
 که کیونیا از اخر موجود نتواند مذکور شد خود اول
 وجود الا در حد خود که اخر موجود باشد کلاک کلاک الا
 شاهد کن و در سه دکت از اول صلوٰه توحید ^{فای}
 و در چهار دکت بعد توحید صفات و در شش ^{دکت}
 توحید افعال و در شش دکت بعد توحید عبادت ^{و بین}
 و کل الا الله و حد که وحده لا شریک له و الا ^{و بین}
 کل واحد منکثره و امثل واحد اول یعنی که اگر نفسی در اخر
 وجود عبادت یا قبل از آن در توحید فعل توحید کند
 یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن
 در توحید ذات توحید کند نیست الا آنچه در واحد ^{کلاک}
 که متعلق شده و بین خالق الا الله و ذاتی الا الله ^{و بین}
 الله و منشی الا الله که در کل مرایا منشی نیست الا منشی ^{چنان}
 و آن حقیقه نیست و لیه است که او بنفها مد ^{الله}

و کلاً آنچه میکنند در ممالک خود با و میکنند و او با
 غر و جزا و اگر ظاهر شود باین طریق بینی یعنی فیه
 که شیت کلاً اشیا بمشیت ظاهر در ملک است نه
 اینست که کیویت شیت یکویته ظاهر شود بلکه
 در هر ظهوری آنچه در امکان عکس است از ظهور او ظاهر
 میگردد اینست معنی که اتم قرون ام بخیر و از هر
 و همچنین مثل زدم بفرمانی اما اعلیٰ مراد استلالی
 کلاً اضماعیه بمثل آنکه کف خود را می بین و برهان
 مکنه آن لعل در قوم قیامه توانی اند غر خود و الا کو
 کو در از حکما اهل آن هزار کتاب نوشته ولی اگر ظاهر
 که شاکر را می بینند و بوجاه و ارد می باید و از کجا
 شرق شد و در ظاهر ظهور مستقر میکند در هر
 قوم قیامه شرقی بخند یا نوا اینست که در قیامت کلاً و با
 اگر شهود شود شرقی بخند و الا در هوای خود
 نفس می اند و در مقام عبادت توحید مکن الا بخند
 غیب ازل که متقی می شن و عبادت می از این
 توحید بان مقدر غیب با قلم بر این حرف و اتم جوان
 از معرفت و دمای او داخل شود در دین توحید بلا

آنکه غیر الله بنوع او تقوی در حین عبادت نظر بر اسم کند
 عبادت بکرده خدا را و محبت کند از مقصود الهی عز
 وجل بلکه کلاما اذ آن است بر اینکه بنیت الهی عز
 و معبودی سوا از آن و هر شیئی که ذکر شریف ^{میشود} بکرده
 خلق اوست و اوست متقی عبادت و بر منتهی خلق
 آن و عبادت کی خدا را باشد آنکه او ظرف عبادت و
 در نادبرد تغییر در بر منتهی او را بهم نرسد و او
 در حین بود هم چنین زیرا که این شان استحقاق
 مراد را و صله و او از خوف عبادت کی لا یقرب الی الله
 الی بنوده و بنیت و حکم فوجید بنود در حق تو و همچنین ^{اگر}
 در حین کنی و بر جا آن عبادت کنی شریک گردانید ^{حق}
 خدا را با او اگر خلق مجبور اوست که حین باشند زیرا که
 نادر حین هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او
 و آنچه سزاوارست از او را عبادت اوست با استقامت
 بلا خوف از ناد و رجا در حین آنچه بعد از تحقق عبادت
 عابد محفوظ از ناد و در حین مضاعف بوده و حین و
 سبب نفس عبادت بکرده که آن در مقام خود از صلا
 حق و آنچه حرکت الهیه مقتضی شده جاری میکرد و مصلحت

صلواتی که از روی روح و در میان شود و فطوری
بنوده و هر چه بجز روح و هر چه باشد عند الله محسوب
شود و حجت و غیر از صلوة واحد مرتفع و آنچه در آن
امر شده ذکر الله است که بر روح و در میان و اعتقاد
که افضل عباد از او است در جانت و اگر کسی از یک کس
غایب باشد یا نداند که کمالی الاصل و مقبول بوده عند
و مضراتی زیاده از آن است و آنچه در دولت اعلا
از آنست و کما در حق ما نقد خول فطر و حجت که
زوال و صلوة آن باشد و بدانکه در اینان غایب
مقابل کسی هست که بعد و هر دو در قصه او است و
شبی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیء و را عاقل
و قادر است بر هر شیء و عالم است بر هر شیء و
آن و بدان آن در مواقع امر شده که بر آنچه عاید بوده
خدا را عاید باشند و خواج و مواقع شاهد گشت و با
ان ملئ فیصلین یاذن و تم نعم الیه یحقون و لا یضیع
الا لله و انتم کم الیه **باب الاول من التوایات** و التوایات
فی ان شرا حل من فیه الله بالنسبة الى اخره کما ان الله
بالنسبة الى التوایات ففی التوایات ان الله شرا حل من فیه

من ظهور شد مثل شمس است و مثل اعمال کار خود اگر چنین
 و ضایع باشد باشد مثل که کفر مثل اول مغایر شمس الغیبه
 عرفانه و زمان اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقه ظهور
 شهادت دهند شیعیان طبع ضایع و شهادت را و این کار
 مثل شهادت شمس است که با وجود آن اتفاق کور شود
 شد و قول آن بسیار حقیقه بی عمل آن در صید هر ظهور
 بقایب صبح که اگر در صید غرور قرآن کی نام آن
 نظر پیور اگر کار خود و انجیل صریح بودند معادل
 قول یا فوا یا قول رسول خدا فوا که قول رسول الله
 شمس است و اتفاق در لیل کند و در صید و ظهور
 اگر کی نام باقی نظر بود و نقطه بیان حقیقت ظهور قول
 او مثل شمس صید و مثل ما سوای او اگر چه
 بود مثل خود که اکبر در لیل و همچنین در ظهور من ظهور
 اگر کار اهل بیان در حقیقت ظهور او قبول او عالم در
 خود را و اعمال خود را مثل که کفر شمس صید و خود
 خود را اند خود و الا حکم که کتب هم و اتفاق خواهد
 الا بر مومنین بان که در صفات خود و در لیل یا
 نور انیت غم انیکم انکرا که کی اند کند و یوم قیامت

علم و علم همین است اگر کسی موفق شود که اگر کار او
نظر عالم بودند در هیچ بین ظهوری ظاهر ظهور
دون بقادر حق غنی بود اینست که کار در لیل خود
می بیند که در حق خود خوری دادند و اینست
آنکه بین قهار دیگر نور نیامد از برای آنها بلکه فقط
فوق ضیاء شمس مشرف و کار را علم ایشان را از خود
ایشان و ضار ضیاء علم من ظهور الله را که از او فرقی
که کار وجود را او هم می بیند و در ظاهر بیا نیست قائم
میکنند و میگویند از آن بگو خود که خداوند غر جبار
ان شاء الله لا اله الا الله و ان ما عوفی خلقی قل ان یا علی
ایلی فاقنون و همین قسم افعال او میگویند که غنی و
علم در عرفان بین امر است الی خود آن نظر کنی در حرم
که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود متبرک
بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نور از برای
انها نماند و در خود هر ظهور همین قسم بینا که با الان
بیکان خود هستند و علم میکنند و می فرمود که در اسلام
مؤمن شده میداننی که بلا نودند و از ضیاء شمس
مختصانند که رسول الله باشند و همین در میدان
حزین بود قصود کنی تا آنکه از عمر وجود خود خود بقا

بقا، مجود خود محمود غانی و لشکران فیما بینهم ^{من} _{ند}
 ثم من شلا ما علم الله فی الکفار قتلون

البار الثاني من الزمان

میب علی هر نفس و رفت و اوده نفع خرا و اقامه ^{من} _{ند}
 اللطيفة و نفع خرا تا نفع علیها اسما من اسما و
 وان لا بودت من البیت الا ایه و امه و زوجه و اشی
 اشی و علمه بعد ما یمر و لینه من نفس الیه علی النعمه
 طعن اینبار که از اینها یک مرتب توحید در خفت
 نام میکرد و که هر روز ثابت باشد از اینصفت علم شده
 که از اینها نیست بر حقیقت الا حقیقت نفس چنانچه
 رتبه هر صفت توان حد و ایا آن صفت خوانند مثلا و ^{من} _{ند}
 دو قادر و واحد و وحید و متوحد و موقد و متوحد
 از این سلسله که این نوع تقدیر شده از مبدأ امر
 نفس نیست که از اوده نماید بر او انچه مناسب است از او
 الا آنکه خدا را خوانند بهفت اسم که ممکن خوانند ^{من} _{ند}
 عند قاف که آنکه اسباب از این امر از اولی و ظاهر میکند
 و مقصود آن اگر نه و فی نفسه بوده مقدر میکند
 که چار خود و غیره آن آنکه در يوم قائم که کل الکلام
 من عند الله الا بحره حقیقه علم فرایند بدو کان

که لم ویم نگویید مثلاً آنکه حد و دادی که الان که
 در قرآن مبین است اگر صبی ظهور و نفی چون
 آن حد و حکم فرموده بود آن حکم رسول خدا بود
 فرق اینست که امروز که حکم فرمود امروز مالاً انما
 در ظاهر آن عالمین و امر و چون بآن نفی محکم شود
 صحت میگردید بآن الا آنکه قطره در صیقل میزند مثلاً
 حد و دادی در قرآن نازلند معاینه امر و جمعی را
 اینهم بآن نفی است حال آنکه در جمیع قیامه ظاهر است
 نفی این شیء حقیقت خود را امر و فریاس ظهور اول غیبه
 مکرر باید در وجه یقین و بصیرت حد و داد باشد که اگر
 حد و داد نفی از برای طواف جمع شده باشند از
 بلا خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم از
 طواف داده شده و همان روز شهر حقیقت ظاهر شود
 و نفی باید از ظهور اگر کفر فی الجمله عمل کنند در آن
 طواف نموده و الا باطل میگردد کلاً اعمال آنها از برای
 این طواف که الان از برای او جمع شده و میگذرد
 او بوده در قیامه دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن
 از بعد که هر کس شواهد مثل آن نازل نموده و اگر

و اگر چنین ظهور در حق بکفر بصیر باشد نظر میزدانند
 و یقین میکنند و اطمینان یافته بوده از وای خدا حال صا
 له و کلامی میکردند و عالم و این همان مراد است که از او
 بکفر و وسع از سماء و ارض میکردند و از وای آنکه حق
 احد از سبقت او از شعر میکردند انیت که در مبداء
 ظهور و اهل بصیرت آن اهل از کبریت احرار یافتند و او
 اگر بنیت یکدیگر ظهور و فرد او امری ظاهر میکنند
 چه واقعا با مرغی بوده از وای او ولی چون از روی بصیرت
 ثبت در خود ظهور و ملامت امری محجبات اندام بر او
 و ملامت که او امری ظاهر ظهور و از وای آن بود که کینه
 مطیع حق باشند لکن اگر ظهور و انصاف بدان اطمینان
 کنند ولی چنینکه ظهور و انصاف و مطیع بکار خود
 میکند ولی از حق عصبان است اطمینان ضلالت مومنین
 با بغیر قاعدا از ظهور و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در دین خود و محمود و فخر در ضلالت خود اگر حق نشد
 عیب گاهی علم میکردند ولی چنین ظهور و رسول الله
 اصرار دین ایشان که کلمه شهادتین بوده ظهور و
 ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و

مقام عیسی و روح الله عند رسول الله نازلند
 و در ذی مقام او صیار او و الاصله عیسی نازلند
 شد و در ذکر ارکان بیت و ذکر او یاب شد
 چنانکه اصل دینی بدو کرده چگونه است ظهور
 شئون احکام دینی و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا
 در وقتیکه کسی از ایشان سؤال نموده از آن کلمه که
 حضرت سید عالم و سید و سید و سید و سید و سید
 روز انبیا ای ظهورند متولد میشوند و حضرت صادق
 ذکر کار در خوابان میکند بعد از آن میباید که سید
 متولد شود و فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
 و بگوید که دست از لایه امیر المؤمنین علیه السلام
 بردار و میداری فی الفور با او امتناع نموده که
 حاضران و کلا و ظاهر است فرجه اهل حقیقه که کلمه را
 از زبان حضرت پیاوستند و او چون متولد شد
 شد و بی طاعت شد و این از انجائیت که ظاهر شد
 امر میکند و ظهور حضرت از ظهور رسول الله
 می بیند و اگر ظهور حضرت از ظهور رسول الله
 کند با انبیا ظهور عیسی متولد میکند و کلمه که او

اوسع است از سما و مقبول است و از فوق بلبلان و
 چون نظر میکند اذی میکند از بر این و از صراط
 واحد میکند از سیف نه انیت که مرادنا حق این
 که دست از ولایت امیر المومنین بردارد و از او که
 امریت محتج و لم یزل ولا یزال خود انحصار در
 خود بوده و هت بلکه مراد این بوده که در ان ظهور
 باسم امیر المومنین خود در این ظهور بان اسم مخبر
 چنانچه بنیامین امیر المومنین در زمان رسول خدا
 و توفیق بود در زمان او بعد از عروج آن و تو
 هر ظهوری که نظر کنی بمبدأ امر صراط اوسع میکند
 از هر شیئی وسیعی که در امکان است و اگر نمی کردی
 میکرد از هر شیئی که تواند علم تو با و احاطه نمود
 و اگر المومنین بیان بصیرت ایشان در حدیث
 که کار در محلی باشند مثل ذکر طواف انحصار
 یک نفس و مابین این کار و امر را بدقتی که آثار
 خود را بفراوانند بر اینها اگر فی الفور قصد تو نموده
 ایمان بر ایشان جاری الا حکم ایمان از ایشان
 میکند و چگونگی درسد و طواف که ثانی از شون

دین اثبات و بد آنکه آنچه کار دارند از فضل
 حقیقت نه دون آن مثلاً اگر فرموده بود
 مظاهر در زمین کیم می رسید که می توانم و
 گفت است که کار در نزد اوست کار خجسته
 از او امید و جو و تاضی الیه ذکر اینها و احاطه
 لعل در دویم ظهور او بشود و جو که ایمان باو
 قائم کردند ولی باز چنان شود در هر ظهوری
 محبت میکردند همچنین و حال آنکه در قرآن ذکر
 شده که شری خلق کنند در آیه شریفه الله الذی
 رفع السوا از غیر محمد متروفا هم استوی علی
 العرش و شرف الشمس و القمر هر یکی از اینها
 بد نباشد بقدر الایان لعلکم بلقاء ربکم
 اگر در این ظهور کسی یقین که این ظهور همان ظهور
 نقطه قرآن است لعلکم بلقاء رسول الله که لقاء
 هست قائم شده باشد حال آنکه سبب یقین
 هر دو جا یکیت بلکه در این ظهور او است قرآنی
 که در این ظهور در بیست و سه سال ظاهر شد و
 ظاهر است که یک اسبوع نمیکند و حال آنکه در

خلق کلتی برای بنویسند با حکام قرآن عالم ولی از
 شمره وجود خود محجب کردند و در ظهور بیانیه از
 آیات بیان کلام مؤمنین قرآن بوضوح بود
 و این که این حقیقه بعینه همان حقیقه است که در
 اسلام بر او قرآن نازل شده و علم بر آن کشته در
 این فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر کار او
 تلاوت میکرد و ملت نشنودند بر آلهی و حال
 آنکه جویت مظهر حقیقت از رویت کیمه نشانند
 و لقاء اورا لقاء الله میباشند و اندک کلام مؤمنین
 بیان در ظهور حق مظهر کیمه یقینی کنند بر آنکه
 او حیده مظهر بیان علم بر آن کشته در میان فائز
 باشند و چون که او در کار سقفه بیان موقند از
 این جهت ذکر شایع میشود و الا تعالی شانه
 ظهور اخرت را سازاد و نیست که هیچیک ظهور دنیا
 معروض کنند و در اگر چه ظاهر در هر دو واحد است
 ولی چون ظهور اخرت اجل و اعظم است از این جهت
 بیان ذکر میکند ولی چون ظهور قبل کلام موقند در
 ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند

بتعین از این جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل
 نفس خود را العدا اگر کسی بنهای حج هم باشد
 تواند شفاعت او را مثل آنکه يوم ظهور رسول الله
 اگر کلامونین تعین بتعین میکردند که او است
 مراد الهی در اختیار رسیده بودند و حال آنکه او
 اعظم است از اقطار و ولی از وایان اهل ظهور
 قبل ذکر میفرماید اسم من ظهور قبل العدا اهل
 اقطار و آن صراط گذرند و بنده و جو در حق
 قائم کردند فاستظرو فیما خلق الله منکم و انصرو
 کل احباکم الله و منکم اهلکم يوم ظهوره باایامه و من
 ذلك يوم من ظهوره الله ان قوم من به فاکم الله
 قد اشم با الله و ما قول الله فی البیان و الا قد
 اخصم من لقاء الله و هاتر الله من قبل فی
 البیان فلا تقصرون فیهم فان منکم لم یکن الا
 النار و اشم قوم لا یعلمون و ان تعلمون لا
 تبصرون و لکن سعلون و لا الا تخلصون الله
 انکم لا توفون فخلص من انکم الله و منکم اهلکم
 تنظیم ان تخلصون انکم من ظهوره

بالحق على العالمين ولما أتى أول ظهوره وان
 تصرفت في مرتبه وكون ضد لهو الجسد بدی
 فان هذا تدل انفسكم ان اسم بالله والامم
 قبله موقون ما خضع الا لتلك وما امر بامر الا
 بهذا ولا متجهين في لغاؤكم لا من قبل ولا
 بعد وكنتم **الباركات من الامم** يا ابا محمد
 في ان بدله وكر شئ هالك الا وجهه في
 فرغ على كل نفس ان تستغفر من شجرة الالهيه
 لا بغير الاله هذا حقيق لا يمكن له ان يغير نفسه
 يستغفر منه سواء ان يجبه بكلامه او بظلمه
 يستغفر من الله بسبب اخر من الخطر غيره
 يا ابا محمد لا بد يوم قیامه خواهد شد و شجره حقیقه
 ظاهره اگر چه پرمای تواند بینوا و در حق مومنین
 بیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد که شئ هالك
 الا وجهه لعل کل مراقب باشند و در آن يوم از
 رضای عبود خود ببدل شود و انبار ایشان شجره
 اگر امکان نمی هست ببدل شود ولی از انباری که
 این خلق مدعوش همیشه لا یشعر حرکت ایشان

نه از روی بصیرت بفری اگر ظاهر شود
 و قیامت برپا نمایند و چنین کلمه که انداز
 هماره است از برای اهل بیان نازل کند و
 کلام از برای نیاز علم میگرداند بعد از آنکه خدا
 حکم هلاک فرماید چه نیابت فری است باند
 فری که حاضر شوند بعد از علم نزول این آیه
 و حکم آن واستقفا رکند و خود او در جوی کند
 بسوی او تا آنکه بداند فرماید هلاک کلام نیاز
 است ضربه مستغلا محال شدن که او بعد از
 استماع این حکم کلام ضربه را کند باز ازها که
 الا و المعنود و مهران قوی که هلاک کشته بجا
 یابد و اگر فطرکی در ظاهر این کلمه هلاک می
 که کیونیا و احوال بفرشته عام شده که او
 از روزگاری میخواست بانی آیه عمل کند بکن
 روی ارفی میکند است زیرا که وجود حق
 هلاک شده ضد الله چه ضل از برای بقا
 او و حال آنکه حدیثی ضد الله و خود او
 العلم است از مراه است که بعین نبی ولی چون

چون در عالم حسی توانی فهمیدی که ملازم
 هر نما از هر از برای بنجارت عمل کنی و یکدیگر در
 هلاک و افسوس و اصلاح آن نباشد مگر از
 سبب امر که او بعد از قول این آیه در عالم اگر
 هر کنی و استغفار کنی غرضی بخند الا آنکه رایج
 شوی و یک کلمه از سبب اخذ کنی اگر چه یک
 کلمه قد انجناک باشد که این فوراً انجناک^{هد}
 ولی این همه استغفار و فوراً انجناک سبب هد و را
 و تو بعد از استماع از کمال اعمال سقوط کنی
 زیرا که کلام را از برای بنجارت میگیری و بعد از آن
 حکم الهی بر هر آن شد چه غرض رایج شوی و کلمه
 بنجارتی اخذ کنی اگر چه باشد و او کلاماً
 علی الاوفی و ابدی هم از برای چنین کلمه^{هد}
 انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه
 خدا اتفاق کنی زیرا که او اتفاق کنی بنجارت^{هد}
 تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه بنجارت سبب هد و را
 تا قوم قیامت دیگر و اگر توانی با سرعت^{مقتد} انجناک
 بر آن حتی طلب کنی و اخذ کنی که اگر از حیل

يك لمحہ صبر کچان لمحہ قیض مردوخ شوی درها^{کنی}
 خواهی بود و اگر تپا کردی و سبب خدا کلام
 جاری نمودی اگر قیض مردوخ شوی لعل از بند
 جاری میگردد کلام که بعد از موت تو در جنت باشی
 و نادر تو مبدل بشود کرد و این فریاد هماره
 که باقیان این کلام حال مقبول بشود مبدل میگردد
 سینه بجهنم اگر چه آنچه جدیدی میوزد از آن
 و لکن باز مؤمن جدیدی شوی بعد از آن است که
 درها لکن بروی و هیچ امری مثل این از برای
 بیان فریفته زیرا که بخارا ایشان در اینست
 در اعمال نیکان و حد و دانه و امکه تو را عجب نیک
 از بند مثل آنکه بیا باشد در بیان اهل از اینها
 و در پست خود نشسته باشی و ما با امر ظاهر شده
 باشد و تو مغرور گشته باشی لطیف نشسته باشی
 موقوف و مبدل شده باشد مثل آنکه در دما کو که
 عمل ظلاست و افتد باشد که اینها تغییر میدهد
 امر شده و انصوری و تو فرار و در این دخی مثل دخی
 و رسول گفته در ادب مکه که در قرآن این آیه که نازل

نازل فرمود که اهل اقرآن درها لکیر و اخل شدند
 و عند الله و عند رسوله و عند ولی العلم و منجه ^{بیت}
 که قرآن را از او فرمود بپلاکت ذکر شدند و حکم در
 ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم بکار
 خود در دین خود عاقلند و نهاییست که اهل بیان ^{بیت}
 از ظهور و منی بظهور کتب عالم باشند یا شد نفی ولی
 بعد از قول این بیجه مثل حال یا اولا بعد عمل میکند
 و آن خدا بلکه و آنی بجان دادن میشود در راه آن ^{بیت}
 بخلاف باید ولی بعد از آنکه از بین امر حکم هلاکت شود
 دیگر چه نماید و شهادت عمل که میکند نزد او و ولی العلم
 مثل عبادی هستند که بعد از قول بیان عالم شود
 بقبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امر
 در انجمل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازلند و حکم
 او بظاهر آن شد قدر حال در وی بصیرت عمل نموده ^{بیت}
 در يوم قیامت هلاک شوید و اگر شوید بخلاف باید
 تا شجره حقیقه طالع است کلام و ممکن ممکن ولی اگر
 غم بر کند دیگر ممکن نیست تغییر بند بکارنا طووع دیگر
 مثلا اگر در ظهور و قرآن بعد از قول این بیجه کی

رسول الله طلب نموده بود بخانه بعد از هلاک
 شبهه نیست که آن مبدی خود تا از لیس فرموده بود
 قد بخانه بعد از هلاک آن ضلالتی که تا آنکه آن
 و همین امروز در بخانه بود تا امروز که مبدی ظهور
 فرمودند و در رسول و دانه حدی و ابوابی که
 مؤمنین بر نرد ملائکه سموات و ارض و ما بینها
 نزد هر شی و لی حال هم که کند از فضل مبدی
 مکتب شی که آن نفس محروم ماند و هم چنین ظهور
 من بظهر الله تصور کن و مراف باشی و فانی و سالک
 و یوم قیامه را و محاسبی شد از حق ظهور تا غروب عالم
 طوری که حساب میکنی مال خود را فردی خود که مر
 اینست که در راه خدا اتفاق کنی و بخانه یابی و لکن اگر
 در حالت غیبت شوی که کار لا شئی شود چه شمر محاسبی
 و بخانه نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بدانی و مقصد
 لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا نرد استماع
 این کلمه ابر میبندند و هرگز خطور نمیکرد جاز در قلب
 زیرا که مبدی که از اول هر عمل کرد از برای بخانه و از برای
 مبدی بخانه چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که

که من عند الله هست زیرا که هر کس را میسر سازد و
 که عدد و وجهه عد واسم واحد است و هر کس
 قرآن محمد رسول الله و معروف بخا و مؤمن بود
 دون ها اکتفا در قرآن الی ظهور بیان و هر کس
 حروف واحد بیان آمد از دون ها اکتفا است فالظهور
 من ظهور و هم چنین بین هر ظهوری الی بالانفایه الی
 مالا انفایه و عبادیکم واقعا در ظاهر حروف وجهه قرآن
 بوده اند بشهرت نیست که در يوم قیامة بخارج یافتند
 بمرکت قبل یان و همان مبعروف و امد است
 بیان و همچنین اگر واقع کسی در بیان در ظاهر و در
 ان واقف شود در يوم قیامة بخارج نیاید زیرا که در ظهور
 منحرف از نفس ظاهر در ظهور و حروف مخفی میشود و
 شود علامت و ن ثبوت او بوده در هر وجهه
 و همین سرازیدن به ظاهر جاری بوده تا امر و وجا
 از امر مالا انفایه الی مالا انفایه مراقب شوید هر ظهور
 را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجة الله مخفی است
 که کلام الی الا و فی الزمان بمنزله او ظاهر شود تا وقتی
 که کلام حق نماید و بهر حقیقتی حرم تواند نشان

ظهور را نمود که اوقت ضیاء انش^{حقیقه} صفیه
 من است بر ظهور او و اوقت ظاهر میگردد ^{نفس} او را
 بالله زیرا که تا امر و وجه ظاهر شد ^{او را} انش^{حقیقه}
 بجهت بوده نه اینست که در حقیقت ^{بجهت} انش^{حقیقه} باقیست
 نباشد ^{میکن} بجهت که در زمان ملک و ایتد^{میکن} می
 که مسیحین ملا و اعلیٰ عبود خود را در هر ظهور^{نفس}
 متنا^{نفس}سند بلکه بجهت با او می^{نفس}تاسند نه او را
 و بدانکه معرفت^{نفس} الله در مقام اعرف^{نفس} الله بالله تا
 نمیکرد الا و اخر^{نفس} الحروف الواحد بر این حکم
 با^{نفس} ظهور من عند واحد الاول اذ کلام یکی الا^{نفس} من
 تکثر واحد الاول اطلاق^{نفس} تقون و مراد از تکثر^{نفس} فعلی
 است باورد در صفت او بنفس او نه اینست که حرف اول
 حروفی شود جمله حرفی^{نفس} واحد متکثر شود بلکه
 بعد از آنست و احد اول کلام^{نفس} می^{نفس} می^{نفس} شوند که اگر
 وجود را نظر کنی فی^{نفس} بنی^{نفس} الا^{نفس} فعلی اول وجود را بنفسی
 در^{نفس} و چنانچه ظاهر است دنیا^{نفس} خلق امر و
 بدین رسول^{نفس} الله که املا^{نفس}ی خلق است ^{نفس} بنی^{نفس}
 فصل^{نفس} از تکثر کلام^{نفس} و از واحد اول و لتوکل^{نفس} علی

علی الله يوم القيمة انکم تعلمون و مراد از این توکل ^{است} آنست
 که این یار و یغوثی یا آنکه دوست سجاده کریم کی کجاست
 منبر تو توکل کردم مرا بنام ده يوم قیامت بلکه افزود
 توکل توانست که شجر حقیقت که ظاهر میشود یا آنکه
 بار و یقین کنی یا از او که اوقت توکل بخند آید و ^{نفس}
 تو خود او مشرب و الا هیچ بی نبور نشد الا آنکه
 امته خود را امر به توکل نموده و شبهه نیست که خداوند
 صادق است در وعده او کی توکل کنی بخوار شد
 او را از هر شیئی که بخردن سازد از اولی چه شد که
 این ملائکه در روی او چنین بر دون حق مانده
 و حال آنکه کار خود را متوکل علی الله میدانند بطوریکه
 در مابین خود دارند هر کس بیان خود قدری بفکر نموده
 که امر به توکل یابد در کتاب الله حتی یا امر رسول یا امر حق
 حق یا امر متبعین هر چه در واحد ولی بین که کار را ^{بین} می
 ظاهر در ظهور مثل آنچه امر و زهر چه در اسلام حق
 میدان آن از رسول الله صحت و حال آنکه لا اله الا الله
 از برای هر شائی شئون صحت و از برای هر توکی ^{الوقت} الی الله
 میتوان بیان نمود و لستو کن علی الله نمی آید و یا آنکه

الاربع من كوامداتنا

في ان كل شئ اعلاه للنقطه واسطه للحد والحد والحد
 للخلق من غير ان يكون له كمال وان لم يكن له كمال فاما
 اعطيت تحت عند الله وعند الوالا للباب لحد في يوم
 قامة خود بين سماع ايمان و ايمان ايمان بنوع ابي
 جوهر كمال علم ذو ان دون اينا كمال علم ادا با باشد
 منور وحكم دون بيان در حق و منور و اوجه علم
 باشد الا من جوهر كمال علم ادا شده و ناهي خواهد شد
 ذو ان كه مثلان در هر ظهوري ظاهر است كه اعلى خلق
 منور و اوان في خلق با اعلى نور و ادنى ادنى و اكر
 يوم قامة و اوان ادا صانود در جاز منور در سلب
 هراسه تا ان ظهور هت از بر اوان نفس منور منور
 فهميد كه درجه سلسله از واحد واقع شده مثلا اكر
 يك نفس بعد از ارميصد و سست فقر من ظهور منور
 اورد و اوست آخر واحد و عدد واحد و همچنين اين
 وحد كمال اعد در ادر ال كن و هر شئ كه بدل او ممكن
 از بر اوان واحد است و همچنين درجه بن جنة تا كمال اعد
 منور شود است استحقاق هر وجودي در من وجود كه اكر

نوبت ظهور من بظهور که سیصد و شصت و یک قطره
 فرود آید و هر یک از دیگری خود و بیشتر از آن
 باشد و سیصد و شصت یکم در یکوم با وایان و زنده
 فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یلیلی اگر خواهد
 این اعداد را با آن اعداد همین قم بدرجاء از اعداد
 و هم چنین در هر شان مرتبه را جادوی کن و حکم ظاهر
 و هم قائم سبقت گیری با قدر و قصد و بی درجین ذرات
 و یکم بقول یلی و درجین هر ذره ظهور اجابت آن و سبقت
 باشد که از برای هر شیئی در ذرات که مثلاً اگر یکم از طین
 بود آرد و بفرماید که این طین وجود بدیع فطره اول است
 یا بهایمی که ذکر کند اگر چه نفس خود طین ذکر کند و ذکر
 آن نکند و اجابت کنی او را در درجین که در شبه جاد و اعداد
 اجابت گفته نموده اگر چه در درجه کیسوفیت درجین است
 و یکم یلی گفته و طین مفعول ناقص بگوید از وجود درجه خود
 چه غرضی است که امر شود از برای وجود و ادم یا بعد از او
 ذره طین مقصود اطاعت امر اوست نه آن را بلکه اگر آن
 وقت تحبث شود از ذره طین با امر او محبث باشد از سر وجود
 و اگر غرض کنی در ذکر قول لم یجد اول از برای ادم را

شد که و اگر بگوئی که ظاهر اینست که و کرده باشی کنی یا
 بگوئی امری در حق تو نازل میشود چنانچه قلنا و نازل شد
 من حیث اريد لا اوجبت ضربی اگر چه منع است که شکر
 حقیقه چنین بگوید که حصول تواند ادران نمود یا امری
 که در جهان او را مقرر شده بود و ولی این از برای
 عبد بود موافق امری که همان امریکه بان استوار و آگاه
 شد و همان امری که تفریق نموده اند اگر چه در مقامی بود
 واقع باشد اگر ناظر امری که در عالمی است و امری که
 انبیا که مرقب کل او را امری که از شئون قوی بوده و
 ولی خبری که از بعد امری که در هر ظهوری و
 شبهه نیست که در آن ظهوری که هر چه با و امری که
 اگر من بین بدن خود هستی و الا خود و عصیان خود
 شاهدی و کنی منقلب الیوم علیک حیات امری که
 بعد در قوم قیامت هر نفسی از او امری که در عالمی
 که اگر و کل وجود امری که امر او امری که بوده و
 و هر کرم و هم گوید در امری که در عالمی که در عالمی
 و چه در تبع فاعل ظهور دنیا و کند بهار آن یکشمال
 هفت است در آن ظهور و لغزین حد و دانستم هم بود

محجب نمانند و اگر در اظهر و کما بانی طاعت مقرر
 کردند بواجب منکر عطا و احد فرمود مالک کما
 و اگر کسی نذر او باشد و سرقه شود ^{نذر} شجره حقیقه و
 ذکر شیئی در حق او سبغاید بقدر جهان نادر میکند
 بر اعیان و سزاوار است که مستند این بر توحید نما
 و صفات و افعال و صبا و خلق و رزق و هو و حی و قیوم
 و تمجید و توحید و تکبیر نادر و هو او ما و قرا بخر و
 و روح و نفس و جسد و نور این صفات و احضار
 در ظاهر و در جرم ^{نذر} الامنع الاقد و چهار دعاء از
 بواجب نادر اربعه ذکر شد هر نفس که بقرائت آنها
 موقوف کرد و در دنیا و آخرت راجد نماند و الله
 العظمی من یغفر الذنوب و یؤتی فی غیاث من یسئله
 قدر من عنده **الباب** ^{نذر} **در بیان** ^{نذر} **کماله** ^{نذر} **کافی** ^{نذر} **جواد**
 فی اذن الناطقین یظهر فی کل اربعه ایام بان ^{نذر} **حق**
 سبب الحوائج شکر کل البدن بالنور و یکل ناسیه ^{نذر} **ایام**
 او اربعه غیر ایام و اخذ الاطعمه و استعمال النعمه کل الیه
 و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و الشاء اللهم و الله
 فی المراته یکلهم و لیلته یضی انوار انکه در بیان آن

اذن داده شده بتلطیف نظافت باطنی تا بکن در امکان
 و اگر در عبادت روز بیک مرتبه اخذ الحاق و شروع ما بفعلیه الهیه
 نماید محبوب خود را خند کند و تحت و قطعه الهیه و تلفظ
 آن هر چه اقرب میشود اقرب بتلطیف خود و هفت حنا
 اذن داده شده که هر یک از این چه بعضی آن اگر بعد در که
 عجزت کند هفت بکلمه اللهم در والد و اولوالعین
 در الوالهیا کلمه را حق خط با سبب آن که ضعیف شود
 محبوب خود و اذن داده شده و بر زمانه از این کلمات
 اذن داده شده و نوده اگر عبادت باشد غیر انبصل
 هر چه از ذکر شده و در بدنی در جلیفی اگر دانه
 محبوب خود از برای او و طی در کلمه ن اذن دانی
 شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر آنکه هفت
 فوج بلا از بدنی او مرتفع میگردد با حق کلمه ^{الله} و ^{الله}
 که بعد نظر نماید در مراتب و مشاهده شود خلق
 و شاگرد شود محبوب خود را بر حق حق خود و الا
 استغفار کند محبوب خود را که کلمه نیازی در خلق
 اولیه با حق جمال خلق شده و اگر جمالی بهم رساند
 از ظهور آن بر صورت خلق کسوت میگرداند

در لیل معروف و نهی است بعد از آن من کتاب الله
 ذکر شده و در هر شان بعد باید در شوی که
 که اگر آن بین خود حقیقه ظاهر شود و آن بین تمام
 واقف شود که از شیعی نبی در نفس خود نیستند
 امر بر این شده الا لا جل يوم ظهور الله که اولی
 بین یحیی الله واقف و درون شئون لطاف
 او نباشد که غیر محض و ند شاهد شود و در
 و در بیان نبی شده از هر چه حجاب لطاف تو
 حتی اگر نفس در جسد خود علم بدم رسیده
 یا در لباس خود عدل همین که مکرر داشته باشد
 او را نفس خود محبور نیست که بین بدی که بان
 حال ناز شود لعل کلام در بیان مرتبی بان مرتب
 شده لعل در يوم ظهور حقیقه مالک در موضعین
 خود مشاهده نماید که در درجه بد و درجه دنیا
 دنیا مرتبی میباشد که اگر کسی قیسه پوشد و حرف
 کند نبدل میکند او را چگونه که با او سر کند و بی
 هنوز بان در وجه اهل انظار و نمیتوانند سیر خود
 اگر فاصله بعد یار این تلطیف البه هم شود

در لطافت جو و ریش خواهند نمود و هر چه در وی
 شود همچو نبرده غصه شد و اگر کسی را مثل شود
 حرف از برای او نماند که بجهت آن تعلیف را
 با و عطا کرده میشود و او این ولی و هر نفسی
 بوده و هست که مراقب بوده باشد که آنچه در
 او ممکن در نفس خود اهل از او که شجره حقیقه در
 بطون خود شاهد است غفر او بنیاسد که از او
 بند او را و لی که او را عینیت و یقین او را
 بنفیس زد و اگر آن عین قبل از ظهور او خلق
 در ملک شئی چه با در نفسی که هست بهر شئی
 و نه مادر و نه اهل آن و نه آمدی از خلق مسلم
 رسول و نه قبل از نبی و مثل ظهور و غیبت
 قبل از اهل و لی علم او محیط بوده و نفس خود در
 خلق خداوند که در ظاهر او ساوید از حقیق ظهور
 روح در آن علم دارد و نفس خود و شهادتانی که
 روح برش حکم تعلیق کرده و بی بندگی را که
 باسم او میکنند آنچه میکند از اول وجود تا اضم
 و کمال نیست او قائمند و لی که در آن نشود او

الا انك ثنا ما ند اور انفس خود با يا از خود ^{نشان}
 الا حين ظهور خود که حکم حقان بر کل شود و الا
 عرفه از مطلع قدس و مشرق کرد و طوبی لمن ^{نشان}
 لقاء الله يوم ظهوره و کان علی شان لم یتمتع
 علی طاهره دون ما یحب انه کان لهما الطفا
 فلا الله الطف فوق الطف لمن یقدر ان یمشی
 ظهور لطفه من احد لا فی السواقر و لا فی الارض
 و لا ما یسرهما انه کان لهما طفا لطفا لطفا

ابا کای من الواحد بان شده
 فی الجار و الامر مخلص است با انکه اذن داده
 جاز در بیان و آنچه در نظر او انا شود و طوبی
 ظهور من فیظهره که اوقت او کل خانی مقصد
 شده که تواند با حق خط حفظ کلام از کتب
 که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای حق
 و ضل او ستان خواهد داد بعد از این
 اذن حکم کند بر او برای هر نفسی نماید عند
 در آنکه بیان خود ان نماید که بان مذکور
 شود من فیظهره کتب با حق خطه آنچه دابر

ذاب اینها تا آنست که هر خطی که میرسد
 جاری می نمایند بجائی رسیده که بجا و هدیه
 قرآن بیت و هفت نمودن شده اگر چه
 ملاحظه عدم استطاعت کلمه مبین می بود
 هر آینه اذن داده نیست و لکن حال که
 کلمه در فضل و جود می یابند پس باز آن و
 ولی هر کس که تواند کلمات را با حسن خود
 بهتر است از برای وی تا آنکه مالک کرد و جاری
 خود را که ذلک من فضل الله تحقیق به من شاء
 من عباده و الله ذالفضل العظیم بدانکه اضر
 قرآن نیست الا باضرام نسبت و الى الله تسبیح
 و لا اهلاد و اهل که در آن کلمات است کلام او
 در قرآن راجع می شود با و راجع هر حرفی از جمل
 مد و اذان هم از آن حرف است چنانچه امروز
 اگر مومنی عالم است بقول اهل بیت و او را
 ارببه است در غایت صغری که بعد از آن اضر
 ایشان رسیده کمی می خواند قهری و شد ملی
 صبی و کلام حرفی را بعد شقیه قرآن که در سوره

باشد و آن را اجبت الی الله بنفعه و هو داد
 الی الله حق بما یعود الی نفسه زیرا که امکان
 از خدا بجان بجا و دشواری نمود و همچنین در باب
 کلام ارواح علیین و ارواح میگردید میافرازل که
 بظهور الله باشد و کلام ارواح دون علیین را
 میگردد باول دون حق که ساجد شود از برای حق
 و همچنین کلام کتب مساویه را مشاهده کن که
 کلام نسبت الی الله است لم یزل غی بوده و
 باینکه از ظهورات قلم مرتفع میشود و متعلق
 بظهورات بعد بشهرت نیست که انچه کار خدا
 خداوند بوده ولی بعد از قول فرمان ارواح
 حق آن واقع شد بوی قرآن و انچه که خدا از
 دون ارواح علیین بود که ماند و هم چنین در باب
 انچه که داخل میان میشوند از مومنین همان ارواح
 آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود
 در میان انچه که بمن بظهور الله ایمان آورند و ارواح
 علیین آن هستند و اگر نفس بهم رسد که ساجد شود
 اوست کلام دون علیین و کلمتی فیما بین من تعهد

نهند و ن علی احسن خط اشرف علیه تعقد و ن

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبغیف المغر فی الرأس للبیع و اخذ شعر الذی
 لقوته و الصلوة فی العباد و منه من الحجة فانه لا یجبه
 طحی بنابر آنکه اذن داده شد تبغیف شعر را
 و اخذ آن از وجهه لا جمل قوه که در صورت حق ظاهر
 و اخذ شارب در هر حال امر شده و مجتهد زها
 عبادی هستند که از امر الهی محجّب اند و اذن داده
 شده صلوة در عبادتانی که ظاهر شود ازین اول
 رؤس تا ملکه که اقرب بوقوعه و هت و صلوة در
 محو و مینوده و میت لا حیض اضطرار که اذوقه
 داده شده کل این شئون از او ای نکه لعل
 قیامت شیئی درون حیت الله ظاهر و باطن در توفیق
 نباشد تا آنکه مستدل این استدلال نمایند جانی
 بحد عرفی خداوند را نمی خورد و در جبر امکنه
 حکم اباد ذائقه و انفع و ادواج و افدع که محال
 او نیست فلستحق الله ان یا الی التقوی لعم القیمة
 لعلمک **الباب التاسع من الواحد الثامن** متقون

والیکبر کل نفس اسم و ما قد علم من غیر دوزخ
 من اول ظهور الامر الی يوم غروب و لیخصه الله
 الی يوم ظهور فیه الشجرة طمسی ابتداء انک از میدان
 ظهور و قیام ظهور دیگر اذن داده شد که هر نفسی
 نوید در کتاب خود بنظر خود یا دیگران بنظر
 کتب خود و همچنین اگر قبل از دخول خود کتب
 نموده تا انکه در قیامة بعد عالمین در ظهور قبل
 جراداده شوند اگر معجزان مشرق حقیقه نکرند
 والا میشود که ظاهر شود و آن مثل قبل علم میکرد
 باشد چنانچه هر دو در وقت و هفتاد سال
 که قرآن نازل شد و هنوز آنها با فضل علم میکنند
 و هم چنین در روز ظهور و مشاهده کی آمده
 و معجزان که يوم قیامة قومیت شد امر و شمس
 میکند و عالم بر جا و قیامة بر پا میشود و آن
 که بر پا میشود خود را اهلان مطلع میشوند چون که
 اگر بنشینند قصد فی میکنند از انچه با یاد میکرد
 مثل ظهور رسول خدا چونکه مؤان شد مخلص
 مؤمنین نصره و در ظهور قیامت و آن يوم بسیار

بسیار عظیم شجره که لم یزل خلق و اتقوا الله لا اله الا
 انا بوده ظاهر میشود و کل عجبین گمان میکنند که آن
 شجر خود را اسم مؤمنی که در طلب و مالا نهاده باشد
 مؤمنین با و در ظهور و قبل صدق میشود و از او منع میشود
 چنانچه در ظهور رسول الله اکابر حضرت را شریکی
 از مؤمنین زمان خود میدادند چگونه حقت سال
 در جبار حایل میشدند مابقی او و هم چنین در ظهور قطره
 بیان اگر این اسم منع میکردند چگونه میتوانستند در حل
 سال کنند و حال آنکه کیفیه ایمانی بقول و خلق میشود
 است که چون عینا فقه ندانند نمی بینند و آنها که
 دادند که شجر و آن در محول مصباح حقیقه طوایف
 تا سوزند از این جهت که یوم قیامة اعظم از هر روزی
 شد و الا یومیت کل ایام الا آنکه ظهور کند در او
 ظاهر است و منع امری است و آنکه لعل در او و زخمین با
 که بنید محبوب خود را و در او و زخمین با و زخمین با
 کب کند زیرا که تا قیامه دیگر حکم بر او میشود و آنچه که
 فقط بیان باید فرمود است که آنچه قبل از او بود و در اف
 شد بمولد و در خداوند از فرمود است آنچه او کتب

در قیامه کرم بر جوهر وجود آنچه کینند فویدند
 لکن ذکر ایشان يوم قیامه این بدست الله می شود
 اگر خوانند افروز در ناز و حمید و اعلی شوند و الا
 و در روز کوبه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و مشتاق
 مثل منظر بن احد موعود را که کلمه فساد و مشربند
 از بر افی ظهور او میکند و حال آنکه هزار و دویست و هشتاد
 سال است که از ظهور آن میکنند و بیابانی بیابان
 خود افروز که مخفی تائی و قیامت برپا شود و تو خبری
 که در خداوند است اخبار و اگر شنوی و برادر است اخبار
 من یظهر الله الی قول کی و لتوکلن علی الله و لکم الی
 تم ما لکن من خبر و دونه من قیامه الی قیامه تکون

الباب العاشر من الراس الثانی

فی ان الذین ربی فی الطائفة حلاله الطیر و النحل سواء
 کان ذکا او انثی و اذن لمن یرید ان یکلم من الناس او
 من مع الرجال علی من ما یشیر بهما و ان لا یفاد و ان علی
 قد ثانی و قد ربی کلمه خیر لهما انما یبالی انما اذن و انما
 شد هر نفسی که در طائفة تربیت شود بر نظر و نظم و
 آنکه هر یک را هر یک باشد یا دایره و در وقت نظم و ان

داده شده نظم و بامنه نقد و بیکه کتابت کند و ظهور
شمر و اگر از بیت و هفت خط و تجاوز شود از حد است
و اگر مفید نیست زیاده آذن داده شده و مراد
از طایفه عرفا و است ضعیف ظاهر شد آنکه حد
خانه ایله را یک طایفه گویند بعد از قیام بعد از این امر
فیض از بند حق محبت نکرده و اگر محبت از وادیا
یا اشقای فرماید بعد از ظهور لم و بم کشف ^{فقط} ^{فقط}
حق **ثقة الابرار الحاد** **الفرض من الابرار** ^{فقط}
فی عمل المیقلا و مرآت علی ذلک الترتیب الاول
و يقول یا فرد ثم البغ و يقول یا حی ثم الیق و يقول
ثم الثام و يقول یا حکم ثم جلا الامنی و يقول یا عدل ثم
رجلا الایم و يقول یا قد و سوع او یا شاد من کا فود
و لیکنه غیبی و یجعل الخاتم فی یدیه یا هو مکتوب علیه
فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و ما
یکبر شی علیما فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما
بینهما و کان علی کل شی قدیر الخ و اینا را آنکه هر حکام یا
براس را فوجید و معرفت جاریست که اگر کسی خط کند از
بند تا آنها ایان ما فوجید در آنکه مریک نه جاریست

و اذن داده شد در مقام غلظت یکم و اجماع
 و الی اللزوم و الحق اذن داده شد زیرا که من
 قوی در بختی که می شود لا اله الا هو و لا اله
 انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا انت
 و چنین معنی که در ظهور می شود و در سنه اول موقی
 ظهور قیام هر اینه الی سنه خمس معنی کتابخانه
 قیام از این جهت که یک صمد و اجماع و مراتب باقی
 کار خواهند شد که می باشد و اذن داده شد
 از راس و بطن و بدن و در چنین اشتغال
 و حدیثی که در او را و با آنچه در حیات او از هر
 مقصد بود از سر و پا و یا که می توان گفت که بوجه
 ضوفا داده شود و باید که تقیاد بعد از رفع و بعد
 از رفع اگر می باشد با و در یا طبق یک مظهر نماید
 داده شده در کتب به هیچ وجه از هر یک که
 مشاهدات می شود که در دو زبان زیاده از فزوده
 جایز نیست نوشته شود هر که هر چه خواهد بود
 و قدری نسبت از هر اول و آخر با او و فی نمودن
 سبب می کند که خرفی مشاهده نماید بعد از موت

از صورت و درخشت الهی بآنچه مایع او بوده و هست
کرد و برید بین او خافی منقوشا زن داده شد
در بحال و نه ملک السموات و الارض و ما بینها و ما
بکل شیء علما و درخا و نه ملک السموات و الارض
بینها و ما کان الله علی کل شیء قدیر و تقلب صفت را در
حال خدای خود که چون رفتار و سکون در خواست
نکرد و زیرا که احترام جد مومن احترام مومن است
سته یا مطلق اسم الله از اول مشغال قبلیا بیان
مشغل کرد و بدین نکره در مشغولات اکریت یا مانده
با ظهور و قیوم روح شود درخشت الهی مثلند و خوا
و در الارض نار است صراف بوده که در مقام قیوم
قیوم روح نفس شود و در نار و در و طنفت خود جای
از یوم ظهور در رسول الله قال مرز هر نفسی که در میان
با و قیوم روح شد که درخشت و اخلاصند و همچنین از اول
ظهور بیان هر نفسی که در آن قیوم روح شود و خدا
قاضی آن و ملائکه که موکلند بر او و اخلاصت میکند
مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده عمل کرده باشد و اگر
در غیر ایمان بیان قیوم روح شود اگر کار طاعت را نماید

که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت او کلمه ضار از او
 برآید او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمانی در
 بخنداند و ایما او را طاعت نماید محبوب خود را باطن
 در بیان نماز نفرموده لعل اوقت در آن کلمات ^{است} ^{الطاهر}
 و در جنت خلک غفلت کرده و مراقباتش ظهور ^{من} ^{نور}
 که اگر قبوی ظهور او را و بقیه ملائکه بگویند بی تأمل
 نمائی در بار حق چه قبوی روح شوی چه در میان
 است مراد خدا در خود هر ظهور از هر نفسی مراقباتش
 که در صفحهای بیم قیامت بیرون نروی که صفحهای
 در ظهور از خفی است که دارد میشود و اما از متعنه
 که ظاهر میگردد در حق ظاهر ظهور یا ارباب غفلی است که
 از صبح ازل میوزد و هر حال اقدار موجود از خدا
 اگر در این ظهور نظر کنی کلامش اشد یکی و زیاد یکی
 موقی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در
 این باب باز نماند که خواهی شاهد شد بر او در روی
 یوسفیم بامر و لیامری الملائکه ان یقبض جباله ^{الطاهر}
 و همین قسم که روح مؤمن ملائکه قبض میفرمایند
 بامر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین ^{الطاهر}

شیالین قیض نمایند چنانچه هر کس در ظرایف
 عروج نماید قایض روح او ملائکه عالینند و هر
 درخیزبان موقت او را رسد یا دون ملائکه نود
 نمایند زیرا که مؤمن می کند او را بگونه ملک
 و اگر کف خطا شود از هیون شیالین انعام میکند
 از شدت حرارت نادر در آن الا آنکه چون در حال
 قیض روح میکنند و تخریه نارسبیاوند و روح
 بی بدی که حاضر میشود و همی قسم روح دون
 مؤمن در حد خود خدایند و نظرها و میا کنند و امر
 بنار که او را بگیرد و توکل کی بخداوند که موقت در
 درن کند و از برای خداوند یک بسیار ذکر کرده
 بنوده خدا داده فتوی یوسیف علیه السلام فی انفسهم کل
 عباده کلکم **الباب الثانی فی الغیبی** **کتاب** **المتقون**
 فی احکام محل الفرض یعنی ایثار آنکه هر کس بدیده باشد
 در آن از غیا در حول آن نبسته شش فرسخ اگر
 از عمر آن پست فیه سال بر اوست که وارد شود در آن
 در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز در آن از غیاست
 نماید خود او در آن محل بفرمانت نازا مرشد و هر کس

استطاعت ندارد در دست خود چنین عمل کند
شد و بستان غیر این مخلوق گرفته بود که متواتر
امر شده میفرمود در بین خضر خضر و مناجات کن
خضر خدا را تا است که در این سبیل جنت و عاقبت
و انور و یقین بود که بیکدم از برای خدا بود و در
قسم در ظهور مبتلا خواهد بود و کار عمل میکند و
از صد امر محبت و کار از برای او تا جنت هستید و از
او محبت و اگر او اختیار را نمی بیند بدین حد و دانش
جاری نیست حال یکی محبت میبود و کار خلق با و محبت
بعد و الهی می کردند و اگر در روز ظهور من ظهور کنم
هفت کنید و امان خدا که ایمان باوست و الهی
که الهی خداست و محبت خدا که محبت اوست
رضای او که رضای خداست الهی نازل میشود که
تا يوم القيمة با او حکم کرده شوید اینست قدر
الهی بر ما دنیا و شب ظاهر او بر ما میرسد بعد از
يوم قیامت مراقب خود باشید که محبت من ظهور
دارد نکرده و خود محبت من شوند مثل آنکه امر
محبت من از رسول خدا را در می کنید و خود محبت من

قوسه اید و استغنای حق تقاضای آن لا قوس ^{چون}
 دون ما قوس لا فیکم لکم يوم الفی علی الله ^{لا}

الباب الثالث والعشرون فی الاعداد واما

اذن کذا ان یکون علی القطر خمسین مرتبه
 وخریفا فی اینها آنکه چون شجره حقیقه مرآت ^{شجره}
 وعت و در او دیده میشود الا الله از اینجهت که در ^{حق}
 استواران جوهرش خود و اشغال آن از عرض اول خود
 و بی کماله تقسیم گشته شود و در خارج بی تکلیف باز
 اذن داده شده زیرا که هر فرخنده از او احد ^{عدد}
 ظاهر میگردد و کل مراتب اعداد متکثره و احد و احد
 از او احد اول متجلی میگردد و بعد در یوم قیامه در حقیقت ظهور
 شجره حقیقه که عالم گشته بوده در انوار کل هر ^{فرخنده}
 حتی را شاهد میگویند که قدر در صفت بر متجلی بانها
 که مدد کرده اند انظار را بر ذات خود و هم چنین کل
 مراتب اعداد را بیان میگویند که عالم و لا نور ^{نور}
 میشود اگر صادق بوده اگر در حقیقت ظهور من ظهور ^{نور}
 از برای او و هر که در حق عالم بوده و الا صادق ^{نور}

در علم خود همه مومنی که در آن روز با ایمان آید
 از برای خدا عمل میکرده از برای او عالم خواهد بود
 و الاصل اولی و بی شائبه بود که از برای او و اهل
 خانه در ظهور رسول الله اکرم الله عالم بوده
 از حد و انجمن از برای رسول الله اطهار ایمان میبود
 و همین قدر که عند علامه رایت که خالص نبود
 و همین در ظهور منوره بیان اگر عالمی از برای خدا
 نصیب که عمل میکند الله با اتباع او و الاخالق
 که اگر خالص میبود لدون الله نمیند فلیتق الله يوم
 ظهوره **الباقی** **الفرع من الاول** **مسلک**
 فی آن کلمه خداوند یلوا انبار ایمان فیکروم و لیکن
 مائة مرة وان لم یفد فلیکمر سبع مائة مرة **الحی**
 امکه از اینجا می که فوجد و در حرف ذال منها الیه
 اوست سر آن اینکه عدد دهفت اللهم که جرح
 قالت فوجد که در شبه خاص ظاهر میگرد و آن
 داده شده که هر کس بخواند هر روز و شب هفتصد
 از میان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه الله
 الله بگوید و غیره آن اینکه اگر کوم قیامه باشد مومنی

شود من ظهور ^{کنه} اولایق شود که بدل شود ^{خود}
 ذال و یکی از اعداد آن عد ذکر و اگر ^{چند} کواخبر از حد
 کور و نه بیند الا واحد بلا حد و ^{اگر} نه اینست که این
 امری باشد سهل علی سحرات از هر ^{اگر} شی که ایان
 و بی چون عظیم بسیار و صفت که توانی با مؤمنین بود ^{در}
 که مؤمنان از روز آنها به جنت است و دون مؤمن ^{است}
 نادر و جنت و معرفت من ظهور ^{کنه} یقین که طاعت او ^{نار}
 را وجود من لم یجد له و رضای وجه در آن يوم ^{کان} خود
 میکند که از احرام است و مؤمنان و ^{مؤمنین} و یکی ^{مؤمنین}
 و اصل نادر تر است و خود بیند فی تصور ^{اولا} کی ظهور
 مثل ظهور نقطه قرآن که چه قدر از هر ^{چند} ظاهر است
 او را اولی بعد از ظهور آنها به جنت بود تا ^{چند} اعیان الا
 امیر المؤمنین و هر که در آن يوم مؤمن ^{چند} حضرت بود
 و کلام آنها ^{چند} با او بودند و ^{چند} کان میکردند که آنها ^{چند}
 و هم چنین در این ظهور مشاهده کی که تا امر زمانه
 الهیه جوهر خفا حرکت داده تا آنکه سید ^{چند} زنده
 نفر نفاذ گرفته شد و در ادبی من که ^{چند} ظاهر اعظم ادبی
 و در هر گوشه ^{چند} به آن ^{چند} لایحه ^{چند} میادی ^{چند}

که باسم علم و اجتهادند کور و دقت جوهری
 کند بان اوقیعی نقابت را میبوشد این است
 سر کلوم اهل است در ظهور که میگردند
 خلق اعلائی خلق و اعلائی خلق اسفل و همین
 در ظهور من ظهور که الله بان استخا صیکه ظهور
 میکند بر قلوب ایشان درون رضای خدا در کل
 تبعیت فیان میکنند در رعیه چه با اصلا
 میگردند اگر ایان با و نیارند و عباد یکدیگر
 ظهورشان در حق فیان میکند چه با ایشان
 فیعی ولایت از مبدأ جودی پوشند از آنکه
 بقول او خلق میشود آنچه در دین خلق میشود از آن
 ذکر بود گرفته تا مشاهیران مثل آنکه در جوم
 رسول الله او میا بقول او و حق کنند این
 کیسه فیعی جود ولایت عطا میکند خلق او در
 او اسم مؤمن که در احق خلق او است بر او
 میکنند قسم بدان مقام من لم یزل که آنکه
 اهل بیان مؤمن شوند بان شمس حقیقه مثل
 آنکه اول من با و مؤمن شود هر آینه بی

میوشانند او را فی اسم خود که در کتب است
دید که خود را او و اگر اسم او عظیم است
میکند و منسوب بخود میگردد و در کتاب
میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم
بین کیکه انیت مجود او که لا شیء محض از
ساعت ذاباست قد سقی فی بریانه که
کیونست خود او دید خود را اسم او اگر
ظاهر شست و دید خود را الله مظهر
خود قیاسی قول و مثال لا یزال که هر کس
فیعی قاپوشد چون بنده مایه است او را
از او محبت چون از مظهر ظهور او محبت
رسول که کار مؤمنین با نیا خدا و ای
و مؤمنند با نیا او نازل فرموده ولی چون
محببت از نفس او که افعال او از او افعال
خداوند است از اینجه حکم کن و نشانه کرد
در خایان و هم چنین در نقطه بیان
و هم چنین در ظهور من یظهر که اگر
در او و زقطه دید و لیدر جوهر حقیقت

یکفر از اهل بیان نیامد که قصد حق نکند و او
 مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کلمه صوفی
 بقایان از قبل هر آنکه یکفر نیامد الا آنکه حق
 استماع آيات که اقریب از حق بعد از صراط میکند
 نه است که متقی شمارد الا اهل بیان بایان با
 بلکه اگر ایمان نیاد دید خود دل و دل که میشود
 بلکه همت کرده ایمان آورده که همه شویید
 از نادیده مبدل شویید والا او غنی است
 از کلاما سوی مثل آنکه اگر امر و ذکر ماعلی
 ایمان آوردند بیان کلام از نادیدنیات میبایند
 و داخل در حجت میشوند که اعظم از هر حجت
 از ذکر کاف نیامد و در ظلم ایمان ظاهر
 میشوند والا نقطه حقیقه لم یزل ولا یزال
 بوده است از کلمه حق و کلمه مفتقر بوی
 بوجود کیونیت خود که اگر کلاما ماعلی از خود
 بوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند
 از نادیدنیات یافته بودند و حال هم که نیاد کرده
 در نادیدنیات مانده و در هر ظهور خود حجت نمود

نموده که خود را بخت دهد از ظاهر ظهور و غیاب
 ظاهر ظهور مستغنی است هیچ شیئی نیست الا آنکه بگویند
 از برای او ساجد است نه فرو خیزد اگر چه خود
 مختص باشد و در يوم ظهور او مؤمن نکرده که کف
 غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه
 قبل او مؤمن است ای اهل ایمان نکرده آنچه اهل
 قرآن کرده از بهر خدا سجد و بومظمان آنچه
 نیاید که خند نیست که بگذرد کل احوال لدن
 میشود و عالم طاعت نمیشود چنانچه کل ملازمین
 جمیع مختص مانده و در روز ظهوری لا یقین که
 کل با ظهور مؤمن شوند زیرا که کل ایمان مانده
 و لتکون البیان علی الخوف فی آناه اللیل و
 النهار و لعلکم یاسمکنه محمد و بن عم لاسما بکنه
 الباری الخاسی کفر عن احوال

فی آن خوف کل احداث بیا اهل البقی ضها من
 یوحده و بها و لا یبدان یجهد فیدلت و ان
 من احدیها ما یسمعها عن ذلک حل علی کل و ام
 یافق دونه و ان یظهر عنه الفقه و لا یجوز الا

لمن لا یدخل فی الدین ومن کان مقرباً یقرب
 علیه الاقرب اذا شاهد منه دون الايمان ^{کما}
 ولم یحک علیه او علیها شیء الا اذا وجع فی الباطن
 وقيل ان یضع امره فی يوم من یظهر ^{من} الله اذن ^{من}
 والموتات لهم مرجع فی اشیاء در این عالم
 اعظم ثمراتی که خداوند بید ز ایمان با و حروف واحد
 دایم در بیان تا اول فرموده داده اخذ مره است
 خود که بعد از موت او اذ کر کند بخیر امر شده در بیان
 باشد امر حق آنکه اذن داده شده مسبب در حق
 مشاهده شود اختیار اقرانی با اذن ان تا آنکه شروع
 وجود ان ظاهر کرد دلدار در حق شود از ورق خست
 ایمان آورد بمنی بظهر ^{من} الله والاوردی مبدد از ورق ^{نار}
 و اگر موجود نشود اولی است خدم ان از وجود ^{نفسا}
 و جلزل نیست اقران الا با نسیکه ایمان آورده باین ^{شد}
 در هر ظهوری بظاهر ظهور و اگر احدی اختیار ایمان
 اقران اذن داده میشود از وای او منع کرده بخیر
 از آنکه ایمان نیاورده حقوق ان زیرا که مالک ^{کلی}
 خداوند است و جلزل اذن نداده بخیر ^{من} تملیک

شست و آنچه وایدی غیر مؤمنین می بخورند
 که اگر مقتدری باشد فقهایی را و اگر ایمان
 میکند لا اله الا الله ایمان دارند چگونه و ما بلك ایمان
 قبل از او و تقاضا حکم گفته که بدو ظهور است از آن
 شده از برای حفظ نفوس مؤمنان و برای امتداد فلاح
 داده شد بلکه نمیتواند ورقی بیاورد و قیامت
 کرده در آن کیست آن مدد از حق میبرد و کیست
 مدد از آفتاب و آن لا شئ محض و آن با شئ
 با شرف و سزاوار است هر کس نفوس خود در میان که
 از برای خود شری از وجود خود نقد نمایند بلکه کمتر
 مراتب اعدا و ثا اله درجه های نهایی و اعلی شود چه در
 هر ظهور و اعدا نهایی است که بدو چه درجه اعلی
 از نهایی شری شود هر دو در دویست و هفتاد و یک
 قبل از اظهر کی که محمد و بابا امیر المومنین از مؤمنین قرار
 و امر و زمین میتوان احصا نمود این قسم است که الف
 الی ما لا نهایی ترقی میکند و بلا حد و اعلی آن بوده
 و همچنین بعد ظهور بیان داشتند که که با جهل و
 غیله از فرسین مؤمن بیا آورده اندی و کم که با

حر و زبده فقهی یا فراوشید تا آنکه واحد اول
تمام شد و بعد مشاهده که تا امر درجه قدر میگرد
این واحد قسم بد از بعد من الله لم یولی که مبتد
اسباب ظهور ظاهر شده بود امر و ما علی الارض غیر از
مومن بود و اگر حقیقه تا از الله هست که اگر کلام
شوند در ظاهر او بنا و قبل و منج میگردند و محله
و مگر بلا آنکه از ملک او شی منقوی کرد و یا شی ایله
و نو اگر از برای خدا بوده آنچه در سموات و ارضی
و ما من ما به ظاهر شود که منقهر حقیقت بظاهر انما
فرماید یا آنکه یا آنکه کلام اسم او اظهار نمایند درجه
بد درجه خواهی دید تا آنکه از بعد بلا احد و از نهایت بلا
نهایت مشاهده که خلق حقیقت بد امر و تسو خلق علی الله
انما من ثم فی انام الله **باب رکاد من الفی** ^{تواریخ} **تقصیر** ^ن
فما کتب علی کل نفس من کلاما یصلک من ماء منقال
ذهب من بها فقه حشر و الله ان کانت ^{النفس}
طال الله فلیفوق الیه لیقمن بین حر و الرامد کلا
منقال اذا شاء والا الامر بیده لا یبدل عما فیعل
میلول و ان کانت النفس غنیه و میلول الحر و الرامد

الواحد ذریه ی وصلی الیه و الا یصل فیما یصل بان
 بین ضعیف و ان کان فی الجسد لولد او بنه و شقال
 الذی یحفظ لمن یظهره الله او یحضر فی البیان و یستلزم
 و یحفظه کعینه لیرد فی الی صلیه یحفظ ابنا و انکه لید
 انکه شیء بهاء صد شقال ذهب سید و مالک و
 که فوزه شقال یحضر و واحد و یکنشال لاجل ناد و اگر
 ظهور شجره حقیقت طاعت امر خداوند نماید و اگر
 لید طاعت شد ند بدین یاز انحر و میرساند کل و اگر
 نباشد بان مقرب میاژند در نفس او شقال ادر
 حفظ نمایند یا من یظهره الله و در شود و در خود ظهور
 منقطع میگردد حکم از ان و عطا بدین یاز الا باونی او
 ان ای که اگر او در حکمی فراید بنیل اینکه او در الما
 میکنند و کل است که طاعت نمایند چگونه است امر
 که طاعت رسول خدا نمایند در کل احکام همین قسم
 طاعت شجره حقیقت در هر ظهور و اتوی است تأدی
 لید از برای عارفین با و زو که ان یوم لقاء الله
 دیگر کسی نتواند در آن خود تاقیانه دیگر را و آرا
 که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفر نماید

از برای والدین خود که ندانند چه میسر می باشد
که از برای خواست دهر از وی بکسب از آنچه مؤ
از برای والدین خود طوی لمن بدکم او به بدکم
انه لا اله الا **الاب** **کای** و کفر من **کای** هو الغرر المحجور
فی ان الغصة والد هب انا بلغا با اسم فرزندان
الف و خمس فقال فاذا حق منهن متفالا
ولما قد ن الله حکم و کفر عنه یسلون و لزمه
من ظهور کفر و محققه کفیکم لخص ابناء الله از انجا
هم غری نیست که در طاعت خداوند چنانچه در
ظهوری بین مؤمنین با ظهور افتخار و بعضی بر بعضی
خداوند بود که در مشون دیگر از او که مشون نوزده
ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نمی بنود اگرچنانچه
این معنی را شاهدی که از هر ظهوری که گاه از اول
عمر تا آخر بلا وضو که منصب نبیانا با اینکه افتخار کند
من ظرایف امان مکرم الا وضو علی بن خرفست که
مقرن با ما نیست بالذنی باشد که مقوم کفر و
ظاهر با برادر از فراد او باشد والا کیونما از سنبل
از فوریت و نادریت چگونه و احوال مد و بد آنکه

بعد از آنکه عدل در حقیقت ظاهر بعد از کار خود رسد
با غرض غیبیه شهادت و بیخ میخورد که اگر ستم و افسوس
بشمارد رسد که اوقات اول حرفه اش داده میخورد که جا
باشد از این جهت امر شد که بعد از بلاغ آیند و با
حق خود و بخت حال از هر یک بشمارد داشته شود و در
ظهور نقطه چه در اولی وجه در آخری باذن او عمل شود
و در میانها بنور زده نفاذ اولو الطاعه که اذن دهد
و هر یکی عدل را قیامت شود و ذکر آن در مواج آن
خواهند شد و اینست که تا اقامه قیامت میماند و مؤمنین
عمل میکنند و از هر تجارتی افسوس زده و هست زو که
تغیری و بند بی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال فطرت
چون نقطه میان را بین که اگر بعد از بلاغ عدل او اقامه
کرده بود میتوانستیم و هم بگوئی که مالک بودی و از آن
جنت که اطاعت خدا را می نمودی اوقات شاهد می
نمودی که ملک حکم جنت خود در حق و کار خلق کند
زیر آنکه اگر ملک را علی الاثری مؤمن شوند و خواهند
داخل جنت شوند با طاعت امرای هر ائمه و ملک
بین جنت و حکم وارد میماند و حال بین جنت خود

اینست که هر چه هست از مبداء است و مظهر غافل
 اگر رسول خدا امر فرموده بود که هر سینه یک مرتبه ^{بگوید}
 کن یا استطاعت یا استطیع مؤمن میتواند ^{مستغفر}
 شود بلکه قریب به صحت نزد خداوند با طاعت خود
 خلق افتاد میکرد در ظهور طاعت و همچنین در احکام را
 مشاهده کن که کرد در فضیله او هستند اگر کسی را خواهد
 غنی کند غنی میکند تا يوم قیامت بخوبی بد و نیکو
 هم چنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان میکند
 تا يوم قیامت هم چنین اگر خواهد کسی را غنی کند غنی ^{میکند}
 تا يوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده
 بود ذریه فلان نفس مؤمن بود که است که او را ^{تغنی}
 کنند که یکی از خود و دین است از زمین چقدر باز
 داده بودند که صدی قضا شود و اگر فرموده بود
 که باید سلطان از قبل من فلان مؤمن باشد میتوانست
 مظهر تا يوم قیامت از برای او باقی میماند اگر میفرمود
 ذریه این مؤمن باید تا قیامت غنی باشد امر و زمین که
 عزت او چه قسم و در حال آنکه میفرموده و الله
 علی الناس حج البیت سالی هضاد غرا میرفتند و حوال

و حول طینیکر دندانیت علو امخدا و استقلال این
 و اما سوال خود در همین اگر و عکس خواهد کیر الضیر
 ضیر میشود الی یوم النعمه بین یکدیگر ای دینی و ابد
 حب ناز کرده امروز سرکی در مشرق و مغربین
 که او نیست که بقدر بد استم نداد و اگر چه در سلسله
 حق باشد حقیر از این بالا فرمود که بقدر و کرامت
 غایت و عجیب شئون دیگر و مشاهده کن که از حقیقی
 قیامت است تا قیامت مظهر عکس که بکمان بکمان و با
 خود را در ظل اطلاق میرون میاورند و حال آنکه اگر چه
 کنی در مطالع اتفاقا با هم خوب است که میگویند از آن
 این مطالع و حال آنکه واقع عند الله و خدا و عالم
 لدون الله حکم میشود بین بعد خلق که از مبدأ امر
 از قیامت تا قیامت عجیب بکمان یکروز لذت اگر چه
 لدون الله باشد چگونه جان میدهند این نیست
 عدم بصیرت آن واحد الی الله و الاضر بصیر و مبین
 و حق چگونه از قیامت تا قیامت میکند و که در دنیا
 و یکروز را میگیرد که در دنیا باشد بقدر همان
 بعد و تاخذ خواهد که او را از ناز و نیاز و حکم

بدانکه بخاطر خدا اهل ناد را از ناد این است که اگر
 میخوانند و میگویند و اگر مقبل شدند بخاطر حق نمایند
 در ناد میمانند و از آنجا که دعوت خدا ظاهر شود
 الاید دعوت ظاهر بطهور او هم چنین اجابت خداوند
 ظاهر میشود الا با اجابت از غیبت در هر ظهوری
 ظهور قیامت چونکه اجابت نمیکند خدا را الا بظاهر
 در ظهور بد و مظاهر که میخواهند کفر را بر حق و
 بر او هستند از هر دو حق و هر واحد یک بر او دارند
 بر او آمدن اول از ناد بخاطر غیبت است الا اگر در حق
 رسول الله کفر ماعلی الا بر حق اجابت کرده بودند و را
 و او امران را کفر از ناد بخاطر یافه و اخل حجت میشوند
 زیرا که انچه در آخرت حکم میشود از ناد و حجت بر حکم
 عالم مانف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر
 شده بقیه قتل اهل ناد را بقیه و اخل حجت کنند و امر
 شده و امر شده بقتل حجت در میان خود قتل حق
 قیامت اهل حجت را بر شنید و اگر نفی در میان بقیه
 ماعلی الامر و اخل در میان کفر را از ناد بخاطر و اگر
 و اخل در حجت نموده و اینست فضل در میان قیامت

بنال و بعد من ای که اگر در ظهور من ظهور ظاهر است نمایند
اورا یکسره در نادر نمایند لا اله الا الله که در ظاهر در پشت شوند
کلمه اعلی الا در حق قطعی شود از قطع رضوان ولی خردین
و مؤمنین و اوست نه خون مؤمنین که در لیل الیل
تقریر و استمال و با اسم و اظهار دین و دنیا فیما بین
در درازای و گریزند و در تقریر ولی و تیکه و را
مشا مانند یزید و که اظهار حقیقت که فوق این است
متصور نیست زیرا که اول دین معرفت الله هست و معرفت
متصور نیست الا معرفت او عباد و یکدایه متصور در
نفوس ایشان از ظهور قبل او نه علم میکردند میخیزند
و آنچه لایق نیست متحمل میشوند اگر ظهور کند و ظهور
ایشان دون حقیقت او اظهار است از هوصلاتی فرد
خدا و کلام حال را یکدفعه محو میکند گانه لم یکنی
چنانچه در ظهور نقطه خردان شنیدی کلمه مؤمنین
با تامل مشاهد کردند احد موعود را و شنیدی که او
شخص حقیقت در پشت سه سال ظهور خود وجه داشت
حق الله فرمود ما او ذی نجی مثل را او ذی با الله کلمه
از برای ظهور او تقریر و استمال می نمودند که بنو

عیسی در حق او عمل کنند ولی خدا را که در آن روز بودی
 ولی در ظهور نقطه بیان بودی کلمه مؤمنین بر سر
 منظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث
 از رسول الله هست و عامه و خاصه و آن منفقند
 و بنهر نیست که جوهر ایمان منحصراً در بانی غیر از
 اسلام همین بی قطع ظاهر است که اهل از خود را اثنی
 عشره میگویند و بنظر اهل اوفاء و سادات العلم میگویند
 یا وجود آنکه شجره حقیقه طالع امدی از اهل ان نشان
 او را و بعد از نشانهای ظاهر است حدیث ایمان که ها
 کافی است در دل ایمان و حال آنکه شجره و اهل
 میگویند در میان هم همین خم بین و مغرور و مشرک
 میگویند مؤمنان هستیم که این همان کلمه است که در
 نقطه بیان بود و بنهر درید، نقطه خزان و حال
 نقطه بیان خانی ظاهرند که هیچ طغی نمیتواند آنجا
 کند و حال آنکه کلمه میگویند و همین داشتند که ایمان
 کلام خداست و نبوت نبوی و ولایت علی و
 اواب و کلام دین اسلام بیان بود و و کلمه
 انوال اعظم مجری رسول الله ذکر نموده بودند و بنهر

و یقین داشتند و مظهر ایشان بود که غیره غرض
 که مثل آن ظاهر کند و در عرفی بکمال و در دیت و حجاب
 سال میلایه کمی مثل آن نیارود و همین تدبیر که ظاهر
 مثل آن هست و مثل عیلا تعطیل از همه خود نازل
 کل از انجا نیکه باید یقین کنند که من عند الله هست
 و امکان ندارد که من عند غیره باشد بنوعی از
 ایمان خود ایشان رفتند و اینکه من دون الله هست
 که در ظاهر کرده ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن
 کردند که کل با اسم او کنید آنچه میکنید و از او مجانب
 و اگر حجب نمایند و نفس خود ظلم دارد آورده اند حال
 آنکه شب و روز از برای او سجده میکنند و از اول
 تا آخر خواهند از برای رضای او عمل کنند از ظلم است
 که نمیتوانید تحمل شده از صغیر که یکدیگر می بینید
 نفسی که او را عینا خواهد و چه با که بد و مادی
 قریب او بوده اند ظاهر میکرد و نانی بکلام حقان
 لا اله الا انا اینست که کل یک نفس منقطع و متجلی
 علو اشعاع آن نفس حقیقه و مقهور و قانع آن طمع
 و اگر نظر از جوهر لیل که ایالاتی هست بنظر آید

اگر از او حجب دارد بنظر او و این را اگر از او حجب
 بر او دور است و این را در حق او نیست و در حق
 او دور است و این را در حق او نیست

قبل در قرآن گفتید نگوئید و آنچه بعد در میان
 نگوئید لهذا اگر ایان نیاورید و خود حکم نکرده باشید
 و الا حکم آن با خود و خودتان اگر کسی بخدا کند چه حد
 دارد قسم بدلت مقدم من الهی که با او یک بار حکم ^{میکنند}
 اش ندانند از خصوصیکه در این ظهور و بر او حکم کردند الا
 چه قدر صید ندانستهایم که در مقابل رسول ^{است}
 وجود خود کردند و در این قسم خواهی بود اگر موافق
 بود نزع استخفا صیکه بعد بیانید و امر و زحمت استخفا
 از روی بصیرت و هم چنین در ظهور من ظهور ^{است}
 با و از روی بصیرت می بیند حکم عجیب را بعد از ^{همچنین}
 در این ظهور و هر اینه و امر و در کماز معرفت مکرر ^{است}
 میگوید باید فی اسماء و اینها و همین قسم استخفا صیکه بعد ^{است}
 بالنبی با این ظهور و هم چنین در ظهور من ظهور که اگر ^{است}
 باطنی هم بماند لاجل ذکر حق است خواهی از آن نفع ^{است}
 ذکر است خدا کسی که در قرآن است قدرش نظر نمود
 و از جوهر و لیل و قطر برداشته لهذا در او و در تمام ^{است}
 و الاحاطین هر ظهور و حال اعمال خود را میکنند لا یفید
 بکان آنکه از برای خدا میکنند و استحقاق حق تمام ^{است}

ثم بامر الله الابراهيم وكنزها الاسود قون
 في الصوم ولد كرهته في سنة خسر ويا مسكروا
 واشتم ما شئتم فلهذا ابتداء اول مراد خدا وابتداء
 صوم كه مرغان چه چيز است ان اينكه در ظهور فران
 چو دي و از رسول خدا سوال نمودي سبب
 او را هر ايشه جواب فرمود بآنچه ذكر مي شود كه صوم از
 بوالاي نيست كه ما تم شوي و هر كس بدو الله است
 در زمان رسول خدا اگر دوست نداشت هر كس
 دوست نداشت و در نبودن بوالاي هر كس كه از بوالاي
 و ما تم نيست و از صوم از بوالاي و عطا مي شد و
 بحرف دو حرف واحد فران بيا و جاري كن تا منهي
 بحرف اخر كه جامع ظهور است كه واحد است كه اكر ما تم
 از دون آن چو دي هر ايشه در آن و ما تم از بوالاي
 بودي و هم چنين طرقي در نقطه بيان اكر شنيدي ظهور
 و وقت ظهور كرد دون حقيقت ان اصل دين رفيع
 چگونه بصوم رسد كه فرعي از فرع دين است و دين
 استلح حجت و قو بالغ بود و زوا كه ان كيه كه بر كيه
 متواضع بود و همچنين قدر كه محبت خدا و عبادت او الهيه

بود ذر را به ذر و اگر ظاهر با ظهور بود و خود را ظهور
یکی از احوال ذکر نموده اینست که در ذر را به ذر اول ظاهر
بود زیرا که در همان ذر کلمه افتخا فاکثر لا اله الا انا
نازل نمود که اگر صاحب حق در امکان باشد خوانند
نمود و یقین نمود با سبکه اخر همین اول است ظاهر این
در درجه اول نه در درجه ثانی زیرا که اسماء هر سه او
تجاو از حد او نمیکند مثلاً فطر کی در طلب اول اول
ذکر نمود تا اخر وجود وی آن اولی که در انجا ذکر نمود
مقایسه نمود با اولی که در اخر ذکر نمود و همچنین
مراتب اسماء و امثال او مشاهده کنی و حکم کنی و اگر
در این ظهور صام شدی و وقت دون حرف اول شو که
در کلمه دیدن نمیشود و الا همان یک حرف و چون که حکم بود
اول میشود نه بواحد و شکر هر کی از برای ایشان
صام بدان و هر کی از برای دون یافت دون
و در وجود ایشان ابواب خبث را مشاهده کنی و در حق
واحد در ظاهر او ابواب که حقیقت صوم صوم از ایشان
مثلاً در صوم ظهور امیر المؤمنین کلمه صام بودند ولی حکم صوم
بوصالی میشد که در حق او بودند و از دون صوم صام

صائم و در هر ظهوری مکرر اهل انظهور با حکام انظهور
 عالمی ولی در بد ظهور بعد مرتفع میشود حکام
 چگونه خستون او در بد انیکه ذکر میشود مرتفع شود
 در ظهور بد انظهور ظاهر شود و الاثمه است که مرتفع
 شود و اگر کسی در انظهور در آخر خود شهرت نماید
 و الاثمه را نگیرد و وی که هستند طبعی و لی که غیر
 اگر مومنین قبلان صائم شده بودند و در ان انچه
 واقعه شده بوده خود را ندانند و در انچه
 صائم شده و واقع شده زیرا که اگر واقع شده بودیم
 او بوماهیوم به الدین ایقان حکم ارتقا نمیشد و ما
 اگر چه خستون دین عالم بوده اند حکم ارتقا میشود
 و در حقیقت موم حقیقت هر صائم که مرافق شود رضا
 و او را ان محبت نکرده که اگر در حقیقت موم شجر حقیقت
 طالع شود و حکم نماید بد و ن آن فی الحقیقت اطاعت کند
 این که الان میکند بامر او بوده در ظهور قبل و همچنین مکرر
 اعمال را شاهد شود از شریعت اطاعت قرآن و مجاهده اگر
 چه ممل باشد و ظلم اگر چه در قرآن مجید باشد و حکم بدست
 عالم شوق خود را و در حکم ملائمه اخلاقی شود که از

بعد ظهور تا اول ظهور دیگر هر کسی حکم بر نفس خود
 همان حکم علی الله است که بطلان داده و هم چنین
 من یظفر الله شهریت که کلاً اهل میان ما اند
 اگر حکم بوا کنند هر اینه باطل میگردد بعد از این
 چگونه رسد بحکم شافی از شئون آن و از طوع و
 مراقب باش و در اسم واحد نام و قبل از بلوغ بعد
 هو حکم بر من و مؤمنه نبوده و بعد از آن الی الله
 و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر جزای از اجزاء
 او امر کن که اگر کلاً ما علی الامر فی جمع میندیشند
 نفع نفع غرضانی حق فوق آن حکم کنند و حال این
 بجهود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حق عباد
 بلا استحقاق ایان که اگر بعضی استحقاق خود را
 در آن میگویند و دین خود میدهند و عروایان فضل
 او بود که اگر خود را افتخار نمایند خود را قیامت دیگر کلاً
 عالم بودند و مقصود من الله و بکم لعنکم يوم القيمة علم
 بمن یظفر الله **الباب التاسع و کفر من اذ انما یستبدون**
 اذ ذکر اسم الشجر فصلوا علیها و اذ ذکر روحی ناموا
 و اذ ذکر الله محمد و مطاع امره فیکمل لیلته جمعه و یوم

اتقی و مایین مره تم اذکره الله فیها اوله مره
یا الله طمعی اینبار آنکه هر وقت ذکر شود من بظهور^{من}
صلوات فرستید و او هر وقت ذکر شود روزی او در
جها کنید و ایشان و در آنچه ظاهر شده شد آنچه^{نشد}
شود ذکر کنید و در هر شب جمعه و دوم آن قدر را
کمان شب روزی که احوال در آن مضاعف میگردد
و ذکر کنید من بظهور^{من} الله و هر روز بخوان را در وقت
و در مرتبه و بنویسند خدا را از روی خلایق عد و^{حساب}
غنی نه اینست که سجده کنید و بنویسند و یکبار ذکر
ذکر الله هست و ذکر الله ذکر است و معرفت او معرفت
خداوند است و معرفت خداوند معرفت اوست^{مستجاب}
فطرکن در ظهور در سوال الله که چقدر نیایی و ایام
جمعه و آن شمع حقیقه گذشت و مومنین با نخل
گل خدا را میخواهند ندایان خود ایات را بنویسند ایالات
و هم چنین در ظهور نقطه بیانی مشاهده کن عباد
هستند که هر شب تا صبح بد که خدا را بخوانند و حق
حقیقه قریب است و تقاضا کنند در سوال ظهور و حضور
از سر سجاده خود حرکت ننهد و اگر ایات بدیده

بران خوانده شود میگوید مرا از ذکر خدا یاد مدار
 ای عجبی ذکر خدا را میگوید و از کسی که ایند که از آن
 در تو نموده چنانچه اگر قبل از آن فرموده بودی که
 بجا تو میماند کسی که ذکر می و بجا میگوید بداند که اگر
 کسی میگوید خدا را اوق ذکر کرده و هم اگر ایاز
 بشوی و صدق کسی اوق ایاز خدا تو را نشانی مید
 و الا چه ضرورتی تو از اول عمر تا آخر یک سجدی
 و هر و این که الله بکنند اولی موضوعی مظهر
 بین تفعی بخشد تو را اولی که شناسی او را و او را تو
 بخوار و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر و هر
 فا که بوده او را استغفاری ذکر و با که تو عمل میکنی از برای
 آنکه خدا قبول کند و قبول خداوند ظاهر نمیکند الا به
 قبول ظاهر ظهور مثل اگر امری را رسول خدا قبول
 نمود خدا قبول فرموده و الا در هوای فضیلت عالم
 و الحی الله واجب نکند و هم چنین که علی انقطعی با حق
 نمود خدا قبول فرموده و سببی از برای مکان قبول
 ازل نیست الا آنکه آنچه فاذل شود از مظهر ظهور شود
 و آنچه ماعد میگردد الحی مظهر ظهور شود و خدا را
 که یکفر معتقد دیده شد که ذکر تقبل کند و حال آنکه

آنکه از اول حقان عمل میکند با شغای جده استوار
 و اگر از او بر سوزی زوای چه میکند میگوید از وای ^{میکند}
 خدا قبول کندای حیوان قبول خدا ظاهر میشود ^{میشود}
 حیوان ^{حیات} انما کلمه وادی زحمت که فرموده باشد قبول کرد
 اینست که کلام لا یتوکل علیکم و لی از فرع آن ^{مجموعه}
 کسی در میان عالم است که در جم ظهور من ظهور ^{نموده}
 از او حق داشته باشد قبول او او را الا حق که بگو
 عمل از وای خدا کرده و خدا قبول کرد و الا حق که
 کلام علی الا حق عمل میکند با آنچه او هستند از وای
 ولی فطرتی بآن مبدی که قبول خداوند ظاهر میکند
 که گویا در ظهور در رسول الله یک نفر من نبود که از او
 طلب کند خیر عارفین با و تقبل عمل خود را اگر او سید
 بود در قرآن نازل میشد بآن وی زیرا که تقبل ^{خدا}
 نمیشود که بآن خبر باشد که اگر بآن خود در سوال ^{نموده}
 باشد تقبل اوست نه تقبل خداوندی مبدی که ^{آیات}
 مشایخ از آن مشرف میکرد و در جمل مستور نموده و
 از وای خدا عمل میکند بیخی را آنچه از آنچه شعور
 ایشان و زبده و حال آنکه فرع کلام الا اینان است که خدا

قبول کند و قبول خدا ظاهر میکند و الا بلایان آید
 که هر کس را سوال او رساند چنانچه امروز در قرآن مجید
 وجود را میسرماند و حال هر چه خواهی هر کس بین حق
 و باطل نگاه ذکر قبول در خواستند انتقام است که در
 لایحه حرکت میکنند و غرض نیست از اول هر از برای
 عمل میکنند و یکدیگر از برای انظار یکدیگر را با
 میگردانند میکنند که اگر میگردید در قوم قیامه استوار
 نمیشد بدین امر چه قدر عظیم است و کلام حق
 قسم بدو از مقصد سوالی که کلام ذکر خدا و عمل از برای
 فریب نفس خود میدهد که از برای خدا عمل میکنیم که
 ندونی که میکند که اگر الله کند از برای من فیض
 خواهد کرد و خدا را خواهد بود و الا سگان اینها
 که هیچ نمیدانند شب و روز لا اله الا الله میکنند
 دارد در حق ایشان قدری تفکر نموده که از بعد امر
 که کلام احوال دنیا و ثواب خود و ثواب بدین شما میشود
 و کلام احوال دین شما قبول آن قبول خداوند میشود و قبول
 خداوند ظاهر میشود و الا قبول من فیض الله که دان آید
 از او ظاهر کرد که اگر از دون آن قبول شود قبول است
 زیرا که قبول الله کلام او و کلام خلق است و او اینست

واینکه میگوئی قول ابواب قول اعمه است و قول
 اعمه قبول رسول الله است لاجل اینست که آن
 شجره انبیا و قول کرده و همچنین که خزن تقصی
 خزن نفس خود شمرده و سرور را و اسر و زخم
 خوانده لاجل اینست که آن انبیا و تقصی که
 آن بنود غرض نبی بوده نظر بر صد امیر بوده
 که شئون در ظاهر او ظاهر میگردد و آن اشقی است
 بلکه واحد است و احداث باعد و نیست بلکه ملا
 حد است و آن واحد باعد و باعد و او را
 شده که اگر آن بود حکم جاری نمیشد و نتواند
 و یکم الوضوح الصانع با الله بالحق تعالی و

النام الاول من الواحد کتاب

فی ان عز کل ارفی الله و قد کلام الله و ان
 بمرتبة فی مبدء نیب الی الملون فی بیاض فیما
 من اولى البیان فلیصد فی بمقال من فضة
 الاوان یکفی فیها ما نیب الی الحروف الواحد
 و شهد البیان و یکم مقام اعد الغز فتملکون
 علی حد الواحد مقام نفس و اما ان الارض

واسعه والا الواحد بلا عدد ليكن في الما^{لحق}
 ولا بد ان يلحق بمحل ما يقبض من القطر في احد^{المق}
 ونبي على ذلك المقعد بيتا من المرات ليد^{من} كرس
 وتبين فيها ملحقا ابتداءا انك غمره اذ^{هو} كرس
 وراجع يكره يوم من ظهره كرس او بما اذن^{هين}
 قسم غمره اذ^{هو} وانك كرس اذ سلاطين قبل^{هو} بوجه
 كرس اذ سلاطين بيان نماز كرس او است^{هو} كرس
 مثقال نقره اتفاق كذا انك ساكن خود^{انها} دور
 الاشهادي بيان ومظاهر واحد وهو^{هو} مجلس
 غرق كرس مقعد كرس بلا عدد سزا^{هو} واد است
 مكان عدد دو واحد الخالي كذا^{هو} دره كرس او احدا
 من يظهر باهر فرج ظاهر كرس كرس مقعد
 مكره بمواهر كرس اذ بيان اخذ^{هو} میشود در آن
 ظهور و او مجلس سبع ميا^{هو} است محل كرس سزا^{هو} واد
 كرس خالي كذا^{هو} درن ذروا كرس دره^{هو} میشود كرس در^{هو}
 من يظهر كرس هم انقيم ظاهر است كرس^{هو} از مقعد
 منع ميا^{هو} است او را چونك غشا^{هو} است و او را^{هو}
 او با اسم ادولي ميا^{هو} است كل را و ميا^{هو} است و او را^{هو}

که از برای اسم و این نوع اعظام و احترام ملاحظه نماید
 ولی یوم ظهور را و از او محبت نماید باینکه خود و این
 ماقبض من المظنه امر شده که در یکی از همین واقع گردد
 و بر آن حجه از مرتبه مرتفع شود که در آن مصیبت
 صلوة خود را ادا نمایند تا آنکه اقامتی باشد در
 خلق و اینکه نقطه بیان هیکل بوده مخلوق و مردی
 و مولود و مورد و شرافت من الله تکلم نموده از او
 نه از او که کسی غلو نماید از حد و دیت تجاوز نماید
 چه سایرین در بیان سیر و عز و ایشان و امثال
 اقران و ادبای این در قرآن چگونه رسد باطنی
 ولی کلام این سیار آن طاعت حول سیار آن می باشد
 ذرا که حق در او و زبانیان ثابت میگردد نه بدین
 ایشان و لتفتن کلمه فکر ما قول من عند فان امر
 فی العلی مثلا الا ولی ان یا عباد الله فاتقون
 البارز من الاله
 من یکن خطا لم یکن له علة فی یامه فلیکن الغایه
 بان یوصلها الی النقطه لیمیز الله بوجه یوم النقیه

انه كان بكليتي عليا ملحقا بانيا بانك اكد ظهور ربا
 صام قلمی بهم رسد که علی از برای و نباشد در
 زمان او از هر نوع خطی که هست از اینی گرفته تا اعلا
 منتهی کرد که مراتب واحد باشد مجبور بوده که هزار
 بیت و قرطاسی که انهم بلا علی باشد نوشته شود
 و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید
 که در يوم ظهور من ظهور الله خود آن شیخ حقیقه را
 نمایند تا آنکه خرد دهد و را با آنچه خود او ست از ابا
 خود و من کور کرد و باین سبب در مجبور خود و اگر کسی
 باشد که استطاعت بر آف نداشته باشد در این
 نوشتن بر شهادتی بیان که چهار الف را با و بر ساء
 و اگر متلع است که من را و در نیت کیسکه از برای
 عمل کند چهار را دهد در عمل خود و از شئون خاصه
 نقطه چه ایا قرحه مناجات و چه تعاسیر و چه شئون
 علیه و چه کلمات فارسیه هر چه خود قبول خوا
 بود و غیره آن ای که اكد در يوم ظهور چنین نفسی باشد
 و امثال آن قلم نکر و اند لا با قار من ظهور الله که

که حرام شده و ایشان قلم کرده اند بر هر کلمه ای
 کلمات اول علم در آن و زینت در آن که بصر
 ازانچه که در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در آن
 ظهور و مجرب تر فرزند ظاهر ظهور و نبوده الا خط
 شکسته حیوان نه میت و اگر اکثر با علم می
 و لی میت نه حیوان حیوان با حیوان بودن
 که مثلا آن بالنسبه بخط نوح در حیوانیت مثل
 حیوان است با کمال هر شی در حد خود مجرب و
 خود خداوند و هست و تعالی فریادکم ای ^{الطاهر}
 و استعها عندکم لعلمک بذلالتی يوم القيمة عند
 و بکم **الباب الثالث من الائمة کتاج** تفقه و
 و الله من کل ملک او سلطان یبعث فدا لک الله
 بیت المرات لنفسه یکب یا قریب و کان ^{عشیه}
 تلك الاية المذكورة فی الذیل لخصی ابیاد الله
 کل وجود خلق شده اند از فرای يوم ظهور که
 که آن در هر بیان بقیامه ذکر میشود و آن از
 اول ظهور شیخه حقیقه تا آخر و آن مثلا در ^{ظهور}
 نفس قرآن بیت و سه سال بود حد آن يوم

که کلا از برای او در خلق شده بودند و مثل آن
 ایام مثل شمس است بالنسبه ببنادگان و ^{همین}
 مثلا اهل انظهور بالنسبه بظاهر در ظهور ^{مثلا}
 همین است از این جهت است که در انظهور ^{و این}
 بان قلم جریان ندهند و یا کنند از تصانیف
 و تالیفات آنها از خود و ظهور از وجود ذات خود
 زیرا که اگر در مقام مخفی طالع شود هر آینه ذکری
 فوری از برای آن میشود همچنین اگر اهل علمای زمان
 منی بظهور شده بعد از ظهور آن کلمه آنرا کنند ^{مثلا}
 مثل همین خواهد بود و همین قسم که نقطه ^{صفت}
 بوده آثار اضم بالنسبه با آثار شمس آثار است
 که تا آخر وجود او مزارع شوند تا آنکه در انظار
 ظاهر میشود از شمس آثار بلکه بکلمه مستحق هستند از ^ن
 آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شد که کلام ^{عروج}
 او آنچه توانست عروج نمود و اگر کلام عالم شوند و
 نمایند بر همان حرفی از آن توانست رسید و ذکر
 شده در حق و لو القدره از سیم و سیم در بیان جو
 است که مقدم بر تفسیر از مزارع از برای نفس خود ظاهر
 سازد و در این مینه او مکتوب شود و ذکر که

که مدال باشد بر اینکه اگر من بخواهم ظاهر شود
و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل خلق کرده و حق
ادنی لعل در آن و هم مراغب خود باشد که بپند بسیار
محببت از لقای محبوب خود نشود که از برای او از اول
آخر عالم بوده و هست و شمرند هلا فوالا انکه علی
کند از برای او در نصرت نماید وین و خوا با همه رضای
والا خواهد رفت مثل آنچه رفتند و او را از آن مخلوق
ماند الا ذکر دون حق و اختیار از محبوبیک از برای او
میکرده آنچه میگفته و با اسم او در میان مغرب بوده و
خبر من بخواهم که وارد آید مقامیکه ممکن است از کل
کلیه او آن گرفته میشود و اگر نصرت کند فعلی که در حق
کل شیء جاری میگردد و در حق و مازل میشود و زوال اگر آید
بخبر او نماید حدی را نمیرسد بر این زیرا که اینها
این قسم بوده که علما را هیچ حکمی نبوده الا باعانة آن
خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد و به
خلق وحد و دایان و اگر عالمی در انظار مبادد
نماید بدون رضای او مثل او نیست که بعد از وجود
و انحصار شده باشد و هر نادریک از برای او و کل

خلق شد از برای او میشود زیرا که انظار و نظر از آنها
 و ادانی را بصیرت و تعلیم هر ظهوری که اگر آنها
 در ایمان خود صادق باشند معجزه از حق خواهند
 شد و اگر بخوفی و اودا بد بشب انظار
 میشود که هر چنین میداند که آنها بقتل و ما
 انکه درون کله بوده و هستند خدا است
 ان نادر که مکر میرسد اول با زبان میرسد و بعد
 بد یکران نیکو درجه است درجه علم اگر علم من
 و رضای او باشد و الا بدترین درجاست علم
 و عند کلتی که اگر یک کلمه نمیدانست بقدر و از او
 او تا آنکه علم بکلتی داشته باشد و علم من
 ندانسته باشد که کلتی با او باشد و این شیت و ای
 پوشند چه اوقات که نمیدانند که مقبل شود که
 طوبی له و اگر معجز شود نفس خود را در دنیا و اندک
 و الا هر کسی که بعلم او تابع او بوده داخل در نادان
 و همچنین اگر بعلم او تابع شود بواسطه او داخل است
 میکرد ولی از انجا که اتباع نفس فضا باعث
 ان میشود از حق و از انچه میبود علم از برای او نفع

انفضل است از خودی و دانکه خالص باشد از هر
 خدای بلکه بعلم خود خواند نصرتی نمود در یوم ظهور
 آن و بسبب آن نفس ایمان حق آورد و چنانکه نظم
 و مجر خود را در ایات الهی بیند فی الفور سجد
 و اعتراف میکند و اینکه اینست یا از من بظهور حق
 که مکرر موعود بان بوده حد را که ما را در یوم قیامت
 عالم کو دانید با و که شمره وجود خود قافله گردیم
 لقای الهی محبت یابیم که از برای او خلق شده ایم و
 نکریم از برای همین ذلک فضل الله علینا انه هم
 الفضال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی
 چون نمیتوانی یقین نمود بچشم نفس خود از اینست که
 بیانی در تار و ملتفت بخوئی که در یوم ظهور آن
 غیر از آنکه ایمان با و اوری کفر خدای نجات میدهد
 تو را از نادرا که ایمان حق و اوری کفر خدای نجات میدهد
 تو نیست میکنی در کنار خدا و بان ثاقبانه در
 در حقیقت مثلن دخواهی بود و ملتفت باشی
 التفات امر بسیار دقیق است در حق که اوسع
 از سوا آن و ادنی و ما بینها مثلا اگر در کمال شکی

بقول عیسی یقین نموده بودند ظهور حضرت رسول
 را یکفر مغر فرستند از قول عیسی و هم چنین در ظهور
 نقطه بیان اگر کافر یقین کند با اینکه همان مهمل
 موعودیت که رسول خدا خبر داده یکفر از موعود
 بقرآن مغر فرستند از قول رسول خدا و همچنین
 در ظهور من ظهور شد همین طلب امتا هدی کن که
 اگر کافر یقین کند که این همان من ظهور شد است
 که نقطه بیان خبر داده احدی مغر فرستاده است
 که حتی باشد بر یقین نکردن بآن در حق او اگر کسی
 از برای رهبران مجله و علمای مرقان بعد از ظهور
 هست از برای آنها هم خواهد بود بنهای حق
 نموده که از حق خود محبت نشوی و یقین و او را
 تا آنکه بفرمان او فائز گردی ذکر استعلام از برای
 در انور و کلام مراقب خود شوند از اعلی و ادنی اجازت
 فناء و اخلافتوند و از دروه لغات می مانند قلر این
 ثم آتاه البار الراجی من الراجح التابع تقون
 کتب الله علی الناس ذکر الله و کلامه من الله
 تلقی بنیاد آنکه کلام علم اخلاق و صفات است
 که اخوان بآن عالم باشند که بواسطه آن علم بر

خود خرف مشاهده نکند و بوقوع خرف و از یاد رفتن
 اینکه امر بقوی یا روح یا شئون دیگر شده کل الخ
 واجع باین بگردانید اگر نفس متبلا بفقیر شود و قائم
 کند و صبر خرا و خود نفس او باقی بماند و مخدوم شود
 و ایام قمر او که بگذرد و شئی مشاهده نمیکند ولی اگر
 آنها را کند متعاشی است که سببی از یکی بهم رسد
 که بان دفع کند آنچه مایه خرف اوست لی بعد از آنکه
 نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل بشود
 یا ذل نفسی که واقع شده از خواص و هم چنین کل مضاف
 و شئون را در هر سه ملاحظه کن و اینکه امر شد
 ذکر ستر از خواص است که مراقبند که الله با شئی کند
 همیشه جوان باشد که از محبوب خود و محبت با شئی
 بلایان ذکر خواصی و قلبی متوجه نباشد بمرده
 قدس و عمل از اول اگر واقف شود در هم قائم بر
 قلبی مقابل باشد شمس صیقله را که اگر شرف خود
 فی الحین تعاکی بهر ساند زیرا که او میدهر چه
 واجع میشود کل امر را اگر ان ظاهر شود و در هب
 و در ذکر نفس خود با شئی غرض نیست قوا الا انکه

بد بگو و ذکر کنی او را که اوست ذکر الله در آن
 ظهور که اندک بیکه می کنی بواسطه امر نقطه
 فرقان است و ان ظهور کیونیت نقطه میان
 دو آخر که بالانفایه الی مالا انفایه اقوال
 از ظهور اولی آن که اگر چنین ذکر کنی سر
 بایمان باوقو ابر او نور و منجربیه مضاعف
 میگردد و سرجه نورانی در بوم ظهور ذکر کنی
 حق جهرا که انور و افضل است ذکر او جهرا
 از نور و منجربیه ذکر جهرا اینست جوهر ذکر نه
 ذکر او مذکور اقوالی در آن خود قلند که در آن
 سر با اتم علیه مقصد دون و مراقب باشند
 قلب خود را که در جات آن بالانفایه بوده و
 و اگر از اهل مراقبه بوده میدانند که انهم در شد
 سر حکم آن مثل جهرا میشود و با وجود بلاغ باقی می
 اگر در آن یکی شمس حقیقه را نفع نمیدهد نور
 و اگر در آن یکی را این نباشد نفع نمیدهد نور
 و گفته ذکر مجبور نیست چه سر او چه جهرا بلکه
 اگر یک ذکر کنی بر وجه و در میان افضل است

از هر آرد ذکر بلا روح و در میان و میان و از هر کس در نفس
 خود میداند غرق ذکر من فیهم الله است و عباد الله
 و در این ظهور و بصر سید که مدعی احکام مراقبه بودند
 عند الله حکمی بر آنها نبوده و نیست حد و العباد
 که در کتاب بیان ظاهر است ظاهر باین اسماء و بلا
 نکته که همان عبادیکه مدعی بودند در این ظهور
 محض نداشتند و انهایی که ظاهر باین جهات نبودند
 بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده با قبال خود و بجا نشدند
 فلتر اذن انکم و لندکر الله فی سرکم و جهرکم و انکم
 بد کر الله فکون و لا بد عن مالا یفیکم يوم القيمة
 عند ربکم و انکم باین بدی من الله فمجدون و انکم
 بدی من فیهم الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباری من فی الواصل کتاب

و الله علی کل نفس نعمة عشره و ما تحکم القطع فی
 و تملک اذ بها اذ ابادن و الا جعل علی صاحب و کما
 و افضل عظیماً لمحض بیا و انکه انچه لقط شست
 اطلاق میشود من الله هت بشی و انچه که مظهر
 شست در هر یک قراداده از ایاات خود و در

آیه است که فوق آن نکره اوست و احصا شود
از این جهت امر شده که هر دو یکی از قبل از آنکه ^{نفس} در
اوست بین بد و خیر باشد یا امر او که ^{نفس} در
اصل دینی او عند الله ظاهر شود تا آنکه در ^{نفس} بد
آن روز اول از برای غطره و ایامی از برای حرد
و از اول روز قیامت تا آخر آن حکم و کلمه و نیت بیان
هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع میگردد و الا
آنکه حکم بر او قیام دهد که اوقت مرتفع میگردد
ولی مشایخ آنچه مایکن در امکانست در روز قیامت
نموده که مثلاً امر و بالنسبه یکمرتبه از حرد و غیره
چگونه هست در محله مرتبت آن همان قسم باشی از
آن از برای نقطه حقیقه امر و زینت چه قدر در
حرم امیر المؤمنین زیاد میکنند ولی خود امیر ^{آن}
در ظهور رسول الله چگونه بود بالنسبه با حق
آنچه داراست از اوست از علو حال بین خود
میتوانی در خود میان حضرت قدسی حاضر شوی و اما
آنکه حرد و احدی که بی نبی امر و از اعلی و ادنی
خلق در حول مرتبت آنها ظاهرند و اموال خود را

خود را صریحاً نمایند بر اینکه نسبت به ایشان
 ایشان خوانده شود و حال آنکه کار این عظماء در
 واسطه امریت که از مبدأ بوده که قول رسول الله
 باشد حال پیش که تواند در آن حاضرند و ما
 آنکه اگر کار خود بیکس در آن نفس از اول بلا اول
 یا دوم ظهور آن سالید و باز برای آن می بود ظهور
 و دوم ظهور آن اگر کار با استحقاق و بیکدیگر هر آینه آن
 برفیع از اسرار نیست و شمس حقیقه چنان کینوسی آ
 که خلقت کارشی فردان اصغر از ذره است و با وجود
 این کلمات او را فطرتی بین خلوت خود را چگونه تربیت
 میکند لهذا کار منقطع شوند بیوی و و خالی کنند
 و رازق او و رازق کارش میست و و مبتدیان
 محیی او و محیی کارش اگر علم بالحق با حق را در دل کفایان
 حمل کند از روی یقین توانی حضور منور و در کتب
 نه با استحقاق خود را الا اگر خدا حاضر شود و در مقام
 لا اله الا الله شهادت میبانی و توانی بر ضیای حق
 او بیک ظهور نمود چگونه و حال آنکه اگر کار خلق
 که خود را این خود حمل میکنند و خود را حمل کنند هر آینه خود

اثبات از ایشان را نمیخواهد و در چنانچه می بیند
 الوفر الوفر می کنند در راه پیوسته که نسبت
 نمود داده ولی بوم ظهور او که بهر قول او
 او خلق می شود پس اگر تفسیر نصیحت کرد و بگو
 او ظاهر است طاعتی که شرفی اعمالکم مظهر
 که اگر نزد او حاضر شوی بعید استقامت او هر
 محبت خواهی بود از امر او و اگر خیر خواهی او را
 خواهی لایق نبوده که در باطن غرور و داخل شود
 بود که و کلمه عرش می رسد صغیر بلکه از این هم
 اعظم بدان بلکه قول او عرش عرش می کند و او
 متعالیت که موصوف شود با موصوف و متبع
 کرد و باید کرد در حقی که دون موقوف غریبی
 که از آن بظاهر بی مشاهده کنی مثلا که در
 آخر فرشتگی از قبل ظهور قبل او در نقطه
 در حق حقی محل انظهور شده نازل شده سبحان
 من هو الا علی و لیس قوه کفوه و سبحان من هو
 و لیس قوه مثله چگونه لایق که در محضر قدس
 این نوع ظهور از ذکر شود اینها در سبیل معاد

مساوی و خواهر تو جد است که ذکر میشود ولی در
 سبیل حد و ظاهریه آنچه واجب انظهور است باطنی
 در امکان خود جلای که او قبول خواهد فرمود اگر
 ظاهر تجاوز کنی ولی اگر بغیر از نظر تو جد او نظر کنی کم
 حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر کم و هم البیاد باقی
 کفایتی مثل آنست که در حق خود او گفته زیرا که شبیه او را
 او نیست که ضرر المتلا شود اگر کم نقطه بیان ظهور او
 انظهور است اگر کم ظهور بعد نفس او ظاهر انظهور
 مراجعه کند که توان ذکر نمود او را و اعظم علو است
 اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الا تقدیر
 میشود از هر ذکر و شری که از هر ثباتی و آن با
 علو خط و ارتفاع و متوجلات متناهی عند کمال
 و هت فتالی الله خالص الواسفون علو اعظم

البارئ فی الواحد کماله

فيما ينبغي للناس ان يعرفوا طائفة التي يخرج منها الحقيقة
 عن بينها اولهم بها موشون لها اينا انك بدانك هي
 اذ هي ازان مستد لربك مكره ظهور و مشروحم خبيث
 اسماني اقرم بخل و ندبت بدانك و فر و احد لا انك

محال است شجره حقیقه میوند ولی اگر بعد خلق ایام
 او در افرین خلق میکرد چنانچه در حد و در حد
 نظر کن و اگر بخواهی نظر کن که مناط ایام است ولی
 اگر از افرین شود افرین بر مندر آنکه از امیر المؤمنین در حد
 واقف بلکه مناط افرین ایام است چنانچه در حد و در حد
 واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید
 در ملک خود و هر آنی که از آن بفریادند از برای او
 اختیار میفرماید و هم چنین کارشون و دیگر کارها
 کنی که یک وجود است و آن و آن موجود که همان زند
 و کارهایان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زند
 چه اعلای خلق و چه ادنی که نسبت او بکل اشیا است
 ولی خداوند نازل فرموده که بها و ضیاء خود را بر او
 قبل از خلق ایشان و ملوات بر ایشان نازل فرموده قبل
 خلق سموات و ارض و ما بینهما و آن همان ملوات
 که از آن مولود در حق ایشان نازل میشود
 خیر آن زیرا که ذات ازل متعالیست از ذکر
 اقتران و آنچه در امکان ممکن ظهور نیست اولیه
 ظهور دهانه نیک و اوست کینویت نیست

شیت که در او دیده نشود الا الله جل و
و محبوب ازل جل و غر هر کس از برای و ست
از برای خداست و هر کس از برای او نیست
لن و ن الله بدان و کلام خود را از ^{آن} فطر
از بحر خود آن دان و در دل کن او را یا بجهت
آن جان ده که در دل خواهی کرد که اگر ظهور آن
واقع نشود و الا اگر قبله جمع جمع غریب
شور و بی نگوئی خواهی بعد از مورا و داد
نمود و بدان که طاعت او نفس طاعت الله است ^{عج}
او نفس محبت الله و در کتب و در کتب و کلام
در جم ظهور آن که کلام سبب وصول او است
آن باشد و کلام نباشد او بوده و کلام در ظاهر او
بود و اگر او نباشد و کلام نباشد هیچ شی نبوده
و نخواهد بود و فانی محض است اینست معنی
شریفه اگر در معرفت او نباشد فطر که قال الله
یکس من کل شی و لا یکس من کلام و یک من شی
لا فی الموان و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کما
علامه می کند و از برای هر مطلبی می آید

تلاوت نماید بعد از اسم قدیر مکرر آنکه خداوند
 اجابت نماید از مینای امر و یا که خداوند بوده
 اقرار از نفس تو بتو و قادر و بی بر هر شیئی
 عالم بوده و هست بهر شیئی که اسم ثبت توان
 قتل کرد بطلان آنکه از زبان کیست خوانده
 او را حرف این اسم در طلب او بوده و هست
 میکرد که ظاهر نماید سبب اجابت و از قبل
 او را قطری الا الهی الله که کلام دون اخلاق
 و الله **الاکرامی من الواحد کتاب فی سبع**
 فی المسمیات من سبع الا لغوره و ورقی از قوم بد الله
 اصل مسمیات حرف فی الی است و همین قسم
 در ظاهر او آید در حق داخل میشود و بد الله که
 لمن یظهر الله نیاسند لدون الله هست و هم
 از برای او باشد الله هست و هم منی در خطه سبب
 مشاهده کن و قبل از آن در داخل و نور هر شیئی
 اگر ظهور از قبل داخل انظهور نکند در حق نظر کن
 و نهی شد از غیا کواشیاح ان و انچه از سنخ
 حل میشود که را نی غریبه دارد و امثال آن بهر

نوع که منقلب گردد اگر خواهی مداوله ثانی را
 بقی در آیند و نظر کن زیرا که آنچه غریب است را
 بایند و آنچه طبیعت را می شود مجد و علی ملوای
 علیها و اسبابی که متعلق میگردد با آنها می شود
 انفا نیا به و عجل و ند و الحذر و جل و اسما و اشکال
 مشروطی مومن مشروطی است و بداند که هر شیئی
 که در علم الله بوده و هست در ظاهرش انباشته
 من ظهورش می یابد و درون آن در ظاهرش و این
 بکون آورده یعنی ظاهرش ظاهر کی در ظهور
 لعل محض ثانی از ظلمه او و ساحل شوی از جوهر
 از برای او و اقرار کنی آنچه من قلم الله نازل میفرستد
 و جمع کنی آثار او با بعضی خط و از منیع که آنچه از
 قبل او نازل میگردد از کلمات ظهور از حیت ذاتیه
 که بر هیات افعاله ممکن است مشرق میگردد و در
 ظهوری بکار آمدن افعاله ظهور در الخد کی و آنچه در
 امکان ممکن است فقره و اطاعت لعل از فیض خارج
 و در اینها و اخلاقی که است و حقیقت را سبب الهی
 که بر هر شیئی تعلی میگردد و موهبیه جامع او که بر هر

احاطه نموده فکرش را نصیحت کنی و ما نیل الی وجه
 و کما شیء بالاثبات و ما نیل الی لعلکم فیم القیة تبع
 ثم بامر و نقد و ن فلا خط له باحد و ن و ن
 حروف فقی بنفیه ذکر میشود الا بذکر اثبات که اگر
 مشاهده نفرماید ثم حقیقت در یوم قیامة و ن
 مؤثر از کما و ن انا از نفرماید و انچه ذکر میشود
 لاجل ارتطاع اثبات و ن فقی است و ن آن شلا
 نمی از این دو شیء که شده از و ای حفظ نفس
 نه نفسان و هم چنین در کما مراتب وجودشان
 کی میبود در او امکان کی بر خط اند خود در هر
 کما و ن **الانسان من کما کما** حضرت
 فی حمة الزیاتی و المکات و ال و اء مطلقا الحق
 اثبات الی کما شئون و ن محب از و ن خود
 و ن و کما شئون محب از حق بوده و ن
 شده از مکات و انچه کم در او و او شود مطلقا
 تا آنکه مظهر کی خود را از هر شیء که لد و ن
 ذکر شود و بدل ثانی در مواقع ضرورت بالان
 و ن و طیه که شئون شجره محبت بوده و ن

و حکم آن در کلی مثل خیریت مثلا آنکه اخیر از آن
 نفس دون مؤمن کلی اوست ولی خداوند
 غریب و در هر حال بنائی کلی فرموده که کل و
 او را اسامند و کل محبت او را غیب و بطلست و صا
 و هیچ ذره نه مگر آنکه بکنه کیونست عاید است
 و باطقت ولی در این ظهور هر شی که از شئون ^{بیان}
 محبت نیست محبوب بر بنوده و نیت هر شی که بود
 محبوب بود و هست و در ظهور بعضی صانع که لا
 دارند اهلان بعضی از این اشیا را اذن داد
 شده و این همان قدری است که خود در ظهور
 اذن داده شده اهلان را که با دون مقام
 حق ملا را نموده لعل مری از وجود ایشان اخذ
 بایمان حق زو که امکان در هر نفس هست اگر
 بنفها محبت شود و لتعبدن عالمات
 یا الله ربکم الرحمن انتم نجون ان ان تظنون

الباب التاسع من احوال کما

فی حرة ملوۃ الحاجۃ الاصلۃ الميت فایم مجموع
 و لکن فرادی تقصدون لخصی ایبار آنکه از ابا

که در جماعت ثابت فکر امام بحق الوقوع باشد
 در اینکه از حروف اثبات است و از اینجا میگذرد
 هر ظهوری که خود را چنین جلوه داده که ظاهر
 اثباتند نه نفی ولی بدو ظهور ظاهر میگردند
 مظهر نفی بوده از این جهت است که نفی شده
 تا آنکه کلان و منکر عبادت خداوند نکرده
 باشند و امروز اگر کسی ایمان آورده باشد
 با حق و آیات او و شجره حقیقت و ظهورات آن
 و قبل از آن در آن نفسی که الآن اظهار ایمان کرد
 نماز کند اذنه باشد و او فریاد است که اعاده
 و انیت از احکام و اقصیه فضل الامریه زیرا که
 آن در او زلزل و منکر شده که اگر کسی بود
 و آنکه نماز کرده منکر شده که اگر نبود امروز
 نمیدانست یکی از احکام طه و دینه که بیاطنی
 نه بظاهر که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود
 ولی در همان اذن فکر کلام است که چنانچه
 ندیده که بر نفس مقتدی بود که لد و منکر
 شود ولی در صلوة سبب اذن داده شده و

زیرا که آن از لغز و لغزش هفت که کفر زیاد
 شود در صلوٰه او مجبور بوده و هفت ضربه ^{اند}
 ولی کسی مقدم نایستد کار در صف و خود قائما
 گردانند و او قصد فرادی ولی در صورت جماعت
 نظر کنی که قصد اسلام ظاهر نقطه بیان حق
 صلوٰه جماعت برساند که کسی احسان او نمود
 حد خدا که نکند اگر کسی با مظهر نفسی و نادر
 در ظهور اخلاقی و که از آن نشانه و اقتود و حال آنکه
 باسم او متصل بوده اند و قبول او متصل بیان ^{حلقه}
 که با انهمه اظهار حق و انتظار فرج بعد از ظهور کسی
 موقت نکرد و بیک صلوٰه مثل آنکه با اذنای خلق
 و در زی پیغمبر میکند آنکه حکم الهی بر تقصود ^{آنها}
 مراقب بوده و بوم ظهور من ظهور را که انقیاد
 که شب و در زمینای ذکر او سر برین و با حکام
 موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کند و
 بقصه طالع گردان آنکه وقتی سد که اذن از طالع
 احکام قبل را دهد که اوقت کل محرم مانید و از ^{مهر}
 وجود خود بی نصیب گردی که آن مجبور و مایل است که اگر

یک نفس در علم او باشد که وفا میکند بعد خدا
 در يوم قيامت هر آينه صبر بايد تا آنکه اقامه عجل
 کند ولی بنود که واقف بود که خود را با شایسته
 خود را بداند که خود محبت شوی چنانچه رسول خدا
 شد و عباد دیگر در انظار بوده سدا و کرد ولی بداند
 نشدند و تا امر و زوار باشند زوار که در او بود
 نفرماید که هم احد موعود و اقامه عجل فرماید تا ایاتی
 که خداوند بر او نازل فرموده بوده در خواهی
 که اگر چنین پیود هیچ محنتی در هیچ ظهور نکند
 کرده نشد ظلمتی در فغان که فقیه بان دارد
 حقیقت هر وقت شد عباد دیگر از رسول خدا متنا
 نمودند حتی آنکه گفتند تا قیام الله و الملائکه قیام
 که از آن اعظم از نوحی از جانی چنان نبوده که
 چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این
 وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده که در
 قدس او ذکر شود چگونه نگویم رسانند و تا
 هنوز منتظرین در انتظار ماند چه با قیامت می
 برپا شود و هنوز از آن در انتظار باشند که خدا

خداوند بصورت قهرمانی مقتدر مهربانی بخاطر
از مؤمنین بیان و افضل کلمه وجود را در دل خود
نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند
از برای رسولش را از فرموده بود بلکه فرموده
که ظاهر امر را فاش کنید و در نزد منید غیر از امری
نبینید مثلاً آنچه من قبل از آن فرموده و الله علی الناس
حج البیت فی استطاع سبیلاً و در دل خود خلقی از حق
آن ظاهر را طاعت ائمان امجد و اله همان فرمود
امرش بوده و هت نزد بصیر لطیف چه کار علم کنند
چه نکنند و نصیحت من در یک الوصل حکم مایه از کتب
یوم القيمة **البار العاشر من الوصل** حق تعالی
فی طهارت ارضی القوس یعنی آینه آنکه از برای هر شیئی
در علم خدا و کلامی که الله ظاهر میگردد که مؤمن شود
من ظهور الله و ظهور اقدس میشود الا با بیان مجزئی
و ادراج الا بوجاه و انقلی الا بداس و اجاد و
الا مثلاً آن و کلام ظهور در کمال فوجد است که ظاهر
اینها را در اصل از آینه در ظاهر آن از نادر هم چنین
هر شیئی مشاهده کن آینه درون او آینه آنکه توانی

تطهیر بود مثلاً اگر دستمال دست فقه فزده باشد
تطهیر آن میشود الا باغچه در حضان مقدس شد
از ذروه وجود الی غیر ذی که هر شیئی تطهیر کنی تا آنکه
مکدی از ذره و اهره و از بیل نکه تطهیر در بیان افر
قریبات و افضل طاعات و ذره هست مثلاً سبع
طاهر کنی از آنکه ذکر دین الله نشوی و عین خود
که بنی و نواد خود را که نشوی تا آن خود را که تا
نکروی و بد خود را که نویی و علم خود را که اعلم
ندهی و قلب خود را که بر او خورند و هم چنین که
شون خود را تا آنکه در صفت حبه حبیب درین
کمی اهل دین کنی من تطهیر کنه را با الهام و سجود
آن که طاهر است و در دین منم یوم منم و منم کنی
له که اوقت طاهر خواهی بود طهارتی که نفع نمید
خود را و بد نکه هر شیئی که کلام او را شنود با ایمان
داخل را در عیش و نفع چون کسی بنده کلمات او را در
او اختیار میکند و از او داخل حب نفسی که قصد بی او
نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت نفع است و هر شی
که نظر کن در کلمات او با ایمان مان و احست که در آن
حبت و هر نوادی که شاهد شود جو کلمات آن داخل



ان در حقیقت بوده و خواهد بود و نزد خداوند و هر
 کس که با حق کرد و بکلمات او با ایمان با و خواهد
 جست و بجای میورد و در آن بقدر کمال قول که زوال
 و نقاد از بر او ظهور از غرور و فحاشات قدس او نبوده
 و نیست و هر یک که میگوید کلمات او را با ایمان با و
 مخلوق باید خداوند آن بداند از آنچه میخواست
 در دنیا و آخرت و هر چه که کلمات او را حفظ نماید
 خداوند مخلوق را بداند از محبت خود او که مومن با و
 باشد و هر قلبی که کلمات او را داشته باشد
 و خود ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل
 قول الله اذا ذکر الله وجلت قلوبهم هر آنکه عمل
 الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود انرا خداوند
 در يوم قیامة با حق ذکر و بداند که آنها در نفسوس
 که کلماتی که خداوند نازل فرموده تلاوت میکنند و بهر آنکه
 اول دین تو بکلمه لا اله الا الله میگردد و باز ذکر نما
 و اخذ اول و ذکر بیان و حال آنکه در آن کلمات حلیز
 در هر سال اول قیامت که در زمان ظهور خود در آنکی
 از ظهور بیان نفسوس میداند بلکه در آن ظاهر است
 نفسوس است که آنچه در آن الله هست از آن خود را

ظاهر کفائی و باطنی همت خود را بان ظاهر کفائی
 ولی اگر در ظهور بیان کفائی که دیگر ذکر کردیم
 نشود اوقات که در کلمات علیین و آنلا و قلمی
 اذن داده میشود و اگر خواهی که در کلام خود
 در هر مرتبت و علیین سیرتانی داری از این
 زیرا که اگر کلام وجود یک کلمه الله اعظم سیر کند
 میرسد بمقصد که آن من ظهور الله باشد که او
 ظاهر ظهور این کلمه و یک کلمه فی ظهوری در کلام
 بعد از اظهر میشود نه در نفس ظهور و شد فی اظهر
 ظاهرند و فی قرآن در بیان کلمه نه خبیثه و هم چنین
 بیان ظاهر شود الا ظهور من ظهور الله که کلام او
 مدعی اینست از برای او و منبری از فی ولی خود
 که ملک تعجب اند بیان که اوقات جبهی کلامی شوند
 که سوار و از خود ما سیم از خط و ضایع کلامی
 در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هست خواهی
 که کلام احیان بعد بیان بان ما زنده ولی از آن
 و الحمد لله علی قوا الله علیه مقصد

نصف ۲۴ مورخه ۲۴ رجب ۱۲۵۲
کنده جوش

594

54